

بازگردانی
انجیل

قدرت و پیغام انجیل

چاپ: کابل، افغانستان ♦ بهار ۱۳۹۹

پُل واکس

قدرت و پیغام انجیل

بازگردانی انجیل

قدرت و پیغام انجیل
دعوت انجیل و ایمان آوردن حقیقی
ضمانت و هشدارهای انجیل

پُل واشِر

Paul Washer

THE GOSPEL'S POWER & MESSAGE

Reformation Heritage Books

2965 Leonard St. NE

Grand Rapids, MI 49525

قدرت و پیغام انجیل

ترجمه شده با اجازه ناشر در AHCN شبکه کلیسایی

خانگی افغانستان.

www.khabarkhush.org

فهرست

مقدمه مجموعه: بازگردانی انجیل ۱

بخش اول: مقدمه رسولی

1. انجیلی برای شناختن و شناساندن ۶
2. انجیلی که باید دریافت شود ۱۲
3. انجیلی که با آن نجات یافتیم ۲۰
4. انجیلی که در درجه اول اهمیت قرار می گیرد ۲۶
5. انجیلی که منتقل و تحویل داده شد ۳۲

بخش دوم: قدرت خدا برای نجات

6. انجیل ۴۰
7. انجیل رسواکننده ۴۶
8. انجیل قدرتمند ۵۳
9. انجیلی برای همه افرادی که ایمان دارند ۶۱

بخش سوم: قلعه ایمان مسیحی

10. اهمیت دادن به گناه ۶۹
11. اهمیت دادن به خدا ۷۵
12. همه گناهکارند ۸۸
13. گناهکاران قاصر می باشند ۹۹
14. از همه نظر گناهکار ۱۰۶

۱۱۹		15. خشم عادلانه.....
۱۲۸		16. جنگ مقدّس.....
۱۳۴		17. گرانبهاترین هدیه.....
۱۴۶		18. وضعیت دشوار الهی.....
۱۵۳		19. نجات دهنده شایسته.....
۱۶۲		20. صلیب عیسی مسیح.....
۱۷۹		21. دفاعیه خدا.....
۱۸۶		22. رستاخیز عیسی مسیح.....
۱۹۴		23. پایه ایمان در رستاخیز.....
۲۱۰		24. صعود مسیح به عنوان کاهن اعظم قوم خود.....
۲۲۴		25. صعود مسیح به عنوان رب الارباب.....
۲۳۹		26. صعود مسیح به عنوان داور همگان.....

مقدمه مجموعه: بازگردانی انجیل

انجیل عیسی مسیح، بزرگترین گنجینه ای است که به کلیسا و مسیحیان بخشیده شده است. این یک پیغام در میان پیغامهای بسیار نیست، بلکه پیغامی بالاتر از تمامی پیغامهاست. این قدرت خدا برای نجات و بزرگترین مکاشفه حکمت بیکران خدا به انسان و فرشتگان می باشد.^۱ به همین دلیل، پولس رسول در موعظه خود، جایگاه اول را به انجیل داده است، با تمامی قدرت سعی کرده که آنرا به وضوح اعلام کند و حتی تمامی افرادی را که مانع از حقیقت آن می شدند، لعنت کرده است.^۲

هر یک از نسلهای مسیحی، ناظر پیغام انجیل می باشد و خدا با قدرت روح القدس، ما را فرا می خواند تا از این گنجینه ای که به ما سپرده شده، محافظت کنیم.^۳ اگر می خواهیم ناظران امینی باشیم، باید در مطالعه انجیل غرق شده و برای درک حقایق آن، نهایت سعی خود را بکنیم و خود را ملزم به حفاظت از محتویات آن کنیم.^۴ به این ترتیب، نجات خود و شنوندگان آنرا تضمین می کنیم.^۵

این نظارت باعث می شود که این کتابها را بنویسم. من اشتیاق کمی برای کار سخت نوشتن دارم و قطعاً با کمبود کتابهای مسیحی مواجه نیستیم، اما این مجموعه موعظات را به همان دلیلی که آنها را موعظه می کنم، به صورت کتبی درآورده ام: برای رهایی از زیر بار آنها من هم مانند ارمیا، اگر این پیغام را اعلام نکنم: "آنگاه در دلم همچون آتشی سوزان می گردد، محبوس در استخوانهایم و از نگاه داشتن اش در درونم خسته شده، توان خودداری بیشتر نخواهم داشت." چنانکه پولس رسول اعلام می کند: "وای بر من اگر بشارت ندهم!"^۶

چنانکه به طور متداول شناخته شده، کلمه انجیل برگرفته از کلمه یونانی *euangelion* می باشد، که به درستی به عنوان "خبر خوش" ترجمه شده است. از یک طرف، هر صفحه از کتاب مقدس، انجیل را در برمی گیرد، اما از طرف دیگر، انجیل به پیغام خاصی اشاره می کند- نجاتی که برای مردم سقوط کرده، از طریق حیات، مرگ، رستاخیز و صعود عیسی مسیح پسر خدا انجام شده است.

برای خشنودی پدر، پسر ابدی که با پدر برابر است و نشاندهنده ذات واقعی اوست، به خواست خود، جلال آسمان را ترک کرد، توسط روح القدس در رحم یک باکره قرار گرفت و به عنوان خدا-انسان متولد شد: عیسی ناصری.^۸ به عنوان انسان، بر روی زمین با اطاعت کامل از شریعت خدا زندگی کرد.^۹ وقتی زمان به کمال رسید، انسانها او را طرد و مصلوب کردند. او بر روی صلیب، گناه

انسان را حمل کرد، خشم خدا را متحمل شد و به جایِ انسان مُرد.^{۱۰} در روز سوم خدا او را از مردگان برخیزانید. این رستاخیز، اعلام الهی این مطلب بود که پدر، مرگ پسرش را به عنوان قربانی گناه پذیرفته است. عیسی، جریمه ناپاطعتی انسان را پرداخت، عدالت را بجا آورد و خشم خدا را فرونشاند.^{۱۱} چهل روز بعد از رستاخیز، پسر خدا به آسمان صعود کرد، به دست راست پدر نشست، جلال، حرمت و فرمانروایی همه چیز به او داده شد.^{۱۲} آنجا در حضور خدا، نماینده قوم خود شده و از جانب آنها نزد خدا شفاعت می کند.^{۱۳}

خدا همه افرادی را که وضعیت گناه آلود و درمانده خود را تشخیص داده و به حضور مسیح می روند، کاملاً بخشیده، عادل شمرده و با خود آشتی می دهد.^{۱۴} این انجیل خدا و پسرش عیسی مسیح می باشد.

یکی از بزرگترین جنایاتی که توسط نسل مسیحی حاضر انجام شده، نادیده گرفتن انجیل می باشد و تمامی امراض دیگر از آن نشأت می گیرد. دنیای گمشده، نسبت به انجیل سخت نشده، بلکه از آن آگاهی ندارد، چون بسیاری از افرادی که انجیل را اعلام می کنند، از اساسیترین حقایق آن آگاهی ندارند. ضروری ترین موضوعاتی که در مرکز انجیل قرار دارد- عدالت خدا، فساد، تباهی اساسی انسان، کفار با خون، ماهیت ایمان آوردن حقیقی، پایه های اطمینان و اعتماد بر اساس کتاب مقدس- در سکوی موعظه بسیاری از افراد حضور ندارد. کلیساها، پیغام انجیل را به چند بیانیه اصولی تقلیل داده و تعلیم می دهند که ایمان آوردن، صرفاً یک تصمیم انسانی می باشد و اطمینان از نجات را بر هر کسی که دعای گناهکار را می خواند، اعلام می کنند.

تقلیل پیغام انجیل، نتایج بسیاری به همراه داشته است. اولاً، قلب افرادی را که ایمان نیاورده اند، سخت تر می سازد. تعداد کمی از "ایمانداران" عصر مدرن در مشارکت کلیسا شرکت می کنند و آنانی که شرکت می کردند، غالباً کنار کشیده یا در زندگی خود نشانه اعتیاد به مسائل شهوانی را دارند. ناگفته نماند که میلیونها نفر از خیابانهای ما عبور کرده و در نیمکتهای کلیسا می نشینند، درحالیکه با انجیل حقیقی عیسی مسیح تغییر نکرده اند، ولی با اینحال از نجات خود مطمئن هستند، چون یکبار در زندگیشان، در یک برنامه بشارتی دست خود را بلند کرده یا یک دعایی را تکرار کرده اند. این اطمینان کاذب، مانع بزرگی ایجاد می کند که غالباً چنین اشخاصی را از شنیدن انجیل حقیقی باز می دارد.

دوماً، چنین انجیلی، کلیسا را از بدن روحانی ایمانداران تولد تازه یافته به جمعی از انسانهای جسمانی تبدیل می کند که ادعای خداشناسی می کنند، اما با اعمالشان، او را انکار می کنند.^{۱۵} با موعظه انجیل حقیقی، انسانها بدون سرگرمی انجیل، برنامه های خاص، یا وعده منافع فراتر از آنچه که در انجیل اعلام شده، به کلیسا می آیند. افرادی که به کلیسا می آیند، به این دلیل می آیند که چون مشتاق مسیح و تشنه حقیقت کتاب مقدس، پرستش قلبی و فرصتهایی برای خدمت می باشند. وقتی کلیسا، انجیل تقلیل یافته را اعلام می کند، با انسانهای جسمانی پُر می شود که علاقه کمی به مسائل خدا دارند و نگهداری چنین افرادی، بار سنگینی برای کلیسا می باشد.^{۱۶} سپس کلیسا، احکام اصولی انجیل را در حد اخلاقیات مناسب کاهش داده و عبادت حقیقی مسیح به برنامه های طراحی شده برای برآوردن نیازهای احساسی اعضایش تبدیل می شود. کلیسا به جای اینکه مسیح محور باشد، بر اساس برنامه پیش می رود و با دقت حقیقت را از فیلتر عبور داده یا از نو بسته بندی می کند تا اکثریت جسمانی را آزرده نکند. کلیسا حقایق عظیم کتاب مقدس و مسیحیت اُرتدکس (درست) را کنار گذاشته و عمل گرایی (به عبارت دیگر، هر آنچه کار کلیسا را پیش برده و رشد می دهد) به قانون روز تبدیل می شود.

سوماً، چنین انجیلی، بشارت و مأموریت ها را به چیزی بیش از الزام بشری تقلیل می دهد که بر اساس تدابیر تبلیغاتی هوشمند بر پایه مطالعه دقیق آخرین مسیر رویدادها در فرهنگ می باشد. بعد از سالها مشاهده ضعف انجیل غیرکتاب مقدسی، به نظر می رسد که بسیاری از افراد کلیسای انجیلی متقاعد شده اند که انجیل کارایی ندارد و انسان به نوعی موجود بسیار پیچیده ای شده و با چنین پیغام ساده و رسوا کننده ای نجات نیافته و تبدیل نمی شود. اکنون تأکید زیادی بر درک فرهنگ سقوط کرده و هوسهای زودگذر آن وجود دارد، تا بر درک و اعلام تنها پیغامی که قدرت نجات آنرا دارد. در نتیجه، انجیل دائماً به شکل تازه ای ارائه می شود تا برای فرهنگ معاصر مناسب باشد. ما فراموش کرده ایم که انجیل حقیقی همیشه برای هر فرهنگی مناسب است، چون کلام ابدی خدا برای همه افراد است.

چهارماً، چنین انجیلی باعث رسوایی نام خدا می شود. با اعلام انجیل تقلیل یافته، شخص جسمانی و غیرایماندار به مشارکت کلیسایی می آید و بواسطه جهالت کامل انضباط کتاب مقدسی کلیسا، اجازه می یابد که بدون اصلاح یا سرزنش در کلیسا بماند. این خلوص و آبروی کلیسا را لکه دار کرده

و نام خدا را در میان غیرایمانداران بی حرمت می کند.^{۱۷} در نهایت، خدا جلال نمی یابد؛ کلیسا تهذیب نمی شود؛ عضو کلیسای که ایمان نیاورده، نجات نمی یابد؛ و کلیسا شاهدین کم یا هیچ شاهی برای دنیای غیرایماندار ندارد.

آیا این باعث نمی شود که ما به عنوان خادمین یا افراد دست گذاری شده، کنار آنها ایستاده و با مشاهده انجیل کم جلال که جایگزین "انجیل پُر جلال خدای مبارکمان" می شود، کاری نکنیم.^{۱۸} ما به عنوان ناظران این حقیقت و وظیفه داریم که تنها انجیل حقیقی را بازگردانده و آنرا با شجاعت و وضوح به همه اعلام کنیم. خوب است که به کلام چارلز هادون اسپرچن با دقت توجه کنیم:

در این روزها، احساس می کنم که باید مکرراً به سراغ حقایق اولیه انجیل بروم. شاید در زمان صلح و آرامش بتوانیم در مناطق جالب حقیقت که در دور دستها قرار دارد به گشت و گذار بپردازیم؛ اما اکنون باید در خانه بمانیم و با دفاع از قواعد اولیه ایمان از قلب و خانه کلیسا محافظت کنیم. در این عصر، مردانی در کلیسا برخاسته اند که مسائل انحرافی را مطرح می کنند. شاید عده زیادی ما را با فلسفه های خود و تفسیرهای جدید دچار مشکل کنند، اما اصول را که ادعای تعلیم آنها را دارند، انکار کرده و ایمانی را که ملزم به نگهداری آنند، تحلیل می برند. عده ای از ما، که می دانیم به چه ایمان داریم و مفاهیم پنهانی برای کلام خود نداریم، باید پابرجا و استوار بایستیم، کلام حیات را نگاه داریم و به سادگی پایه حقایق انجیل عیسی مسیح را اعلام کنیم.^{۱۹}

اگرچه مجموعه بازگردانی انجیل، یک عرضه اصول کامل از انجیل را ارائه نمی دهد، اما به ضروریترین موارد اشاره می کند، مخصوصاً مواردی که بیش از همه در مسیحیت معاصر نادیده گرفته شده اند. امیدم این است که این کلام راهنمایی برای کمک به شما باشد تا انجیل را از نو با همه زیبایی، رسوایی و قدرت نجات دهنده اش دریابید. دعایم این است که چنین کشف تازه ای، زندگیتان را تبدیل کند، به اعلامیه تان قوت ببخشد و بزرگترین جلال را به خدا بدهد.

برادر شما،

پُل دیوید وِشر

بخش یک

مقدمهٔ رسولی

و اما، ای برادران، اکنون می‌خواهم انجیلی را که به شما بشارت دادم به یادتان آورم، همان انجیل که پذیرفتید و بدان پایبندید و به وسیلهٔ آن نجات می‌یابید، به شرط آنکه کلامی را که به شما بشارت دادم، استوار نگاه دارید. در غیر این صورت، بیهوده ایمان آورده اید. زیرا من آنچه را که به من رسید، چون مهمترین مطلب به شما سپردم: اینکه مسیح مطابق با کتب مقدّس در راه گناهان ما مرد و اینکه دفن شد و اینکه مطابق با همین کتب در روز سوّم از مردگان برخاست.

- اول قرن‌تیاں ۱۵ : ۱ - ۴

فصل یکم

انجیلی برای شناختن و شناسانیدن

واما، ای برادران، اکنون می‌خواهم انجیلی را که به شما بشارت دادم به یادتان آورم.

- اول قرن‌تین ۱۵ : ۱

یک نویسنده یا واعظ در مقایسه با پولس رسول که مقدمه ای به کلیسای قرن‌تس می‌دهد، تحت فشار بیشتری خواهد بود تا بتواند مقدمه بهتری برای انجیل عیسی مسیح تهیه کند.^۱ او در این چند خط، حقایق کافی ارائه می‌دهد تا یک عمر بر اساس آن زندگی کنیم، تا زمانیکه به خانه پُرجلال برویم. فقط روح القدس می‌توانست به یک انسان توانایی ببخشد که مطالب بسیار زیاد و واضحی را با چند کلمه مختصر بیان کند.

شناخت انجیل

در این بخش کوچک از کتاب مقدس، حقیقتی را درمی‌یابیم که همه ما باید آنرا دریابیم. انجیل، صرفاً یک پیغام آشنایی با مسیحیت نیست- بلکه پیغام مسیحیت است و ایماندار با صرفِ زندگی خود برای شناخت جلال آن و شناسانیدن جلال آن، عملکرد بهتری خواهد داشت. چیزهای زیادی برای شناخت در این دنیا وجود دارد و حقایق بیشماری وجود دارد که باید در قلمرو مسیحیت مورد بررسی قرار گیرد؛ با اینحال، انجیل پُرجلال خدای مبارک ما و پسرش عیسی مسیح، بالاتر از همه اینهاست.^۲ این پیغام نجات ماست، وسیله پیشروی ما به سوی تقدیس و چشمه پاک و تازه ای که هر انگیزه پاک و حقیقی در زندگی مسیحی از آن نشأت می‌گیرد. ایمانداری که محتویات و خصوصیات آن را درک کرده، هرگز در غیرت کاستی نداشته و آنقدر فقیر نخواهد بود که از مخزن شکسته و بی‌آبی که ساخته دست بشر است، آب بکشد.^۳

اول قرن‌تین ۱۵ : ۱ توضیح می‌دهد که این رسول، انجیل را در کلیسای قرن‌تس موعظه کرده بود. درحقیقت، او پدر ایمانی آنها بود!^۴ با اینحال نیاز زیادی را برای ادامه تعلیم انجیل به آنها می‌بیند-

نه تنها برای یادآوری محتویات ضروری آن، بلکه برای افزایش دانش آنها دربارهٔ انجیل. آنها با ایمان آوردن، فقط سفر اکتشافی را آغاز کرده بودند که کلّ زندگیشان را در برگرفته و تا دوران بی پایان ابدیت ادامه می یافت، جلال خدا را که در انجیل عیسی مسیح آشکار شد، کشف می کردند.

برای ما به عنوان واعظ و افرادی که دیگران را به دور خود جمع می کنیم، حکمت اقتضا می کند که انجیل را از نو، از نگاه این رسول قدیمی ببینیم و به آن به عنوان چیزی که ارزش یک عمر بررسی دقیق را دارد، احترام بگذاریم. اگرچه شاید سالها با ایمان زندگی کرده باشیم؛ شاید استعداد ادواردز و بینش اسپرجن را داشته باشیم؛ شاید هر متن کتاب مقدس را در رابطه با انجیل حفظ کرده باشیم؛ و شاید هر نشریه ای را از پدران کلیسای اولیه، اصلاح طلبان، فرقه پاک دینان، و تا محققان عصر حاضر هضم کرده باشیم، می توانیم مطمئن باشیم که هنوز به دامنۀ کوه این اورستی که آنرا انجیل می نامیم، نرسیده ایم. حتی بعد از ابد الابد، همین مطلب را به ما خواهند گفت!

ما در دنیایی زندگی می کنیم که تقریباً امکانات نامحدودی به ما می دهد و فرصت های بیشماری برای جلب توجه ما با هم به رقابت می پردازند. شاید همین مطلب دربارهٔ مسیحیت و گسترۀ وسیع عناوین الهیاتی که یک شاگرد پیگیری می کند، مطرح شود. تقریباً تعداد نامحدودی حقایق کتاب مقدسی وجود دارد که شخص می تواند کلّ زندگی اش را صرف بررسی آنها کند. به هر حال، یک عنوان که بالاتر از همه قرار می گیرد و برای درک تمام حقایق دیگر در کتاب مقدس، اساسی است: انجیل عیسی مسیح می باشد. از طریق این پیغام ویژه، قدرت خدا به بهترین شکل در کلیسا و در زندگی ایمانداران ظاهر می شود.

در حال رسیدگی به وقایع تاریخ مسیحی، زنان و مردانی را می بینیم که شور و شوق غیرعادی برای خدا و ملکوتش داشتند. ما مشتاق هستیم که شبیه آنها شویم و متعجبیم که آنها چگونه توانستند چنین آتش پایداری را داشته باشند. بعد از ملاحظۀ دقیق زندگی، تعالیم و خدمت شان، متوجه می شویم که آنها تفاوت های زیادی با هم داشتند، اما یک صفت مشترکی در میان شان وجود داشت؛ همهٔ آنها نظری اجمالی به جلال انجیل داشتند؛ و زیبایی آن، شور و شوقشان را مشتعل کرده و آنها را رو به جلو سوق داد. زندگی و میراث شان ثابت می کرد که شور و شوق خالص و پایداریشان، حاصل درک فزاینده و عمیق از کاری است که خدا برای قوم اش در شخص و عمل عیسی مسیح انجام داده است. هیچ جایگزینی برای چنین شناختی وجود ندارد!

در گذشته، غالباً به انجیل مسیحی به عنوان *evangel* اشاره می شد، که برگرفته از کلمه لاتین *evangelium*، به معنای انجیل یا خبر خوش بود. به همین دلیل، غالباً ایمانداران را به عنوان انجیلیها می شناختند. ما مسیحی هستیم، چون هویت، حیات و هدف خود را در مسیح می یابیم. ما انجیلی هستیم، چون به انجیل اعتقاد داشته و به عنوان حقیقت مرکزی عظیم از مکاشفه خدا به انسان، به آن احترام می گذاریم. این یک مقدمه نیست، بلکه کلام شناخته شده است، یا چیزی که در مورد آن اندیشیده اند؛ صرفاً کلاس آشنایی با مسیحیت نیست؛ بلکه کل دوره درسی می باشد. این داستان زندگی ماست، دولتمندی غیرقابل درک که در پی کشف آن هستیم و پیغامی که برای اعلام آن زندگی می کنیم. به همین دلیل، وقتی انجیل عیسی مسیح، امید ماست، افتخار ماست و وسواس باشکوه ماست، ما مسیحی ترین و انجیلی ترین افراد هستیم.

امروزه، انجیلیها، کنفرانسهای بسیاری را مخصوصاً برای جوانان ما برنامه ریزی می کنند، با این هدف که شور و شوق ایمانداران را از طریق مشارکت، موسیقی، سخنرانان ماهر، داستانهای احساسی و تمایلات شدید احساسی به هیجان آورند. با اینحال هر هیجانی که ایجاد کنند، غالباً به سرعت از بین می رود. در نهایت، این تجربیات، آتش کمی در قلبهای کوچک ایجاد می کند و در عرض چند روز از بین می رود.

ما فراموش کرده ایم که شور و شوق خالص و پایدار، حاصل شناخت شخص از حقیقت می باشد و به طور خاص حاصل حقیقت انجیل است. هر چه بیشتر زیبایی آنرا شناخته یا درک کنید، قدرت آن به میزان بیشتری شما را دربر می گیرد. نگاهی اجمالی به انجیل، قلبی را که حقیقتاً رشد کرده، به سوی پیروی هدایت می کند. نگاه بیشتر، سرعت آن را افزایش می دهد، تا اینکه به سرعت به سوی پاداش می دود.^۵ قلب مسیحی حقیقی نمی تواند در برابر چنین زیبایی مقاومت کند. این نیاز بزرگ عصر ماست! این چیزی است که ما از دست داده ایم و باید دوباره بدست آوریم- شور و شوق برای شناخت انجیل و شور و شوق یکسان برای شناسانیدن انجیل.

شناسانیدن انجیل

پولس رسول یکی از بزرگترین ابزارهای انسانی ملکوت خدا در تاریخ بشر- و داستان نجات بود. در زمانیکه که تقریباً جفاهای زیادی وجود داشت، او مسئول گسترش انجیل در سراسر امپراطوری روم

و نمونه برجسته ای از مفهوم یک خادم مسیحی بود. با اینحال همه این کارها را با اعلام ساده رسواکننده ترین پیغامی انجام داد که تا به آن زمان به گوش انسانها رسیده بود. پولس، انسانی با استعداد استثنایی بود، مخصوصاً با توجه به هوش و غیرت اش. با اینحال او خود به ما تعلیم داد که قدرت خدمت اش متکی به استعدادش نیست، بلکه متکی به اعلام وفادارانه انجیل می باشد. پولس در اولین نامه ای که به قرنطیان می نویسد، سلب مسئولیت می کند: "زیرا مسیح مرا نفرستاد تا تعمید دهم، بلکه تا بشارت رسانم، ولی نه با حکمت سخنوری، مبادا قدرت صلیب مسیح بی اثر گردد... زیرا یهودیان خواستار آیت اند و یونانیان در پی حکمت، ولی ما مسیح مصلوب را وعظ می کنیم که یهودیان را سنگ لغزش است و غیریهودیان را جهالت، اما فراخواندگان را، چه یهودی و چه یونانی، مسیح قدرت خدا و حکمت خداست."^۶

پولس رسول بیش از هر چیز، یک واعظ بود. مانند ارمیا که پیش از او آمده بود، به طور غیرطبیعی موعظه می کرد. انجیل مانند آتش سوزانی، محبوس در استخوانهایش بود، که نمی توانست جلوی آنرا بگیرد.^۷ او به قرنطیان اعلام کرد: "ایمان آوردم، پس سخن گفتم."^۸

همچنین "وای بر من اگر بشارت ندهم!"^۹ اگر چنین ارزیابی والایی از انجیل و موعظه آن در قلب واعظ نباشد، نمی توان آنرا وانمود کرد، ولی وقتی چنین چیزی در قلب واعظ باشد، نمی توان آنرا مخفی کرد.

خدا هر نوع انسانی را فرامی خواند تا بار پیغام انجیل را حمل کنند. عده ای از آنها جدی و خشک هستند، درحالیکه عده ای دیگر سبک بال و بشاش هستند. ولی وقتی در مورد انجیل صحبت می کنند، تغییری در ظاهر واعظ ایجاد می شود و به نظر می رسد که شخص کاملاً متفاوتی در مقابلمان ایستاده است. ابدیت در تمام چهره اش به وضوح دیده می شود، حجاب برداشته شده و جلال انجیل با شور و شوقی عیان می درخشد. چنین انسانی زمان کمی برای داستانهای عجیب و غریب، پادزهرهای اخلاقی، یا در میان گذاشتن افکار قلبی خود دارد. او برای موعظه کردن آمده و باید موعظه کند! تا زمانیکه مردم درباره خدا نشنیده اند، آرام نمی گیرد. اگر خادم ابراهیم تا زمان رساندن پیغام به اربابش، نمی توانست غذا بخورد، پس چقدر بیشتر واعظ انجیل ناآرام خواهد بود، تا اینکه گنجینه انجیلی را که به او سپرده شده، تحویل بدهد!^{۱۱}

اگرچه عده کمی با مطالبی که تا به اینجا بیان کردیم، مخالفت می کنند، اما به نظر می رسد که در بسیاری از این مطالب، چنین موعظه پر حرارتی از مُد افتاده است. بسیاری از افراد می گویند که پیشرفت و فرهیختگی لازم برای تأثیرگذاری بر این عصر مُدرن را ندارد. انسان مدرن که فروتنی و پذیرا بودن را بر دیدگاه های دیگر ترجیح می دهد، یک واعظ پر شور و شوقی را می خواهد که با جرأت و بدون عذرخواهی به خاطر موانع ایجاد شده، حقیقت را بیان کند. اکثر مباحثات در مورد این است که ما فقط باید روش موعظه خود را تغییر دهیم، چون از نظر دنیا جهالت است.

چنین برخوردی با موعظه، ثابت می کند که ما مسیر و جهت خود را در جماعت انجیلی از دست داده ایم. این خداست که "جهالت موعظه" را مقرر کرده تا ابزاری برای بیان پیغام نجات بخش انجیل به دنیا باشد.^{۱۲} به این معنا نیست که موعظه باید احمقانه، غیرمنطقی یا عجیب و غریب باشد. به هر حال، کتاب مقدس، استاندارد برای تمام موعظت است، نه نظرات کنونی فرهنگ سقوط کرده و فاسدی که از نظر خود حکیم است و خارش گوشها و سرگرمی دل خود را بر شنیدن کلام خداوند ترجیح می دهد.^{۱۳}

پولس رسول به هر جایی که سفر می کرد، انجیل را موعظه می کرد و ما با پیروی از الگوی او، عملکرد خوبی خواهیم داشت. اگرچه شاید انجیل توسط واسطه های بسیاری بیان شود، اما هیچ واسطه ای به اندازه موعظه کردن، توسط خدا مقرر نشده است. بنابراین، افرادی که دائماً در پی راه های جدیدی برای رساندن انجیل به نسل جدید و جویندگان هستند، اگر تحقیق خود را از کتاب مقدس آغاز کرده و در کتاب مقدس به پایان برسانند، عملکرد بهتر خواهند داشت. افرادی که هزاران پرسشنامه می فرستند و از غیر ایمانداران می پرسند که بیش از همه، مشتاق چه چیزهای در جلسه پرستشی هستند، باید بدانند که ده هزار نظریه ناشناخته انسان نفسانی، اقتدار یک ذره کوچک از کلام خدا را ندارد.^{۱۴} باید بدانیم که تفاوت های عظیمی میان کلام مقرر شده خدا در کتاب مقدس و خواسته های فرهنگ نفسانی ما در زمان حال وجود دارد.

نباید تعجب کنیم که انسان نفسانی در درون و بیرون کلیسا، خواهان نمایش، موسیقی و رسانه، به جای موعظه انجیل و شرح و بیان کتاب مقدس می باشد. تا زمانی که خدا قلب انسان را تبدیل نکند، آن انسان به همان طریق درباره انجیل صحبت می کند که دیوهای جَدَریان درباره خداوند عیسی مسیح صحبت کردند: "تو را با ما چه کار است؟"^{۱۵} انسان نفسانی بدون کار تبدیل روح القدس،

نمی تواند علاقه حقیقی به انجیل داشته یا از آن قدردانی کند، ولی با اینحال، این معجزه در قلب انسان، از طریق موعظه انجیلی انجام می شود که در ابتدا آنرا خوار شمرد. بنابراین، باید همان پیغامی را به انسان نفسانی موعظه کنیم که خواهان شنیدن آن نیست، و روح باید عمل کند!

در غیر اینصورت، گناهکاران، دیگر نمی توانند زیبایی انجیل را ببینند، همانطور که یک خوک نمی تواند زیبایی مروارید را دریابد، یا یک سگ که نمی تواند به گوشت تقدیس شده احترام بگذارد، یا یک نابینا که نمی تواند از اثر رامبراند قدردانی کند.^{۱۶} واعظان با ارائه مطالبی که خواسته قلبی انسان نفسانی سقوط کرده می باشد، خدمتی به آنها نمی کنند، بلکه با گذاشتن غذای حقیقی در مقابلشان، به آنها خدمت می کنند، با کار معجزه آسای روح القدس، متوجه می شوند که این برای چیست و بعد می چشند و می بینند که خداوند نیکوست.^{۱۷}

پیش از جمع بندی این بحث مختصر درباره موعظه انجیل، باید به یک مشکل نهایی اشاره کنیم. عده ای می گویند که فرهنگ کنونی ما نمی تواند موعظه ای را که در زمان بیداریهای بزرگ و جنبشهای گذشته بسیار مؤثر بوده، تحمل کند. موعظه یوناتان ادواردز، جرج وایتفیلد، چارلز اسپرچن و واعظان همفکر، مورد تمسخر، طعنه و کنایه قرار گرفته و توسط انسان مدرن مورد استهزا قرار می گیرد. ولی آنها این مسأله را در نظر نمی گیرند که در زمان آنها نیز انسانها، این واعظان را مسخره کرده و به آنها طعنه می زدند! موعظه انجیل حقیقی همیشه برای هر فرهنگی حماقت خواهد بود. تلاش برای از بین بردن توهین و "مناسب" سازی موعظه، قدرت انجیل را نابود می کند. همچنین هدف خدا از موعظه برای نجات انسان را از بین می برد- اینکه امید انسان بر تهذیب، فصاحت یا حکمت دنیایی نخواهد بود، بلکه بر قدرت خدا.^{۱۸}

ما در فرهنگی زندگی می کنیم که گناه مانند زنجیر آن را بسته است. داستان های اخلاقی، مَثلهای ظریف، و درسهای زندگی از دل یک واعظ محبوب یا مربی زندگی روحانی مطرح می شود که دارای قدرت حقیقی بر علیه این تاریکی نمی باشد. ما به واعظان انجیل عیسی مسیح نیاز داریم، افرادی که کتاب مقدس را شناخته و با فیض خدا، در مقابل هر فرهنگی فریاد می زنند: "بنابراین خداوند می فرماید!"

فصل دوم

انجیلی که باید دریافت شود

همان انجیل که پذیرفتید و بدان پایبندید.

- اول قرن‌تین ۱۵ : ۱

چون انجیل پیغامی از جانب خدا برای انسان است، ما تصور می‌کنیم که باید عکس‌العملی را در انسان ایجاد کند و خواهان پاسخ باشد. ما از این متن درمی‌یابیم که کلیسای قرن‌تس نیز با شنیدن انجیل، آنرا با رفتاری که در خور ارزش عظیم اش بود، دریافت کرده و آنرا پایه‌ای برای ایستادن در حضور خدا ساخت. اگر ما می‌خواهیم که در جایگاه درستی در نزد خدا بایستیم، باید همین کار را انجام دهیم.

دریافت انجیل

برای اینکه انسان نجات یابد، باید با فیض خدا، انجیل را دریافت کند. اما این به چه معناست؟ هیچ چیز فوق‌العاده‌ای در کلمه "دریافت شده" در زبان انگلیسی یا زبان یونانی کتاب مقدس وجود ندارد، اما با درنظر گرفتن زمینه انجیل، نسبتاً فوق‌العاده می‌شود. یکی از کامل‌ترین کلمات در کتاب مقدس می‌شود.

اولاً، وقتی دو چیز مخالف هم هستند یا کاملاً برعکس یکدیگر می‌باشند، برای دریافت یکی باید دیگری را رد کنید. چون هیچ وابستگی یا دوستی میان انجیل و دنیا وجود ندارد، برای دریافت انجیل باید دنیا را رد کرد. این نشان می‌دهد که عمل دریافت انجیل تا چه اندازه کامل و اساسی است. برای دریافت و پیروی از دعوت انجیل باید تمام چیزهای را که با چشم دیده می‌شود و قابل لمس است را در مقابل آنچه که نادیدنی است، رد کنید.^۱ باید خودمختاری و حق حکومت و کنترل شخصی را رد کنید تا خود را به اسارت مسیح درآورید که دو هزار سال پیش به عنوان دشمن ایالت و کافر مُرد. باید اکثریت مردم و دیدگاه‌شان را رد کنید تا به اقلیت مورد سرزنش و ظاهراً بی‌اهمیتی که کلیسا نامیده می‌شود، بپیوندید. باید با اعتقاد به اینکه این نبی سوراخ شده، پسر خدا و نجات

دهنده دنیا است، هر چیزی را در این زندگی به مخاطره بیندازید. دریافت انجیل، صرفاً دعایی نیست که در آن از عیسی بخواهید که وارد قلبتان شود، بلکه باید دنیا را رها کرده و پُری ادعای مسیح را دریافت کنید.

دوماً، انسانی که انجیل را دریافت می کند، منحصرأً به شخص و کار عیسی مسیح به عنوان تنها راه دریافت جایگاه درست در مقابل خدا ایمان می آورد. این یک مَثَل رایج است که اعتقاد محض داشتن به یک چیز، خطرناک است، یا بهتر است بگوییم که عملی احمقانه است. جامعه ما، کسی را که نقشه پشتیبان یا راه گریزی ندارد، یا اگر در قسمتهای گوناگون سرمایه گذاری نکرده، یا اگر همه تخم مرغ های خود را در یک سبد گذاشته، یا اگر پُل های پشت سرش را خراب کرده، بی احتیاط می داند. با اینحال انسانی که عیسی مسیح را دریافت می کند، باید این کار را انجام دهد. ایمان مسیحی، یک ایمان محض است. دریافت حقیقی مسیح، به این معناست که امید به هر چیز دیگری را رها کرده و فقط به مسیح امید داشته باشید. به همین دلیل، پولس رسول اعلام می کند که اگر مسیح یک فریب باشد، یک مسیحی باید بیش از همه مورد ترحم قرار گیرد.^۲ اگر او نجات دهنده نیست، پس مسیحی گمشده است، چون نقشه یا اطمینان دیگری ندارد. او با ایمان اعلام کرده: "خداوند، من به تو ایمان دارم. اگر تو نمی توانی یا نمی خواهی مرا نجات دهی، پس من به جهنم خواهم رفت. من چیز دیگری برای خود تدارک نخواهم دید!"

دریافت خالصانه انجیل، نه تنها شامل خوار شمردن و روگرداندن از گناه می باشد، بلکه خوارشمردن و روگرداندن از هر اعتمادی به غیر از اعتماد به مسیح می باشد، مخصوصاً اعتماد به خود. به همین دلیل، شخص که حقیقتاً ایمان آورده، حتی کوچکترین نظریه ای که می گوید جایگاه درست او در مقابل خدا، در نتیجه فضیلت یا لیاقت خودش می باشد، حال او را بهم می زند. اگرچه زندگی جدیدش در مسیح، اعمال خوبی را به همراه دارد، اما همه امید اش را به اعمال خوب، به عنوان وسیله نجات، دور انداخته و منحصرأً به شخص و عمل کامل مسیح اعتماد می کند.

سوماً، دریافت انجیل به این معناست که شخص زندگی خود را به سوی خداوند عیسی مسیح، باز یا نمایان کند. غالباً بشارت عصر مدرن، به انسان تعلیم می دهد که باید عیسی را خداوند زندگی خود بسازند. اما بهتر بود که به آنها می گفتیم که عیسی خداوند زندگی شان است، چه عملاً با محبت، زانوهای خود را در مقابل او خم کنند یا با تنفر به سوی او مُشت بکوبند. کتاب مقدس اعلام می

کند که خدا، این عیسی را که ما مصلوب کردیم، هم خداوند و هم مسیح ساخت.^۳ او پادشاه خود را بر کوه مقدس خود قرار داد و کسانی را که از او سرکشی می کنند، مسخره می کند.^۴ خدا از انسانها نمی خواهد که عیسی را خداوند بسازند (انگار چنین قدرتی را دارند)، بلکه از آنها می خواهد که در تسلیم کامل به خداوندی که او ساخته، زندگی کنند. بنابراین، انسانی که می خواهد مزایای انجیل را دریافت کند، باید اول تصمیم بگیرد که آیا می خواهد خودمختاری و فرمانروایی خود را تسلیم خداوند انجیل کند یا خیر.

ما به عنوان واعظان انجیل باید بسیار مراقب باشیم که اصطلاحات این معامله را به وضوح توضیح داده و آنها را دست کم نگرفته یا از صحبت در موردشان خودداری نکنیم، تا آنها واقعاً غیر قابل شناسایی نشوند. ما باید بدانیم که تا زمانیکه به جویندگان، توضیح نداده ایم که دریافت مسیح، معقول ترین و درعین حال خطرناک ترین کاری است که می توانند انجام دهند، با آنها صادق نبوده ایم. به هر حال، همچون اصلان در داستان شیر، جادوگر و گُمد (نارنی)، نوشته سی. اس. لوئیس، او یک شیر اهلی نیست و قطعاً امن نیست. او حق دارد تا از کسانی که به خداوندی او اعتراف می کنند، هر درخواستی بکند. همین عیسی که گرانباران را نزد خود می خواند، ممکن است که همه چیز آنها را بخواهد، حتی آنها را بفرستد تا جان خود را در این دنیای تاریک و سقوط کرده، در راه او از دست بدهند.^۵ افرادی که خطر خواندگی انجیل را درک نمی کنند، آن را به شکل ضعیفی شنیده اند. اما افرادی که می شنوند و بواسطه فیض، با وجود خطرات، به آن پاسخ می دهند، کار معقولانه ای می کنند. چه چیزی معقولانه تر از پیروی خالق قادر مطلق و نگهدارنده جهان می باشد، کسی که قوم اش را با محبت ابدی محبت کرده، با خون خود نجات داده و به همه وعده های خود به آنها کاملاً متعهد است؟^۶ با اینحال حتی اگر او اینگونه عمل نمی کرد و همه این نیکویی ها در او نبود، هنوز هم پیروی از او، معقولانه ترین کار بود، چون چه کسی می تواند با اراده او مقابله کند؟ به همین دلیل و دلایل بی شمار دیگر، این رسول از ما استدعا می کند که "بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا تقدیم کنیم" و آنرا پرستش روحانی یا "معقول" ما می خواند.^۸

چهارماً، دریافت انجیل به معنای دریافت دیدگاه کاملاً متفاوت از این واقعیت می باشد که مسیح، مرکز همه چیز است. به همین دلیل، الهیات دانهها به نجات و زندگی مسیحی به عنوان مسیح محوری اشاره می کنند. او مرکز جهان، منبع، هدف، مقصد و انگیزه دارایی و کارهای ما می شود.

وقتی انسان انجیل را دریافت می کند، کل زندگی خود را در زمینه متفاوت زندگی می کند و این زمینه، مسیح است. اگرچه شاید نشانه های بیرونی در زمان ایمان آوردن حقیقی، چشمگیر نباشد، اما تأثیرات تدریجی آن ماندگار خواهد بود. مانند سنگریزه ای که به وسط دریاچه پرتاب می شود، تأثیر امواج انجیل نیز نهایتاً به تمام محیط پیرامون زندگی ایماندار رسیده و هر ساحلی را لمس می کند. ایمان حقیقی، انجیل را به عنوان چیزی برای افزودن به زندگی قبلی دریافت نمی کند، بلکه انجیل را با آن معاوضه می کند. دریافت یکی به معنای از دست دادن دیگری است. این تعلیم آشکار عیسی می باشد: " زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را بازخواهد یافت."^۹

نهایتاً، دریافت انجیل به معنای این است که مسیح را به عنوان منبع و اعانت زندگی خود بدانید. مسیح را نمی توان به عنوان بخشی از زندگی خود دریافت کرد یا به عنوان چیزی علاوه بر تمام چیزهای خوب دیگری که شخص بدون مسیح دارد. او یک چیز فرعی نیست که زندگی ما را بپوشاند و آنرا بهتر سازد. برای دریافت انجیل او به زندگی ما تبدیل می شود.^{۱۰}

مسائلی کفرآمیزتر از این نیز وجود دارد که یک واعظ، زندگی فوق العاده ای را که غیر ایماندار برای خود ساخته و تمام موفقیت هایش را مورد ستایش قرار می دهد و سپس می گوید که یک چیز کم دارد: او به عیسی نیاز دارد تا همه چیز را تکمیل کند. این طرز نگرش پولس رسول نبود، کسیکه حتی باشکوه ترین چیزها را در زندگی گذشته خود در مقایسه با مسیح فضل می شمرد.^{۱۱} ما هرگز نباید مسیح را به غیرایمانداران، به عنوان خامه روی کیک یک زندگی فوق العاده ای که داشته اند، نشان بدهیم. غیر ایماندار باید ببیند که هیچ حیاتی ندارد و تمام موفقیت های که قبل از مسیح داشته، نشانه بیهودگی خودش می باشد: ساخته شده از شن و به زودی از بین می رود.

عیسی تعلیم داد: " آمین، آمین، به شما می گویم، که تا بدن پسر- انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید."^{۱۲} مفهوم این "کلام سنگین" این است که مسیح باید منبع تغذیه زندگی ما شود، نه صرفاً یک چاشنی یا مکمل.^{۱۳}

عیسی برای ایماندار، همان من است که از آسمان می آید، صخره ای که آب حیات را در بیابان جاری می کند، و تاک که در آن می ماند و از آن حیات و ثمر می یابد.^{۱۴} ایمانداری که حقیقتاً مسیح

را خورده و نوشیده، خود را صرف چیزی نمی کند که نان نیست و سیر نمی کند و در طلب نان خواهد بود که از آسمان می آید، تا بتواند از آن بخورد و نمیرد.^{۱۵}

فریاد واعظ انجیل باید این باشد که نه تنها انسان باید توبه کند، بلکه باید دریافت کند. واعظ نه تنها باید علوفه این دنیای حاضر را که رضایت بخش نیست، نمایان کرده و رد کند، بلکه باید انسانها را به سوی تنها مغازه ای که غذای حقیقی دارد، راهنمایی کند. او باید نصیحت را که داوود به همه انسانها کرد، بیان کند: "پشید و ببینید که خداوند نیکوست".^{۱۶} بعلاوه، باید به همه انسانها هشدار دهد که نشانه شخص که حقیقتاً و به درستی مسیح را چشیده، این است که به چشیدن ادامه می دهد، در مسیح سیراب می شود و نمی تواند فکر جدایی از مسیح را تحمل کند.

ایستادن بر روی انجیل

ما از این متن، نه تنها می آموزیم که باید انجیل را دریافت کنیم، بلکه باید بر روی آن بایستیم! پولس می نویسد: "من انجیل را به شما اعلام می کنم که آنرا موعظه کردم، انجیل که آنرا دریافت کردید و بر روی آن می ایستید." این اعلامیه ساده، دو حقیقت مشخص و مناسب را بیان می کند. اولین مورد مربوط به جایگاهی است که ایماندار به خاطر انجیل در نزد خدا دارد، مورد دوم مربوط به الزام و بیانیه ایماندار در رابطه با انجیل است. هر دو حقیقت، مفاهیم گسترده ای در زندگی ایماندار دارند. مورد اول، سنگ بنای بزرگی می باشد که ایمان مسیحی باید به آن تکیه کند: او می تواند در نزد خدا بر روی مسیح و انجیل بایستد. مورد دوم، نماینده قدرتمند در شکل بخشیدن به زندگی مسیحی می باشد: او بر روی انجیل ایستاده و لغزش نخواهد خورد.

یک حقیقت اساسی درباره مسیحیت کتاب مقدس این است که ایماندار حق دارد که در انجیل نزد خدا بایستد- فقط در مسیح. مزامیر داوود ما را با بزرگترین مشکل انسان مواجه می کند: "کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که در مکان مقدس او بایستد؟ آن که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به سوی آنچه باطل است، برنیزد و قسم دروغ نخورد."^{۱۷} هر انسانی با تفکر در مورد کمترین احتمالات درباره وجود یک خدای شخصی و اخلاقی باید با سؤال داوود به لرزه درآید. مگر اینکه احمق باشد یا وجدان اش بیش از حد خاموش شده باشد، وگرنه باید بداند که شرایط لازم برای ایستادن در نزد داور تمام زمین را ندارد.^{۱۸} کتاب مقدس به ما می گوید: "دل از همه چیز فریبده تر است و بسیار بیمار؛ کیست که آن را بشناسد؟"^{۱۹}

اگر انسان افکار خود را در نظر بگیرد، متوجه می شود که افکار شرارت آمیز در سرش می باشد.^{۲۰} اگر با دقت به حرف هایش گوش دهد، متوجه می شود که پُر از فریب، لعنت و تلخی می باشد.^{۲۱} اگر به دستان خود خیره شود، می بیند که با آثار خطاهای بی شمار لگه دار شده است. اگر در نیازمندی خود، به دنبال کتمانِ شرمساری خود با عادلانه ترین اعمالش باشد، متوجه می شود که به لباس پاره و کثیف یک جذامی ملبّس شده است.^{۲۲} اگرچه خود را با قلیاب می شوید و از صابون زیاد استفاده می کند، اما لکه گناهش می ماند.^{۲۳} به هر سو که می رود، خود را متهم، محکوم و ناامید می یابد.

در لحظه درماندگی مطلق و تسلیم کامل، این گناهکار تهذیب و بازسازی شده به مسیح نگاه می کند و امید اش را در او می یابد. با روگردانی از عدالت شخصی، ایمان می آورد و فقط با فیض از طریق ایمان عادل شمرده می شود.^{۲۴} از آن لحظه به بعد، او دو نشانه یک مسیحی را بر خود دارد: خوشی خود را در مسیح عیسی می یابد و به جسم هیچ اعتمادی ندارد.^{۲۵} او وارد جمع بزرگ مقدّسینی شده که به خدا ایمان آورده اند و این ایمان برای آنها عدالت محسوب می شود.^{۲۶} او خود را به مسیح سپرده و با قوّتی که به خاطر ترس از اتفاق می باشد که در صورت رها شدن برایش اتفاق می افتد، به او می چسبد. او فقط بر روی مسیح می ایستد و از او دور نمی شود. او معتقد است که می تواند از کوه خداوند صعود کرده و فقط بواسطه فضیلت و لیاقت مسیح، در مکان مقدس او بایستد. با نقل قولی از شاعر قدیمی: "امید او بر چیزی کمتر از خون و عدالت عیسی نیست. او جرأت نمی کند که به شیرین ترین چارچوب ها اعتماد کند، بلکه کاملاً به نام عیسی تکیه می کند. بر مسیح، صخره محکم می ایستد، تمام زمین های دیگر، شنهای روان هستند؛ تمام زمین های دیگر شنهای روان هستند."^{۲۷}

ایمان مسیحی وعده جایگاه درست در نزد خدا و فقط از طریق مسیح را می دهد. با این حقیقت، ما باید مصمّم باشیم که به انجیل بچسبیم و بر روی آن بایستیم. خوب است توجه کنید که کلمه ایستادن برگرفته از فعل یونانی *hístemi* می باشد، اصطلاح متداولی که به عنوان نشانه ای از عمل جسمانی ایستادن به کار می رفت. به هر حال، در عهد جدید، غالباً به عنوان نشانه ای از الزام، مصمّم بودن، پایداری، استواری، لغزش ناپذیری و جنبش ناپذیری به کار می رفت. پولس در مباحثه خود درباره جنگ روحانی از این اصطلاح سه مرتبه استفاده می کند تا ایمانداران را نصیحت کند

که " در برابر حيله هاى ابليس بايستند." ^{۲۸} ما از يك فعل مربوطه، درك مى كنيم كه ايماندارن بايد در خداوند، در ايمان، در فيض خدا و در سنت هاى رسولى "محكم بايستند". ^{۲۹}

علاوه بر همه اينها، ايماندار بايد در انجيل محكم ايستاده و از آن جدا نشود. اگر اين سنگ پايه برداشته شود، كل بنا سقوط مى كند. به همين دليل، پولس رسول يكي از قويترين توبيخ هاى خود را با كليساى غلاطيه مطرح كرد: "در شگفتم كه شما بدين زودى از آن كه شما را به واسطه فيض مسيح فراخوانده است روگردان شده، به سوي انجيل ديگر مىرويد. البته انجيل ديگر وجود ندارد، اما كسانى هستند كه شما را مشوش مى سازند و برآنند كه انجيل مسيح را تحريف كنند. اما حتى اگر ما با فرشته اى از آسمان، انجيل غير از آنچه ما به شما بشارت داديم موعظه كند، ملعون باد! چنانكه پيشتر گفتيم، اکنون باز مى گويم: اگر كسى انجيل غير از آنچه پذيرفتيد به شما موعظه كند، ملعون باد!" ^{۳۰}

هر كلمه و تعليم كتاب مقدس مهم است؛ به هر حال، بعضى از تعاليم سنگينتر از بقيه مى باشند. نجات ابدى ما وابسته به مسائل ظريف كليساشناسى يا آخرت شناسى نيست، بلكه كاملاً وابسته به انجيل است. ^{۳۱} شايد در طول اين سفر زمينى، متفكرترين و بالغ ترين فرد مسيحى، نظر خود را در رابطه با قواعد كوچك ايمان تغيير دهد؛ اما نبايد از ضروريات انجيل جدا شود و جدا نخواهد شد. ^{۳۲} زن، مرد، جوان يا بچه اى كه حقيقتاً انجيل را دريافت کرده، بر روى آن مى ايستد و با اين ايستادن، ثابت مى كند كه حقيقتاً آنرا دريافت کرده است.

ما در دنيايى زندگى مى كنيم كه دشمن انجيل عيسى مسيح است و آنرا بي ارزش مى كند. بعلاوه، اين دنيا تحت قدرت شرير است، كسى كه بيش از هر تعليم ديگرى، مخالف انجيل است و اگر مى توانست آنرا از اين جهان محو مى كرد. ^{۳۳} در حقيقت، شرير با خوشحالى، كتاب مقدس را در دستان هر انسانى قرار داده و از آنها مى خواهد كه از هر فرمان آن اطاعت كنند، اگر كه ما متقابلاً انجيل را به او بدهيم. اما بدون انجيل، كل سيستم ايمان مسيحى بيهوده است.

ما به عنوان ايماندار نبايد فقط انجيل را دريافت كنيم، بلكه بايد بر روى آن محكم بايستيم. نبايد نقشه هاى شرير را نادیده بگيريم تا او از ناآگاهى ما استفاده كند. ^{۳۴} وقتى افرادى كه خواهان نجات دهندگى مى باشند، در طلب اين هستند كه ايمان مان به مسيح را بدزدند، نبايد به آنها اجازه بدهيم كه ما را از او دور كنند! وقتى شريعت گراها در طلب اين هستند كه چيزى به ايمان مان بر

مسیح بیفزایند، نباید تسلیم آنها شویم. وقتی انبیایی که خود را به عنوان نبی منصوب کرده اند، در طلب این هستند که انجیل را از نو بسته بندی کنند تا آنرا برای فرهنگ ما مناسب یا جذاب سازند، نباید از آنها پیروی کنیم. وقتی متهم کنندگان به گناه ما اشاره کرده و امید جلال ما را مسخره می کنند، باید به انجیل اشاره کرده و بر روی آن بایستیم. وقتی اتهامات او مبالغه آمیز شده و تقوای ما را سزاوار پاداش می داند، باید او را با این تعهد رد کنیم: "اما مباد که من هرگز به چیزی افتخار کنم جز به صلیب خداوندمان عیسی مسیح، که به واسطه آن، دنیا برای من بر صلیب شد و من برای دنیا." ۳۵

فصل سوم

انجیلی که با آن نجات یافتیم

به وسیله آن نجات می یابید، به شرط آنکه کلامی را که به شما بشارت دادم، استوار نگاه دارید. در غیر این صورت، بیهوده ایمان آورده اید.

- اول قرن‌تیا ۱۵ : ۲

هر تعلیمی در ایمان مسیحی باید متعادل باشد. هر زمانیکه بیش از حد بر اهمیت یک حقیقت تأکید می کنیم، طوریکه به بهای نادیده گرفتن یا نابودی حقایق دیگر تمام می شود، در خطر ارتکاب اشتباه بزرگی هستیم. به هر حال، غیرممکن است که بیش از حد بر اهمیت انجیل تأکید کنیم. ما نمی توانیم در مورد انجیل، افراط کنیم. این حقیقت در این امر دیده می شود که انجیل بزرگترین مکاشفه خدا به انسان و تنها پیغامی است که بواسطه آن، انسان نجات می یابد. در نتیجه، تنها پیغامی است که باید محکم به آن بچسبیم. اگرچه حتی کاستن کوچکترین مطلب از حقیقت کتاب مقدس، خطرناک است، اما بدون به خطر انداختن سرنوشت ابدی خود، مطالب بسیاری را به طور اشتباه درک می کنیم. به هر حال، اشتباه کردن در مورد انجیل به این معناست که در مورد همه چیز اشتباه کنید! عدم اهمیت بیش از حد به انجیل، به این معناست که آنرا کاملاً به اشتباه درک کنید!

انجیلی که نجات می بخشد

در این متن، عبارت نجات یافته /ید، از فعل زمان حال ترجمه شده که توصیف یک "فرایند در زمان حال و یک واقعیت در آینده" می باشد.^۱ شاید بتوان آنرا به این شکل ترجمه کرد: "چیزی که بوسیله آن نجات یافته اید". نباید فراموش کنیم که کتاب مقدس، نجات را در سه زمان توصیف می کند- گذشته، حال و آینده. نادیده گرفتن هر یک از این زمانها یا وجوه نجات، باعث می شود که دیدگاه

نادرست یا ناسالم از نجات کلی داشته باشیم. در گذشته، خدا ایماندار را از محکومیت گناه نجات داد.

این در لحظه ایمان آوردن اتفاق افتاد، وقتی مسیحی به شهادت خدا درباره انجیل ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد.^۲ کتاب مقدس به طور متداول به عنوان عادل شمردگی به آن اشاره می کند.^۳

در زمان حال، ایماندار از قدرت گناه نجات یافته است. این یک فرایند تدریجی است که در سراسر عهدجدید به عنوان تقدیس تدریجی شناخته شده است. ایماندار، ساخته دست خداست و خدا در او کار می کند تا او بخواهد و تلاش کند که برای خشنودی خدا عمل کند.^۴ خدا از طریق کلام و روح القدس، آزمایشات و سختیها، برکت و انضباط، ایماندار را تبدیل کرده و کل زندگی اش را به شباهت عیسی مسیح درمی آورد.^۵

در آینده، ایماندار کاملاً و تا ابد از قدرت و حضور گناه نجات می یابد. این مرحله نهایی معمولاً به عنوان جلال یافتن شناخته شده و به اندازه مراحل دیگر قطعی می باشد، چون کسی که کار نیکو را آغاز کرد، آنرا تکمیل خواهد کرد.^۶ زیرا پولس رسول در چیزی که به عنوان زنجیره طلایی نجات شناخته شده، اعلام می کند: "می دانیم در حق آنان که خدا را دوست می دارند و بر طبق اراده او فراخوانده شده اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است. زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد. و آنان را که از پیش معین فرمود، همچنین فراخواند؛ و آنان را که فراخواند، همچنین پارسا شمرد؛ و آنان را که پارسا شمرد، همچنین جلال بخشید." ^۷

ما در زمانی زندگی می کنیم که مسائل موقتی و سطحی در میان قوم خدا از اهمیت بیش از حدی برخوردار شده است. ما این خوشیهای موقت را می خواهیم، انگار که واقعاً ارزش چنین توجهی را دارند. به هر حال، باید به یک حقیقت بچسبیم: بزرگترین وعده انجیل، نجات است. تمام وعده های دیگر و تمام مزایای دیگر در مقایسه با این یک چیز محو می شوند: انجیل، قدرت خدا برای نجات است، و هر کسی که نام خداوند را بخواند نجات می یابد.^۸

بر طبق کلام پطرس رسول، نجات، غایت ایمان یا هدف ایمان ایماندار می باشد.^۹ این هدف تمام کارهای مسیح برای قوم اش می باشد و باید اشتیاق عظیم ایماندار و هدفی باشد که برای آن سخت

تلاش کند. خدا هیچ هدیه ای بزرگتر از این نمی تواند بدهد و ایماندار، امید یا انگیزه ای بزرگتر از نجات نهایی بواسطهٔ انجیل عیسی مسیح نمی تواند داشته باشد.

وقتی متوجه می شویم که پیش از مسیح چه بودیم و در آن شرایط، لایق چه چیزی بودیم، عظمت انجیل برای ما بیشتر می شود. ما در ذات و عمل خود، گناهکار و کاملاً فاسد و تباه شده بودیم. بدون هیچ عذر و بهانه ای در برابر عدالت خدا، مجرم و قانون شکن بودیم.^{۱۰} لایق چیزی کمتر از مرگ و محکومیت ابدی نبودیم، اما اکنون خون پسر خدا ما را نجات می دهد. وقتی گناهکاران درمانده و دشمنان خدا بودیم، مسیح برای بی دینان جان داد.^{۱۱} از طریق او، ما که دور بودیم، اکنون نزدیک شده ایم.^{۱۲} در او، از طریق خون او و بخشش گناهان خود، بر حسب دولتمندی فیض او رهایی یافتیم.^{۱۳} از گناه خود نجات یافته، با خدا آشتی کردیم، و به عنوان پسران، وارد مشارکت با او شدیم! دیگر چه می خواهیم یا چه نیاز دیگری داریم؟ آیا عطیهٔ نجات از طریق خون پسر-خدا برای پُری قلب ما و لبریز شدن آن تا ابدالابد کافی نیست؟ آیا این کافی نیست تا به ما انگیزه ببخشد که برای او که مُرد زندگی کنیم؟ ما چه نیازی به وعده های دیگر داریم؟ آیا با غیرت زیاد برای او زندگی خواهیم کرد، به خاطر اینکه او نه تنها وعدهٔ نجات، بلکه وعدهٔ شفا، زندگی راحت، ثروت و احترام را نیز به ما می دهد؟ این چیزها در مقایسه با عطیهٔ نجات و شناخت خدا چیست؟ از افرادی که می خواهند ما را با وعدهٔ چیزهای به غیر از عیسی مسیح، برای عبادت متقاعد کنند، دوری کنید. اگر عزیزتان از شما گرفته شده و جسم تان در حال نابودی در میان زباله هاست و نامتان از جانب دوست و دشمن مورد توهین قرار گرفته، باید همچنان سرسپردگی لازم برای محبت، ستایش و خدمت به او را در این یک چیز بیابید: او خونس را برای جان شما داد. این مسأله، شور و شوق مقدّس، مذهب خالص و پاک را تقویت می کند.

پس چرا به نظر می رسد که وعدهٔ نجات ابدی دیگر قدرتی ندارد تا انسان را به سوی مسیح بکشاند؟ چرا انسان مدرن بیشتر علاقمند است تا بداند که انجیل چگونه می تواند در زندگی کنونی به او کمک کند؟ اولاً، به این دلیل که واعظان، دیگر دربارهٔ قطعیت داوری و خطرات جهنم موعظه نمی کنند. وقتی واعظان این چیزها را از دیدگاه کتاب مقدس و به وضوح تعلیم می دهند، انسان می بیند که بزرگترین نیازش نجات از محکومیت ابدی است و "عملی ترین" نیازش در این عصر حاضر، بی اهمیت می شود. دوماً، باید بدانیم که اکثر انسانها در خیابان و نیمکت کلیسا، انسانهای

نفسانی هستند و انسانی که ذهن نفسانی دارد، این دنیا را بیش از دنیای بعدی دوست دارد. آنها علاقه کمی به مسائل خدا و ابدیت دارند.^{۱۴} اکثر آنها به سرعت در کنفرانس عزت نفس و خودشناسی شرکت می کنند اما به موعظه ای درباره تقدس گوش نمی کنند، تقدسی که بدون آن هیچ کس خداوند را نمی بیند.^{۱۵} بسیاری از افراد زمین و دریاها را پشت سر می گذارند تا بهترین زندگی را در زمان حال داشته باشند، اما به آن طرف خیابان نمی روند تا در مجموعه جلسات ارزش فناپذیر مسیح یا رنجهای صلیب شرکت کنند!

اگرچه درست است که انجیل می تواند جایگاه و شرایط شخص را در زندگی بهبود بخشد و غالباً این کار را می کند، اما به عنوان ناظران انجیل باید از وسوسه جذب شنوندگان و جماعت، با وعده یا تکیه گاهی غیر از عیسی مسیح و حیات ابدی، دوری کنیم. اگرچه این فراتر از یک کار اساسی و کامل در این عصر مدرن بشارت خواهد بود، اما خوب است که به جمعیت بگوییم: عیسی دو چیز را به شما وعده می دهد: نجات ابدی که به آن امید داشته باشید و صلیب که بر روی آن بمیرید.^{۱۶} روح و عروس می گویند: "بیا".^{۱۷}

محکم چسبیدن به انجیل

تعلیم بردباری مقدسین، یکی از ارزشمندترین حقایق برای ایمانداری است که آنرا درک می کند.^{۱۸} بزرگترین تسلی و تشویق این است که بدانید کسی که کار نیکو را در ما آغاز کرده، آن را به اتمام خواهد رسانید.^{۱۹} به هر حال، این تعلیم شدیداً منحرف شده، ابزار اصلی اطمینان کاذب برای اشخاص بی شماری شده، افرادی که هنوز ایمان نیاورده و در گناه خود باقی مانده اند. این "کلام سنگینی" است، اما حقیقت دارد.

در متن ابتدای باب، پولس رسول می نویسد: "شما نجات یافته اید، اگر به آن کلام بچسبید." کلمه اگر، یک عبارت شرطی را معرفی می کند که نباید آنرا نادیده بگیریم و نمی توانیم آنرا حذف کنیم. منطق آن واضح است: اگر به انجیل بچسبید، نجات می یابید، اما اگر به آن نچسبید، نجات نمی یابید. این انکار اصل بردباری نیست، بلکه توضیح آن است. هیچ یک از افرادی که حقیقتاً به نجات ایمان دارند، دچار نابودی ابدی نخواهند شد. فیض و قدرت خدایی که آنها را نجات داده، آنها را تا روز آخر حفظ خواهد کرد. به هر حال، نشانه اینکه حقیقتاً ایمان آورده اند، این است که به کار خدا

ادامه داده و از او رویگردان نمی شوند. اگرچه آنها هنوز با جسم در کشمکش هستند و دچار شکستهای بسیاری می شوند، اما دوران کامل زندگی شان، پیشرفت قطعی و قابل توجهی را در ایمان و دینداری آنها آشکار خواهد کرد. بردباری آنها، نجاتشان نداده یا به آنها فیض نمی بخشد، بلکه نشان می دهد که آنها مورد فیض قرار گرفته و افرادی هستند که حقیقتاً با ایمان نجات یافته اند. به طور ساده، اثبات یا اعتبار ایمانِ خالص این است که کسی که ایمان به مسیح را اعتراف می کند، در آن ایمان بردباری کرده و در طول زندگی اش، در تقدّس رشد می کند. اگر شخص ایمان خود را به مسیح اعتراف کند ولی پشت کرده یا هیچ پیشرفتی در دینداری نداشته باشد، به این معنا نیست که نجاتش را از دست داده است. بلکه نشان می دهد که او هرگز به طور حقیقی ایمان نیاورده بود.

این حقیقت در تمام تعالیم مربوط به نجات در کتاب مقدس وجود دارد. عیسی تعلیم می دهد که کسی که در ایمان اش تا به آخر تحمل کند، نجات خواهد یافت.^{۲۰} در مَثَل دهقان توضیح داد که اگرچه به نظر می رسد که عدّه زیادی انجیل ملکوت را پذیرفته اند، اما اکثر آنها به خاطر عذاب، جفا، نگرانیهای این دنیا و فریبندگی ثروت پشت می کنند.^{۲۱} یوحنا رسول، به افرادی اشاره می کند که کلیسای افسس را ترک کردند، او می نویسد: "آنها از میان ما بیرون رفتند، اما از ما نبودند؛ چه اگر از ما بودند، با ما می ماندند. ولی رفتن شان نشان داد که هیچ یک از ایشان از ما نبودند."^{۲۲} باید توجه کنیم که باز هم این آیات، انکار امنیت ایماندار در مسیح نیست. فرزند خدا که واقعاً احیا شده، به خاطر امانتداری و قدرت کسی که کار نیکو را در او آغاز کرده، تا به آخر در ایمان اش می ماند.^{۲۳} به هر حال، این هشدارها عملکرد مهمی در ایمان مسیحی دارند و نباید نادیده گرفته شوند. آنها به ما کمک می کنند تا تفاوت میان ایمان حقیقی و کاذب را تشخیص دهیم و به عنوان هشدار برای ایماندار می باشد تا تمام تلاش خود را بکند تا خواندگی و برگزیدگی خود را تثبیت کند.^{۲۴}

این هشدارها به طور خاص با علم بر جایگاه کنونی انجیلی ها در غرب، مناسب می باشد، و نتایج بزرگ و زیادی برای بسیاری از افرادی داشته که ایمانشان را به مسیح اعتراف می کنند. بسیاری از افراد معتقدند که نجات یافته و کاملاً مسیحی هستند، چون یکبار دعایی خوانده و از عیسی

خواسته اند که وارد قلبشان شود. به هر حال، آنها به ایمان شان ادامه ندادند. هرگز از دنیا خارج نشدند، یا اگر خارج شدند، سریعاً به آن بازگشتند.

آنها هیچ واقعیت عملی از ترس خداوند ندارند. هیچ بوی از فیض الهی در زندگی شان نیست. هیچ نشانه بیرونی از تبدیل درونی شان وجود ندارد. حتی در آنها نشانی از انضباط الهی که خدا برای همه فرزندان در نظر گرفته، دیده نمی شود.^{۲۵} با اینحال به خاطر تصمیمی که در گذشته گرفته اند و معتقدند که دعایشان خالص بوده، از نجاتشان مطمئن هستند. مهم نیست که چنین اعتقادی تا چه اندازه مردم پسند است، اما در کتاب مقدس هیچ جایگاهی ندارد.

درست است که ایمان آوردن در لحظه خاصی اتفاق می افتد، وقتی انسان از طریق ایمان به عیسی مسیح از مرگ به حیات منتقل می شود.^{۲۶} به هر حال، تأیید کتاب مقدس درباره انتقال شخص از مرگ به حیات، صرفاً بر پایه آزمودن لحظه ایمان آوردن نیست، بلکه بر پایه آزمودن زندگی خود از آن لحظه به بعد می باشد. در میان نفسانیت شدید، پولس رسول از قرن‌تیا نخواست که تجربه ایمان آوردن خود را در گذشته ارزیابی کنند، بلکه آنها را نصیحت کرد که زندگی خود را در زمان حال بیازمایند.^{۲۷}

ما با پیروی از رهبری پولس در مشاوره ایمانداران فرضی عملکرد بهتری خواهیم داشت. آنها باید بدانند- و ما باید به آنها تعلیم دهیم- که نشانه عمل نجات بخش خالصانه خدا در گذشته، ادامه این کار در زمان حال و تا روز آخر می باشد. ما نجات یافته ایم، اگر به کلامی که به ما موعظه شد، بچسبیم. اگر چنین موردی را در نظر نگرفته ایم، باید اطمینان کمی از نجات خود داشته یا هیچ اطمینانی نداشته باشیم. اگر این حقیقت ساده کتاب مقدس به درستی، با الزام و شفقت موعظه شود، اطمینان کاذب جمعیت بی شماری را در نیمکت کلیسا از بین برده و نتیجه آن نجات بسیاری از افراد خواهد بود.

این یکی از بزرگترین مشکلات عصر حاضر و مرضی است که شهادت کلیسا را نابود می کند و باشد که خدا مردانی را برخیزاند که این اطمینان کاذب را درک کنند. ما چه زمانی متوجه خواهیم شد که یکی از بزرگترین زمینه‌های بشارتی در غرب، نیمکتهای کلیساهای خودمان در صبح روزهای یکشنبه می باشند؟ ما چه زمانی متوجه خواهیم شد که برخورد سطحی با انجیل، نادیده گرفتن ایمان حقیقی، و عدم اجرای شفقت عملی تأدیب کلیسایی، باعث این نابودی بزرگ و گُشنده می شود؟

فصل چهارم

انجیلی که در درجه اول اهمیت قرار می گیرد

زیرا من آنچه را که به من رسید، چون مهمترین مطلب به شما سپردم.

- اول قرن‌تین ۱۵ : ۳

هیچ کلام یا حقیقتی مهمتر از انجیل عیسی مسیح نیست. کتاب مقدس پُر از پیغامهای بسیار می باشد، کوچکترین آنها، ارزشمندتر از تمامی ثروت دنیا و مهمتر از بزرگترین افکاری است که تابحال به ذهن انسان رسیده است. اگر یک ذره از کتاب مقدس، ارزشمندتر از طلاست، چگونه می توانیم ارزش یا اهمیت انجیل را اندازه گیری کنیم؟^۱ حتی در خود کتاب مقدس، پیغام انجیل با هیچ چیزی برابری نمی کند. داستان خلقت، اگرچه باشکوه است، در برابر پیغام صلیب زانو می زند. شریعت موسی و کلام انبیا، توجه را از خود به سوی پیغام نجات و رهایی جلب می کنند. حتی بازگشت ثانوی، اگرچه شگفت انگیز است، اما در سایه انجیل قرار می گیرد. اغراق آمیز نیست که بگوییم انجیل عیسی مسیح، تنها پیغام بزرگ و ضروری است، قلعه دفاعی ایمان مسیحی و پایه امید ایماندار است.^۲

چیزی مهمتر، مفیدتر و ضروریت‌ر از این برای پیشرفت جلال و ملکوت خدا وجود ندارد! به قول امثال، حقیقتاً می توانیم در مورد انجیل بگوییم: "زیرا تجارت آن از تجارت نقره سودآورتر است و محصول آن از طلا نیکوتر. از یاقوت گرانبهاتر است، و هیچ یک از نفایس تو با آن برابری نتواند کرد."^۳

به این ترتیب، درک کامل انجیل باید با وسواس باشکوه ما همراه باشد. این یک تکلیف غیرممکن است اما ارزش هر تلاشی را دارد- چون در آن، دولتمندی خدا و خوشی حقیقی ایمانداران را می یابیم. ارزش این را دارد که خود را از هر تلاش و لذت کوچکی محروم کنیم تا عمق فیض خدا را که در این یک پیغام آشکار شده، درک کنیم. ایوب ۲۸ : ۱ - ۹ شامل تصویر زیبایی از چنین شور و شوقی می باشد:

براستی که نقره را معدنی است و طلا را مکانی که در آن قال گذاشته می شود. آهن از زمین استخراج می گردد، و مس از دل سنگ گداخته بیرون می آید. آدمی تاریکی را روشن می کند، و تا

دورترین حد آن را می کاود، در پی تکه سنگی در تاریکی و ظلمت غلیظ. دور از نقاط مسکونی، زمین را نَقَب می زند، در مکانهایی که پای کمتر کسی به آنجا می رسد؛ به دور از آدمیان، آویزان به این سو و آن سو تاب می خورد. زمین، که از آن نان بیرون می آید، در اعماقش گویی به آتش واژگون می شود. سنگهایش مهدِ یاقوت کبود است و خاکش آغشته به طلا، "هیچ پرنده شکاری راه آن را نمی داند، و چشم شاهین آن را ندیده است. هیچ جانور مغروری بر آن پا ننهاد و هیچ شیری بر آن گذر نکرده است." آدمی بر سنگ خارا دست می بُرد و کوه ها را از اساس واژگون می سازد.

حتی در دنیای قدیمِ ایوب، افرادی بودند که می خواستند از حد و مرز خود فراتر بروند، از زندگی سطحی گذشته، در صخره های محکم، در روشنایی و تاریکی عمیق بکاوند، زندگی و جان خود را به خطر اندازند و در بررسی خود هیچ سنگی را باقی نگذارند که به دنبال یافتن گنجینه های این دنیا زیر و رو نکرده باشند. چقدر بیشتر ما که بواسطه روح القدس روشن شده و کلام نیکوی خدا و قدرتهای زمان آینده را چشیده ایم، باید چیزهای را که از جلال کمتری برخوردارند، رها کرده و در پی جلال خدا در انجیل عیسی مسیح باشیم؟^۴ پس چرا در میان قوم خدا، شور و شوق حقیقی برای انجیل بسیار کم است؟

انجیل آبکی

اولاً، باید بدانیم که انجیل که "یکبار برای همیشه به مقدسین داده شده" در نسلهای اخیر دچار تغییرات و کاستیهای بسیار شده است.^۵ وقتی کتاب مقدس را در نظر می گیریم، سریعاً متوجه تفاوت عظیم در محتوا و کیفیت انجیل رسولی و نسخه معاصر خود می شویم. حتی وقتی موعظه انجیل اصلاحگرایان، پاک دینان (پیوریتن ها)، ادواردز، وایتفیلد، اسپرچن و حتی افراد معاصر همچون مارتین لوید- جونز را می خوانیم، به سرعت درمی یابیم که امروزه ما به ندرت کیفیت انجیل زیبایی را داریم که آنها شرح داده اند و آنرا در حد چند قانون روحانی و یک "مسیر رومی" کاهش داده اند.^۶ ما آنرا یک بیانیه مذهبی ساده و قابل درک ساختیم که بخش زیادی از زیبایی اولیه آنرا حذف کرده و جلال کمی برای تحسین یا سرمایه گذاری بیشتر باقی گذاشته است.

درست است که خدا نقشه ای دارد و ما گناهکاریم، مسیح مُرد و دوباره برخاست تا ما بواسطه ایمان نجات یابیم، اما نگهداری این بیانیه ها به معنای این نیست که انجیل را می دانیم یا درک می

کنیم. ما نباید چنین سنگهای ارزشمندی را بدون زیر و رو کردن رها کنیم! حیوانات کوچکتر می توانند یاد بگیرند که تقلید و تکرار کنند، اما ما باید کتاب مقدس را بررسی کرده و معنای این چیزها را دریابیم. مانند معدن چیان، باید از محدوده ها فراتر رفته، خود را از خوشیهای موقت محروم کرده و با ساعتها مطالعه و دعا کاوش کنیم تا پاداش شناخت انجیل را بدست آوریم. در غیر اینصورت، همیشه به خاطر جهالت که در ماست، قلب مان سخت خواهد بود.^۷ ما باید چشمان خود را به صخره ای بدوزیم که از آن تراشیده شده ایم.^۸ باید انجیل قدیمی را دوباره کشف کنیم، تا دوباره آنرا باز پس بگیریم و با شور و شوقی همچون افرادی که خدای خود را شناخته و کار خدا را درک می کنند، آنرا موعظه کنیم!^۹

کوتاه بینی نسبت به انجیل

دومین دلیلی که امروزه قوم خدا، شور و شوقی برای انجیل ندارند، این است که بسیاری از افراد آنرا چیزی بیش از یک مسیحیت ۱۰۱، یا قدم های کوچک ایمانی نمی بینند که به سرعت بر آن مسلط شده و به دنبال مسائل عمیقتر نیستند. با اینحال چیزی فراتر از حقیقت نمی رود. انجیل "موضوع عمیق" مسیحیت است! آخرت شناسی و کتاب مکاشفه در بازگشت ثانوی آشکار خواهد شد، اما ما هرگز نمی توانیم جلال خدا را در انجیل عیسی مسیح به طور کامل درک کرده یا بر آن مسلط شویم. هر که فکر می کند که انجیل را به خوبی می شناسد و باید آنرا رها کرده و به سراغ مسائل بزرگتر برود، با گوش سپردن به توصیه پولس رسول، عملکرد بهتری خواهد داشت: "آن که گمان می کند چیزی می داند، هنوز چنانکه باید نمی داند."^{۱۰} اگر ما این قدرت را داشتیم که بزرگترین الهیات دانا و واعظان تاریخ را فراخوانیم، همه آنها شهادت می دادند که در طول سفر زمینی خود در انجیل، همچون نوزاد بودند. آنها به مرد حکیم در امثال می پیوستند که اعلام کرد: "بی گمان من نادان ترین آدمیان و عاری از فهم بشری، حکمت نیاموخته ام و نه از شناخت آن قدوس برخوردارم."^{۱۱}

ما باید بدانیم که سفرمان در انجیل فراتر از دوران زندگیمان بوده و تا هزار سال در ابدیت ادامه خواهد یافت. با هر حقیقت تازه ای که کشف می شود، جلال انجیل ما را بیشتر جذب می کند تا زمانی که تمام فکر ما را در برگرفته و بر اراده ما حاکم شود. شاید ندانید که آیا چیزی ارزش پیگیری دارد، چیزی که آنقدر بزرگ باشد که توجه شما را جلب کند. دلسرد نشوید! انجیل بیش از آن

چیزهای است که تابحال به شما گفته شده و شامل جلال است که پایان نمی پذیرد. در حقیقت، ما تمام ابدیت را صرف کشف تمامی جلال خواهیم کرد که در این پیغام است و بعد از ابدالابد نیز جلال غیرفانی وجود خواهد داشت که همچنان نامرئی است. انجیل همیشه آن چیزی است که فرشتگان و نجات یافتگان، مشتاق نظر کردن به آن هستند!^{۱۲} به یاد داشته باشید: شما همیشه باید در انجیل و شناخت خود از انجیل رشد کنید. این مسیحیت ۱۰۱ نیست، بلکه مسیحیت از الف تا ی است. شما بر انجیل مسلط نشده اید و بر آن مسلط نخواهید شد، بلکه انجیل بر شما مسلط خواهد شد!

کمبود دستورالعمل در انجیل

سومین دلیل برای عدم شور و شوق برای انجیل در میان قوم خدا، از یک پیش فرض اشتباه و مُرده نشأت می گیرد: ما فکر می کنیم که قوم خدا، حتی خادمان خدا، انجیل را درک می کنند، بنابراین آنها را در انجیل هدایت نمی کنیم و در نتیجه چنین دستورالعملی را در اولویت قرار نمی دهیم. وقتی یک ایماندار جدید به جلو می آید تا اعتراف عمومی خود را اعلام کند، او چند مرتبه از انجیل دستورالعمل های را دریافت کرده است؟ غالباً، یک نفر برای چند دقیقه به او مشورت می دهد، از برگه های انجیل قدم به قدم استفاده می کند و سپس به کلاس شاگردسازی فرستاده می شود تا یاد بگیرد که چگونه یک زندگی مسیحی داشته باشد. تا چه اندازه از سکوی موعظه، دستورالعمل های را درباره انجیل می شنود؟ احتمالاً او کل زندگی اش را بر روی نیمکت های کلیسا می نشیند، بدون اینکه موعظه ای از شرح صحیح و آشکار کار جلجتا و قبر خالی بشنود. اگر احساس کند که برای خدمت فراخوانده شده، در چند تا کلاس دانشکده مذهبی شرکت می کند که کاملاً برگرفته از محتویات و کاربرد انجیل باشد؟ شخص باید موارد درسی بسیاری از مؤسسات مذهبی را بررسی کند، تا بتواند کلاسی را پیدا کند که به طور خاص برای چنین هدفی باشد. پیش از سلطنت یوشیا، پادشاه دیندار، شریعت خدا برای سالهای زیادی در معبد از بین رفته بود.^{۱۳} آیا چنین چیزی در بین ما نیز اتفاق افتاده است؟ آیا *evangel* "خبرخوش" در میان انجیلیها از میان رفته است؟

نادیده گرفتن انجیل در موعظه

دلیل چهارم و نهایی برای عدم شور و شوق برای انجیل در نیمکت های کلیسا، عدم شور و شوق برای انجیل از سکوی موعظه است. خادم مسیح، بیش از هر چیزی خادم انجیل مسیح است. این بزرگترین نظارت، امتیاز و بارِ ماست.^{۱۴} اگرچه ما ابزارهای زمینی، ضعیف و شکننده هستیم، اما ارزشمندترین گنجینه ای را که زمین و آسمان تابحال شناخته، با خود داریم.^{۱۵} خدا ما را جدا کرده تا در حضورش زندگی کنیم. او از ما می خواهد که بیشترین زمان خود را صرف بررسی رازهای او کرده و آنها را از طریق موعظه کلام به دیگران آشکار کنیم. با اینحال بسیاری از واعظان، امروزه از فراخواندگی اولیه خود برای شناخت خدا و شناساندن او منحرف شده اند. مطالعه، بی ثمر است و اتاق دعا، بسته شده است. خادم، دیگر مرد خدا نیست بلکه مرد مردم است. پیغام واعظ دیگر: "خداوند می فرماید!" نیست، بلکه پیغامی حاصل از پرسشنامه ها و دانش فرضی او از نیازهای احساسی جماعت می باشد. او نمی تواند به همراه ایلای نبی بگوید: "به حیات یهوه خدای لشکرها که به حضورش ایستاده ام" و دیگر به عنوان کسی که از جانب خدا فرستاده شده، نزد مردم نمی ایستد.^{۱۶}

ما که در نام مسیح خدمت می کنیم، فراخوانده نشده ایم که مربیان زندگی روحانی، تسهیل کننده یا سخنرانان برانگیزاننده باشیم- ما واعظان هستیم! فقط به خاطر اینکه دنیا چنین عنوانی را مسخره می کند و شیادان بی شماری هستند که دلایل خوبی برای انجام این کار دارند، نباید مسئولیت و نقشی را که مسیح به ما داده، خوار بشماریم. ما واعظان هستیم و بیش از همه، واعظان انجیل هستیم. نباید به هدفی کمتر از این قانع شویم، صرفاً به خاطر اینکه مورد تأیید دنیا قرار بگیریم. نباید از جایگاه مطالعه و دعای خود دور شویم، اما باید خود را برای هدف دینداری تأدیب و منضبط کنیم.^{۱۷} باید سخت تلاش کنیم که مقبول خدا باشیم، همچون خدمتکاری که او را سببی برای شرمساری نیست و کلام حقیقت را به درستی به کار می بندد.^{۱۸} باید با احتیاط عمل کنیم؛ در آنها غرق شویم، تا پیشرفت مان برای همه قابل مشاهده باشد.^{۱۹} نباید عطیه روحانی را در بین خود نادیده بگیریم، بلکه خود را تسلیم خواندن کتاب مقدس در ملاعام کرده، نصیحت و تعلیم دهیم.^{۲۰}

بیایید ما هم مانند رسولان دوران قدیم باشیم، افرادی که با وجود نیازهای قابل قبول بسیاری که داشتند، اعلام کردند: "شایسته نیست که ما برای غذا دادن به مردم، از خدمتِ کلام خدا غافل مانیم... و ما خود را وقف دعا و خدمت کلام خواهیم کرد." ^{۲۱} مانند معدن چیان قدیم در زمان ایوب، باید فراتر از محدوده های خود عمل کنیم، حتی خود را از زندگی سطحی محروم کنید، در صخره های محکم بکاویم، در روشنایی و تاریکی غلیظ، تا گنجهای نامحدود انجیل عیسی مسیح را کشف کرده و آنها را در مقابل قوم خدا قرار دهیم. این بزرگترین و تنها وسیله آتش افروختن بر سکوی وعظ و نیمکت های کلیسا

فصل پنجم

انجیلی که منتقل و تحویل داده شد

زیرا من آنچه را که به من رسید، چون مهمترین مطلب به شما سپردم: اینکه مسیح مطابق با کتب مقدس در راه گناهان ما مرد، و اینکه دفن شد، و اینکه مطابق با همین کتب در روز سوم از مردگان برخاست.

- اول قرن‌تیا ۱۵ : ۳ - ۴

در متن بالا، دو حقیقت مهم را دربارهٔ انجیل می‌آموزیم. اولاً، انجیل حاصل اختراع انسان نبود، بلکه حاصل انسان‌های که تحت تأثیر روح القدس بودند.^۱ بنابراین به عنوان پیغامی که از الهام خداست، اقتدار کامل کتاب مقدس را دارد.^۲ دوماً، این پیغامی بود که یکبار و برای همیشه به مقدسین داده شد و هر نسلی از مسیحیان مسئول انتقال بدون تغییر آن به نسل بعدی می‌باشد.^۳

انجیل منتقل شده

وقتی پولس رسول می‌نویسد که انجیل را "دریافت کرد"، یک مکاشفهٔ خاص را ادعا می‌کند. او این پیغام را ابداع نکرد و از دیگران غرض نگرفت. بلکه از طریق مکاشفهٔ ماوراء الطبیعهٔ عیسی مسیح به او رسید. در غلاطیان ۱ : ۱۱ - ۱۲ پولس این تجربه را با جزئیات توصیف می‌کند: "ای برادران، می‌خواهم بدانید انجیل که من بدان بشارت دادم، انجیل بشری نیست، زیرا من آن را از انسان نیافتم و کسی نیز آن را به من نیاموخت؛ بلکه آن را از طریق مکاشفهٔ عیسی مسیح دریافت کردم."

هدف پولس از ارائهٔ این تجربهٔ منحصر به فرد، نشان دادن این است که انجیل اش یک ماهیت الهی دارد. او این مطلب را نمی‌نوشت تا خود را برافراشته یا بگوید که انجیل اش به نوع متفاوت از انجیلی است که به رسولان دیگر یا به کل کلیسا داده شده است. در حقیقت، بعداً او در همان نامه نشان می‌دهد که انجیل اش را تسلیم افرادی کرده که اعتبار زیادی در کلیسای اورشلیم داشتند و آنها او را اصلاح نکرده یا سهمی در ادراک او نداشتند.^۴ پولس می‌خواهد که همهٔ اینها نشان‌دهندهٔ این باشد که فقط یک انجیل حقیقی وجود دارد. این انجیل در قلب خدا متولد شده و از طریق

رسولان به کلیسا منتقل شده است. این کلام ابدی و غیرقابل تغییر می باشد که از زمان و فرهنگ فراتر می رود. تهذیب یا تعدیل نمی شود تا باب طبع فرهنگها یا دورانهای مختلف شود، بلکه باید به عنوان حقیقت مطلق و غیر قابل تغییر، بیشترین توجه را به آن داشت.

به همین دلیل، ما که دریافت کنندگان و ناظران انجیل شده ایم، باید یاد بگیریم که با احتیاط بسیار و حتی ترس با آن برخورد کنیم. یهودا، برادر ناتنی خداوند، از ما استدعا کرده که با این انجیل ایمان که یکبار و برای همیشه به مقدسین منتقل شده، صادقانه رفتار کنیم و پولس رسول به ما نصیحت کرده که از آن به عنوان گنجی که به ما سپرده شده، محافظت کنیم.^۵ او حتی فراتر رفته و هر انسان یا فرشته آسمانی که محتویات آنرا به هر دلیلی تغییر دهد، لعنت می کند: "اما حتی اگر ما یا فرشته ای از آسمان، انجیلی غیر از آنچه ما به شما بشارت دادیم موعظه کند، ملعون باد! چنانکه پیشتر گفتیم، اکنون باز می گویم: اگر کسی انجیل غیر از آنچه پذیرفتید به شما موعظه کند، ملعون باد!"^۶

هر نسل از مسیحیان باید بداند که یک انجیل ابدی به آنها منتقل شده است.^۷ مسئولیت ما به عنوان ناظران، این است که این انجیل را بدون اینکه چیزی به آن بیفزاییم، بکاهیم، یا بدون هر گونه اصلاحی، نگهداری کنیم.

تغییر انجیل به هر طریقی، به این معناست که خود را ملعون کرده و یک انجیل تباه شده را به نسلهای بعدی منتقل کنیم. به همین دلیل، پولس رسول به تیموتائوس جوان هشدار داد که با حقایقی که به او سپرده شده، با احتیاط رفتار کند و پولس به او وعده داد که با انجام این کار، نجات خود و شنوندگان آنرا تضمین می کند.^۸

ما که انجیل را دریافت کرده ایم، یک الزام ترسناکی داریم که باید آنرا به طور کامل و با خلوص رسولان منتقل کنیم. این الزام نه تنها نسبت به خدا، بلکه نسبت به نسل خودمان و نسل بعدی می باشد. پولس رسول به کلیسای روم اعلام کرد: "من خود را چه به یونانیان و چه به بربرها، چه به حکیمان و چه به جاهلان مدیون می دانم."^۹ به همین ترتیب، ما نیز به همه انسان های که در زمان حال زندگی می کنند و به نسلهای بی شماری از انسان های که خواهند آمد، مدیونیم. هر قدر که نسبت به انجیل امین باشیم، به همان قدر، نور او در تاریکی و منبع برکت برای نسلهای آینده خواهیم بود. در غیر اینصورت، دشمنان صلیب مسیح، سنگهای لغزش در ملکوت خدا و مجرم به

نابودی ایمان بسیاری از افراد خواهیم بود.^{۱۰} به عنوان خادمان انجیل به ما اعتماد شده است، این اعتماد به همان اندازه که فوق العاده می باشد، به همان اندازه نیز ناخوشایند است. کیست که برای چنین کاری کفایت داشته باشد؟ کیست که برای چنین کاری صلاحیت داشته باشد؟^{۱۱}

آگاهی از جدّیت مسئولیت مان، باعث می شود که با سختکوشی خود را مقبول خدا سازیم، همچون خدمتکاری که او را سببی برای شرمساری نیست و کلام حقیقت را به درستی به کار می بندد.^{۱۲} اجازه بدهید که از عزرای کاتب تقلید کنیم، کسیکه: "دل خویش را به تفحص در شریعت خداوند و اجرای آن و آموزش فرایض و فرمانهایش در اسرائیل سپرده بود."^{۱۳} اجازه بدهید که از نمونه کاهن دینداری که خدا توسط ملاکی نبی او را محترم شمرد، پیروی کنیم: "او نیز مرا حرمت می داشت و هیبت نام من بر دل او بود. تعلیم صحیح در دهانش بود و بی عدالتی بر زبانش یافت نمی شد. در آرامش و انصاف با من سلوک می کرد، و بسیاری را از گناه بازمی گردانید. زیرا لبهای کاهن می باید معرفت را پاس دارد، تا تعلیم را از دهان اش بجویند، زیرا که او پیام آور خداوند لشکرها است."^{۱۴}

وقتی همه گمشدگان این دنیا به سوی جهنم می شتابند، چیزی بدتر از سکوت نیست: جرم موعظه انجیل متفاوت از آنچه به مقدّسین داده شده است. به همین دلیل، باید انجیل معاصر انجیلیها را ممنوع کنیم، چون یک انجیل آبکی، مطابق فرهنگ تنظیم و مختصر شده که به انسانها اجازه می دهد که صورت ظاهر دینداری را داشته، منکر قدرت آن باشند، مدّعی خدانشناسی باشند، اما با کردارشان او را انکار کنند و عیسی را "خداوند، خداوند" خطاب کنند، اما اراده پدر را بجا نیاورند.^{۱۵} وای بر ما اگر انجیل را موعظه نکنیم، اما حتی بزرگترین وای زمانی بر ماست که آنرا به طور نادرست موعظه کنیم!^{۱۶}

انجیلی که به درستی تحویل داده شده

شریعت عهدعتیق شامل ممنوعیات بسیاری در رابطه با هر گونه ترکیبات بود.^{۱۷} وقتی دو نوع از هر چیز با هم ترکیب می شوند، تفاوت میان آنها تیره و تار می شود و هر دوی آنها از بین می روند. چنین چیزی را می توان در مورد انجیل نیز گفت. انجیل در مسیحیت و کتاب مقدس، همه چیز است، اما همه چیز در مسیحیت یا کتاب مقدس، انجیل نیست.^{۱۸} اگرچه شفای جسمانی، ازدواج خوب و مراقبت بموقع خدا، بر پایه انجیل است و از انجیل نشأت می گیرد، اما انجیل نیست.

بسیار خطرناک است که یک خادم فکر کند که هر آنچه موعظه می کند، انجیل عیسی مسیح است، یا همه مسائل خدمت اش، خدمت انجیل می باشد. انجیل یک پیغام خیلی خاص در کتاب مقدس است و این متن آنرا به طور مختصر و واضح تعریف می کند: "زیرا من آنچه را که به من رسید، چون مهمترین مطلب به شما سپردم: اینکه مسیح مطابق با کتب مقدس در راه گناهان ما مرد، اینکه دفن شد و اینکه مطابق با همین کتب در روز سوّم از مردگان برخاست." ^{۱۹}

از کلمات پولس می آموزیم که انجیل عیسی مسیح به دو ستون بزرگ تکیه می کند: مرگ و رستاخیز عیسی. اشاره به دفن شدن او به دو دلیل اهمیت دارد. اول اینکه کتاب مقدس، مرگ او را نبوّت کرد و این نبوّت باید انجام می شد. ^{۲۰} دوم اینکه مرگ او را معتبر ساخته یا ثابت می کند و زمینه را برای رستاخیز و صعود اش آماده می کند. او دفن شد چون واقعاً مُرد و چون مرگش واقعی بود، پس رستاخیز اش نیز واقعی بود.

در حال پیشروی در کلام اش، این حقایق بزرگ انجیل را مورد توجه قرار خواهیم داد، اما الان فقط یک هدف داریم: نشان دادن اینکه نه تنها باید این حقایق را اعلام کنیم، بلکه باید آنها را توضیح بدهیم. در هنگام موعظه یا بیان انجیل به هر شکلی، اگر از خود بپرسیم که تا چه اندازه محتویات ضروری آنرا منتقل کرده ایم، در اینصورت عملکرد بهتری خواهیم داشت. بسیاری از افراد در دل خود می توانند سه حقیقت انجیل را که در متن ما بیان شده، نقل قول کنند: مسیح مُرد، دفن شد و دوباره برخاست. به هر حال، چند نفر مفهوم این چیزها را درک می کنند؟ و چرا آنها به ندرت از سکوی موعظه توضیح داده می شوند؟ آیا ما نسبت به انجیل کوتاه بین شده ایم که فکر می کنیم ارزش توضیحات جزئی را ندارد؟ یا آیا دیدگاه سطحی نسبت به انجیل داریم که معتقدیم نیاز به هیچ توضیحی ندارد؟ شاید فقط تصور می کنیم که همه افراد، انجیل را درک می کنند و نیاز به توضیح ندارد.

اجزای موعظه انجیل - محور

قدرت کلام در معنای آن است. فقط کافی نیست که نظرات یا پیشنهادات خاصی را از انجیل تکرار کنیم، بلکه باید سخت بکوشیم تا آنها را توضیح بدهیم. به همین دلیل، مبشر باید کاتب نیز باشد و واعظ باید معلم نیز باشد. اعلامیه دلیرانه ما از مرگ و رستاخیز مسیح باید شامل توضیح کتاب

مقدسی، متفکرانه و واضح از مفهوم دقیق این مسائل باشد! چهار کاربرد زیر، دلیلی برای این نیاز است.

اولاً، موعظه انجیل نیازمند این است که دلیرانه به انسانها اعلام کنیم که مسیح برای گناهانشان مُرد. اگرچه هیچ شکی در این نیست که روح القدس می تواند از این پنج کلمه برای نجات بدترین انسانها استفاده کند، اما هیچ پایه و اساسی در کتاب مقدس نیست که فکر کنیم باید این حقیقت مهم را بدون توضیح بگذاریم.^{۲۱} انسانها نمی توانند درک صحیحی از مرگ مسیح داشته باشند، مگر اینکه گناه خود را درک کنند. بنابراین، باید سعی کنیم که نه تنها ماهیت گناه و گناهکار بودنشان را نشان دهیم، بلکه باید درباره عدالت خدا و واکنش او نسبت به هر نوع گناه و بزرگی آن، به آنها تعلیم بدهیم. باید این کار را با ایجاد تعادل میان رُک گویی و رحم و شفقت انجام دهیم، همانطور که یک دکتر خوب خواهان توضیح دادن ماهیت غم انگیز بیماری مریض اش می باشد تا او بی درنگ به دنبال درمان باشد.^{۲۲} این زمینه یا "شخم زدن قلب انسان"، یک ضرورت مطلق در موعظه انجیل حقیقی می باشد. باید به یاد داشته باشیم که فقط بعد از اعلامیه بزرگ خداوند درباره صفات اش بود که موسی "بی درنگ روی بر زمین نهاده، پرستش کرد."^{۲۳} دقیقاً بعد از اینکه خدا شرایط عادلانه شریعت را برای پولس آشکار کرد، گناه او افشا شد، عدالت شخصی اش از بین رفت و ایمان آورد.^{۲۴}

دوماً، موعظه انجیل نیازمند این است که به انسانها بگوییم که مسیح بر اساس آیات کتاب مقدس مُرد. اگرچه این یکی از قدرتمندترین اعلامیه های کتاب مقدس می باشد، اما درحالیکه موعظه انجیل به درستی حقیقت اش را آشکار کرده و مفاهیم اش را می شناساند، تأثیرش بر قلب انسان به طور تصاعدی افزایش می یابد.

بنابراین، باید نهایت سعی خود را بکنیم تا ماهیت دقیق و مفاهیم مرگ مسیح را به انسانها توضیح دهیم. مسیح نه تنها به خاطر گناه ما، بلکه به خاطر شخصیت خدا مُرد- او عادل است و نمی تواند شرارت را بدون اجرای عدالت اش بر علیه آن، تبرئه کند یا ببخشد.^{۲۵} مسیح نه تنها مُرد، بلکه در جایگاه قوم خود ایستاد، گناهانشان را حمل کرد، خشم خدا را متحمل شد و خون اش را ریخت.^{۲۶} بواسطه رنج او، عدالت الهی اجرا شد و خشم خدا فرونشست و اکنون خدا عادل و عادل کننده افرادی است که به او ایمان می آورند.^{۲۷}

تقریباً هر عمل الهیاتی کلاسیک دربارهٔ صلیب مسیح، این حقایق را از طریق تعالیم همچون کفاره، جزای نیابتی، نسبت دادن، فرونشاندن خشم و غضب، کفاره، تصدیق کرده و توضیح می دهد. این تعالیم افراطی، غیر ضروری یا غیر قابل دسترس نیستند، بلکه حقایق ضروری انجیل می باشند. آنها می توانند موعظه شوند و باید به همهٔ انسانها، ایمانداران و غیرایمانداران موعظه شوند. افرادی که بحث کرده و می گویند که این مطالب بیش از حد برای افراد معمولی عمیق است، از کلام پاپ های قدیم استفاده می کنند که کتاب مقدسها را سوزاندند، چون می گفتند که قوم خدا بسیار نادان است و نمی تواند آن را بخواند!

سوماً، موعظهٔ انجیل نیازمند این است که به انسانها بگوییم که مسیح در روز سوم از مُردگان برخاست. به هر حال، برای اینکه این اعلامیه بر انسان قرن بیست و یکم تأثیر بگذارد، باید اهمیت و تأثیرات رستاخیز را توضیح دهیم. باید به انسانها اعلام کنیم که رستاخیز، دفاع عمومی خدا از پسر الهی بودن عیسی بود و نشانهٔ اینکه او کار رهایی بخش مسیح را به نیابت از قوم اش پذیرفته است!^{۲۸} باید توضیح دهیم که چگونه رستاخیز زمینه را برای صعود مسیح آماده کرد، و نشانهٔ این است که خدا این عیسی را که ما مصلوب کردیم، خداوند و مسیح ساخت.^{۲۹} باید بگوییم که خدا عیسی را برافراشت و نامی بالاتر از هر نام به او بخشید، تا در نام عیسی هر زانویی خم شود و هر زبانی اقرار کند که او خداوند است.^{۳۰} باید به انسانها هشدار دهیم که رستاخیز مسیح، نه تنها ثابت می کند که دنیا نجات دهنده ای دارد، بلکه این جهان پادشاه دارد که تا زمانیکه تمام قوم اش جمع شده و دشمنان اش زیر پایش قرار گیرند، سلطنت خواهد کرد.^{۳۱} او بازگشته و با عدالت بر دنیا داوری خواهد کرد.^{۳۲} بنابراین، تمام انسانها، صرف نظر از جایگاهشان- فقیر و پادشاه مانند هم- باید پسر را تصدیق کرده و احترام بگذارند، مبادا او به خشم آید و آنها در راه هلاک شوند. زیرا خشم او به دمی افروخته می شود، خوشا به حال همهٔ آنانی که به او پناه می برند!^{۳۳}

نهایتاً، موعظهٔ انجیل نیازمند آن است که از مردم استدعا کنیم که نزد مسیح بیایند. به هر حال، استدعای ما باید به اندازهٔ پیغام مان بر اساس کتاب مقدس باشد. نباید فرامین بزرگ توبه و ایمان را به چیزی در حدّ تکرار دعای گناهکار کاهش دهیم. شنوندگان ما باید توبه را به عنوان تغییر ذهنی بدانند که نه تنها عقل و منطق، بلکه اراده و احساسات را نیز تحت پوشش قرار می دهد. آنها باید ماهیت ایمان نجات بخش را به عنوان "ضامن چیزهای که بدان امید داریم و برهان آنچه هنوز

نمی بینیم" درک کنند، کاملاً مطمئن باشند که آنچه را خدا در عیسی مسیح وعده داده، قادر به انجامش می باشد.^{۳۴} بعلاوه، باید شنوندگان خود را در رابطه با نشانه های ایمان آگاه کنیم. باید به آنها هشدار دهیم که توبه واقعی، ثمره توبه را به همراه دارد و ایمان بدون عمل مُرده است.^{۳۵} باید به آنها توصیه کنیم که خود را بیازمایند و مَحک بزنند تا ببینند که آیا در ایمان هستند و باید بیشتر بکوشند تا فراخواندگی و برگزیدگی خود را تثبیت کنند.^{۳۶}

نه تنها باید انجیل کتاب مقدس را به مردم اعلام کنیم، بلکه باید دعوت کتاب مقدس و دستورالعمل صحیح را نیز ارائه دهیم. نباید آنها را با چسبیدن به دعای گناهکار، به ابدیت بفرستیم، فقط با کلمات ضعیف اطمینان بخش که در گوششان زمزمه می کند!

توضیح مختصری که در بالا مطرح شد، صرفاً ذره ای از انجیل کاوش ناپذیر عیسی مسیح است که ما مسئول اعلام آن به ملت‌ها هستیم. باید به هر موجودی بگوییم که مسیح چه کار کرده، اما باید مفاهیم آنرا توضیح داده و به آنها بگوییم که باید در پاسخ چه کار کنند. اعلامیه ها و کلمات تشکیل دهنده آن مهم هستند، اما فقط تا حدی که به طور صحیح تعریف شده و به کار روند. در مورد انجیل نیز به همین شکل می باشد.

این تکلیف بزرگ مبشر مسیحی است که هم به عنوان یک منادی اعلام کند و هم به عنوان یک کاتب توضیح بدهد.^{۳۷} کتاب مقدس پُر از چنین نمونه های است. فیلیپس، خواجه سرای حبشی را با توضیحات خود درباره نبوت‌های اشعیا به سوی مسیح هدایت کرد.^{۳۸} پریسکیلا و آکیلا، آپولس را به خانه خود برده و طریق خدا را دقیق تر به وی آموختند.^{۳۹} پولس رسول با یهودیان تسالونیکیه در سه سبب ملاقات کرده و از کتب مقدس با ایشان صحبت می کرد: "توضیح داده، برهان می آورد که ضروری بود مسیح رنج کشد و از مردگان برخیزد."^{۴۰}

نهایتاً، بزرگترین تشریح کننده، خداوند ما عیسی مسیح است که با جسم پوشیدن خود، خدا را به انسان آشکار کرد و انجیل را به شاگردان سرگردان خود در جاده عموآس توضیح داد: "سپس از موسی و همه انبیا آغاز کرد و آنچه را که در تمامی کتب مقدس درباره او گفته شده بود، برایشان توضیح داد."^{۴۱}

بخش دوم

قدرت خدا برای نجات

زیرا از انجیل سرافکنده نیستم، چرا که قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد، نخست
یهود و سپس یونانی.

- رومیان ۱: ۱۶

فصل ششم

انجیل

زیرا از انجیل سرافکنده نیستیم.

- رومیان ۱: ۱۶

پیش از اینکه به شجاعت پولس در موعظه انجیل پردازیم، باید مطالبی را درباره انجیل که او موعظه کرد بدانیم. این قاعده صحیحی برای برقراری ارتباط می باشد تا بتوانیم اصطلاحات مقدم بر هر مناظره یا بحث صحیح را تعریف کنیم. این کار، زمین بازی را پاک کرده و به افرادی که در این ماجرا سهمی دارند، می گوید که دیگران در کجا قرار گرفته یا منظورشان از این حرفها چیست. امروزه انجیلیها، اصطلاحات الهیاتی را به طور گسترده ای تعریف می کنند، به طوریکه دیگر فکر نمی کنیم که همه ما درباره یک چیز صحبت می کنیم، درحالیکه از کلمات یکسانی استفاده می کنیم. این به طور خاص در مورد انجیل حقیقت دارد.

اولین چیزی که در متن ما ارزش توجه کردن را دارد، حرف تعریف *the* برای چیز یا شخص معین می باشد. پولس یک "a" انجیل نداشت که برایش عجیب و غریب باشد. انجیل او، یک انجیل پولسی نبود که برخلاف انجیل پطرسی یا انجیل یوحناپی باشد.^۱ اگرچه شخصیت این رسولان در روش ارائه آنها نمایان می شود، اما انجیل که اعلام کردند، یکسان است. آنها چیزی درباره زبان اخیر ما در دنیای امروز نمی دانستند که درباره شکلها، نسخه ها و طعم های گوناگونی از انجیل صحبت می کند، انگار که می توان بیش از یک انجیل داشت.^۲

دوماً، پولس یک انجیل نداشت که برای فرهنگ خاص، عجیب و غریب باشد. او یک نوع انجیل را به یهودیان موعظه نکرد و انجیل دیگر را برای غیریهودیان. اگرچه از تفاوت های فرهنگی آگاه بود و از تأثیرات منحصر به فرد هر فرهنگ استفاده کرد، اما انجیلش تغییر نکرد تا مناسب آن فرهنگ شود یا کمتر به آن فرهنگ توهین کند. در حقیقت، اهانت انجیل به یهود و غیریهود، تنها چیزی بود که زندگی اش را در معرض خطر دائمی قرار می داد. بدون شک پولس رسول نمی تواند اشتغال طاقت

فرسای انجیلیهای معاصر را برای درک دقیق یک فرهنگ خاص و تعدیل پیغام و سبک اش درک کند. پولس متوجه شد که نهایتاً تمام انسانها از هر فرهنگی از یک بیماری رنج می برند و فقط یک پیغام قدرت نجات آنها را دارد.

نهایتاً، پولس انجیلی نداشت که برای یک دوره از تاریخ جهان عجیب و غریب باشد. قطعاً در طول هر دهه از زندگی پولس، تغییرات مهمی در امپراطوری روم ایجاد می شد، با اینحال او همان انجیلی را در زمان مرگ اش موعظه کرد که در آغاز خدمت رسولی خود در چند دهه گذشته موعظه کرده بود. بدون شک، او از الزام مسیحی معاصر متعجب می شد، که در هر دهه، نسل تازه ای از افراد را می آورد که خواهانِ ارائه یا تعدیل تازه ای از انجیل می باشند.

تشابه میان تعلیمات عیسی و پولس

از کتاب مقدس به وضوح متوجه می شویم که یک زنجیره ناگسستنی میان کار عیسی و پیغام او به پیروانش و ایمان و موعظه پولس وجود دارد. این حقیقت تحت بررسی زیاد می باشد. در انجیل عیسی، خدا محبت است. او آفتاب خود را بر بدان و نیکان می تاباند و باران خود را بر پارسایان و بدکاران می باراند.^۳ در زمان کامل، بزرگترین عمل محبت آمیز خود را با فرستادن فرزند محبوب خود نشان می دهد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.^۴

در انجیل پولس، خدا محبت است. او گواهی برای رحمت خود داشت؛ با فرستادن باران از آسمان و بخشیدن فصلهای پُر بار، بر شما احسان نموده، خوراک فراوان به شما ارزانی می دارد و دلہایتان را از خرّمی لبریز می کند.^۵ هنگامی که زمان به کمال رسید، محبت او با فرستادن پسرش اوج گرفت، پسری که برای انسان سقوط کرده مُرد، درحالیکه هنوز گناهکاران ضعیف و دشمنان خدا بودیم.^۶

در انجیل یوحنا، انسانها، شریر و برده گناه اند.^۷ درختان بدی هستند که میوه بد به بار می آورند.^۸ از نور مکاشفه خدا متنفرند و به خاطر ترس از نمایان شدن اعمال بدشان به نزدش نمی روند.^۹ زیرا از دل است که افکار پلید، قتل، زنا، بی عفتی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت سرچشمه می گیرد. حتی برترین و ارجمندترین اخلاقگرایان، چیزی غیر از گورهای سفیدکاری شده نیستند که پُر از استخوانهای مُردگان است.^{۱۰}

پولس همین ادعا را بر ضدّ نسل سقوط کرده ما می کند: "زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا کوتاه می آیند."^{۱۱} پارسایی نیست، حتی یکی. هیچ کس فهم نیست، هیچ کس جویای خدا نیست. همه گمراه گشته اند و با هم باطل گردیده اند. نیکوکاری نیست، حتی یکی. ترس خدا در چشمان شان نیست.^{۱۲} به همین دلیل، شریعت فقط برای الزام انسانها به گناه شان می باشد، امید آنها به عدالت شخصی را از بین می برد، و آنها هیچ بهانه ای نداشته و کاملاً وابسته به رحمتهای خدا هستند.^{۱۳}

در انجیل عیسی، همه غیرایمانداران در حضور خدا محکوم اند و مورد خشم خدا هستند.^{۱۴} آن جلیلی های که به دست پیلاطس کشته شدند، و آن هجده نفری که برج سیلوام بر آنها افتاد، به خاطر این نبود که گناهکارتر از دیگران بودند، بلکه همه انسانها لایق این سرنوشت هستند و فقط رحمت الهی می تواند از آنها محافظت کند. همه انسانها مورد خشم خدا و لایق مرگ هستند و اگر توبه نکنند در زمان مقرر خواهند مرد.^{۱۵} در انجیل پولس، غضب خدا از آسمان به ظهور می رسد بر هر گونه بی دینی و شرارت انسان های که با شرارت خود حقیقت را سرکوب می کنند.^{۱۶} افرادی که به سبب سرسختی و دل ناتوبه کار، غضب را نسبت به خود، برای روز غضب می اندوزند، روزی که در آن داوری عادلانه خدا آشکار خواهد شد.^{۱۷}

در انجیل عیسی، صلیب، ضروری و حدّ اعلای کار نجات و رهایی است. مسیح باید متحمل رنج می شد و به جلال خود وارد می شد.^{۱۸} بنابراین، عیسی به آگاه ساختن شاگردان خود از این حقیقت آغاز کرد که لازم است به اورشلیم بروند و در آنجا آزار ببینند و کشته شود و در روز سوم برخیزد.^{۱۹} او در جتسیمانی و جلجتا آشکار کرد که رنجهای اش به خاطر بدرفتاری انسانها یا شریر نمی باشد.^{۲۰} او بر روی صلیب کاسه خشم خدا را سرکشید و به عنوان یک انسان مطرود مُرد.^{۲۱}

در انجیل پولس، این موضوع بزرگ در هر صفحه اتفاق می افتد. پولس آنچه را که دریافت کرده بود چون مهمترین مطلب به انسانها سپرد: اینکه مسیح مطابق با کتب مقدس در راه گناهان ما مرد، اینکه دفن شد و اینکه مطابق با همین کتب در روز سوم از مردگان برخاست.^{۲۲} پولس با دلایل بسیار و انکارناپذیر نشان داد که مسیح متحمل شونده گناه بود که تحت خشم خدا به نیابت از قوم اش ملعون شد و مُرد.^{۲۳} او مسیح مصلوب را وعظ کرد که یهودیان را سنگ لغزش است و غیریهودیان را

جهالت.^{۲۴} صلیب برای پولس موضوع کوچکی نبود. بلکه همه چیز بود. او را اسیر کرده و دائماً تحت کنترل خود درآورده بود.^{۲۵}

انجیل عیسی از انسانها می خواهد که از گناهان خود توبه کرده و ایمان آورند.^{۲۶} او به افرادی که از این دعوت اطاعت کنند، وعده حیات ابدی می دهد.^{۲۷} به بقیه افراد هشدار می دهد که اگر بدون توبه و ایمان ادامه بدهند، مورد خشم خدا بوده و هلاک می شوند.^{۲۸} انجیل پولس نیز همین وعده ها و هشدارها را می دهد. این رسول، رسماً به یهودیان و یونانیان در مورد نیاز به توبه در نزد خدا و ایمان به خداوندان عیسی مسیح شهادت می دهد. او اعلام کرد که خدا به همه افراد در همه جا فرمان داده که توبه کنند و به انسانها هشدار داده که فریب اعمال پوچ و بیهوده را نخورند، چون غضب خدا بر سرکشان نازل می شود.^{۲۹}

در انجیل عیسی، همیشه شاگردیِ خالص و پُر بها، به همراه ایمان صادقانه بوده است. عیسی، مکرراً به جمعیت انبوهی که او را همراهی می کرد، رو کرده و می گفت: "هر که نزد من آید و از پدر و مادر، زن و فرزند، برادر و خواهر و حتی از جان خود نفرت ندارد، شاگرد من نتواند بود."^{۳۰} او حتی به شاگردان خود هشدار داد: "اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید. زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را بازخواهد یافت."^{۳۱}

انجیل پولس شامل این فرمانهای اساسی شاگردان می باشد. با توجه به قدوسیت، پولس به ایمانداران نصیحت می کند که از این دنیا خارج و جدا شوند.^{۳۲} با توجه به عدالت، او به ایمانداران فرمان می دهد که خود را نسبت به گناه مُرده و نسبت به خدا به عنوان ابزارهای عدالت، زنده انگارند.^{۳۳} با توجه به وفاداری، آنها تشویق می شوند که بردباری کنند، علیرغم سختی ها و جفاهای که قطعاً بر علیه همه افرادی می باشد که خواهان زندگی دیندارانه در عیسی مسیح هستند.^{۳۴}

انجیل عیسی به انسانها تعلیم می دهد که صرفاً اعترافِ ایمان، نشانه کامل نجات نیست. عیسی هشدار می دهد که همه افرادی که او را "خداوند، خداوند" خطاب می کنند، وارد ملکوت آسمان نمی شوند، بلکه فقط افرادی که اراده پدر آسمانی را بجا می آورند.^{۳۵} او مطمئن بود که ثمره زندگی شخص نشانه نجات است و همه افرادی که ثمره نیکو ندارند، بُریده شده و در آتش انداخته می شوند.^{۳۶}

انجیل پولس شامل همان هشدارهای جدّی است. او به افرادی که ایمانشان به مسیح را اعتراف می کنند، توصیه می کند که خود را بیازمایند و مَحَك بزنند تا ببینند که آیا حقیقتاً ایمان دارند.^{۳۷} او به افرادی که صورتِ ظاهر دینداری را دارند، اما منکر قدرت آن هستند و اعتراف به شناخت خدا می کنند اما با اعمالشان او را انکار می کنند، هشدار داد.^{۳۸}

نهایتاً، انجیل عیسی پُر از هشدارهای دربارهٔ داوری آینده و ترسهای جهنم می باشد. در حقیقت، عیسی بیشتر از انبیا و رسولان دیگر، دربارهٔ این موضوع ترسناک صحبت می کند. طبق کلام عیسی، روز داوری عظیم می آید، روزی که در آن انسانها جدا می شوند، چنانکه گوسفندان از بُرها جدا می شوند و جمعیت عظیمی خواهند شنید: "ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش جاودانی روید که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است."^{۳۹} این موضوع برای عیسی بسیار مهم بود که این هشدار بعدی را حتی به افرادی داد که دوستان خود می دانست: "دوستان، به شما می گویم از کسانی که جسم را می گُشند و بیش از این نتوانند کرد، مترسید. به شما نشان می دهم از که باید ترسید: از آن که پس از کشتن جسم، قدرت دارد به دوزخ اندازد. آری، به شما می گویم، از اوست که باید ترسید."^{۴۰}

انجیل پولس رسول دربارهٔ داوری و جهنم با مسیح موافق است. او می نویسد که شیران غضب را نسبت به خود، برای روز غضب می اندوزند، روزی که در آن داوری عادلانهٔ خدا آشکار خواهد شد.^{۴۱} او به ایمانداران و غیرایمانداران هشدار می دهد که نباید فریب حرفهای پوچ افرادی را بخورند که واقعیت مجازات و خشم الهی آینده را انکار می کنند. خدا را استهزا نمی توان کرد. انسان هر آنچه بکارد، همان را خواهد دروید.^{۴۲} پولس نیز همچون عیسی، در هشدارهای خود صریح و پوزش ناپذیر است: "این زمانی واقع خواهد شد که خداوند عیسی همراه با فرشتگان نیرومند خویش با آتشی فروزان از آسمان ظهور کند. او خدانشناسان و نافرمانان به انجیل خداوند ما عیسی را کیفر خواهد داد. جزای ایشان هلاکت جاودانی از حضور خداوند و از جلالِ قدرت او خواهد بود."^{۴۳}

از این متنی که مورد توجه قرار دادیم، به خوبی مشخص است که بین انجیل عیسی مسیح و آنچه پولس رسول موعظه کرده و در رسالات اش تعریف می کند، هیچ تضاد یا انحرافی وجود ندارد. به همین ترتیب، موسی و انبیا، نویسندگان چهار انجیل و افراد دیگری که در عهدجدید سهم داشتند، کاملاً با مسیح موافق اند: "ایمانی که یک بار برای همیشه به مقدسین سپرده شده است."^{۴۴} فقط یک انجیل وجود دارد که بالاتر از هر ویراستار و سانسور کننده ای است، و نباید تغییر کند، تعدیل شود، یا از نو تنظیم شود. هر تلاشی برای انجام این کار، صرف نظر از دلیل یا انگیزه آن، انجیل متفاوت را به وجود می آورد که دیگر انجیل نیست.^{۴۵} باید به خاطر انجیل، هر اعتقاد احمقانه و خطرناکی را برای بهبود بخشیدن به انجیل کنار بگذاریم و با ابر بزرگ شاهدان در طول تاریخ کلیسا بایستیم، افرادی که مسیح مصلوب و قیام کرده را مطابق کتاب مقدس موعظه کردند.

فصل هفتم

انجیل رسوا کننده

زیرا از انجیل سرافکنده نیستم.

- رومیان ۱: ۱۶

حال که درک کلی از انجیل پولس رسول داریم، می توانیم بدانیم که چرا چنین اهانت و دشمنی در میان شنوندگان او ایجاد شده است. اگرچه انجیل، قدرت خداست برای نجات همه افرادی که ایمان می آورند، اما برای دنیای سقوط کرده یک پیغام رسواکننده و غیرقابل باور می باشد.

کاملاً انحصاری

جسم پولس، هر دلیلی را برای سرافکنندگی از انجیل که موعظه می کرد داشت، چون کاملاً برخلاف تمام چیزهای بود که در میان هم عصرانش مقدس و حقیقی بود. انجیل برای یهودیان، بدترین نوع کفرگویی بود، چون ادعا می کرد که آن ناصری که ملعون شد و بر روی صلیب مُرد، مسیحا بود. برای یونانیان، بدترین نوع پوچی بود، چون ادعا می کرد که این مسیحای یهودی، خدا در جسم بود. بنابراین پولس می دانست که هر وقت دهانش را برای صحبت درباره انجیل باز کند، کاملاً رد شده و مورد استهزا قرار می گیرد، مگر اینکه روح القدس مداخله کرده و در قلب و فکر شنوندگانش کار کند. در زمان ما، انجیل اولیه، از اهانت کمتری برخوردار نیست، چون هنوز برخلاف هر اصول یا "مکتبی" در فرهنگ معاصر می باشد: اعتقاد به نسبیت، کثرت گرایی و انسانگرایی.^۱

ما در عصری از اعتقاد به نسبیت زندگی می کنیم- یک سیستم اعتقادی که بر پایه این قطعیت کامل می باشد که هیچ قطعیتی وجود ندارد. ما ریاکارانه انسانها را برای جستجوی حقیقت تحسین می کنیم، اما هر که آنقدر سرکش باشد که فکر کند آنها یافته، در ملأعام اعدام می کنیم. ما در عصر تاریک تحمیل کردن به خود زندگی می کنیم و دلیل آن واضح و مشخص است. انسان طبیعی، یک مخلوق سقوط کرده است، از نظر اخلاقی فاسد و با خودمختاری منحرف شده است (از جمله، حاکمیت شخصی). او از خدا متنفر است چون خدا عادل است و از شریعت خدا متنفر است، چون

شرارت او را سانسور و محدود می کند. او از حقیقت متنفر است چون هویت او را نمایان می کند و اندک وجدانی را که برایش باقیمانده به چالش می کشاند. بنابراین، انسان سقوط کرده به دنبال این است که تا حدّ ممکن به حقیقت تجاوز کند، مخصوصاً حقیقت مربوط به خدا. او تا حدّ ممکن حقیقت را سرکوب می کند، حتی تا جاییکه وانمود می کند که چنین چیزی وجود ندارد، یا اگر وجود دارد، نمی تواند شناخته شود یا جایی در زندگی ما داشته باشد. مشکل، هرگز پنهان شدن خدا نیست، بلکه پنهان شدن انسان است. مشکل، عقل و منطق نیست، بلکه اراده است. مانند انسانی که سرش را در شن فرو می کند تا از حمله کرگدن در امان باشد، انسان مدرن نیز حقیقت خدای عادل و شروط اخلاقی را انکار می کند، به این امید که وجدانش را ساکت کند و آن داوری اجتناب ناپذیر را از ذهنش دور کند. انجیل مسیحی برای انسان و فرهنگ اش رسواکننده است، چون کاری را می کند که او بیش از حدّ خواهان اجتناب از آن است: او را از خواب تحمیل کردن به خود بیدار کرده و به سوی واقعیت سقوط و سرکشی سوق می دهد و از او می خواهد که خودمختاری را رد کرده و بواسطه توبه و ایمان به عیسی مسیح، تسلیم خدا شود.

ما در عصر کثرت گرایی زندگی می کنیم- یک سیستم اعتقادی که با اعلام حقیقت داشتن همه چیز، مخصوصاً در رابطه با مذهب، به حقیقت پایان می دهد. شاید درک آن برای مسیحیان امروزی دشوار باشد، اما مسیحیان قرون اول ایمان، واقعاً به عنوان بی خدا شناخته شده و مورد جفا قرار می گرفتند. فرهنگ اطراف شان در خداشناسی غوطه ور بود. تصاویر خدایان، دنیا را پُر کرده بود و بازار مذهب گرم بود.^۲ انسانها نه تنها خدایان یکدیگر را تحمل می کردند، بلکه آنها را معاوضه و تقسیم می کردند. کلّ دنیای مذهبی به خوبی پیش می رفت تا اینکه مسیحیان ظاهر شده و اعلام کردند: "انها خدایان ساخته دست بشر نیستند."^۳

آنها قیصر و تجلیل از او را انکار کرده و نخواستند که در برابر خدایان دروغین زانو بزنند و فقط عیسی را به عنوان خداوند همه چیز اعلام کردند.^۴ باقی دنیا با دهان باز به آنها نگاه کرده و آنها را سرکش دانسته و با خشونت بر علیه تعصب شدید مسیحیان برای تحمل کردن واکنش نشان دادند.

امروزه همین صحنه در دنیای ما فراوان است. برخلاف هر منطقی، می شنویم که همه دیدگاه ها در رابطه با مذهب و اخلاقیات صحیح است، مهم نیست که تا چه اندازه متفاوت و متضاد می باشند. طاقت فرساترین جنبه همه این مسائل این است که با تلاشهای خستگی ناپذیر رسانه و دنیای

آکادمیک، این موضوع به سرعت به دیدگاه اکثریت افراد تبدیل شده است. به هر حال، کثرت گرایی به این مسأله اشاره نکرده یا بیماری آنرا درمان نمی کند. بلکه فقط بیمار را بیهوش می کند تا دیگر احساس یا فکر نکند. انجیل رسواکننده است چون انسان را از خواب بیدار می کند و اجازه نمی دهد که به چنین موقعیت غیرمنطقی تکیه کند. او را وادار می کند تا به نتیجه برسد- "تا به کی میان دو فرقه می لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی کنید، و اگر بعل خداست، از پی او بروید."^۵ انجیل حقیقی اساساً انحصاری می باشد. عیسی یک راه نیست؛ او راه است، و تمام راه های دیگر، به هیچ عنوان، راه نیستند. اگر مسیحیت فقط یک قدم کوچک به سوی تحمّل فرقه های مختلف کلیسایی بردارد و حرف تعریف the (معرفه) را با حرف تعریف a (نکره) عوض کند، رسوایی به پایان می رسد، دنیا و مسیحیت با هم دوست می شوند. به هر حال، هر وقت چنین اتفاقی بیفتد، مسیحیت دیگر مسیحیت نمی شود، مسیح انکار شده و دنیا بدون نجات دهنده خواهد بود.

ما در دوره ای از انسانگرایی زندگی می کنیم- در طول چندین دهه اخیر، انسان جنگیده تا خدا را از وجدان و فرهنگ خود بزدايد. هر مذهب مرئی را برای تنها خدای حقیقی از بین برده و با غیرت یک متعصب مذهبی، بناهای یادبودی برای خود برافراشته است. کاری کرده که خود، مرکز ارزش و غایت همه چیز باشد. او ارزش ذاتی خود را ستایش کرده و خواهان احترام به عزّت نفسش بوده و رضایت شخصی یا خودشناسی را به عنوان بهترین چیز می داند. وجدان نگران خود را به عنوان باقیمانده یک مذهب قدیمی احساس گناه توجیه کرده و با سرزنش جامعه، یا حداقل آن بخش از جامعه که هنوز به روشنفکری او دست نیافته، خود را از هر مسئولیتی برای هرج و مرج اخلاقی اطرافش تبرئه می کند. هر پیشنهادی درباره اینکه شاید وجدانش در شهادت به ضدّ او درست می گوید یا شاید او مسئول امراض گوناگون و نامحدود این دنیا می باشد، غیرقابل تفکر است. به همین دلیل، انجیل برای انسان سقوط کرده یک رسوایی است، چون فریبهای او را نسبت به خودش نمایان کرده و او را نسبت به جایگاه سقوط کرده و احساس گناهش ملزم می کند. این اولین کار ضروری انجیل است و به همین دلیل دنیا از موعظه انجیل حقیقی متنفر است. این جشن انسان را خراب می کند، بر رژه او باران می باراند، ایمان ساختگی او را نمایان می کند و نشان می دهد که امپراطور هیچ لباسی بر تن ندارد.

کتاب مقدس تصدیق می کند که انجیل عیسی مسیح "سنگ لغزش" و "حماقت" برای همه انسانها در تمام دورانها و فرهنگها می باشد.^۶ به هر حال، تلاش برای برداشتن رسوایی از این پیغام، به این معناست که صلیب مسیح و قدرت نجات بخش آن را باطل کنیم.^۷ ما باید بدانیم که انجیل فقط رسواکننده نیست- بلکه باید رسواکننده باشد! بواسطه جهالت انجیل، خدا مقدر کرد تا حکمت حکیمان را نابود کند، و فهمِ فهمیمان را باطل سازد، و غرور همه انسان را فروتن کند تا جاییکه هیچ بشری در حضور او فخر نکند.^۸ چنانکه مکتوب است: "هر که فخر می کند، به خداوند فخر کند."^۹

انجیل پولس نه تنها در تضاد با مذهب، فلسفه و فرهنگ آن زمان بود، بلکه با آنها اعلام جنگ می کرد. آتش بس یا پیمان با دنیا را نپذیرفت و به چیزی کمتر از تسلیم کامل فرهنگ در مقابل خداوندی عیسی مسیح قانع نشد. خوب است که ما از نمونه پولس پیروی کنیم. باید مراقب باشیم که هر وسوسه ای را برای تطابق انجیل با گرایشات زمانه یا تمایلات انسان نفسانی منع کنیم. ما حق نداریم که حمله آن را ضعیف کرده یا الزامات اساسی آنرا به صورت متمدن درآوریم تا آنرا برای دنیای سقوط کرده یا اعضای نفسانی کلیسا، خوشایندتر سازیم.

کلیساهای ما با تغییر شکل دادن انجیل، تدابیر فراوانی برای جذب جویندگان دارند، سنگ لغزش را برداشته و از برّندگی شمشیر می کاهند تا برای انسان نفسانی قابل قبولتر باشد. ما باید جویندگان را جذب کنیم، اما باید بدانیم: فقط یک جوینده وجود دارد و آن هم خداوند است. اگر تلاش می کنیم که کلیسا و پیغام خود را تطبیق دهیم، باید آنرا با خدا تطبیق دهیم. اگر تلاش می کنیم تا کلیسا یا خدمتی بنا کنیم، باید آنرا بر شور و شوق برای جلال دادن خدا و عدم توهین به عظمت و بزرگی او بنا کنیم. نباید نگران نظر دنیا در مورد خود باشیم. ما نباید به دنبال افتخار دنیایی باشیم، بلکه خواسته ما باید افتخار آسمانی باشد.

یک انجیل باور نکردنی

همانطور که گفتیم، جسم پولس، دلایل بسیاری برای شرمنده شدن از انجیل که موعظه می کرد، داشت، چون برخلاف همه حقایق و مقدّسات در میان همعصرانش بود. اما هنوز دلیل دیگری برای شرم جسمانی وجود داشت: انجیل یک پیغام کاملاً باورنکردنی است، یک کلام ظاهراً مضحک برای حکیمان دنیا.

ما به عنوان مسیحی، گاهی اوقات متوجه نمی شویم که چقدر متحیر کننده است که کسی حقیقتاً پیغام ما را باور می کند. به نوعی، بعید بودن گسترش انجیل در سراسر امپراطوری روم، دلیلی برای طبیعت ماوراء الطبیعه آن است. چه چیزی می توانست باعث شود که یک غیر یهودی که کاملاً از آیات عهدعتیق ناآگاه است و در فلسفه یونانی یا خرافات کفرآمیز ریشه انداخته، به چنین پیغامی درباره مردی به نام عیسی ایمان آورد؟

- او در شرایط مشکوک، در یک خانواده فقیر در یکی از پست ترین مناطق امپراطوری روم به دنیا آمد، ولی با اینحال انجیل ادعا می کند که او پسر ابدی خدا بود، توسط روح القدس در رحم یک باکره یهودی قرار گرفت.
- شغل او نجاری بود و یک معلم مذهبی سیّار که هیچ تعلیم رسمی نداشت، ولی انجیل ادعا می کند که حکمت او فراتر از حکمت هر فیلسوف یونانی و حکمت رومی باستانی بود.
- او فقیر بود و جایی برای سر نهادن نداشت، ولی انجیل ادعا می کند که به مدت سه سال، هزاران نفر را با کلامش تغذیه کرد، هر رفتار بیمارگونه را در میان انسانها شفا داد و حتی مُردگان را برخیزانید.
- او بیرون از اورشلیم به عنوان یک کافر و دشمن ایالت مصلوب شد، ولی انجیل ادعا می کند که مرگش یک واقعه اساسی در کل تاریخ بشریت می باشد و تنها وسیله نجات از گناه و آشتی با خدا.
- او در یک قبر اجاره ای قرار گرفت، ولی انجیل ادعا می کند که در روز سوم از مردگان برخاست و خود را بر بسیاری از پیروانش ظاهر ساخت. چهل روز بعد، به آسمان صعود کرد و بر دست راست خدا نشست.

• بنابراین، انجیل ادعا می کند که یک نجّار فقیر یهودی که به عنوان دیوانه و کافر از جانب قومش طرد شده و توسط ایالت مصلوب شد، اکنون نجات دهنده دنیاست، شاه شاهان و رب الارباب است. با نام او، هر زانویی از جمله زانوهای قیصر، خم خواهد شد.

چه کسی می توانست چنین پیغامی را بدون قدرت خدا باور کند؟ هیچ توضیح دیگری وجود ندارد. بدون کارِ مقدّر شده خدا، انجیل هرگز نمی توانست به خارج از اورشلیم راه یابد، تا چه رسد به اینکه به جایی فراتر از امپراطوری روم رفته و به هر ملتی در دنیا برسد. اگر این پیغام وابسته به توانایی های سازمانی، علم بیان، یا قدرتهای دفاعی واعظان اش بود، در بدو تولّد از بین می رفت. تمام تدابیر مسیونری دنیا و تمام نقشه های هوشمندانه بازاریابی که از Wall Street (خیابان دیوار) به عاریه گرفته شده، هرگز نمی توانست باعث پیشرفت این پیغامی شود که سنگ لغزش احمقانه می باشد.

این حقیقت، به افرادی که تلاش می کنند تا ایمان به چیزی را که باور کرده ایم، گسترش دهند، دلگرمی و هشدار می دهد. اولاً، این یک دلگرمی است که بدانید اعلامیه ساده و وفادارانه انجیل، پیشرفت پیوسته آنرا در دنیا تضمین می کند. دوماً، این یک هشدار است برای ما که تسلیم این دروغ نشویم که می توانیم انجیل را با استعداد، قدرت بیان یا تدابیر هوشمندانه خود پیش ببریم. چنین چیزهای هیچ قدرتی ندارند که ایمان آوردن انسانها را که امری "غیرممکن" است، ممکن سازند.^{۱۰} ما باید با امید خود را به تنها وسیله کتاب مقدسی برای پیشرفت انجیل بسپاریم- اعلام شجاعانه و واضح پیغامی که از آن سرافکنده نیستیم، زیرا "قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد."^{۱۱}

ما در دوران ناباوری و شکّ زندگی می کنیم. فرهنگمان ایمان ما را به عنوان یک افسانه ناامید کننده مسخره می کند، ما را به عنوان متعصبین کوتاه فکر یا قربانیهای سبک مغز حیلۀ مذهبی می بیند. چنین حمله ای غالباً ما را در حالت دفاعی قرار می دهد، و سعی می کنیم که متقابلاً بجنگیم و جایگاه خود و ارتباط خود را با مدافعه استدلالی از مسیحیت، ثابت کنیم. اگرچه بعضی از شکل‌های این انضباط نسبتاً مفید و ضروری است، اما باید بدانیم که قدرت هنوز در اعلام انجیل است. ما نمی توانیم کسی را قانع کنیم که ایمان بیاورد، همانطور که نمی توانیم کسی را از مردگان برخیزانیم. چنین چیزهای کار روح خداست. انسانها فقط از طریق کار ماوراء الطبیعه خدا ایمان می آورند، و او وعده داده که کار کند- نه از طریق حکمت انسانی یا مهارت فکری، بلکه از طریق موعظه مسیح مصلوب و قیام کرده از مردگان!^{۱۲}

ما باید این حقیقت را بدانیم که انجیل ما یک پیغام باور نکردنی است. بدون کار پُرفیض و قدرتمند روح خدا، نباید انتظار داشته باشیم که کسی به حرفهای ما گوش کند، تا چه برسد به اینکه ایمان بیاورد. چقدر تمام موعظات ما بدون قدرت خدا، ناامید کننده است! چقدر واعظ به خدا وابسته است! تمام بشارتهای ما چیزی بیش از پیغام احمقانه نیست، مگر اینکه خدا در قلب انسانها عمل کند. به هر حال، او وعده داده که این کار را انجام دهد، اگر ما در موعظه این پیغام که قدرت نجات را به همراه دارد، امین باشیم: انجیل!

فصل هشتم

انجیلِ قدرتمند

چرا که قدرتِ خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد.

- رومیان ۱: ۱۶

ناتوانی کامل انسان برای نجات خود از گناه و محکومیت آن، موضوع ثابتی در سراسر کتاب مقدس می باشد. ایوب اعلام کرد: "حتی اگر خویشان را به برف بشویم، و دستان خویش به قلیاب طاهر سازم، مرا در منجلاب فرو خواهی برد، و حتی جامه ام از من بیزار خواهد بود." ^۱ مزمورنویس می نالد که گنااهش همیشه پیش رویش می باشد، و پولس رسول با نومیادی فریاد برمی آورد: "آه که چه شخص نگونبختی هستم! کیست که مرا از این پیکرِ مرگ رهایی بخشد؟" ^۲

درماندگی کامل و ناتوانی انسان برای نجات خود، یکی از بدترین حقایق کتاب مقدس می باشد. اما در خدمتِ هدف بسیار والای فروتن ساختن انسان و بزرگ کردنِ قدرتِ انجیل برای نجات می باشد. پولس در نامه خود به کلیسای روم اعلام کرد که به خاطر اهمیت انسان یا ناتوانی کامل او برای نجات خود، مسیح برای بی دینان جان داد. ^۳ انسانی که به حال خود رها شده، نمی تواند نجات بیابد. به هر حال، خدا انسان را به حال خود رها نکرده، بلکه وسیله نجات از طریق انجیل پسرش فراهم کرده است! آنچه برای انسان غیرممکن است، توسط خدا ممکن می باشد. ^۴ او قادر به نجات دادن است و می تواند تا ابد نجات ببخشد. ^۵

قدرت خدا در انجیل

کتاب مقدس پُر از نشانه های قدرت خداست. او دنیا را با یک کلمه خلق کرد. ^۶ لشکر ستاره ها را به شماره بیرون می آورد و آنها را جملگی به نام می خواند. به سبب کثرت قوّت و عظمت قدرتش هیچ یک از آنها گم نخواهد شد. ^۷ او آنها را با بادِ بینی خود از هم جدا می سازد. ^۸ کوهها زیر او گداخته می شود، و درّه ها شکافته می گردد، همچون موم در برابر آتش و مانند آبی که در سرایشی ریخته شود. ^۹ او با نهنگ چون گنجشک بازی می کند. ^{۱۰} ساکنان زمین جملگی هیچ شمرده می شوند و او

بر طبق اراده خویش عمل می کند، در میان لشکر آسمان و ساکنان زمین، کسی را یارای آن نیست که دست او را بازدارد یا او را بگوید: "چه کرده ای؟" ^{۱۱} قدرت خداوند ما این چنین است، ولی با اینحال هیچ یک از این نشانه های قدرت الهی با قدرتی که از طریق انجیل عیسی مسیح آشکار شد، قابل مقایسه نمی باشد.

در متن ما، پولس، انجیل را قدرت خدا معرفی می کند. این کلمه از کلمه یونانی *dúnamis* ترجمه شده است. اگرچه خود این کلمه استثنائی نیست، اما در زمینه کتاب مقدس مفهوم غیرعادی دارد. در اینجا، بدون شک، پولس با استفاده از مراجع بی شماری در عهدعتیق به قدرت خدا که در نجات قومش ظاهر شده، اشاره می کند. خدا اسرائیل را با قدرت عظیم و دستان نیرومند از سرزمین مصر- خارج کرد. ^{۱۲} او فرعون را برخیزانید تا قدرتش را به او نشان دهد و نامش را در سراسر زمین اعلام کند. ^{۱۳} او قوم اش را به خاطر نام خود نجات داد، تا قدرتش را بشناساند. ^{۱۴} نهایتاً، بارها به اسرائیل یادآوری کرد که نجات شان ارتباط با قدرت خودشان نداشت، بلکه همه چیز با قدرت او انجام شد. ^{۱۵}

اینجا در اولین باب از رومیان، کلمه *dúnamis* در دو جای دیگر به غیر از آیه ۱۶ دیده می شود. در آغاز این باب، به قدرتی اشاره می کند که عیسی را از مردگان برخیزانید و پسر- بودن او را به اثبات رسانید. ^{۱۶} در ادامه این متن، به قدرت به عنوان ویژگی خدا اشاره می کند که در خلقت و نگهداری جهان ظاهر شده است. ^{۱۷} هر دو مورد، بزرگترین نشانه های قدرت مطلق خدا در کتاب مقدس می باشند. به هر حال، انجیل در جایگاه برابری با آنها قرار می گیرد، چون این قدرت خداست برای نجات انسان، نجاتی که نه تنها شامل رهایی آنها از محکومیت گناه می باشد، بلکه شامل رستاخیز روحانی شان به عنوان خلقت تازه و محافظت یا تقدیس پیوسته آنها می باشد.

با توجه به قدرت انجیل، خوب است که از خودمان دو سؤال بپرسیم. اولین سؤال این است: "آیا قدرت عظیم را که برای نجات انسان گناهکار لازم است، تصدیق می کنیم؟" نجات، کار کوچکی نیست؛ این برای همه افراد به غیر از خدا، امری غیرممکن است. ^{۱۸} این به سبب جایگاه سقوط کرده انسان و فساد اخلاقی می باشد. کتاب مقدس تعلیم می دهد که تصویر خدا در انسان به طور جدی از بین رفته و فساد اخلاقی تمام وجودش را آلوده کرده است. ^{۱۹} به همین دلیل، انسان با خدا می جنگد و هر کاری که در توان دارد، انجام می دهد تا حقیقت او را توقیف یا خاموش کند. ^{۲۰} کتاب مقدس تعلیم می دهد که انسان نمی تواند نزد خدا بیاید، چون نزد خدا نخواهد آمد؛ و او نزد خدا

نخواهد آمد، چون قلبش شریر است. عیسی این حقیقت را در یوحنا ۳: ۱۹ - ۲۰ تعلیم داد: "و محکومیت در این است که نور به جهان آمد، اما مردمان تاریکی را بیش از نور دوست داشتند، چرا که اعمالشان بد است. زیرا هر آن که بدی را به جا می آورد از نور نفرت دارد و نزد نور نمی آید، مبادا کارهایش آشکار شده، رسوا گردد."

دیوارهای شرارت اطراف قلب انسان از دیوار اریحا محکمتر است و از مواد سخت تری ساخته شده است. اگر انسانها نتوانستند دیوارهای آن شهر بزرگ را با قدرت خود فرو ریزند، پس نمی توانند بر شرارت قلب خود نیز غالب شوند. این کار باید با قدرت خدا انجام شود. به همین دلیل، غالباً می شنویم که قدرت خدا که در نجات یک شخص ظاهر می شود، بیش از قدرت است که در خلقت جهان ظاهر شد. خدا دنیا را از نیستی، *ex nihilo* آفرید. به هر حال، وقتی خدا یک نفر را نجات می دهد، کار بسیار سخت تری را انجام می دهد. خلق چیزهای خوب از نیستی، راحت تر از خلق دوباره چیزهای خوب در انسان سقوط کرده و فاسد می باشد.

شاید تکرار این مطلب بیهوده باشد، که تا زمانیکه جایگاه سقوط کرده و فساد اخلاقی انسان را درک نکرده ایم، حقیقتاً از قدرت انجیل در نجات انسان قدردانی نخواهیم کرد. هر چه بیشتر عمق شرارت انسان را درک کنیم، درک بیشتری از قدرت انجیل داشته و از آن قدردانی خواهیم کرد. همچنین متوجه می شویم که تدابیر سبک شناسی و بازاریابی و تدابیر و وسایل نمایشی در اکثر بشارتهای زمان حال، بیهوده و بی فایده است. اگر قرار است که انسان نجات یابد، بواسطه قدرت ماوراء الطبیعه خدا که در موعظه انجیل ظاهر شده، نجات می یابد!

سؤال دومی که باید از خود پرسیم، این است: "آیا تصدیق می کنیم که قدرت نجات به طور منحصر به فردی در انجیل یافت می شود؟" انجیل عیسی مسیح قدرت خدا برای نجات است. فقط مرکز آن یا بخشی از موارد مورد نیاز نمی باشد، بلکه همه چیز آن است. برای اینکه بر انسانها تأثیر عظیمی داشته باشد، فقط باید اعلام شود. نیاز به تجدید چاپ ندارد تا آنرا مناسب سازد، یا تعدیلی ایجاد کند تا قابل درک شود، یا دفاعیه ای که آنرا معتبر سازد. اگر ما بایستیم و آنرا اعلام کنیم، انجیل خودش کار را انجام می دهد. واعظی که خود را از تمام سلاحهای دنیوی خالی کرده و فقط با اعلام انجیل، شفاعت و محبت فداکارانه می جنگد، در مقایسه با تمام نقشه های متخصصین فنّ لشکرکشی و مبدّعین، کارهای بیشتری برای دنیا انجام خواهد داد.

اگرچه کتاب مقدس و تاریخ کلیسا، هر دو این حقیقت را تأیید می کنند، مطالعات دربارهٔ انجیلیهای معاصر نشان می دهد که انجیلیها دیگر به این نظر دلیرانه اعتقادی ندارند. این در سرودهای قدیمی، خوب به نظر می رسد، اما اعتقاد واقعی به آن و بکارگیری آن ساده لوحانه به نظر می رسد. بنابراین، بسیاری از "کلیساهای نمونه" امروزی بیشتر شبیه به کلیساهای بیش از حد بزرگ هستند تا کشتی صهیون (برگرفته از سرودی قدیم). آنها نه تنها یک انجیل تحلیل یافته یا اصلاح شده را ارائه می دهند، بلکه جذابیتهای زیادی ایجاد می کنند که یافتن انجیل کتاب مقدس را اگر غیرممکن نسازد، بسیار دشوار می سازد. قدرت، دیگر در یک پیغام ساده نیست، بلکه در رهبری دلیرانه، تدابیر پیشرفته، حساسیت فرهنگی و توانایی تغییر کلیسا به چیزهای می باشد که فرهنگ دیکته می کند.

درحالیکه دنیای ما به طور فزاینده ای غیرمذهبی و ضد مسیحی می شود، انجیلیها، بی هدف به هر سو دویده و به دنبال درمان هستند. ما با دقت هوسهای زودگذر و مُد روز فرهنگ را مورد مطالعه قرار داده و تغییرات لازم را در انجیل ایجاد می کنیم تا آنرا متناسب بسازیم. وقتی فرهنگمان دیگر دارایی های ما را نمی خواهد، آنچه را که می خواهند، به آنها می دهیم. وقتی الگوی خاصی از خدمت، عده ای از افراد نفسانی را به سوی خود جذب می کند، ما کتابی دربارهٔ چگونگی انجام این کار می نویسیم، کتابی که تدابیری به دیگران می دهد تا از آن پیروی کنند. به هر حال، در همهٔ این مسائل نمی توانیم ببینیم که انجیل را متناسب نمی سازیم. بلکه فقط یک فرهنگ بی خدا را تغذیه می کنیم، تا آنرا در میان حصارهای خود نگاه داریم. در نهایت، انجیل از بین رفته، خدا جلال نمی یابد و فرهنگ به جهنم می رود.

کلیسا به افرادی نیاز دارد که به غیر از انجیل و خدایی که وعده داده که در این میان عمل می کند، هیچ کمک یا وسیلهٔ دفاعی دیگری نداشته و در مقابل جمعیت مخالف می ایستند. چقدر زره شاتل برای داوود سنگین بود، و چقدر داوود با پوشیدن آن، مسخره به نظر می رسید؟ سنگینی آن، از چابکی و قوّت او می کاست. به هر حال، او تصمیم گرفت که آنرا درآورد و با چیزی بیش از نام خداوند با غولها مواجه نشود. به همین ترتیب، ما باید زره و سلاح شاتل را رد کنیم و با چیزی بیش از سنگهای هموار انجیل به جنگ نرویم. باید این تصمیم قطعی را بگیریم که تدارکات، تدابیر و تکنیکهای هوشمندانهٔ بشارت عصر مدرن را درآوریم، و با کتاب مقدسهای باز و پیغام واضح و سازش

ناپذیر مسیح مصلوب و قیام کرده از مردگان، با گولهای دوقلوی ناباوری و شک گرایی برخورد کنیم. سپس قدرت خدا را در ایمان خالصانه بزرگترین گناهکاران خواهیم دید. آیا کاری هست که برای خداوند دشوار باشد؟^{۲۱}

حال که تباهی انسان و غیرممکن بودن نجاتش با وسایلی مربوط به مسائل جسمانی را در می یابیم، می توانیم از شادی و سرور پولس در قدرت انجیل قدردانی کنیم. به همین دلیل، او توانست به آریوپاگوس برود و اعلام کند که یک یهودی مصلوب، خدای جهان و نجات دهنده دنیا است!^{۲۲} او نیازی به مباحثه متقاعدکننده یا فصاحت بیان نداشت. او می دانست که اگر با شجاعت و وضوح به موعظه این پیام ادامه دهد، انسانها ایمان می آورند.^{۲۳} این همان اعتمادی است که ویلیام کری و مسیونرهای بی شمار دیگری را در طول سالهای طولانی خشکسالی قبل از حصاد، تقویت کرد. انجیل، قدرت خدا برای نجات است. اگر انجیل موعظه شود، انسانها ایمان می آورند!

یک انجیل نجات بخش

در کتاب مقدس می خوانیم که نجات، غایت یا هدف ایمان است.^{۲۴} همین امر در مورد انجیل نیز حقیقت دارد. در ارزیابی پولس، بزرگترین عطیه انجیل به انسان، نجات جاننش می باشد. خدا پسرش را به این جهان فرستاد تا جهان از طریق او نجات یابد.^{۲۵}

در طی دورانها، نجات، پرچمترین موضوع کلیسا و موضوع بهترین سرودها بوده است. مقدسین قدیمی، نه تنها نجات را یکی از مزایای انجیل می دیدند که باید مورد توجه قرار می گرفت، بلکه آنرا یکی از بزرگترین مزایایی می دانستند که وقتی دریافت می شد، آنقدر زندگی ایماندار را دربرمی گرفت که او چیز دیگری نمی خواست. نجات از خود و گناه، رهایی از داوری و خشم، آشتی با خدا و شناخت مسیح، کافی بود!

متأسفانه، در دهه های اخیر، ظاهراً، نجات ارزش خود را از دست داده است. از نظر بسیاری از افراد، وعده نجات، دیگر انگیزه قوی ایجاد نمی کند تا گناهکار را به سوی توبه یا مقدسین را به سوی عبادت واقعی سوق دهد، پس ما باید وعده های دیگری را به آن بیفزاییم تا دعوت انجیل را جذاب سازیم. سلامت و ثروت، هدف و قدرت، و نهایت استفاده از زندگی کنونی، جذابیتهای واقعی مسیحیت معاصر می باشند. در حقیقت، همان چیزهایی که اکنون سکوی موعظه وعده داده و مردم

در نیمکت های کلیسا بیش از همه به دنبالش هستند، غالباً، همان چیزهای است که عیسی هشدار داد که در شاگردی حقیقی از بین می روند.^{۲۶} بر اساس کلام عیسی، انسان باید تمام دنیا را برای نجات از دست بدهد، ولی با اینحال در ارزیابی او، بدست آوردن نجات با چنین بهای اندکی، یک معامله بود.^{۲۷}

با علم بر ارزش والایی که کتاب مقدس به نجات می بخشد، چرا دیگر وعده نجات، جان انسان مدرن را به لرزه در نمی آورد؟ چرا باید وعده های زمینی دیگر به انجیل افزوده شود تا آنرا برای انسان معاصر جذاب سازد؟ اولاً، به خاطر اینکه انسان شرایط اسفناک خود را درک نمی کند. چنانکه شخص ثروتمند، هیچ دلیلی نمی بیند که به خاطر دریافت یک نان ناچیز شادی کند، مگر اینکه تغییر رویدادها او را فقیر سازند؛ پس گناهکار هیچ خوشی در نجات نمی یابد، مگر اینکه طبیعت نفرت انگیز گناهش آشکار شود و خود را بدبخت، بیچاره، فقیر، نابینا و عریان ببیند.^{۲۸} دوماً، به این دلیل که انسان خطر بزرگی را که در آن قرار دارد، درک نمی کند. هر چقدر که انسان، وحشت چیزی را که از آن نجات یافته درک کند، به همان اندازه نیز برای نجات احترام قائل می شود. دیدگاه واضحتر نسبت به جهنم و خشم خدا باعث می شود که انسان به شکلی صحیح تر از نجاتی که از طریق انجیل ارائه شده، قدردانی کند. سوماً، به خاطر اینکه انسان بهای زیادی را که برای تضمین نجاتش پرداخت شده، درک نمی کند. زیرا فدیۀ جان انسان گرانبهاست، و هیچ بهایی کافی نخواهد بود.^{۲۹} فقط خدا قادر به پرداخت این بها بود، و با خون ارزشمند پسر خود، آنرا به طور کامل پرداخت.^{۳۰} گناهکارانی که از ارزش مسیح آگاهی ندارند، امید کمی برای قدردانی شان از کاری که مسیح در انجیل برایشان انجام داده، وجود دارد. چهارماً، به خاطر اینکه انسانهای تبدیل نشده، همیشه به همین شکل هستند. انسان نابینا، زیبایی غروب آفتاب را نمی بیند، انسان ناشنوا با زیباترین قطعات موسیقی به وجد نمی آید و جانوران وحشی، ارزش هنر را نمی دانند. به همین ترتیب، انسان نفسانی تبدیل نشده، ایمان نیاورده، از نظر روحانی نابیناست، نسبت به کلام خدا ناشنواست و در اسارت قلب وحشی است که می خواهد شهوت حیوانی خود را تغذیه کند، نه اینکه بچشد و ببیند که خداوند نیکوست.^{۳۱} به همین دلیل، عیسی اعلام کرد که تا زمانی که انسان تولد تازه نیافته، حتی نمی تواند ملکوت آسمان را "ببیند"، چه برسد به اینکه برای آن ارزش قائل شود.^{۳۲} به همین دلیل انسان نفسانی فهرست اسامی کلیساهای ما را پُر کرده است- افرادی که به دلایل مختلفی غیر از مسیح و اشتیاق به عدالت می آیند.^{۳۳} وعده های عملی تر و امروزی تری که به

انجیل افزوده شده، انجیل را برای آنها جذاب می سازد، و تا زمانیکه خواسته خود را دریافت می کنند، در کلیسا می مانند. این عمل، جسمشان را به شکل مذهبی تغذیه می کند، اما جانشان در خدا و امید نجات حقیقی، به صورت مُرده باقی می ماند.

تعریف نجات

پولس رسول می نویسد که انجیل قدرت خداست برای نجات. به اندازه کافی، ساده به نظر می رسد، اما باید دوباره اصطلاحات خود را تعریف کنیم. منظور پولس از نجات چیست؟

نظرات مخالف فراوانی درباره این موضوع وجود دارد، و درست نیست که تصوّر کنیم که همه نظر یکسانی داریم. نجاتی که توسط انجیل ارائه شده، به چند صورت می باشد، اما ما به سه موضوع اولیه آن می پردازیم: نجات از محکومیت گناه، از قدرت گناه و نهایتاً از حضور گناه. این موضوعات را می توان به ترتیب زمانی یا جسمانی تنظیم کرد- گذشته، حال و آینده. کسی که به انجیل ایمان دارد، از محکومیت گناه نجات یافته، از قدرت گناه نجات یافته و نهایتاً از حضور گناه نجات خواهد یافت.

در زمان گذشته، شخص مسیحی از محکومیت گناه نجات یافته است. کتاب مقدس تعلیم می دهد که همه انسانها در آدم محکومند و به خاطر اعمال گناه آلودشان شایسته محکومیت هستند.^{۳۴} این محکومیت در نهایت در برابر تخت داوری خدا می باشد، جایکه گناهکار نمایان شده، ارزیابی می شود و به جهنم فرستاده می شود.^{۳۵} با اینحال برای مسیحی، این صحنه نسبتاً متفاوت است. از لحظه ای که شخص مسیحی توبه کرده و به انجیل ایمان آورده، تا ابد جایگاهش در نزد خدا تغییر کرده است.^{۳۶} او با ایمان عادل شمرده شده و با خدا در صلح و آرامش می باشد.^{۳۷} چنانکه کتاب مقدس اعلام می کند: "پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست."^{۳۸}

در زمان حال، مسیحی از قدرت گناه نجات یافته است. خدایی که کار نیکو را در او آغاز کرده، وعده داده که آنرا تا به روز آخر به کمال برساند و او را از تمام ناپاکیها و بُتها پاک سازد.^{۳۹} در کتاب مقدس، خدا، خدایی است که نه تنها عادل می کند، بلکه تقدیس نیز می کند.^{۴۰} هر مسیحی بدون استثناء، ساخته دست خداست.^{۴۱} او با قدرت و به طور مؤثر در زندگی همه ایمانداران حقیقی کار می کند،

اراده آنها را هدایت کرده و به آنها قدرت می بخشد تا مطابق آنچه که خدا را بسیار خشنود می سازد، عمل کنند.^{۴۲} این عمل تقدیس، عنصری ضروری برای نجات است و هر مسیحی حقیقی وارد این فرایند گریزناپذیر شده که از جانب خدا طراحی و هدایت شده و قدرت یافته است. این پایدارترین حقیقت انجیل است که بزرگترین نشانه عادل شمرده شدن این است که در زمان حال تقدیس شده ایم. ما این اطمینان را داریم که خدا ما را از محکومیت گناه نجات داده، چون در زمان حال ما را از قدرت آن نجات می دهد. به خاطر ضعفهای انسانی مان، این فرایند یک چالش واقعی می باشد و شاید پیشرفت ما در قدوسیت به این ترتیب باشد که سه قدم به جلو برداریم و یک قدم به عقب. به هرحال، در زندگی هر مسیحی، پیشرفت مشخصی وجود خواهد داشت. فقط انجیل ضعیف و منحرف شده، امکان نجات بدون تقدیس را اعلام می کند. چنانکه کتاب مقدس اعلام می کند: "سخت بکوشید... مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ کس خداوند را نخواهد دید" و "اگر تادیب نشده اید، درحالی که همه از آن سهمی داشته اند، پس حرامزاده اید، نه فرزندان حقیقی."^{۴۳}

در زمان آینده، مسیحی یک روز از حضور گناه و تأثیر ویرانگر آن نجات خواهد یافت. برای این کار، دو چیز لازم است. اول، مسیحی باید تغییر کند، جسم فاسدش کنار گذاشته شود و بدنش رهایی یابد.^{۴۴} این در یک چشم بهم زدن اتفاق خواهد افتاد، آنگاه که شیپور آخر نواخته شود، وقتی این بدن در فسادناپذیری برخیزد و این بدن فانی به بقا آراسته شود.^{۴۵} دوماً، یک آسمان جدید و زمین جدید باید آماده شود- خود خلقت نیز از لعنت و فساد که از درد آن می نالد، رهایی خواهد یافت و در آزادی پر جلال فرزندان خدا سهیم خواهد شد.^{۴۶}

اگرچه در آینده، این مرحله نهایی نجات به اندازه دو مرحله دیگر قطعی است، کتاب مقدس آنرا به این شکل بیان می کند: "و آنان را که از پیش معین فرمود، همچنین فراخواند؛ و آنان را که فراخواند، همچنین پارسا شمرد؛ و آنان را که پارسا شمرد، همچنین جلال بخشید."^{۴۷}

قدرت بینهایت خدا در انجیل ظاهر شد. چیزی کمتر از انجیل نمی تواند انسان را به سوی توبه و ایمان سوق دهد. چیزی کمتر از انجیل نمی تواند انسان را از گناهکار به مقدس تبدیل کند. چیزی کمتر از انجیل نمی تواند پسران بسیاری را به سوی خانه و به جلال برساند!^{۴۸}

فصل نهم

انجیلی برای همه افرادی که ایمان دارند

برای نجات هر کس که ایمان آورد، نخست یهود و سپس یونانی.

- رومیان ۱: ۱۶

دعوت انجیل، جهانی است. کار نجات بخش مسیح در یک گوشه دور افتاده از کره زمین اتفاق نیفتاد، بلکه در مرکز دنیای مذهبی بود.^۱ خبر مرگ و رستاخیزش به سرعت در سراسر دنیای شناخته شده گسترش یافت.^۲ بعلاوه، مسیح فقط برای نجات یک گروه خاص نیامد، بلکه خورش را ریخت تا مردم را از هر قبیله، زبان، قوم و ملتی نجات دهد.^۳ نبوت‌های عهدعتیق اعلام کرد که مسیحا، ملتها را به عنوان میراث دریافت خواهد کرد و مأموریت بزرگ این وعده را به تحقق می‌رساند.^۴ مسیح به کلیسایش فرمان داد که به تمام دنیا رفته و انجیل را به همه خلقت موعظه کنند. افرادی که ایمان آورده و از طریق تعمید، ایمانشان را در ملأعام با اعلام هویتشان در مسیح نشان دهند، نجات خواهند یافت، اما افرادی که ایمان نیاورند، محکوم خواهند شد.^۵

نجات برای همه افرادی که ایمان دارند

آیات عهدعتیق و عهدجدید، شهادت قابل ادراکی ارائه می‌دهند که انسان منافع انجیل را فقط با ایمان دریافت می‌کند. عقیده حقوق،

پایه ای برای تمام مذاهب است: "پارسا به ایمان خود زیست خواهد کرد."^۶ این کلمات، کلید نجات و جرقه ای برای بیداری مذهبی حقیقی است. بدون این کلمات، در نجات قفل است. تنها رمز ورود به جلال خدا این است: "من ایمان دارم". پولس این حقیقت را با عبارتی بیان می‌کند که به خاطر بیهودگی اش برجسته می‌باشد: "می‌دانیم که انسان نه با اعمال شریعت، بلکه با ایمان به عیسی مسیح پارسا شمرده می‌شود. پس ما خود نیز به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا با ایمان به مسیح پارسا شمرده شویم و نه با اعمال شریعت، زیرا هیچ بشری از راه انجام اعمال شریعت پارسا شمرده نمی‌شود."^۷

نجات، به دو دلیل اساسی بر اساس اعمال نیست. اولاً، انسان نمی تواند در مورد هیچ یک از اعمالش سخن بگوید. در زندگی انسان چیزی وجود ندارد که شایسته نجات باشد، بلکه همه چیز محکومیت خدای قدوس را برمی انگیزد. شهادت کتاب مقدس این است که پارسایی نیست، حتی یکی. نیکوکار نیست، حتی یکی.^۸ در حقیقت بهترین اعمال انسان و بزرگترین اعمال بشردوستانه او در مقابل خدا، چیزی بیش از پارچه کثیف نیست.^۹ این حقایق غرور انسان را از بین می برد، اما باید بر وجدانش فشار بیاورد تا هر امیدی به ارتقاء شخصی در نزد خدا را خاموش کرده و هر تفکری برای دریافت لطف خدا از طریق زور بازوی خود را از بین ببرد. انسان فقط بعد از تشخیص بیچارگی خود با ایمان به نزد خدا می آید و با نویسنده سرود قدیمی فریاد برمی آورد: "در دست من چیزی نیست که به نزد تو آورم، فقط به صلیب تو می چسبم."^{۱۰}

دوماً، نجات به خاطر اعمال نیست، چون این چیزها نمی توانست خدا را جلال دهد؛ بلکه او را بدهکاری می ساخت که باید پاداش فضیلت مخلوقات خود را می پرداخت. نجات توسط اعمال چیزی بیش از بشریت ملبّس به مذهب نیست. این انسان اسطوره ای است که با قدرت اراده خود از خاک برمی خیزد تا بر تمام عجایب غالب شده و پاداش بگیرد. از طرف دیگر ایمان، مذهب حقیقی است.

انسانی است که "گم شده و توسط سقوط از بین رفته"، به خودش اعتمادی ندارد و به وعده های وفادارانه خدای نجات دهنده اعتماد می کند.^{۱۱} در نمایش حماسی نجات از طریق ایمان، خدا قهرمان است، و تنها او را به فراوانی ستایش می کنیم. چنانکه نوشته شده: "نه ما را، خداوندا، نه ما را، بلکه نام خود را جلال ده." و "هر که فخر می کند، به خداوند فخر کند."^{۱۲}

به این ترتیب، نجات فقط از طریق ایمان است، ما باید مفهوم ایمان را درک کنیم. به هر حال، دیوها نیز ایمان دارند و حتی می لرزند، و در این لرزش، تقوای آنها بیشتر از کسانیست که ادعای ایمان نجات بخش را دارند.^{۱۳} مطابق کتاب مقدس، ایمان کاملاً یقین دارد که خدا وعده داده و می تواند به وعده خود وفا کند.^{۱۴} در رابطه با انجیل، به این معناست که گناهکار توبه کار از هر امید باطلی به جسم روگردانیده و خود را فقط به مسیح سپرده است. به این ترتیب، کاملاً مطمئن است که مرگ مسیح، کفاره گناهش بوده و او را با خدا آشتی داده است. این مفهوم ایمان است، اما چگونه بدانیم که چنین ایمانی داریم؟ نشانه های ایمان نجات بخش حقیقی چیست؟ چگونه اعتبار می یابد؟

خوشبختانه، کتاب مقدس در این رابطه ما را به حال خود رها نکرده است. یعقوب رسول با سادگی و وضوح خاصی به سؤالات ما پاسخ می دهد: "حال کسی ممکن است بگوید: "تو ایمان داری و من هم اعمال دارم!" اما تو ایمانت را بدون اعمال به من بنما و من ایمانم را با اعمالم به تو خواهم نمود."^{۱۵} این تفسیر کاملاً اشتباهی است که بگوییم، یعقوب نجات از طریق اعمال را ترویج می دهد. او نمی گوید که اعمال باعث نجات می شود، بلکه نجات حقیقی، اعمالی را به همراه دارد. به عبارت دیگر، عمل یا ثمره زندگی شخص، نشاندهنده نجات حقیقی بواسطه ایمان است.

این تعلیم فقط منحصر به یعقوب نیست. یحیی تعمید دهنده انسانها را ترغیب می کرد: "ثمری شایسته توبه بیاورید." عیسی هشدار داد: "آنها را از میوه هایشان خواهید شناخت... نه هر که مرا "سرورم، سرورم" خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که اراده پدر مرا که در آسمان است، به جا آورد."^{۱۶} پولس به کسانی که ایمانشان را به مسیح اعتراف می کردند، فرمان داد که زندگی خود را "بیازمایند" و "مَحک بزنند" تا نشانه یا برهان ایمانشان را بیابند.^{۱۷} بعلاوه، او در مورد انسان های هشدار داد که اعتراف به شناخت خدا می کردند، اما با اعمالشان او را انکار می کردند.^{۱۸} نهایتاً، پطرس، خواندگانش را نصیحت کرد که هر چه بیشتر بکوشند تا با آزمودن زندگی خود برای دیدن نشانه رشد در فضیلت مسیحی یا شخصیت مسیح گونه، "فراخواندگی و برگزیدگی خویش را تثبیت نمایند".^{۱۹} از این متون و متون دیگر، حقیقتاً به این نتیجه می رسیم که نجات برای همه افرادی است که ایمان دارند. به هر حال، زندگی انسان، اعتبار اعتراف ایمانش را ثابت می کند.

پیش از اینکه به این بحث مختصر در رابطه با انجیل مسیح و نجات، فقط بواسطه ایمان پایان دهیم، باید به یک موضوع بسیار مهم اشاره کنیم. کتاب مقدس نه تنها تعلیم می دهد که انجیل برای همه افرادی است که ایمان دارند، بلکه هشدار می دهد که انجیل برعلیه همه افرادی است که ایمان ندارند. عیسی به این شکل توضیح می دهد: "هر که به او ایمان دارد محکوم نمی شود، اما هر که به او ایمان ندارد، هم اینک محکوم شده است، زیرا به نام پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است... آن که به پسر ایمان دارد، حیات جاویدان دارد؛ اما آن که از پسر اطاعت نمی کند، حیات را نخواهد دید، بلکه خشم خدا بر او برقرار می ماند."^{۲۰} چقدر مهم است که کل تصویر را ببینید! انجیل یک سکه دو رو می باشد، بخشش و حیات در یک طرف و محکومیت و مرگ در طرف دیگر آن است. این

"نجات برای همه" نیست؛ بلکه فقط "برای افرادی که ایمان می آورند". برای بقیه افراد، انجیل حکم مرگ را دارد، یادآوری دائمی از محکومیت در نزد خدا و موردِ خشم خدا بودن. به همین دلیل، دنیای بی ایمان از انجیل متنفر است و با هرچه در توان دارد، سعی می کند که از حقایق آن جلوگیری کرده یا آنرا سرکوب کند.^{۲۱}

به همین دلیل، غیر ایماندار از پیام آوران انجیل بیزار است و در پی خاموش کردن آنهاست. پیام آوران انجیل مانند خاری در چشمان و تیغی در پهلوی می باشند.^{۲۲} آنها "آشفته سازان اسرائیل هستند" و افرادی که "همه دنیا را به آشوب می کشانند."^{۲۳} اگرچه ممکن است برای ایمانداران رایحه خوش حیات باشند، اما برای دیگران بوی مرگ را به همراه دارند.^{۲۴}

انجیلی برای همه

در تاریخ عهدعتیق، دو گروه متفاوت دنیا را می ساختند- اولاد ابراهیم و دیگران. اولین گروه، اسرائیلیان بودند، افرادی که به عنوان پسران پذیرفته شدند، عهدها، شریعت، معبد و وعده ها را دریافت کردند.^{۲۵} گروه بعدی غیریهودیان بودند، افرادی که بطالت ذهن، سختدلی و دوری از حیات خدا را تجربه کردند.^{۲۶} آنها دو قطب مخالف بودند، به جز انسانیت، تقریباً هیچ چیز مشترکی نداشتند. به هر حال، بعد از ظهر یک روز جمعه ترسناک، درحالیکه نجات دهنده هر دو گروه سرش را خم کرد و زندگی اش را تسلیم کرد، همه چیز تغییر کرد. توسط او تعداد زیادی از یهودیان و غیریهودیان در اتحاد با هم جمع شده و با خدا آشتی کردند.^{۲۷} چنانکه مکتوب است: "او آمد و بشارت صلح را به شما که دور بودید (غیر یهودیان) و به آنان که نزدیک بودند (یهودیان) رسانید."^{۲۸}

با مرگ مسیح، در نجات برای همه انسانها باز شد. اینکه خدا به هیچ وجه مجبور نبود که نجات را برای کسی فراهم کند، اثبات فوق العاده فیض را برجسته می سازد. اگر او به بدبختی انسان پشت کرده و اجازه می داد که همه پسران آدم به جهنم بروند، کارش عادلانه می بود و آبرویش لکه دار نمی شد. اگر او فقط نجات دهنده ای برای اسرائیل می فرستاد و غیر یهودیان را رها می کرد تا به تبعید تحمیلی خود ادامه دهند، هیچ اتهامی بر علیه تخت او وجود نداشت. فرشتگان از چیزی والا تر از انسانها ساخته شده بودند، اما خدا از آنها چشم پوشید و آنها را در حال نابودی رها کرد.^{۲۹} او می توانست همین کار را با ما نیز بکند! او برای فرستادن نجات دهنده به دنیا مقروض نبود!

شاید منفعت بحث درباره این موضوع بد و مضطرب کننده را مورد سؤال قرار دهید. با اینحال فقط با علم بر چنین حقایقی می توانیم از فیض که در انجیل به ما داده شده قدردانی کنیم. ما نسل سقوط کرده و گناهکاریم. تصمیم خود را گرفته، استقلال خود را اعلام کرده و نقشه نابودی خود را کشیده ایم. هیچ فضیلت در ما نبود که خدا به دنبال مان بیاید و هیچ ارزشی نداشتیم که خدا نجات مان دهد. اگر او اجازه می داد که بدون کوچکترین مداخله به سوی جهنم برویم، جلالش از بین نمی رفت و خلقت چیزی را از دست نمی داد. با اینحال او با بهای سنگینی، در نجات را برای هر قبیله، زبان، قوم و ملتی باز کرد- خون ارزشمند تنها پسرش!^{۳۰}

اگرچه انجیل برای همه انسانهاست، اما باید توجه کنیم که اول برای یهود و بعد برای غیریهود است. این یکی از نشانه های سلطنت مطلق خداست که در کل تاریخ کتاب مقدس جریان دارد. نشاندهنده این که خدا بر اساس شخصیت و گزینش خود با انسان رفتار می کند، نه بر اساس لیاقت دریافت کنندگان.^{۳۱} خدا اسرائیل را انتخاب کرد و آنرا در جایگاه اول قرار داد، برتر از تمام ملتهای روی زمین- نه به خاطر لیاقت که در آنها یافت، بلکه برای خشنودی و محبت شاهانه خود:

زیرا شما برای یهوه خدای تان قومی مقدسید. او از میان تمام قومهای روی زمین شما را برگزیده است تا قومی که گنج اوست باشید. خداوند از این رو دل در شما نبست و شما را برگزید که از دیگر قوما کثرت بر بودید، زیرا شما از همه قوما کم شمارتر بودید؛ بلکه از آن رو که خداوند شما را دوست می داشت.^{۳۲}

تنها توضیح محبت خاص خدا نسبت به اسرائیل، باید فقط به خدا تکیه کند: او آنها را دوست داشت، چون آنها را دوست داشت.^{۳۳} لیاقت، باعث برانگیختن محبت اش نشد. او چیزی در یهودیان نیافت که در غیریهودیان نیافته باشد. یکی بهتر از دیگری نبود. پولس رسول با این پرسش آنها ثابت می کند: "آیا وضع ما بهتر از دیگران است؟ به هیچ روی! زیرا پیشتر ادعا وارد آوردیم که یهود و یونانی هر دو زیر سلطه گناه اند."^{۳۴} خدا خواست که نجات خود را بر اسرائیل ظاهر سازد، به همان دلیلی که اکنون در نجات را برای غیریهودیان باز کرده است- چون از نظر او خوشایند بود. او ما را دوست داشت، چون ما را دوست داشت- نه به خاطر اینکه انسان لایق یا سزاوار است، بلکه علیرغم عدم وجود این دو مورد، ما را دوست داشت. او می توانست ما را به حال خود رها کند. می توانست ما را به شهوات قلب خود و انجام هر گونه عمل ناپاک تسلیم کند.^{۳۵} می توانست ممنوعیت را

گسترش دهد: "نزد غیریهودیان مروید.^{۳۶} با اینحال، برای خشنودی خود و برای نشان دادن رحمت عظیم اش، دعوت انجیل به دورترین نقاط زمین گسترش می یابد. کتاب مقدس شهادت های فراوانی درباره این حقیقت عظیم و پر جلال می دهد: "مردمی که در تاریکی به سر می بردند، نوری عظیم دیدند، و بر آنان که در دیار سایه مرگ ساکن بودند، روشنایی درخشید.^{۳۷}" این است خادم من که او را برگزیده ام... او عدالت را به قومها اعلام خواهد داشت... نام او مایه امید برای همه قومها خواهد بود.^{۳۸} "تو را نوری برای ملتها ساختم، تا نجات را به کرانه های زمین برسانی.^{۳۹} و باز می گوید: "ای قومها با قوم او شادمان باشید!"^{۴۰}

دعوت جهانی انجیل، بخش بزرگی از زیبایی آن است. خدا علاقمند بود که قومی از بین یهودیان و غیریهودیان تشکیل دهد، در بزرگ ایمان را برای هر که بخواهد- یونانی و یهود، مختون یا نامختون، بربر یا سکایی، غلام یا آزاد- باز کند.^{۴۱} اکنون از طریق انجیل، امید غیریهودیان بیش از آن مادر فینیقیه ای می باشد که التماس می کرد که از خرده های نان میز اسرائیلیان بخورد.^{۴۲} با ایمان، بزرگترین گناهکار از میان عقب مانده ترین و فرومایه ترین افراد، می تواند سر میز خداوند بنشیند و به عنوان یک پسر غذا بخورد.

خدا انجیل را به رایگان به یهود و غیریهود می دهد، و این حقیقتی دیگر را به یاد می آورد که باید پیش از پایان این مطلب توضیح داده شود: انجیلی که یهودیان را نجات می دهد، همان انجیلی است که غیریهودیان را نجات می دهد. اگرچه ما باید از تفاوت میان فرهنگها آگاه باشیم، اما نباید اجازه بدهیم که فرهنگ، انجیل ما را شکل داده یا بگوید که چگونه آنرا اعلام کنیم. باید همیشه نقطه اصلی ما کتاب مقدس باشد. فقط کتاب مقدس به ما می گوید که انجیل چیست و چگونه آنرا به انسان تعلیم دهیم. در نتیجه، باید مفسر (کسی که کتاب مقدس را تفسیر می کند) و الهیدان در میان ما، پیغام ما را تنظیم کند، نه انسان شناس، جامعه شناس، مأموریت شناس، یا متخصص رشد کلیسا.

سالهای اخیر، تمایل فزاینده ای نسبت به حساسیت فرهنگی و نیاز به تعدیل پیغام انجیل برای شرایط خاص فرهنگی را نشان می دهد. ظاهراً اکثر انجیلی ها متقاعد شده اند که انجیل خام یا اولیه، کاربردی ندارد و انسان به نوعی، موجود بسیار پیچیده یا بسیار ساده ای شده و با چنین

پیغامی نجات نمی یابد و تبدیل نمی شود. اکنون تأکید بیشتری بر درک فرهنگ و تقویت آن می شود تا درک و اعلام تنها پیغامی که قدرت نجات آنرا دارد.

ما باید دوباره جایگاهمان را در کتاب مقدس بدست آوریم تا این الزام که فقط انجیل قدرت خدا برای نجات است، در ما متولد شود. درست است که این پیغامی رسوا کننده و غیرقابل درک است، اما این نیز حقیقت دارد که این تنها پیغامی است که از طریق آن، خدا وعده نجات انسان سقوط کرده را داده است. اصلاح یا تغییر انجیل با این امید که تأثیر بیشتری بر فرهنگهای خاص داشته باشد، به این معناست که حقیقت انجیل را منحرف کنیم، قدرت آنرا نابود کنیم و دنیا را بدون تنها پیغامی که قدرت نجات اش را دارد، رها کنیم!

بخش سوم

قلعه ایمان مسیحی

زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا کوتاه می آیند. اما به فیض او و به واسطه آن بهای رهایی که در مسیح عیسی است، به رایگان پارسا شمرده می شوند. خدا او را چون کفاره گناهان عرضه داشت، کفاره ای که توسط خون او و از راه ایمان حاصل می شود. او این را برای نشان دادن عدالت خود انجام داد، زیرا در تحمل الهی خویش، از گناهایی که پیشتر صورت گرفته بود، چشم پوشیده بود. او چنین کرد تا عدالت خود را در زمان حاضر ثابت کند، و تا خود عادل باشد و کسی را نیز که به عیسی ایمان دارد، پارسا بشمارد. پس دیگر چه جای فخر است؟ از میان برداشته شده است! بر چه پایه ای؟ بر پایه شریعت اعمال؟ نه، بلکه بر پایه قانون ایمان.

- رومیان ۳: ۲۳ - ۲۷

فصل دهم

اهمیت دادن به گناه

زیرا همه گناه کرده اند.

- رومیان ۳: ۲۳

مرکز انجیل، مرگ مسیح است و مسیح به خاطر گناه مُرد. بنابراین، بدون درمان کتاب مقدس برای گناه، اعلامیه انجیل وجود نخواهد داشت. این مسأله شامل شرح طبیعت زشت گناه و نمایان کردن انسانها به عنوان افراد گناهکار می باشد. اگرچه موضوع گناه، حتی در بعضی از جمع های انجیلی ها متداول نیست، اما توجه صادقانه به کتاب مقدس، در رابطه با فرهنگ معاصر، نشان می دهد که هنوز لازم است که به گناه اهمیت بدهیم.

باید به وضوح در مورد گناه صحبت کنیم، چون در نسلی زندگی می کنیم که در گناه متولد شده و با گناه رشد می کند.^۱ ما انسان های هستیم که شرارت برایمان همچون آب خوردن است، و شرایط سقوط کرده خود را تشخیص نمی دهیم، همچون ماهی که در آب زندگی می کند و متوجه رطوبت بدن اش نمی شود.^۲ به همین دلیل، باید سخت تلاش کنیم تا از نو، دیدگاه کتاب مقدس را نسبت به گناه داشته و گناه آلود بودن انسان را کشف کنیم. درک ما از خدا و انجیل، وابسته به این موضوع است.

ما به عنوان ناظران انجیل عیسی مسیح، با سبک شمردن گناه، به حاشیه کشاندن مسأله، یا به طور کلی اجتناب از آن، خدمتی به انسانها نمی کنیم. انسانها فقط یک مشکل دارند: آنها به خاطر گناهشان، مورد خشم خدا هستند.^۳ انکار این مطلب، انکار یکی از اساسی ترین تعالیم مسیحیت می باشد. این بی محبتی نیست که به انسانها بگوییم که گناهکارند، اما عدم بیان این مطلب، بدترین شکل فساد است! درواقع، اگر درباره گناهشان و داوری آینده خدا هشدار ندهیم، خدا اعلام می کند که خونشان بر گردن ما خواهد بود.^۴ موعظه انجیل، بدون توجه به مشکل گناه، مانند این است که جراحات قوم را اندک شفایی داده و بگویید: "سلامتی است، سلامتی است"، حال آنکه سلامتی نیست.^۵

کتاب رومیان نزدیکترین کتاب به الهیات اصولی در کتاب مقدس می باشد. در این نامه، پولس رسول الهیات خود را در مقابل کلیسای روم قرار می دهد. او می خواست که آنها را برای ملاقات بعدی خود آماده کند و امیدوار بود که آنها در سفر بشارتی به اسپانیا به او پیوندند.^۶ باید توجه کنید که سه باب اول این نامه، غیر از یک مقدمه مختصر، مربوط به گناه شناسی یا تعالیم مربوط به گناه است.^۷ این رسول، در سه باب، با تمامی عقل و منطق خود و با الهام روح القدس تلاش می کند که به هدف بزرگی برسد: گناهکار بودن انسان را ثابت کند و کل دنیا را محکوم کند!

مسیحیان معمولاً اصرار می ورزند که خدا خدمت محکومیت و مرگ را به ما نداده، بلکه خدمت عدالت، آشتی و حیات.^۸ این درست است، اما به این معنا نیست که نباید در مورد گناه صحبت کنیم یا نباید از کتاب مقدس استفاده کنیم تا توسط روح القدس، انسانها را به گناهشان ملزم کنیم.

درست است که دیگر هیچ محکومیتی "در مسیح عیسی" نیست، اما بدون مسیح، چیزی غیر از محکومیت نیست.^۹

کتاب مقدس به ما می گوید که شریعت به عنوان وسیله نجات داده نشد، بلکه به عنوان وسیله ای برای نمایان کردن شرارت گناه (به عبارت دیگر، گناه بواسطه فرمانها، بسیار گناه آلود شد) و گناهکار بودن انسان (به عبارت دیگر، تمامی دنیا در پیشگاه خدا محکوم است).^{۱۰} اگرچه امروزه به ندرت از شریعت برای چنین هدفی استفاده می کنیم، هیچ شاهدی در عهدجدید وجود ندارد تا نشان دهد که این خدمت شریعت نباید بخش ضروری اعلام انجیل باشد. واعظان قدیمی آنرا شیار کردن زمین، برداشتن سنگها و کنار زدن پرده ها نامیدند.^{۱۱} آنها این نیاز را دیدند که باید انسانها را در مقابل آینه شریعت خدا نگاه دارند تا بیچارگی خود را دیده و برای دریافت رحمت فریاد برآورند. البته نباید این کار را با روح غرور یا تکبر انجام داد و نباید با خشونت با مردم برخورد کرد. خدا ما را فرانخوانده که بدخلق باشیم یا دیگران را برنجانیم، اگرچه شاید حقیقتی که با نهایت فروتنی موعظه می کنیم، عده زیادی را برنجاند.

هدف خدمت پولس رسول، محکومیت نبود، بلکه واقعاً برای انسان محکوم تلاش می کرد، با این امید که شدت فساد اخلاقی خود را تصدیق کرده و با توبه و ایمان به سوی مسیح بازگردند. در کتاب رومیان، پولس، اول فساد اخلاقی کل دنیا را ثابت می کند، دشمنی دنیا نسبت به خدا و عدم تسلیم شدن در برابر حقیقتی که می شناسد.^{۱۲} سپس به یهودیان می پردازد و ثابت می کند که

اگرچه به طور بینظیری بواسطه عطیه مکاشفه خاص برکت یافته اند، اما به اندازه غیریهودیان در پیشگاه خدا محکومند.^{۱۳} نهایتاً، با ارائه چند اتهام مستقیم و توهین آمیز برعلیه انسانی که در کتاب مقدس یافت می شود، مباحثه خود را به پایان می رساند.^{۱۴} هدف او چیست؟ او در مباحثه پایانی خود به ما می گوید: "هر دهانی بسته شود و دنیا به تمام در پیشگاه خدا محکوم شناخته شود."^{۱۵}

پولس نیز مانند ارمیا که پیش از او بود، برای این فراخوانده شده بود که نه تنها "بنا کند و بکارد" بلکه "ریشه کن کرده و فرو ریزد، نابود کرده و براندازد"^{۱۶} به گفته خودش، "استدلالها و هر ادعای تکبر آمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می کند."^{۱۷} پولس با خدمت روح القدس و بواسطه آیات کتاب مقدس سخت تلاش کرد تا به امید اخلاقگرایان کافر، یهودیان مذهبی و هر کس دیگری در این میان پایان بخشد. او نوشت و موعظه کرد تا دهان انسانها را ببندد تا دیگر هرگز به عدالت خود نبالند یا بهانه ای برای گناه نداشته باشند. امید آنها را به هر چیز دیگری از بین برد تا به سوی مسیح بیایند.

آیا پولس رسول صرفاً یک مرد عصبانی و تلخ بود که تبری در دست داشت تا بشریت را نابود کند؟ خیر! او آنقدر بشریت را دوست داشت که زندگی اش را همچون قربانی ریختنی فدای غیریهودیان کرد، و حتی آرزو داشت که خودش به خاطر برادران یهودی اش ملعون شود و از مسیح محروم گردد.^{۱۸} پولس به همان دلیلی که یک پزشک برای تشخیص بیماری مریض اش تلاش می کند، برعلیه گناه موعظه کرد و می خواست که حتی بدترین خبرها را اعلام کند. این عمل محبت آمیز برای نجات شنونده است. هر پاسخ دیگری توسط یک دکتر یا واعظ، بی محبتی و غیراخلاقی می بود.

شاید مناسب باشد که اکنون از خود بپرسیم که آیا موعظه انجیل ما چنین هدفی را دارد. آیا آنقدر محبت داریم که حقیقت را تعلیم دهیم، گناه را نمایان کنیم و شنندگان خود را با حقیقت مواجه کنیم؟ آیا ما رحم و شفقت کتاب مقدس را داریم تا حقیقت را به انسانها بگوییم، با این امید که قلب شان تحت فشار گناه شان شکسته و فقط به مسیح نگاه کنند؟ آیا می خواهیم که خطر سوء تفاهم و بدنامی را بپذیریم تا حقیقت اعلام شود و انسانها نجات یابند؟

به نظر می رسد که اعتقاد فزاینده ای، حتی در میان انجیلی ها وجود دارد؛ طوریکه انسان غربی معاصر، شکستگی ها و بارهای روانی زیادی را به خاطر احساس گناهش حمل می کند که ما جرأت

نمی‌کنیم فشار بیشتری بر او وارد کنیم، چون در اینصورت خُرد و نابودش می‌کنیم. چنین دیدگاهی متوجه نمی‌شود که تفاوت زیادی بین شکستگی روانی و توبه کتاب مقدس وجود دارد، توبه ای که به سوی حیات هدایت می‌کند. انسان مدرن به شخصیت ضعیف تبدیل شده، چون خودبین است و برعلیه خدا سرکشی می‌کند. او تحت فشار گناه می‌باشد، چون گناهکار است. او به کلام خدا نیاز دارد تا گناهش را نمایان کرده و او را به توبه بکشانند. فقط در این زمان، شکستگی کتاب مقدس ایجاد می‌شود که به سوی حیات هدایت می‌کند.

برخورد خدا با قوم اسرائیل، نمونه فوق‌العاده ای از این حقیقت می‌باشد. خدا از طریق اشعیای نبی، شرایط اسرائیل را توصیف می‌کند: "چرا باز مضروب شوید؟ چرا بیش از این عصیان ورزید؟ تمامی سر بیمار است و تمامی دل مریض. از کف پا تا فرق سر، در آن هیچ تندرستی نیست؛ سراسر، جراحت، کوفتگی و زخم تازه است، که نه بخیه شده، نه بسته گشته، و نه به روغن مرهم گذاشته شده است."^{۱۹} قوم اسرائیل، فوق از تصور انسان، شکسته شده و ضعیف بود، با اینحال خدا با اشاره به سرکشی آنها و دعوت شان به سوی توبه، برای خیریت آنها به این مسئله رسیدگی کرد. او از کلمات سنگین زیادی برعلیه آنها استفاده کرد، اما هر یک از اینها برای نمایان کردن گناه و بازگرداندن آنها ضروری بود. "وای بر امت خطاکار و قومی که زیر بار گناهند؛ وای بر نسل شیران و فرزندان فاسد! خداوند را ترک گفته اند، بر قدوس اسرائیل اهانت روا داشته اند، و به او پشت کرده اند!"^{۲۰} همچنین "خداوند می‌گوید: "بیایید تا در برابر یکدیگر حُجّت بیاوریم: اگر چه گناهان شما چون ارغوان باشد، همچون برف سفید خواهد شد؛ و اگر چه همچون قرمز، سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد. اگر راغب باشید و گوش فرادهید، از نیکویی زمین خواهید خورد."^{۲۱}

همیشه شناسایی یک بیماری و توصیف جدّیت آن، اولین قدم برای یافتن درمان است. انسانی که از سرطان خود آگاه نیست، در پی درمان دارویی نخواهد بود و انسان از خانه در حال سوختن فرار نمی‌کند، تا زمانیکه بداند که آتش گرفته است. به این ترتیب، انسان به دنبال نجات نخواهد بود، مگر اینکه بداند که کاملاً گمشده و از مسیح فرار نخواهد کرد، مگر اینکه بداند که وسیله دیگری برای نجات وجود ندارد. باید درباره گناه با انسانها صحبت کرد تا بتوانند آنها را تصدیق کنند؛ باید از خطر گناه آگاه شوند تا از آن فرار کنند؛ باید متقاعد شوند که نجات فقط در مسیح یافت می‌شود، تا بتوانند همه امیدشان را به عدالت خود کنار گذاشته و به سوی او بدوند.

با علم بر حقایق پیشین، بسیار توهین آمیز است که بسیاری از افراد در جماعت انجیلی، حتی به گناه اهمیت نمی دهند. حتی به نظر می رسد که آگاهانه تلاش می کنند که از چنین موعظاتی به عنوان موعظات منفی و ویرانگر اجتناب کنند، اگرچه این یکی از خدمت های اولیه روح القدس می باشد: "چون او آید، جهان را مجاب خواهد کرد که به لحاظ گناه، عدالت و داوری تقصیر کار است. به لحاظ گناه، زیرا به من ایمان نمی آورند. به لحاظ عدالت، زیرا نزد پدر می روم و دیگر مرا نخواهید دید. و به لحاظ داوری، زیرا رئیس این جهان محکوم شده است."^{۲۲}

طبق کلام خداوند عیسی مسیح، خدا روح القدس را به جهان فرستاد تا انسان را نسبت به گناه، عدالت و داوری ملزم کند. زیر نور گذاشتن گناه و وادار کردن گناهکار به توبه، یکی از خدمات اولیه اوست. آیا ما به عنوان خادمان انجیل نباید چنین هدف را داشته باشیم؟ آیا موعظه ما نباید همین عمل را منعکس کند؟ آیا می توانیم با قدرت روح القدس موعظه کنیم، درحالیکه نمی خواهیم در این خدمت ضروری با روح القدس همکاری کنیم؟ اگرچه روح القدس به ابزارهای انسانی وابسته نیست، اما خدا مقدر کرده که انسانها از طریق موعظه، نسبت به گناه ملزم شده، توبه کنند و ایمان نجات بخش را دریافت کنند.^{۲۳} با اینحال روح القدس چگونه می تواند از موعظه ما استفاده کند، اگر ما نخواهیم که گناه را افشا کنیم یا انسانها را به توبه دعوت کنیم؟ کتاب مقدس به ما تعلیم می دهد که شمشیر روح، کلام خداست، اما اگر خادمان خدا فقط با اکراه از این شمشیر برای ملزم کردن انسانها به گناه استفاده کنند، آیا این کار خدمت و شخص روح القدس را خاموش نمی سازد؟^{۲۴}

ما نباید بترسیم که از الگوی روح در برخورد با گناهان پیروی کنیم. اگر او می گوید که الزام انسانها به گناه ضروری است، باید در این کار به او بپیوندیم. کلیساها و واعظانی که راه "بهتری" یافته اند، هیچ پایه و اساسی برای امید خود ندارند که روح خدا در میان آنها کار کرده و انسانها را به سوی مسیح هدایت خواهد کرد.

پیش از پایان این فصل، باید یک نکته نهایی را بیان کنیم. بزرگترین دلیل برای اهمیت دادن به گناه این است که کار انجیل را برمی افرازد. شما نمی توانید زیبایی ستاره ها را در وسط روز در آسمان ببینید، چون نور خورشید، آنها را تحت الشعاع قرار می دهد. به هر حال، بعد از غروب خورشید و وقتی آسمان مانند قیر سیاه می شود، می توانید ستاره ها را با تمام شکوه شان ببینید. در مورد انجیل عیسی مسیح نیز به همین شکل است. ما زیبایی حقیقی آنرا فقط در مقابل پرده نمایش گناه خود می بینیم. هر چه انسان تیره تر باشد، انجیل با روشنایی بیشتری می درخشد.

به نظر می رسد که انسان هرگز متوجه زیبایی مسیح نمی شود یا متوجه ارزش او نمی شود، مگر اینکه طبیعت زشت گناه خود را دیده و خود را کاملاً بیچاره بداند، و اینکه هیچ لیاقت ندارد. در طی دورانهای مختلف، شهادتهای زیادی از مسیحیانی داریم که هرگز یکبار هم به مسیح احترام نگذاشتند، تا اینکه یک روز روح القدس آمد و آنها را نسبت به گناه، عدالت و داوری ملزم کرد. بعد از اینکه تاریکی شدید گناه شان آنها را در بر گرفت، مسیح مانند ستاره صبح ظاهر شد و برای آنها ارزشمند شد.^{۲۵}

حیرت انگیز است که وقتی ایمانداران حقیقی عیسی مسیح، موعظه ای را در مورد تباهی انسان می شنوند، با خوشی از کلیسا خارج شده و با غیرت تازه ای برای پیروی از مسیح پُر می شوند. به خاطر این نیست که آنها گناه را سبک می شمارند یا به نوعی از جایگاه گناه آلود سابق خود راضی هستند. بلکه حقیقت، آنها را با خوشی وصف ناپذیری پُر می کند، چون در تاریکی بیشتر چیزهای بیشتری را از مسیح دیده اند! ما اجازه نمی دهیم که انسانها دید بزرگتری نسبت به خدا داشته باشند، چون کاری نمی کنیم که آنها دید کمتری نسبت به خود داشته باشند.

فصل یازدهم

اهمیت دادن به خدا

زیرا همه گناه کرده اند.

- رومیان ۳: ۲۳

به تو، آری تنها به تو، گناه ورزیده ام.

- مزامیر ۵۱: ۴

در متون بالا، رأی الهی برعلیه انسان، در فرهنگی که به گناه می خندد و آنرا به عنوان فضیلت می پذیرد مفهوم کمی دارد. فرهنگ ما بدی را نیکی و نیکی را بدی می خواند؛ ما ظلمت را به جای نور و نور را به جای ظلمت می نشانیم!^۱ برای جلوگیری از این جریان، باید به طریق موعظه کنیم که سنگینی گناه را به انسانها نشان بدهد. بهترین روش برای رسیدن به این هدف این است که نه تنها دیدگاه کتاب مقدس را در مورد انسان تعلیم دهیم، بلکه دیدگاه کتاب مقدس را در مورد خدا نیز تعلیم دهیم. انسانها برای درک طبیعت فاسد گناهی که مرتکب می شوند، باید دیدگاه والای کتاب مقدس را در رابطه با کسی که برعلیه او مرتکب گناه می شوند، درک کنند. اگر شجاع ترین و سختدل ترین کافر، ذره ای از هویت خدا را درک می کرد، بلافاصله تحت فشار سنگینی گناهش نابود می شد.

اگر گناه در متن معاصر ما مطرح می شود، این گناه برعلیه انسان است، گناه برعلیه جامعه، یا حتی گناه برعلیه طبیعت، اما به ندرت فرهنگ ما گناه را برعلیه خدا می داند. برعکس کتاب مقدس، همه گناهان را نهایتاً و از همه مهمتر، گناه برعلیه خدا می داند. داوود پادشاه به اعتماد قوم اش خیانت کرد، زنا کرد و حتی قتل مرد بیگناهی را ترتیب داد، با اینحال وقتی توبیخ ناتان نبی نهایتاً او را به توبه کشانید، با اعتراف در حضور خدا فریاد برآورد: "به تو، آری تنها به تو، گناه ورزیده ام و آنچه را که در نظرات بد است به عمل آورده ام."^۲

ما از این متن به دو حقیقت مهم پی می بریم. اولاً، اگرچه گناه برعلیه مخلوقات دیگر است و حتی برعلیه خودِ خلقت، تمامی گناهان اول از همه و بیش از همه برعلیه خداست. دوماً، گناه زشت و فجیع است، نه صرفاً به خاطر اینکه باعث بدبختی دیگران یا به طور کلی باعث بدبختی خلقت می شود، بلکه اساساً و مخصوصاً به خاطر اینکه توهینی برعلیه خدای سرمدی و پُر جلال است که لایقِ کامل ترین محبت، عبادت و اطاعت از جانب خلقت اش می باشد. بنابراین، انسان هرچه بیشتر جلال و برتری خدایی را درک کند که برعلیه او گناه ورزیده، بیشتر طبیعت شرارت آمیز گناه اش را درک خواهد کرد. شناخت حقیقی خدا باعث می شود که انسان حتی کوچکترین تخلف از شریعت خدا را به عنوان جنایتی توصیف ناپذیر بداند، با اینحال نادیده گرفتن خدا باعث می شود که گناه را به عنوان موضوع کوچکی بدانند که عواقب کمی به همراه دارد.

اگر شخص می خواهد که دیدگاه درستی نسبت به واقعیت داشته باشد، شناخت حقیقت خدا برای ایمان مسیحی یک امر ضروری و اساسی می باشد. یک دیدگاه نادرست نسبت به خدا نهایتاً منجر به ایجاد دیدگاه نادرست نسبت به همهٔ مسائل دیگر می شود. این به طور خاص در مورد گناه حقیقت دارد. خدا در مزمور ۵۰، قوم اسرائیل را مسخره می کند که اساسیترین حقایق شخصیت او را فراموش یا رد کرده اند. آنها به این باور رسیده بودند که خدا مانند آنهاست- بی احساس و تأثیرناپذیر در برابر بی عدالتی.^۳ دیدگاه نادرست آنها نسبت به خدا، آنها را به سوی دیدگاه نادرست نسبت به گناه سوق داد. آنها هر محدودیت اخلاقی را کنار گذاشته و بدون ترس یا شرم، از مسیر خود منحرف شدند. سرکشی آنها باعث نابودی شان شد. به خاطر عدم معرفت و شناخت هلاک شدند.^۴

به همین دلیل ارمیای نبی اعلام کرد که شناخت حقیقی خدا ارزشمندتر از هر شایستگی، فضیلت یا برکتی می باشد: "خداوند چنین می فرماید: حکیم به حکمت خویش فخر نکند و مرد نیرومند به نیروی خود ننازد و دولتمند به دولت خویش نبالد. بلکه هر که فخر می کند، به این فخر کند که فهم دارد و مرا می شناسد و می داند که من یهوه هستم که محبت، انصاف و عدالت را در جهان به جا می آورم. زیرا از این چیزها لذت می برم، این است فرمودهٔ خداوند."^۵

اغراق نکرده ایم اگر بگوییم که نادیده گرفتن صفات خدا در خیابان ها و نیمکت های کلیسا به وفور یافت می شود. شاید انسانها دربارهٔ موضوعات خاص، نظرات نسبتاً کتاب مقدسی دربارهٔ خدا داشته

باشند، اما اکثریت افراد، کاملاً نسبت به گناه و موضع خدا نسبت به آن فریب خورده اند. شاید انسانها چیزهای عالی در مورد محبت، شفقت و رحمت خدا بگویند، اما به طور مشکوک دربارهٔ قدّوسیت، عدالت و سلطنت او سکوت می کنند. به همین دلیل بسیاری از افراد نسبت به خدا، کوتاه بین و نسبت به ماهیت حقیقی گناه شان نابینا هستند.

ما باید در موعظهٔ انجیل، بدی گناه را با گسترش شناخت حقیقی خدا نمایان کنیم. باید نظریهٔ کامل کتاب مقدس را دربارهٔ تمام صفات خدا اعلام کنیم، مخصوصاً صفاتی که کمتر مردم پسند و کمتر باب طبع انسان نفسانی می باشد: برتری خدا، سلطنت مطلق، قدّوسیت، عدالت و محبت.

برتری خدا

ما باید دوران عجیب و غریبی را که در آن زندگی می کنیم درک کنیم، دورانی که انسان خود را مقیاس همه چیز ساخته است. انسانگرای دنیوی به پایین نگاه کرده و خود را بالاتر از هر چیز در مقیاس تکامل می بیند. او به بالا نگاه کرده و چیزی نمی یابد. بنابراین، غفلتاً او پادشاه است، تعیین کنندهٔ سرنوشت خود، سازندهٔ قانون و سرپرست این سیّاره. چون کسی را بالاتر از خود ندارد تا خود را با او مقایسه کند، با این فریب زندگی می کند؛ ناغافل از اینکه در بهترین حالت، نفس او در بینی اش است و پوچ است، روزهای عمرش همچون علف است و به وزش بادی از میان می رود، همچون بُخاری است که کوتاه زمانی ظاهر می شود و بعد ناپدید می گردد.^۶

انسانگرای مذهبی بهتر از همتای دنیوی خود نیست، هرچند که جامعهٔ انجیلی می پوشد.^۷ حسّ شدیدش نسبت به ارزش شخصی خود، به همراه تأثیرات روانشناسی زمان حال، دربارهٔ خودشناسی و رضایت از خود ویرانگر بوده است. برای بدتر کردنِ مسائل باید بگوییم که همان واعظانی که فراخوانده شده اند تا چنین خطایی را در کلیسا نمایان کنند، اکنون مشغول ترویج آن هستند. اگرچه بسیاری از تعلیمات در مورد خدا درست است، اما جلال او تابعِ نیازهای احساسی انسان شده، به طوریکه اکنون خدا برای انسان وجود دارد، به جای اینکه برعکس باشد. بعلاوه، اکنون اهداف خدا و خشنودی ابدی کاملاً وابسته و آمیخته با خیریت انسان می باشد، به طوریکه خدا نمی تواند بدون ما راضی یا کامل باشد. اگرچه شاید این بیانیه ها اغراق آمیز به نظر برسند، اما

توجه صادقانه به چیزهای که حقیقتاً جماعت انجیلی به دنیا اعلام می کند، نشان می دهد که اینها اغراق نیست.

تمایل به انسانگرایی در مسیحیت معاصر، تأثیر ویرانگری بر انجیلی داشته که به دنیا اعلام می کنیم. کوتاه بینی ما نسبت به خدا، در موعظه ما ظاهر شده و باعث می شود که شنوندگان ما به بلندنظری بدعت آمیز نسبت به خودشان ادامه دهند، و مانع از این می شود که از خداوند بترسند، مشتاق او باشند یا خیریت نهایی و رضایت خود را در جلال دادن او بیابند. ما آنقدر در طرز تفکر و اعلامیه خود سقوط کرده ایم که پاسخ به اولین و بزرگترین سؤال در درست ترین و قابل احترام ترین پرسشنامه مذهبی برای اکثر انجیلی ها ناشناخته است: "کار اصلی و نهایی انسان چیست؟ جلال دادن خدا و لذت بردن از او به طور کامل و تا ابد."^۸

با وجود تمام سروصداها و سردرگمی ها، چه کار باید کرد؟ دوره ای که باید سپری کنیم، به همان اندازه که ساده است، به همان اندازه دشوار نیز می باشد. ما باید متعهد شویم که صفات خدا را به همان شکل که در کتاب مقدس می باشد اعلام کنیم- خام، کامل، بدون ویرایش و بدون اینکه از فیلتر فلسفه های انسانگرایی دوران ما بگذرد.

خدا نیاز ندارد که ما از او دفاع کنیم. اگر او را به همان شکلی که خود را در کتاب مقدس آشکار کرده اعلام کنیم، او از خودش دفاع خواهد کرد!^۹ ما باید در بین انسان های خودبین ایستاده، اعتقادات شان را به چالش بکشانیم و با اعلام حقیقت، چشمان شان را به سوی بالا هدایت کنیم. باید به آنها بگوییم که خداوند تنها خداست، ابدی، فناپذیر و نادیدنی، "بر تمام زمین متعال است."^{۱۰} باید به آنها هشدار بدهیم که ملت ها همچون قطره ای در دَلَوند و همچون غباری بر کفه ترازو.^{۱۱} باید آنها را به این نتیجه برسانیم که عظمت، قدرت و جلال و شوکت از آن اوست، هر آنچه در آسمان و زمین است متعلق به اوست.^{۱۲} زیرا همه چیز از او و به واسطه او و برای اوست.^{۱۳} باید به وضوح و صراحت اعلام کنیم که این خدایی است که برعلیه او گناه کرده ایم و چون او خیلی عظیم است، گناه ما بسیار بد است.

سلطنت مطلق خدا

بدون شک، انسان نفسانی، سلطنت مطلق خدا را به عنوان نامطبوع ترین صفت خدا می بیند. این موضوع به طور خاص در دنیای مدرن غربی حقیقت دارد، جاییکه فردگرایی، خودمختاری و دموکراسی، موضوعات مقدس، حقوق اصلی و حقایق بدیهی می باشند. اگرچه اینها موضوعات باشکوه هستند که باید فرمانروایی انسان بر انسان را تعریف کرده و محدود سازند، اما باید دائماً مراقب باشیم که با گستاخی، خدا را در فرمانروایی اش محدود نکنیم. کتاب مقدس بدون پوزش اعلام می کند که خداوند تخت خویش را در آسمان استوار ساخته و پادشاهی اش بر همه مسلط است.^{۱۴} هیچ محدودیتی در سلطنت او نیست و هیچ مخلوق یا فعالیتی فراتر از قلمرو سلطنت او نیست. هر موجود زنده، هر مخلوق و تمام وقایع تاریخ متعلق به اوست. او هر آنچه را که بخواهد در تمام خلقت به انجام می رساند.^{۱۵} بنا به قصد و رأی خود همه کارها را انجام می دهد و هیچ کس نمی تواند تغییرش دهد.^{۱۶} او می کشد و زنده می کند.^{۱۷} موجد سعادت و آفریننده مصیبت است.^{۱۸} کسی را یارای آن نیست که دست او را بازدارد، یا او را بگوید: "چه کرده ای؟"^{۱۹} نقشه های خداوند جاودانه پابرجاست و تدبیرهای دلش در همه نسلها.^{۲۰} هیچ حکمتی، هیچ بصیرتی و هیچ مشورتی نیست که علیه خداوند به کار آید.^{۲۱} سلطنت او سلطنتی است جاودانی، و پادشاهی اش، نسل اندر نسل؛^{۲۲} او هرگز تغییر نخواهد کرد و هیچ کس جای او را نخواهد گرفت. او همیشه خداوندی خواهد بود که در نزدش می ایستیم.

انسان باید بداند که وقتی گناه می کند، برعلیه خدای کوچک یا ریاست یک منطقه کوچک گناه نکرده، بلکه برعلیه شاه شاهان، خداوند آسمان و زمین، تنها خدای متعال و حاکم یکتا و شاه شاهان و رب ارباب گناه کرده است!^{۲۳} آنها باید هر گناهی را مانند اعلام جنگ برعلیه تنها کسی ببینند که جهان را با یک کلمه خلق کرده و آزادانه و بدون زحمت بر آن سلطنت می کند. او به ستاره ها فرمان داد که مراقب آسمان شب باشند و آنها در جای خود قرار گرفتند. او به سیارات فرمان داد که مدار خود را بیابند و آنها از فرمان او پیروی کردند. به درّه ها فرمان داد که فروریزند و کوهها برافراشته شوند و آنها با ترس اطاعت کردند. او در شن، خطی کشید و به دریای شجاع گفت که از آن فراتر نرود و دریا با احترام تعظیم کرد.

اما با وجود اطاعت تغییرناپذیرِ بزرگترین قدرتهای خلقت انسان همچنان مُشت کوچکش را به سوی خدا دراز کرده است. این کار او آنقدر رقت انگیز است که مانند کرمی است که سرش را به دنیایی از سنگ خارا می کوبد و به اندازه ای خود ویرانگر است که مانند انسانی است که به سیستم محافظِ زندگی متصل شده و سعی می کند که سیم آن را از برق بکشد.

ما به عنوان واعظان انجیل باید به سلطنت مطلق خدا اهمیت بدهیم و به انسانها ثابت کنیم که گناه شان یک جنایت بیرحمانه است که دیوانگی و طبیعت خود ویرانگر قلب سقوط کرده را نشان می دهد. به هر حال، اگر نخواهیم که پُری خدا را شناسانیده و این حقایق سنگین را به شنوندگان خود بگوییم، در اینصورت در حقّ شان بی عدالتی کرده و آنها را محکوم به زندگی در جهالت و بُت پرستی کرده ایم. کتاب مقدس به ما می گوید که خدا خود را به اسرائیل آشکار کرد تا آنها ترسِ او را در دل داشته باشند.^{۲۴} در نتیجه ما باید نظریه کامل مکاشفه خدا را موعظه کنیم تا تمام ملت‌ها ترس او را داشته و نجات یابند. هر قدر که او را بشناسند، همان قدر ماهیت شریر گناه شان را درک کرده و احتمالاً در انجیل عیسی مسیح به دنبال درمانی برای آن خواهند بود.

قدّوسیت خدا

هر دو عهد در کتاب مقدس، خدا را به عنوان قدّوس، قدّوس، قدّوس توصیف می کنند. این فرمول سه بخش غالباً به عنوان trisagion شناخته می شود و قویترین شکلِ صفت عالی در زبان عبری می باشد.^{۲۵} نویسندگان کتاب مقدس، هیچیک از صفات خدا را تا این اندازه برنمی افزایند. قدّوسیت او صرفاً یک صفت در میان صفات بسیار نیست، بلکه زمینه ای است که در آن تمام صفات الهی دیگر باید تعریف و درک شود. بنابراین بیش از همه انسان باید بداند که خدا قدّوس است! ادراک آنها از این صفت، تعیین کننده ادراکشان از خدا، خودشان، گناه، نجات و تمام واقعیت خواهد بود. حکیم امثال به ما تعلیم می دهد که شناخت آن قدّوس، بصیرت است.^{۲۶} نادیده گرفتن این صفت بسیار مهم، همچون نادیده گرفتن خدا و پذیرش تفسیر غلطِ تمام صفات و کارهای الهی دیگر است. نه فقط این، بلکه عدم شناخت آن قدّوس انسان را به سوی دیدگاه کج یا منحرف نسبت به خودش سوق می دهد. بنابراین، اگر انسانها می خواهند طبیعت ترسناک گناه شان را درک کنند، باید اول طبیعت قدّوس خدا را درک کنند!

کلمهٔ قدّوس برگرفته از لغت عبری *qadosh* می باشد که به معنای جدا شده، علامتگذاری شده، کنار گذاشته شده یا کناره گیری از مصارف معمولی می باشد. این کلمه در مورد خدا، دو حقیقت مهم را نشان می دهد. اولاً، قدّوسیت خدا به برتری او اشاره می کند.^{۲۸} او به عنوان خالق، برتر از تمام مخلوقات است و کاملاً مجزا از تمام چیزهای که ساخته و نگاه می دارد. این تمایز یا جدایی میان خدا و تمام چیزهای دیگر، صرفاً از نظر کمّیت نیست (مثلاً: خدا بزرگتر است) بلکه از نظر کیفیت است (مثلاً: خدا یک موجود کاملاً متفاوت است). صرفنظر از شکوه شخصی، تمام موجودات دیگر بر روی زمین و در آسمان، صرفاً مخلوق هستند. فقط خدا، خداست، جدا، برتر و دست نیافتنی است.^{۲۹} باشکوه ترین فرشته ای که در حضور خدا می ایستد، بیش از کوچکترین کرمی که بر روی زمین می خزد، به شباهت خدا نیست. هیچ کس مثل خدا قدّوس نیست.^{۳۰} او غیر قابل مقایسه است!

متفاوت بودن خدا باعث می شود که انسانها حیران شده و از او بترسند. حیرت انگیزترین و وحشتناک ترین موجودات آسمان و زمین، مخلوقاتی مانند ما هستند. اگرچه ما در برابر آنها کوچک هستیم، قدرت شان از ما بیشتر است و با حکمت و زیبایی خود ما را شرمند می کنند، اما همچنان مخلوق هستند و تفاوت شان صرفاً در کمّیت شان است. اما خدا قدّوس، بینظیر و جداست- نه فقط بزرگتر، بلکه کاملاً و تماماً متفاوت است. به همین دلیل، موسی و قوم اسرائیل سراییدند: "کیست چون تو ای خداوند، در میانخدایان؟ کیست مانند تو، زورآور در قدّوسیت؟"^{۳۱}

دوماً، قدّوسیت خدا به برتر بودن او بر فساد اخلاقی خلقت اش اشاره می کند. او از تمام چیزهای کفرآمیز و گناه آلود جداست. او بی عیب و خالص است!^{۳۲} او نور است و هیچ تاریکی در او نیست.^{۳۳} او پدر نورهاست که در او نه تغییری است و نه سایهٔ ناشی از دگرگونی.^{۳۴} او با هیچ بدی و سوسه نمی شود و کسی را نیز وسوسه نمی کند.^{۳۵} چشمان او پاکتر از آن است که بر شرارت بنگرد؛^{۳۶} همهٔ گناهان برای او نفرت انگیز است- چیز نفرت انگیزی که باعث تنفر و انزجار می شود. هر که بی عدالتی کند، در حضور تخت او نفرت انگیز است، و روی او برعلیه تمامی گناهکاران است.^{۳۷} به همین دلیل، مقدّس ترین و سرسپرده ترین انسانهای کتاب مقدس که توانستند از نزدیک به خدا نگاه کنند، در حضور او مانند مُرده افتاده و فریاد برآوردند: "وای بر من که هلاک شده ام! زیرا که

مردی ناپاک لب هستم و در میان قومی ناپاک لب ساکنم و چشمانم پادشاه و خداوند لشکرها را دیده است.^{۳۸}

یک روند منطقی در نجات انسانها وجود دارد. آنها پیش از نجات باید بدانند که گمشده اند. به هر حال، پیش از اینکه بتوانند تصدیق کنند که حقیقتاً گمشده اند، باید بدانند که گناهکارند. و نهایتاً باید بدانند که خدا قدّوس است، پیش از اینکه کاملاً ماهیت دردناک گناه شان را درک کنند! با علم بر این حقایق، باید بدانیم که عدم بیان حقیقت گناه انسانها، هیچ خیریتی برای آنها ندارد، و وقتی آنها را به سوی شناخت آن قدّوس هدایت نمی کنیم، هیچ لطف به آنها نکرده ایم. خداوند عیسی مسیح مصمّم بود که انجیل و ملکوت فقط تا حدّی پیشرفت کند که انسانها یاد بگیرند که نام خدا را "گرامی" بدارند، یا به عنوان قدّوس به او احترام بگذارند.^{۳۹} بنابراین، موعظه انجیل با امانتداری انجام نمی شود، مگر اینکه به قدّوسیت خدا اهمیت داده شود.

عدالت خدا

کلمه *عادل*، از کلمه عبری *tsaddik* ترجمه شده و اصطلاح یونانی مترادف آن *dikaíos* می باشد. هر دو اصطلاح به درستی، صحت یا برتری اخلاقی خدا اشاره می کنند. بر اساس کتاب مقدس، عدالت خدا صرفاً چیزی نیست که او تصمیم می گیرد که باشد یا انجام دهد، بلکه یک امر ضروری برای طبیعت او می باشد. او خدای عادل است؛ عدالت او تا ابدالابد است و او تغییر نمی کند.^{۴۰} او خدای امین است که عدالت را مخدوش نمی سازد.^{۴۱} همیشه طوری عمل می کند که با هویت اش سازگار باشد. بنابراین، تمام اعمالش کامل است و راه هایش جملگی انصاف است.^{۴۲}

رفتار عادلانه خدا با خلقت اش، به طور خاص، صفت عادل او را نشان می دهد. کلام اش به ما اطمینان می بخشد که عدل و انصاف، اساس تخت اوست، و او بدون تغییر فکر ناگهانی، جانبداری یا بی عدالتی بر همه چیز فرمانروایی می کند.^{۴۳} زیرا خداوند عادل است، اعمال عادلانه را دوست می دارد؛ و از همه بدکاران نفرت می کند.^{۴۴} بنابراین، او نمی تواند از نظر اخلاقی بیطرف باشد یا نسبت به شخصیت و اعمال انسانها یا فرشتگان بی تفاوت باشد، بلکه آنها را با عدالت سازش ناپذیر و برابری آمیزش ناپذیر دآوری خواهد کرد. چنانکه مزمورنویس اعلام می کند: "اما خداوند جاودانه

جلوس فرموده؛ او تخت خویش را برای داوری استوار داشته است. او خود بر جهان به عدل حکم می راند؛ و بر قومها به انصاف داوری می کند.^{۴۵}

بر اساس چنین حقایقی، ما این ضمانت را داریم که در روزی که خدا اعمال همه انسانها را داوری می کند، حتی افراد محکوم نیز سرشان را در برابر او خم کرده و اعلام می کنند که خدا عادل است! چون خداوند لشکرها به انصاف متعال خواهد بود، و خدای قدوس خویشتن را به عدالت قدوس خواهد نمود.^{۴۶} هیچ کس نمی تواند او را متهم به انجام اعمال خطا کند، چون او خدای عادل است که در اعمال، احکام و قضاوت اش، هیچ کاستی نیست.^{۴۷}

این خبر عدالت یا انصاف خدا، هم خوب است و هم بد. این یک خبر خوب است، چون ما می خواهیم که خدای کاملاً قدرتمند و حاکم، عادل و منصف باشد. چیزی وحشتناکتر از این نیست که یک موجود، هم قادر مطلق باشد و هم بد. یک خدای غیراخلاقی با قدرت بسیار زیاد، باعث می شود که هیتلرهای این دنیا همچون مجرمان کوچکی باشند که مجرم به گناه اند. اگر خدایی هست، ما می خواهیم که عادل باشد!

از طرف دیگر، یک خدای عادل، مشکلات بزرگی برای انسان ایجاد می کند. در حقیقت، شاید بگوییم که بزرگترین مشکل انسان، عدالت خداست. منطق ساده، ما را به این نتیجه می رساند:

اولین بیانیه: خالق و حاکم جهان هستی، هم عادل و هم نیکوست.

دومین بیانیه: یک خدای عادل و نیکو، با تمام چیزهای ناعادل یا بد مخالفت کرده و آنها را داوری خواهد کرد.

سومین بیانیه: همه انسانها بد و مجرم به بی عدالتی هستند.

نتیجه: بنابراین، خدا با تمام انسانها مخالفت کرده و آنها را داوری خواهد کرد.

عدالت خدا، خبر خوشی برای مخلوقات عادل است، اما برای ناعادلان خبر ترسناکی است. نویسنده امثال این حقیقت را تأیید می کند: "اجرای عدالت، پارسایان را شادمان می سازد، اما ظالمان را به وحشت می افکند."^{۴۸}

اگر ما عادل بودیم، همانطور که خدا عادل است، در اینصورت خبر داوری قطعی باعث می شد که جشن بگیریم. به هر حال، ما عادل نیستیم، در حقیقت هیچ کس عادل نیست، حتی یکی.^{۴۹}

بنابراین، انتظارِ داوری عادلانهٔ خدا باید ترسِ عظیمی در همهٔ انسانها ایجاد کند و باعث شود که به دنبال یک وکیل باشند. این حقیقت که خبر داوری آینده، در اکثر انسانها تأثیری نمی گذارد، ما را به یکی از این نتایج می رساند. اولاً، وجدان شان خشکیده و معتقد اند که همهٔ اینها یک اسطوره است. دوماً، خود را عادلتر از آنکه هستند، می دانند. سوماً، عدالت خدا را کمتر از آنچه که واقعاً هست، می شناسند. چهارماً، از چنین موضوعاتی آگاهی ندارند، چون سکوی موعظهٔ انجیل، به ندرت با وضوح برای آنها موعظه می کند.

در بسیاری از فرهنگهای سراسر دنیا، عدالت غالباً به عنوان زنی با یک ترازو در دستانش نشان داده شده که حجابی چشمانش را می پوشاند. این تصویر می خواهد نشان دهد که عدالت نسبت به جانبداری و رشوه، کور است، اما این تصویر برای انسان سقوط کرده، چیز باشکوهی نیست: ما نسبت به عدالت، انصاف و برابری کور هستیم. ما انسان های با ترازوی نامیزان و وزنهٔ نادرست هستیم.^{۵۰} پَر کاه را در چشم برادر خود می بینیم، اما از چوبی که در چشم خود داریم، ناآگاهیم.^{۵۱} برعلیه حاکمان سیاسی فاسد شکایت می کنیم، برعلیه افرادی که قوم خود را غارت کرده و طمع کنترل نشدهٔ غولهای مشارکتی اعتراض می کنیم، اما نمی بینیم که شباهت های قابل توجهی بین آنها و ما وجود دارد. تنها تفاوتِ موجود، در شدت آن است. ما نیز نان دزدی می خوریم، دهان خود را پاک کرده و می گوئیم که هیچ خطایی مرتکب نشده ایم. ما نمی دانیم که وقتی داوری الهی را برعلیه بزرگترین گناهکاران این دنیا می طلبیم، داوری را بر خود می آوریم. ما نسبت به اتهام جهانی کتاب مقدس برعلیه همهٔ انسانها بی توجهیم: "هیچ کس پارسا نیست، حتی یکی."^{۵۲}

به عنوان واعظان انجیل، باید عدالت خدا را اعلام کرده و بی عدالتی انسانها را افشا کنیم. باید جدّیت عدالت خدا را نشان داده و ثابت کنیم که کوچکترین انحراف از استاندارد کامل او، از ما سلب صلاحیت کرده و ما را محکوم می کند. انسانها باید بدانند که فقط عمل ناعادلانه از طرف اولین والدین ما باعث شد که همهٔ انسانها محکوم شوند و دنیا را واردِ هرج و مرجی کرد که ظاهراً غیرقابل استرداد است.^{۵۳} فقط در اینصورت آنها متوجه می شوند که اعمال ناعادلانهٔ بی شمارشان، باعث می شود که بر پایهٔ فضیلت و لیاقت خود، صلاحیت روابط مساعد را با خدا نداشته باشند. وقتی دنیای بی ایمان از ما می پرسد که انسانها باید چه کار کنند تا در حضور خدا ساکن شوند، پاسخ ما باید جدّی و برّنده باشد. اگر انسان به دنبال رابطه با خداست، پس خدا فقط یک چیز از او

می خواهد: اینکه او در هر لحظه از زندگی روزانه اش، یک زندگی کاملاً اخلاقی بی عیب و نقص داشته باشد.^{۵۴} وقتی شنوندگان ما غیرممکن بودن چنین چیزی را پذیرفتند، سپس آنها را به سوی مسیح هدایت می کنیم.

محبت خدا

هیچ چیز به اندازه موعظه واضح و پیوسته محبت خدا، شرارت و گناه انسان را نمایان نمی کند. وقتی واعظ این صفت متعالی علین را با بی علاقگی و دشمنی مخلوقاتش نسبت به او مقایسه می کند، شرارت انسان را نمایان ساخته و نشان می دهد که گناه بسیار پلید است.^{۵۵}

واعظ انجیل باید انسانها را با محبت خدا اشباع کند. انسانها باید بدانند که به خاطر لیاقت یا فضیلت خودشان نیست، بلکه محبت خدا باعث می شود که او برای خیریت یا نفع دیگران، خود را آزادانه و با از خودگذشتگی فدای آنها کند.^{۵۶} آنها باید بدانند که محبت خدا بیش از یک رفتار، احساس یا عمل است. این یک صفت است، بخشی از وجود یا ماهیت اوست. خدا نه تنها محبت می کند- بلکه محبت/ست.^{۵۷} او خدای محبت است.^{۵۸} او جوهر وجودی محبت حقیقی است، و هر محبت حقیقی از او که منبع نهایی محبت است، جاری می شود. انسانها باید بدانند که شمارش ستارگان آسمان یا ذرات شن روی زمین، راحت تر از سنجش محبت یا توصیف محبت خداست. بلندا، عمق و پهنای آن فراتر از ادراک بزرگترین و داناترین مخلوقات است.

واعظ انجیل باید محبت خدا نسبت به انسان های گناهکار را با توصیف خیرخواهی خدا نشان دهد- تمایل او برای خیریت دیگران، برکت دادن به آنها و افزایش سعادت شان. شهادت کتاب مقدس این است که او خالق بامحبت است که خواهان برکت و نفع فرشتگان، انسانها و حیوانات پست تر می باشد.^{۵۹} او کاملاً برخلاف نظریه های است که او را به عنوان خدای هوس باز یا کینه جو نشان می دهند که خواهان سقوط و بدبختی خلقت اش می باشد. او برای همگان نیکوست و رحمت اش بر تمام کارهای دست اوست.^{۶۰} او آفتاب خود را بر بدان و نیکان می تاباند و باران خود را بر پارسایان و بدکاران می باراند.^{۶۱} او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است.^{۶۲} هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از جانب اوست.^{۶۳}

واعظ انجیل باید با تعریف و شرح رحمت و فیض خدا، محبت او را نسبت به انسان های گناهکار نشان دهد. انسان ها باید بدانند که رحمت خدا نشاندۀ مهر و محبت او، قلب رؤوف و شفقت او نسبت به بیچاره ترین و بدبخت ترین مخلوقات اش می باشد. کتاب مقدس او را خداوند رحمت می خواند و او را "پُر از" رحمت و در رحمانیت "دولتمند" توصیف می کند.^{۶۴}

انسان ها باید فیض خدا را نشانه ای از خواستۀ او بدانند که نمی خواهد با انسانها مطابق لیاقت یا ارزش شان رفتار کند، بلکه با مهربانی و سخاوتمندی خود با آنها رفتار می کند. او خدای فیض است.^{۶۵} او مشتاق است که نسبت به انسانها فیاض باشد و منتظر است تا با رحم و شفقت با آنها رفتار کند.^{۶۶} او با فیض، انسان های را که قادر به نجات خود نیستند، نجات می دهد تا در عصر-آینده، فیض غنی و بی مانند خود را به واسطۀ مهربانی خود نسبت به آنها نشان دهد.^{۶۷}

واعظ انجیل باید برتری محبت خدا را با اهمیت دادن به صبر یا بردباری او نشان دهد. انسانها باید بدانند که خدا همیشه خواهان "بردباری" و "تحمل" ضعفها و خطاهای مخلوقات اش می باشد. او خشم خود را مهار کرده و تمام غضب خود را برنمی انگیزد، چون به یاد می آورد که ایشان بشر-اند، بادی که می وزد و دیگر باز نمی گردد.^{۶۸} او دیرخشم است و نمی خواهد کسی هلاک شود بلکه می خواهد همگان به توبه گرایند.^{۶۹} او می خواهد که همه انسانها نجات یافته و به شناخت حقیقت دست یابند.^{۷۰} از مُردن شخص شریر خشنود نمی شود، بلکه ترجیح می دهد که آنها از راه های خود بازگشته و زنده بمانند.^{۷۱}

نهایتاً و مهمتر از همه اینکه واعظ انجیل باید دائماً تلاش کند تا با اعلام عطیۀ پُر فیض پدر که پسرش بود، محبت خدا را برافرازد. محبت خدا فوق از فهم و درک ماست و به طریق های بی شماری به تمامی خلقت نشان داده شده است. با اینحال، کتاب مقدس به ما تعلیم می دهد که یکی از راه های که خدا محبت اش را نشان داده، بالاتر از تمامی راه های دیگر است- خدا پسر-یگانه اش را برای نجات قوم اش داد. کتاب مقدس شهادت می دهد که خدا محبت است و محبتش را با فرستادن پسر یگانه اش برای ما نشان داد تا او بمیرد و انسانها بتوانند از طریق او زندگی کنند. رفتار و اعمال ما، قادر به تعریف یا سنجش این محبت نیست؛ محبت حقیقی، محبت خدا برای ماست که آنرا با فرستادن پسرش برای کفارۀ گناهان ما نشان داد.^{۷۲} حال آنکه به ندرت ممکن است کسی به خاطر انسانی پارسا از جان خود بگذرد، هر چند ممکن است کسی را این شهامت باشد که

جان خود را برای انسانی نیک بدهد. اما خدا محبت خود را به ما این گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مُرد.^{۷۳} با پرداخت این بهای سنگینِ نجات، شدّت محبت خدا و شدّت شرارت گناه ما نشان داده شد.

اینها فقط تعدادی از حقایقی می باشند که باید به انسانها عرضه کنیم تا آنها دیدگاه کتاب مقدس را دربارهٔ خدا داشته باشند و ماهیت حقیقی گناهی را که برعلیه خدا مرتکب شده اند، درک کنند. در نهایت و از ابتدا، همهٔ گناهان بد هستند، چون برعلیه خدایی که نیکوست و لایق تمامی محبت، عبادت و اطاعت است، انجام می شود. هرچه بیشتر در موعظهٔ خود به این خدا اهمیت بدهیم، انسانهای بیشتری، شدّت گناه و نیاز شدیدشان را به نجات خواهند دید.

فصل دوازدهم

همه گناهکار اند

زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا کوتاه آمده اند.

- رومیان ۳ : ۲۳

به غیر از دیدگاه کتاب مقدس درباره خدا، بزرگترین نیاز انسان، دیدگاه کتاب مقدس درباره خودش می باشد. در اینجا تضاد زیادی بین افکار دنیوی و حقیقت کتاب مقدس می بینیم. دیدگاه معاصر این است که انسان اساساً نیکوست و بزرگترین مشکل اش از تأثیرات بیرونی ناسالم ریشه می گیرد- بعضی از آنها، عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تحصیلی می باشند. در مقابل، کتاب مقدس تعلیم می دهد که انسان یک موجود سقوط کرده است و فساد اخلاقی قلب اش، منبع تمام ناخوشی هایش می باشد.

در موعظه انجیل عیسی مسیح باید سعی کنیم که دیدگاه کتاب مقدس را درباره گناه و گناهکار اعلام کنیم. توضیح کتاب مقدس با قدرت روح القدس، تنها راه برای انجام چنین کاری است. این کار دشواری است و غالباً اشتباه درک می شود، اما به اندازه شخم زدن قبل از کاشت دانه ضروری است. تکلیف ما این است که درباره تنها موضوعی صحبت کنیم که اکثر انسانها ترجیح می دهند که آنرا فراموش کنند. کار ما یک کار غیرعادیست، چون میزان الزام، شکستگی و توبه ای که در قلب شنوندگان خود ایجاد می کنیم، مقیاس ما برای موفقیت می باشد. این روش دشواری است، اما تنها راه نجات می باشد.

در رومیان ۳ : ۲۳، عبارت گناه کرده اند، از رایج ترین کلمه یونانی برای گناه ترجمه شده است، *hamartáno* که به معنای به هدف نزدن، خطا کردن یا منحرف شدن از مسیر می باشد. رایج ترین کلمه عبری برای گناه، *chata* می باشد، که همین معنی را دارد. نویسندۀ داوران نیزه‌مین نظر را دارد که به ما می گوید که بنی بنیامین می توانستند "مویی را بی آنکه خطا کنند با سنگ فلاخن بزنند." ^۱ آن شخص حکیم در امثال نیز به ما هشدار می دهد "آن که می شتابد، راه به خطا می

رود(گناه می کند).^۲ از دیدگاه کتاب مقدس، نشانه مورد نظر انسان و مسیر حرکت اش باید اراده خدا باشد. هر فکر، کلام یا عملی که کاملاً با این استاندارد مطابقت ندارد، گناه است. حتی کوچکترین انحراف، ما را مجرم می کند. به همین دلیل، پرسش نامه مذهبی بزرگ وستمینیستر، گناه را به عنوان "هر گونه نیاز به مطابقت با شریعت خدا" تعریف می کند. (Q.24). باید توجه کنید که کتاب مقدس هرگز "به هدف نزدن" را به عنوان خطای معصومانه یا خطای صادقانه نشان نمی دهد. بلکه همیشه ناطاعتی خودسرانه می باشد که حاصل فساد اخلاقی انسان و دشمنی نسبت به خداست.

در متن ما، اتهام گناه، بدون استثناء به هر انسانی تعلق گرفته است، "زیرا همه گناه کرده اند". همین عقیده در سراسر کتاب مقدس منعکس می شود. در عهدعتیق می خوانیم: "زیرا انسانی نیست که گناه نکند" و "هیچ زنده ای در پیشگاه تو پارسا نیست."^۳ سلیمان پادشاه، آن پادشاه حکیم و محزون، از پشت روکش نازک اخلاقیات انسانی نگریسته و اعلام کرد: "براستی که بر زمین، پارسایی نیست که نیکویی کند و هرگز گناه نوزد."^۴ نهایتاً، اشعای نبی، کل بشریت را جستجو کرده و فریاد برآورد: "همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم، و هر یک از ما به راه خود رفته بود."^۵

نویسندگان عهدعتیق، سختگیرانه انسان را محکوم می کردند، اما نباید فکر کنیم که نویسندگان عهدجدید عقیده متفاوتی داشتند یا کمتر سرزنش می کردند. در رومیان ۳، پولس رسول مجموعه ای از نقل قولهای عهدعتیق را در کنار هم قرار می دهد تا جهانی بودن گناه و عمق شرارت انسان را نشان دهد.

این یکی از طولانی ترین و صریح ترین اتهامات بشریت در کل کتاب مقدس می باشد: "پس چه باید گفت؟ آیا وضع ما بهتر از دیگران است؟ به هیچ روی! زیرا پیشتر ادعا وارد آوردیم که یهود و یونانی، هر دو زیر سلطه گناه اند. چنانکه مکتوب است: "پارسایی نیست، حتی یکی. هیچ کس فهمیم نیست، هیچ کس جویای خدا نیست. همه گمراه گشته اند، و با هم باطل گردیده اند. نیکوکاری نیست، حتی یکی."^۶

در کتاب مقدس می بینیم که گناه یک پدیده نادر یا غیرعادی نیست که محدود به تعداد کمی از انسانها باشد، بلکه یک امر جهانی است. هر عضوی از نسل آدم به طغیانی که او آغاز کرد، پیوسته

است. افرادی که چنین حقیقتی را انکار می کنند، باید شهادت کتاب مقدس را دربارهٔ تاریخ بشر- و افکار، کلام و اعمال گناه آلود خود انکار کنند. یوحنا رسول فراتر رفته و به ما می گوید که افرادی که واقعیت گناه شان را انکار می کنند، خدا را دروغگو خوانده و ثابت می کنند که هیچ رابطه ای با او ندارند: "اگر بگوییم بَری از گناهیم، خود را فریب داده ایم و راستی در ما نیست...اگر بگوییم گناه نکرده ایم، او را دروغگو جلوه می دهیم و کلام او در ما جایی ندارد."^۷

اندک نگاهی به کتاب مقدس نشان می دهد که گناه، بزرگترین بیماری انسان است، با اینحال نمی توان آنرا انکار کرد، با این تصوّر که گناه مسألهٔ کوچکی در فرهنگ معاصر ما و در اصطلاح مسیحیت می باشد که حاصل کرده است. به همین دلیل، باید بیشتر دقّت کنیم تا از الگوی نویسندگان کتاب مقدس پیروی کنیم، افرادی که سخت تلاش کردند تا گناه را نمایان کنند و آنرا کاملاً پلید نشان دهند. ما نباید به طور کلی گناه را یک چیز بی ضرر بدانیم که باعث می شود که جانها بی اختلال و بی ایمان بمانند، بلکه باید زبان دقیقی را به کار ببریم تا ویژگی حقیقی آنرا تعریف کرده و تمام ظواهر آنرا نمایان سازیم. هدف ما این است که در قلب و ذهن شنوندگانمان، تصویر ترسناکی از بسازیم تا با چیزی غیر از خون برّه از بین نرود. برای رسیدن به این هدف، باید بعضی از ویژگی های متداول و تکراری گناه را مورد بررسی قرار دهیم.

گناه، نافرمانی است

"فریاد بلند برآور و دریغ مدار؛ آواز خود را همچون کرنا بلند کرده، به قوم من عصیانشان را اعلام کن."^۸

در این متن خدا به سخنران خود اشعیا فرمان می دهد که با وضوح و غیرت، عصیان قومش را نمایان سازد. خدا این نبی را هدایت می کند تا دربارهٔ گناهی که به زودی باعث نابودی اسرائیل می شود فریاد بزند، صدایش را مانند کرنا بلند کند، اعلام کند، منتشر کند و توضیح بدهد. همچنین خدا، این فرمان را با یک هشدار الهی به این نبی همراه می سازد: چشم پوشی نکن. او نباید به خاطر احساس کاذب از رحم و شفقت، از موعظهٔ خود برعلیه گناه کناره گیری کند. او باید ترس از زخمی کردن را کنار بگذارد. اسرائیل باید با شمشیر روح بریده شود. یک عمل جراحی عمیق و دردناک لازم بود تا نجات یابند. این توبیخ و نصیحت برای مبشر معاصر می باشد که غالباً این عنصر ضروری را در موعظهٔ حقیقی انجیل نادیده می گیرد.

در عهد عتیق کلمه سرپیچی، از کلمه عبری *abar* ترجمه شده، که به معنای گذر کردن، چشم پوشی کردن یا نادیده انگاشتن می باشد. در عهد جدید این اصطلاح از کلمه یونانی *parabaino* ترجمه شده که به معنای از کنار چیزی گذشتن، چشم پوشی کردن یا فراتر نهادن می باشد. گناه کردن یعنی پا فراتر نهادن یا سرپیچی از شریعت خدا، با بی توجهی به شخص خدا و اقتدارش می باشد. یعنی تجاوز از محدوده فرمانهای او یا نادیده گرفتن محدودیت های که شریعت اش بر ما تحمیل می کند. یعنی از حصارها گذشتن و تجاوز به مکان های که متعلق به ما نیست، مانند گوسفندان گمراه شده که هر یک به راه خود می رود.^۹ برخلاف اقیانوسهای بزرگ که از صدای خدا اطاعت می کنند و در محدوده ای که خدا تعیین کرده می مانند، انسانها دائماً خواهان شکستن و تجاوز از حریم های هستند که خدا برای آنها تعیین کرده است.

موعظه گناه به عنوان نافرمانی، مزایای زیادی دارد. اولاً، تکبر قلب انسان را آشکار می کند. این موجود کوچک کیست که شجاعانه می دود و از محدوده ای که خدا برایش تعیین کرده، فراتر می رود؟ او مایه رسوایی و بی آبرویی مخلوقات دیگر است!

گاو و الاغ، درک و فهم بیشتری دارند.^{۱۰} دوماً، حماقت ما را آشکار می کند. زیرا ما دیروز به دنیا آمده ایم و هیچ نمی دانیم و روزهای عمرمان بر زمین سایه ای بیش نیست.^{۱۱} با اینحال می خواهیم بر علیه رأی خدای ابدی که دانشش هیچ حد و مرزی ندارد و حکمتش بینظیر است، سرکشی کنیم. سوماً، دلیل واقعی تمام بیماریهای مان را به ما می گوید- ما آن قدّوس را خوار شمرده و از او رویگردان شده ایم.^{۱۲} به خاطر نافرمانی خود، سرمان بیمار و قلب مان ضعیف است. از کف پا تا نوک سر، هیچ چیز خوبی در ما نیست. سراسر جراحت، کوفتگی و زخم تازه است، که خودمان بر خود تحمیل کرده ایم.^{۱۳}

گناه، سرکش و نافرمان است

"زیرا تمرد همچون گناه غیبتگویی است و گردنکشی همچون شرارت بت پرستی."^{۱۴} ما در فرهنگی زندگی می کنیم که برای راحتی خود گناه را از نو تعریف و تنظیم می کند. اگرچه اکثر افراد تا حدودی شکست اخلاقی را در زندگی خود می پذیرند اما خود را بد نمی دانند یا گناهشان را به اندازه گناه دیگران بد نمی دانند. بزرگترین مزیت اول سموئیل ۱۵ : ۲۳ این است که نشان می

دهد که هیچ گناه کوچکی وجود ندارد. از نظر خدا، کوچکترین سرکشی، به اندازه شرکت در آیینهای شیطانی بد است و حتی کوچکترین نافرمانی برابر با بزرگترین شرارت یا پرستش خدایان کاذب است. اگرچه بعضی از اعمال گناه آلود، عواقب زیانبارتری به همراه دارد اما در مرکز هر گناه، سرکشی و نافرمانی یکسانی وجود دارد. بچه ای که عمداً بشقابش را روی زمین می اندازد و فرش را خراب می کند و بچه ای که صرفاً نمی خواهد اسباب بازیهایش را جمع کند هر دو به طور یکسان برعلیه اقتدار والدین شان سرکشی می کنند. اگرچه شدت عواقب عمل گناه آلودشان متفاوت است اما آن سرکشی که باعث چنین عملی شده یکسان است.

اول سموئیل ۱۵ : ۲۳ گناه را از نظر سرکشی و نافرمانی توصیف می کند. کلمه سرکش به یک شورش، طغیان، قیام یا تمرّد اشاره می کند. کلمه نافرمانی از کلمه عبری *patsar* ترجمه شده که به طور تحت اللفظی به معنای "فشار آوردن یا هل دادن" می باشد. نشاندهنده شخص است که سرکش، زورگو، گستاخ، جسور و متکبر است. این تعاریف به ما کمک می کنند تا ماهیت ترسناک ناطاعتی انسان را ببینیم. گناهکار، یک خائن یاغی برعلیه خداست. او برخلاف ملکوت آسمان ایستاده و خواهان پیشرفت ملکوت خود می باشد. او کار پدرش، شریر را انجام می دهد، کسی که به تخت خدا حمله می کند و در معبد خودش، او را به قتل می رساند.^{۱۵} گناهکار، جانور گستاخ و سرکشی است که نه تنها اراده سازنده اش را رد می کند، بلکه خواهان تحمیل خود بر او می باشد.

با علم بر چیزهای که کتاب مقدس درباره برتریّت، سلطنت مطلق و قدرت خدا به ما تعلیم می دهد، گناه ما باید به عنوان بزرگترین تکبر و دیوانگی در نظر گرفته شود. آیا انسانی که همچون بخار و هیچ است، باید برعلیه خدای ابدی طغیان کند؟^{۱۶} آیا تکه های سفال شکسته با تکبر دستان استاد را رد می کند؟ با اینحال انسان سلطنت مطلق خدا را انکار کرده و خواهان خودمختاری است. آنها نه تنها اراده اش را رد می کنند، بلکه می خواهند او را تسلیم اراده خود کنند. انسان مدرن به ندرت خود را به این شکل می بیند و به سختی گناه خود را سرکشی و نافرمانی می داند. بنابراین، تلاش واعظ انجیل به او کمک می کند تا چیزی را ببیند که شاید پذیرش آن برایش دشوار است، ولی برای نجات اش ضروری است.

گناه، مخالفت با شریعت است

"هر کس در گناه زندگی می کند برخلاف شریعت عمل می کند؛ گناه به واقع مخالفت با شریعت است."^{۱۷} شکی نیست که این متن سنگینی هر نوع گناهی را ثابت می کند. هر عمل گناه آلودی، از بزرگترین عمل تا کوچکترین عمل بر اساس ارزیابی انسان، مخالف شریعت است و ارتکاب به هر گناهی، انجام عملی برخلاف شریعت است.

کلمه برخلاف شریعت از کلمه یونانی *anomia* ترجمه شده که به طور تحت اللفظی به معنای "بی شریعت" یا "بدون شریعت" می باشد. برای مخالفت برعلیه شریعت باید به گونه ای زندگی کنید که انگار خدا از نظر اخلاقی خنثی یا بی تفاوت است، یا به گونه ای زندگی کنید که انگار خدا هرگز اراده اش را به انسان آشکار نکرده است. هر دو نظریه، مستقیماً برخلاف کتاب مقدس است. بر اساس کتاب مقدس، خدا یک موجود عادل است. او شریعت یا اراده اش را به همه انسانها، از طریق شریعتی که بر قلبها نوشته شده، و به بعضی از انسانها از طریق مکاشفه بیشتر کتاب مقدس، آشکار کرده است.^{۱۸} در هر یک از این موارد، کتاب مقدس شهادت می دهد که همه انسانها به اندازه کافی از اراده خدا آگاهند تا همه در روز داوری هیچ عذری نداشته باشند.^{۱۹} آنچه را که میکاه نبی به یهودیان گفت، می توان با شدت مختلف به هر انسانی گفت: "ای مرد، او تو را از آنچه نیکوست آگاه ساخته است؛ و خداوند از تو چه می طلبد، جز آنکه انصاف را به جای آری و محبت را دوست بداری و با فروتنی در حضور خدایت سلوک کنی."^{۲۰}

باید بدانید که انسان می تواند آشکارا شریعت خدا را به مبارزه بلطبد، یا فقط توجهی به آن نداشته و آگاهانه آنرا نادیده بگیرد و به این ترتیب برخلاف شریعت عمل کند. در هر یک از این موارد، او خدا و اقتدارش را تحقیر می کند. همچنین باید بدانیم که شدت سرکشی شخص بستگی به بزرگی یا کوچکی شریعتی ندارد که شکسته می شود. همه گناهان، عمل برخلاف شریعت می باشند، "زیرا اگر کسی تمام شریعت را نگاه دارد اما در یک مورد بلغزد، مجرم به شکستن تمام شریعت است."^{۲۱} بعلاوه، اشاره به ضد مسیح به عنوان "فرزند هلاکت"، طبیعت منفور مخالفت با شریعت را نشان می دهد، و عیسی به افرادی که با شریعت مخالفت می کنند، فرمان می دهد که در روز داوری از او دور شوند.^{۲۲} هر گناهی مخالفت با شریعت است، از جهنم آمده و لایق هر محکومیتی است.^{۲۳}

به عنوان واعظان انجیل، خدا از ما می خواهد که چنین مخالفتی را بر علیه شریعت آشکار کنیم و مانع از پیشرفت آن در میان انسانها شویم. ما فقط از طریق اعلام رأی کامل خدا می توانیم این کار را انجام دهیم. نویسنده امثال به ما هشدار می دهد: "آنجا که رویا نباشد، مردم افسار گسیخته می شوند؛ اما مبارک است آن که شریعت را نگاه می دارد."^{۲۴} وقتی هیچ رویا یا مکاشفه ای از اراده خدا وجود ندارد، انسانها و جامعه شان با سر به طرف بی بند و باری مخالفت با شریعت می دوند. به هرحال، وقتی خدا انسانها را با شریعت خود مواجه می کند و روح القدس، آنها را ملزم کرده و به سوی شناخت نجات بخش عیسی مسیح هدایت می کند، مانع از مخالفت با شریعت می شود. موعظه انجیل، عملی مطبوع برای انسانهای نیست که قلب ضعیفی دارند. خدا ما را فرامی خواند تا در وسط این جزر و مد، و مخالف این جریان بایستیم و گناه را به عنوان مخالفت با شریعت و انسانها را به عنوان قانون شکن نشان داده و آنها را به سوی مسیح، تنها واسطه میان خدا و انسان هدایت کنیم.^{۲۵}

گناه، دشمنی است

"زیرا طرز فکر انسانِ نفسانی با خدا دشمنی می ورزد، چرا که از شریعت خدا فرمان نمی برد و نمی تواند هم برد."^{۲۶} یکی از ناراحت کننده ترین حقایق گناه انسان این است که گناه بیان کننده یا ظاهر کننده دشمنی، خصومت و حتی تنفر انسان نسبت به خدا می باشد. ما برای درک این حقیقت باید اول دلیل آنرا دریابیم. چرا انسان، به عنوان یک موجود وابسته، این گونه بر علیه خدای بینهایت نیکو مخالفت می کند؟ بر اساس کتاب مقدس، به خاطر این است که انسان سقوط کرده، موجودی است که از نظر اخلاقی فاسد و عاشق بی عدالتی بوده و خواستار خودمختاری است (جایگاه آزاد بودن و هدایت خود) تا آنچه را که در نظرش درست است، انجام دهد.^{۲۷}

در نتیجه، او از خدا نیز متنفر است، خدایی که عادل است، و از شریعت خدا متنفر است، شریعتی که نشاندهنده این عدالت است.^{۲۸} بنابراین، چنانکه متن ما تعلیم می دهد، انسان نمی تواند اطاعت کند یا خود را مطیع شریعت خدا کند، چون این کار را نخواهد کرد و این کار را نخواهد کرد چون از خدا متنفر است. مشکل، اراده آزاد نیست، بلکه اراده بیمار است. انسان سقوط کرده آنقدر از خدا متنفر است که تسلیم او نمی شود، حتی اگر این مسأله او را به سوی نابودی ابدی سوق دهد.

خداوند عیسی مسیح تعلیم داد: "اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت."^{۲۹} این نشانه دیگری است که رابطه مستقیمی بین رفتار ما نسبت به خدا و رابطه ما با اراده او وجود دارد. اطاعت خالصانه از اراده خدا، محبت خالصانه نسبت به او را آشکار می کند. گناه، خلاف این را نشان می دهد- یک بیزاری یا خصومت. این حالت پست و غیر موجه نسبت به خدا، در مرکز هر گناهی قرار می گیرد. بنابراین، همه گناهان، چه از نظر جامعه بزرگ باشند یا کوچک، بینهایت بد است، چون از قلبی سرچشمه می گیرد که با خدایی در جنگ است که بینهایت سزاوار تمامی محبت، شکرگزاری و ستایش است.

واعظ انجیل باید این حقایق را بر انسانها تحمیل کند. گناه فقط نشانه بیماری درونی بدتری می باشد- قلب فاسدی که عاشق بدی است و با سلطنت مطلق خدای عادل دشمنی می کند. اصلاح قوانین و مذاهب، در هر مؤسسه اجتماعی نمی تواند انسان را از درون تغییر دهد یا دشمنی را از قلبش بردارد. انسان بدون عمل خالص انجیل، موعظه وفادارانه به همراه قدرت تغییردهنده روح القدس، درمانده است.

گناه، خیانت است

"اما ایشان همچون آدم از عهد تجاوز کردند و در آنجا به من خیانت ورزیدند."^{۳۰} همه گناهان به هر شکلی، نوعی خیانت است. کلمه *خائنانه* از دو اصطلاح عبری ترجمه شده است: *ma'al* و *bagad* که هر دو به معنای "خائنانه، فریبکارانه یا بدون وفاداری عمل کردن" می باشد. *لغتنامه وبستر* این اصطلاح را به عنوان بی حرمتی به بیعت، خیانت به اعتماد، یا پیمان شکنی تعریف می کند. هوشع ۶ : ۷ اولین گناه پدرمان، آدم را به عنوان "خیانت" بر علیه خداوند توصیف می کند و در سراسر کتاب مقدس، خیانت، عنصر مشترک تمام گناهان است.^{۳۱} ما گناه را در سرکشی، ترک خدای حقیقی به خاطر بُتها و در هر نوع ارتداد یا روگردانی از خدا می بینیم.^{۳۲}

وقتی ماهیت و اعمال خدا را بر علیه انسانی که خیانت می کند، در نظر می گیریم، خیانت گناه را با وضوح بیشتری می بینیم. او خدای امین است، که امانتداریش تا به آسمانها می رسد و در تمامی نسلها ادامه می یابد.^{۳۳} او با وفاداری کامل تمامی نقشه ها و اعمالش را انجام می دهد.^{۳۴} او تا به ابد امین است و تغییر نمی کند.^{۳۵} از عهدش مراقبت می کند و محبتش تا هزاران نسل ادامه می یابد و

هیچ یک از حرفها یا وعده هایش با شکست مواجه نمی شود.^{۳۶} بنابراین، وقتی انسان بر علیه خدا گناه می کند، به کسی که سزاوار بالاترین بیعت، وفاداری، تعهد و خدمت می باشد، خیانت می کند. به همین دلیل، گناه بدترین خیانت است- بدترین شکل پیمان شکنی- و جزای آن مرگ است.^{۳۷} هر گناهی که انسان مرتکب می شود، خویشاوندی یا برادری او را با یهودا ثابت می کند، رهبر کسانی که عیسی را دستگیر کردند.^{۳۸} ما به عنوان واعظان انجیل باید این کلام سنگین خیانت انسان را اعلام کنیم، در غیر این صورت به خدایی که برای خدمت اش فراخوانده شده ایم، انجیلی که برای موعظه آن فراخوانده شده ایم و انسانی که شدیداً نیاز به شنیدن حقیقت دارد، خیانت می کنیم.

گناه، مکروه است

"شش چیز است که خداوند از آنها بیزار است، بلکه هفت چیز، که از آنها کراهت دارد."^{۳۹} زیرا یهوه خدایتان از آنان که چنین می کنند، یعنی دست به تقلب می زنند، کراهت دارد.^{۴۰} از میان تمام کلماتی که برای توصیف ماهیت شرارت آمیز گناه به کار رفته، کلمه کراهت، مناسبترین کلمه می باشد. این کلمه برگرفته از کلمه عبری *tow`ebah* و کلمه یونانی *bdélugma* می باشد. در هر دو زبان، این یکی از قدرتمندترین کلمات موجود برای مشخص کردن چیزی است که پلید، زننده یا منزجر کننده است. *لغتنامه وبستر*، کراهت را به عنوان چیزی تعریف می کند که سزاوار بیزاری یا نفرت است، چیزی که نفرت انگیز، منقلب کننده است یا باعث می شود که شدیداً منزجر شوید. به بیان ساده تر، هر نوع گناه در نزد خداوند، مکروه است و باعث می شود که شدیداً منزجر، بیزار و متنفر شود. اینها کلمات سنگینی است، اما نباید چیزی کمتر از این را از یک خدای قدوس و عادل انتظار داشته باشیم، خدایی که چشمانش پاکتر از آن است که بر شرارت بنگرد، و بی انصافی را نظاره گر نمی تواند شد.^{۴۱}

بر اساس کتاب مقدس، هر که ناعادلانه رفتار می کند، خداوند از او کراهت دارد،^{۴۲} و گناه کردن، عملی مکروه است.^{۴۳} در حقیقت، شریران خدا را بسیار ناخشنود می سازند، طوریکه خدا حتی از آیینهای مذهبی آنها کراهت دارد.^{۴۴} نویسنده امثال به ما می گوید که گناه نه تنها نزد خدا مکروه است، بلکه خشم عادلانه یا تنفر او را برمی انگیزد.^{۴۵} همچنین به ما هشدار می دهد که افرادی که خود را با ناطاعتی مکروه ساخته اند، قطعاً بدون تنبیه نخواهند ماند.^{۴۶} کتاب مکاشفه با یک هشدار

خاتمه می دهد که افراد مکروه و آنانی که مرتکب اعمال کراهت آمیز می شوند، تا ابد تنبیه شده و از حضور مطلوب خدا منقطع می شوند.^{۴۷}

ما که این چیزها را درباره گناه می دانیم و باور داریم، چگونه می توانیم آنرا به دیگران نگوییم؟ آیا باید چنین اطلاعاتی را به عنوان رفتار مؤدبانه و آداب معاشرت، از انسانها دریغ کنیم؟ آیا اشتباه است که همان کلامی را به کار ببریم که خدا برای نشان دادن گناهان کسانی به کار برده که در جهالت از بین رفته و بدون مسیح مُردند؟ گناه، مکروه است و باعث نابودی زندگیهای بیشماری می شود. ما به عنوان واعظان انجیل باید محافظت از خود و اشتیاق به دریافت احترام از جانب انسانها را کنار بگذاریم. باید شجاعانه و با محبت، کلمات خشنی را بکار ببریم که به بهترین شکل پلیدی گناه را نشان می دهند، تا انسانها مانند بلا، از آن رویگردان شده و به سوی نجات در مسیح بدونند.

نتیجه گیری و هشدار

با رسیدن به پایان این فصل، شاید خواننده فکر کند: "این تعلیم سخت است، چه کسی می تواند آن را بپذیرد؟"^{۴۸} حقیقت گناه، ناراحت کننده است و زبان بکار رفته، خشن است. با اینحال باید بدانیم که تعلیم صریح گناه، بخش ضروری انجیل عیسی مسیح می باشد. انسانها باید بدانند که این تعلیم چیست و آنها چه کار کرده اند. اگرچه چنین حقایقی رسوا کننده و حتی دردناک است، اما بر اساس کتاب مقدس است و ضروری می باشد.

ما به ندرت از کلمه گناه در فرهنگ معاصر خود استفاده می کنیم. نه به خاطر اینکه کلمه مناسبتری جایگزین آن شده، بلکه این عقیده از بین رفته است. ما در بین افرادی زندگی می کنیم که نمی خواهند یا نمی توانند اصول اخلاقی را تشخیص دهند یا در مورد چیزی قضاوت کنند. گناه، دیگر بسیار گناه آلود نیست و انسانها دیگر کاملاً فاسد نیستند. حتی ذکر اشتباه بودن چیزی، غیرقابل تحمل است، اعلام گناه بودن چیزی غیرقابل تصور است، و تعلیم گناهکار بودن انسانها، جرم و جنایت است.

با اینحال، فرهنگ ما باید بداند که خدای قدّوس، عادل و تغییرناپذیر، یک روز آنها را داوری خواهد کرد. چیزی که در گذشته گناه بود، امروز هم گناه است و چیزی که باعث نابودی ابدی افراد بی شماری می شد، همچنان تعداد بی شمار دیگری را در خود فروخواهد برد.

ما به عنوان واعظان انجیل باید این حقایق را به انسانها بفهمانیم. اگرچه ممکن است انسانها زبان ما را رسوا کننده بدانند و انگیزه ما را مورد سؤال قرار دهند، اما نباید از بکارگیری زبان خدا کناره گیری کنیم و باید مسائل را به همان شکل که هستند بیان کنیم تا انسانها مسائل را به همان شکل که هستند، ببینند.

فصل سیزدهم

گناهکاران قاصر می باشند

زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا کوتاه آمدن .

- رومیان ۳ : ۲۳

عبارت کوتاه آمدن، برگرفته از کلمه یونانی *husteréo* است که به معنای به هدف نرسیدن یا به پایان نرسیدن می باشد. بر اساس متن بالا، هدف یا پایانی که انسان به آن نرسیده، جلال خداست. در طول تاریخ کلیسا، نظرات بسیاری درباره معنای دقیق این عبارت وجود داشته است؛ به هر حال، رایجترین و مورد تأییدترین تفسیر این است: کوتاه آمدن انسان از جلال خدا، به معنای این است که او موفق نشده تا آنطور که باید، خدا را جلال دهد، و امتیاز منحصر- به فرد خود برای حمل یا انعکاس جلال خدا را از دست داده است.

جلال دادن خدا

کتاب مقدس تعلیم می دهد که خدا انسان را برای جلال، ستایش و خشنودی خود آفریده است. ما نفس می گیریم تا با ستایش و تمجید به او بازگردانیم. قلب ما با یک ریتمی می تپد تا بتواند برای او بتپد و کاملاً راضی شود. ذهن ما پیچیدگیهای زیادی دارد تا بتواند افکاری عالی درباره او داشته و متحیر شود. قوّت جسمانی ما باعث می شود که بتوانیم به او خدمت کنیم و اراده او را انجام دهیم. به طور خلاصه، ما از جانب خداییم، بواسطه او و برای او.^۱ ما *summum bonum* خود را در محبت کردن به او با تمامی قلب، جان، فکر و قوّت می یابیم و همه اینها را برای جلال او انجام می دهیم.^۲

انسان باید مبهور و مسحور خدا شود- کاملاً شیفته. هر رضایتی که از جانب خدا نباشد، یک بُت است، و حتی کوچکترین عمل خوردن و نوشیدن باید برای جلال خدا باشد، در غیر اینصورت نباید اصلاً انجام شود.^۳

پرسشنامه کوتاه وستمینستر به درستی اعلام می کند: "غایت عمل انسان، جلال دادن خدا و لذت بردن از او تا ابدالابد است." (Q.1) این وظیفه و امتیازی برای انسان است که بیش از هر چیز به خدا احترام بگذارد، کاملاً در او راضی باشد و با احترام، شکرگزاری، اطاعت و پرستش در نزد خدا زندگی کند. این جایگاه اولیه انسان پیش از سقوط بود و هرگز نمی تواند کامل شود، مگر اینکه به جایگاه اولیه و هدفی که برای آن خلق شده بود، بازگردد.

این شهادت واضحی از کتاب مقدس است که خدا انسان را برای جلال خود آفرید، اما انسان خودسرانه در رسیدن به این هدف قصور ورزید. نامه پولس به کلیسای روم به بهترین شکل این واقعیت وحشتناک را توضیح می دهد: "زیرا هر چند خدا را شناختند، اما او را چون خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند، بلکه در اندیشه خود به بطالت گرفتار آمدند و دل‌های بی فهم ایشان را تاریکی فراگرفت. اگر چه ادعای حکمت می کردند، اما احمق گردیدند و جلال خدای غیرفانی را با تمثال های شبیه انسان فانی و پرندگان و حیوانات و خزندگان معاوضه کردند." ^۴ مطابق این متن، همه انسانها به اندازه کافی خدای حقیقی را می شناسند و در روز داوری هیچ عذری در برابر او ندارند. اما انسان آن حقیقتی را که می شناسد، سرکوب کرده و برعلیه هدفی که برای آن آفریده شده- جلال و احترام خدا- سرکشی می کند. با رویگرداندن از حقیقت، در تاریکی و بطالت فرو می رود. به جای توبه، برعلیه حقیقتی که می شناسد، جنگیده و بیشتر و بیشتر در تاریکی اخلاقی، خفت و پوچی فرو می رود.

گناهی که در زندگی همه انسانها دیده می شود، بر ضد جلال خدا و نشاندنده این است که انسان چقدر گسیخته و جابجا شده است. ^۵

او خود را از هدفی که برای آن آفریده شده بود، جدا کرده و از تنها هدفی که به خاطر آن به وجود آمده، منتقطع کرده است. جلال خدای فسادناپذیر را کنار گذاشته و خود را مورد پرستش قرار داده است. ^۶ اراده خدا را رد کرده و خود را تحت کنترل درآورده است. آیا تعجبی دارد که چرا در تاریکی به دنبال معنا و مفهوم است، اما چیزی نمی یابد، و تمام تلاش او برای یافتن معنا و مقصود، بسیار مضحک است؟

باید توجه داشته باشید که عدم موفقیت انسان در جلال دادن خدا، نه تنها باعث می شود که وجودشان بی معنا شود، بلکه تمامی این گناهان را به وجود می آورد. فهرست طولانی عیاشی و

فسادی که در اشاره آشکار پولس به رومیان عنوان شده، صرفاً نتیجه بزرگترین گناهی می باشد که بالاتر از همه این گناهان است- عدم پذیرش خدا و احترام به او.^۷ این جعبه پاندورای کتاب مقدس است (فرایندی که اگر آغاز شود، مشکلات زیادی ایجاد می کند) و کل دنیا را با هرج و مرج و نابودی پُر می سازد.^۸

این بحث مختصر از جلال خدا، مخصوصاً زمانی اهمیت دارد که به اسطوره شخص بی خدای "نیکو" اشاره می کنیم. مردم غالباً سعی می کنند که با اشاره به شخص بی خدایی که به خدا ایمان ندارد، خدا را ستایش نمی کند، اما از نظر اخلاقی خوب است و خیریت انسانهای دیگر را می خواهد، ادعای مسیحیت را باطل کنند. بحث درباره این است که ناعادلانه است که چنین شخصی را مورد داوری قرار دهیم و فقط به خاطر اینکه نمی تواند شواهد کافی برای حمایت از اعتقاد به وجود خدا را ببیند، محکومش کنیم.

این بحث، اگرچه مردم پسند است، اما قادر به پایداری در برابر آزمون کتاب مقدس نیست. اولاً، کتاب مقدس می گوید که واقعاً هیچ بی خدایی وجود ندارد. همه انسانها شناختی از تنها خدای حقیقی دارند، زیرا آنچه از خدا می توان شناخت بر آنان آشکار است؛ چون خدا از طریق چیزهای که خلق شده است، آن را بر ایشان آشکار ساخته است، تا آنها هیچ عذری نداشته باشند.^۹

دوماً، کتاب مقدس می گوید که مشکل افراد بی خدا، مشکل عقلانی نیست، بلکه اخلاقی است. طبق کلام مزمورنویس، ابله در دل خود می گوید خدایی نیست، و او با دلایل منطقی و عقلانی این حرف را نمی زند، بلکه به خاطر فساد خود و اشتیاق به انجام اعمال بد. او خدا یا اخلاقیات اش را نمی خواهد، پس هر دو را انکار می کند.^{۱۰} تهذیب عقلانی شخص بی خدا باعث نمی شود که به خدا ایمان نداشته باشد، بلکه عدم دینداری و بی عدالتی او باعث می شود که حقیقت را سرکوب کند.^{۱۱}

سوماً، کتاب مقدس بر علیه امکان وجود شخص بی خدایی که اخلاقیات خوبی دارد، صحبت می کند، چون بدون فیض خدا: "هیچ پارسایی نیست، حتی یکی."^{۱۲} بالیدن انسان به اخلاقیات اش، او را به یک شخص اخلاقگرا تبدیل نمی کند. شنوندگان یا تشریح کنندگان اخلاقیات نیستند که حقیقتاً عادل اند، بلکه افرادی که واقعاً به چیزهای که از آنها طرفداری می کنند، عمل می کنند.^{۱۳}

چهارماً، این بحث که می‌گوید ناعادلانه است که شخص بی‌خدای اخلاق‌گرا را محکوم کنیم، نشاندهندهٔ انسانگرایی و دیدگاهِ انسان-محور می‌باشد. در جهانی که انسان در مرکز آن است، انسان در برابر انسان مسئول است؛ اما در جهانی که خدا در مرکز آن است، انسان اساساً در برابر خدا مسئول است و سپس در برابر انسان مسئول می‌باشد. حتی اگر خودستایی شخص بی‌خدا از عدالتش نسبت به انسانهای دیگر درست باشد، او در رابطهٔ اولیه و مسئولیت‌اش نسبت به خدایی که به او حیات و نَفَس و همه چیز بخشیده، شکست خورده است.^{۱۴} این گناه برعلیه خدا، بینهایت بزرگتر از اعمال غیراخلاقی است که می‌توانست برعلیه انسانهای دیگر مرتکب شود.

نهایتاً، شخص بی‌خدایی که ظاهراً اخلاق‌گراست، گناهکار است، نه فقط به خاطر جلال ندادنِ خدا، بلکه به خاطر دزدیدنِ جلال خدا. همهٔ انسانها از نظر اخلاقی فاسد و اساساً تباه شده‌اند. تنها چیزی که انسانهای شریر را مهار می‌کند و باعث می‌شود که ظاهراً نیکویی کنند، فیض عمومی خداست. اگر خدا این فیض را برمی‌داشت و انسانها به حال خود رها می‌شدند تا تحت حاکمیت فساد قلب شان باشند، نسل بشر به سرعت خود را از بین می‌برد؛ واقعاً زمین به جهنمی واقعی تبدیل می‌شد- حداقل تا زمانیکه وجود داشت. فیض الهی جامعه را در کنار هم نگاه می‌دارد تا خدا با وجود فساد و ناامیدی بشریت، کار نجات را انجام دهد. انسانگرایی شخص بی‌خدا یا اخلاقیات پیشرفته مانع از این نمی‌شود که انسان قاتل زنجیره ای شود و به او توانایی ببخشد که کارهای ظاهراً خوب انجام دهد، بلکه این فیض خداست که همه چیز را مطابق رأی ارادهٔ خود انجام می‌دهد.^{۱۵} پس، جُرم شخص بی‌خدا این است که با یکدندگی، خدایی را انکار می‌کند که مانع از شرارت‌اش شده و با فیضش باعث می‌شود که او کارهای نیکو انجام دهد. پس شخص بی‌خدا ادعا می‌کند که این کارها، کارهای خودش می‌باشد و جلال را دریافت می‌کند که باید به خدا داده شود. او بدترین دزد است، یک شیاد پست. محکومیت او عادلانه است.^{۱۶}

حملِ جلال خدا

خدا انسان را خلق کرده تا چیزی از تصویرِ پرجلال او را با خود حمل کند.^{۱۷} ما عمقِ این اصطلاح را درک نمی‌کنیم، اما می‌دانیم که با حکم الهی، خدا انسان را به چیزی بیش از گِل تبدیل کرده است- دریافت‌کننده و منعکس‌کنندهٔ جلال. انسان امتیاز وصف ناپذیر و غیر قابل بیانی را دریافت کرده که می‌تواند در مشارکت با خدا زندگی کند و "از جلال به جلال" تبدیل شود، درحالی‌که خدا

را با "چهره بی نقاب" می نگرد.^{۱۸} به هر حال، انسان همه اینها را در آن روزی از دست داد که آدم خود را بالاتر از خدا دانست و خودمختاری یک موجود فانی را بر خداوندی خدای کاملاً حکیم و نیکخواه ترجیح داد. در عوض، آدم عاری و تهی از جلال شد که قبلاً به فراوانی به او تعلق داشت. گناه، تصویر خدا را از بین برد و/یا بود بر پیشانی انسان نوشته شد، چون جلال خداوند رفت.^{۱۹} بنابراین، آدم کاملاً برخلاف چیزی شد که برای آن خلق شده بود، یک آینه معیوب و شکسته که فایده ای نداشت.^{۲۰} قلبش از درون پوچ و خالی شد و در پوششی به سختی سنگ خارا قرار گرفت. انسانیت بیرونی او، تصویری از شرایط درونیش شد. او به یک موجود از شکل افتاده و جابجا شده که جایگاهش را از دست داده، تبدیل شد و تنها دلیل حیاتش را تحریف کرد.

این میراثی است که آدم برای دختران و پسران خود بجا گذاشت. اگرچه هزاران سال گذشته، اما انسان نتوانسته دارایی خانوادگی را دوباره بدست آورد. همه انسانها به شباهت کسی آفریده شده اند که از شباهتی که برای آن آفریده شده بود، سقوط کرد.^{۲۱} اکنون حیات بشریت تحت تسلط لعنت است، اما تصویر خدا به اندازه ای در او باقیمانده که نمی تواند به کسی یا چیزی غیر از آنکه از او فرار می کند، راضی شود.^{۲۲} او می تواند لباس شهرت و خوشبختی این دنیا را بپوشد، ولی همچنان عریان باشد. می تواند خود را در عزت نفس غرق کند و با گروههای حمایتی احاطه کند تا افکار و اعمالش را تأیید کنند، اما نمی تواند از اتهامات بیرحمانه وجدانش فرار کند. می تواند دنیا و هزاران چیز دیگر را بدست آورد، اما فقر واقعی اش از درون او را می فرساید. خدا قلب انسان را به گونه ای ساخته که محل سکونت خودش باشد و با چیزی غیر از خدا پُر نشود. چنانکه آگوستین می نویسد: "تو کاری می کنی که خشنودی ما در ستایش تو باشد؛ چون تو ما را برای خودت به وجود آوردی، و قلب ما ناآرام است تا زمانی که در تو آرامی یابد."^{۲۳}

اگرچه واقعیت انسان بسیار بد است، اما این سرنگونی ساخت انسان، یک سمت روشنی نیز دارد. این برای کلیسا فرصت فوق العاده ای فراهم می کند تا انجیل را موعظه کند، اما اگر کلیسا و پیغامش واقعاً مسیحی باشند. اولاً باید از دامهای این عصر حاضر و تلاشهای بیهوده آن برای یافتن جانشینی برای خدا آزاد شویم. برای اینکه بتوانیم شاهی برای این دنیای پوچ باشیم، خدا باید ما را پُر کند و با انجام اراده اش سیراب کند.

این نشان برعلیه ماست که اگرچه مسیحیان غرب، ثروتمندترین و محافظت شده ترین افراد در طول تاریخ کلیسا هستند، اما خالیت‌ترین افراد نیز می باشند. کتابخانه های مسیحی ما شاهی برعلیه ماست. چند جلد کتاب نوشته شده تا خلأ ما را شفا دهد، بی هدفی ما را اصلاح کند و عزت نفس ما را تقویت کند؟ با اینحال ما با همان دلایلی که عیسی هرگز خالی نبود، خالی هستیم. او غالباً خسته و گرسنه بود و درک نمی شد، جفا می دید و طرد می شد، اما هرگز خالی نبود. دلیلی که عیسی برای پُری خود بیان کرد، توضیحی برای خلأ ماست: "عیسی به آنان گفت: من خوراکی برای خوردن دارم که شما از آن چیزی نمی دانید... خوراک من این است که اراده فرستنده خود را به جا آورم و کار او را به کمال رسانم."^{۲۴} مسیحی غربی خالی است، چون پُر از دنیاست، در خودش غرق شده و اراده خودش را بجا می آورد. برای اینکه از این خلأ به سوی پُری حقیقی برود، باید به طور جدی از خود به سوی خدا و از اراده خود به سوی اراده خدا جابجا شود.

دوماً، کلیسا باید در پی عمل بر اساس کتاب مقدس باشد، نه اینکه به طور متناسب عمل کند. قرار نیست که با مطالعه روشهای فرهنگ خود و تطبیق دادن خود با آن، اثری در فرهنگمان بجا بگذاریم. بلکه فقط زمانی می توانیم اثری بجا بگذاریم و نور باشیم، که راه های خدا را مطالعه کرده و با وجودِ رودِ خروشان و درحالِ تغییرِ فرهنگ، نسبت به آن امین باشیم. تناسب ما با دنیا به خاطر این نیست که شبیه دنیا هستیم. بلکه زمانی با دنیا تناسب خواهیم داشت که آنرا کاملاً رد کرده و به قطب مخالف آن تبدیل شویم!

تاریکی زمان حال فرصت بزرگی برای کلیسا ایجاد می کند تا نمک زمین باشد، اما اگر ما با همان ناخالصی های ترکیب شویم که باید آنها را افشا کنیم، دیگر به هیچ دردی نمی خوریم، جز اینکه دور انداخته شده و زیر پای افرادی باید بر آنها تأثیر بگذاریم، پایمال شویم.^{۲۵} ما فرصت بزرگی داریم تا شهری باشیم که بر روی تپه بنا شده، اما اگر نوری که روشن می کنیم، چیزی بیش از انعکاس مسیحی شده نظرات و خواسته های فرهنگ مان نباشد، فایده ای نداریم، همانطور که فرهنگ مان در حال حاضر به بیفایده گی ما اعتقاد دارد.^{۲۶} ما باید خلأ عصر- کنونی را با حقایق سختگیرانه و سازش ناپذیر انجیل کتاب مقدس مواجه کنیم. باید فقط در خدا راضی شده و فقط تسلیم اراده او شویم و فقط شبیه او شویم. سپس فرزندان بی عیب و بیگناه خدا خواهیم بود. در میان نسلی کج رو

و منحرف، بی عیب خواهیم بود. با نگاه داشتنِ کلام حیات تا روز مسیح، در میان تاریکی آن همچون نور جهان خواهیم ایستاد.^{۲۷}

این نوع زندگی، نیاز به شجاعت زیادی دارد. ما باید مشتاقانه بایستیم و به انسانها بگوییم که اساساً و اصولاً در جستجو برای یافتن معنا، عزت نفس و خودشناسی در اشتباه اند. باید نقابِ امید کاذب انسانگرایی و ماده گرایی را برداریم، و هر نوع به اصطلاح مسیحیت را آشکار کنیم که در پی شفای انسانها به وسیلهٔ هدایت شان به سوی نسخهٔ تعمید یافتهٔ همان مسائل می باشد. ما باید با تمام تلاشها برای دریافت بیشترین چیزها از عیسی، یافتن هدفی در هدف، یا دستیابی به بهترین زندگی در زمان حال، بجنگیم. ما نباید دیدگاه دنیا را پذیرفته و آنرا تغییر داده و مسیحی بسازیم. ما باید خطی را بر روی شن ترسیم کنیم و بر تعالیم اصولی مسیح و انجیلش استوار بایستیم. باید حقیقت را موعظه کرده و الگویی از حقیقتی باشیم که موعظه می کنیم. باید همه چیز را در قیاس با ارزشِ برترِ شناخت خداوندمان عیسی مسیح، زیان بدانیم، و همهٔ اینها را فاصله شماریم تا مسیح را به دست آوریم و در او یافت شویم.^{۲۸}

فصل چهاردهم

از همه نظر گناهکار

زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا کوتاه آمدن.

- رومیان ۳: ۲۳

در این فصل با یک حقیقت مهم مواجه می شویم: انسانها گناه می کنند، چون با فساد اخلاقی متولد می شوند.^۱ یکی از مهمترین اصطلاحاتی که الهیدانها استفاده می کنند تا عمق فساد اخلاقی ارثی انسان را توصیف کنند، کلمه شرارت "*depravity*" می باشد. این کلمه از پیشوند *de* مشتق می شود که شدت را بیان می کند، و کلمه لاتین *pravus*، به معنای پیچ خورده و کج می باشد. اگر چیزی را تباه شده بنامیم، به این معناست که جایگاه یا شکل اولیه آن کاملاً منحرف شده است. اگر بگوییم که نسل بشر تباه شده، به این معناست که از جایگاه اولیه عدالت سقوط کرده و همه انسانها طبیعتاً به عنوان گناهکارانی که از نظر اخلاقی فاسد هستند، متولد می شوند. برای توصیف گستردگی این فساد اخلاقی، الهیدانان غالباً از اصطلاحات گوناگونی استفاده می کنند تا این حقیقت را بیان کنند. رایج ترین اصطلاحات: شرارت کامل، مرگ روحانی و ناتوانی اخلاقی می باشد.

شرارت کامل

عبارت شرارت کامل سالها پیش توسط الهیدان اصلاحگرا و دیگران، برای توصیف جایگاه سقوط کرده انسان بکار می رفت. اگر چه این زبان، زمانی مناسب است که به طور صحیح تعریف شود، عبارات شرارت فراگیر و شرارت اساسی می تواند صحیح تر باشد.^۲ بیان این مطلب که هر انسانی کاملاً تباه شده، به این معنا نیست که انسان بی نهایت بد است یا تمامی اعمالش کاملاً یا تماماً بد است. بلکه به این معناست که شرارت یا فساد اخلاقی، بر کل وجودش تأثیر گذاشته- جسم، فکر و اراده اش. در مطالب زیر به این می پردازیم که معنای شرارت کامل چه چیزی است و چه چیزی نیست.

اولاً، شرارت کامل به این معنا نیست که تصویر خدا در انسان، با سقوط اش، کاملاً از بین رفته است. در چند متن مختلف، کتاب مقدس هنوز به انسان به عنوان کسی اشاره می کند که "به شباهت خدا" آفریده شده است.^۳ شرارت کامل به این معناست که تصویر خدا در انسان به طور جدی از شکل افتاده یا بد شکل شده و فساد اخلاقی، کل وجودش را آلوده کرده است- جسم، استدلال، احساسات و اراده.^۴

دوماً، شرارت کامل به این معنا نیست که انسان هیچ شناختی از شخص یا اراده خدا ندارد. کتاب مقدس به ما تعلیم می دهد که همه انسانها آنقدر درباره خدای حقیقی و اراده اش شناخت دارند که در روز داوری هیچ عذری در پیشگاه او ندارند.^۵ به این معنا که بدون کار خاص فیض، همه انسانها حقیقت خدا را به خاطر بیهودگی عقاید خود رد می کنند. آنها نسبت به حقیقت خدا دشمنی کرده و در پی سرکوبی آن می باشند تا وجدان باقی مانده شان را مضطرب نسازد.^۶ انسانها آنقدر خدا را می شناسند که از او متنفر اند و آنقدر از اراده اش آگاه اند که آنرا رد کرده و برعلیه آن می جنگند.

سوماً، شرارت کامل به این معنا نیست که انسان هیچ وجدانی ندارد یا کاملاً نسبت به نیکی و بدی بی حس است. کتاب مقدس تعلیم می دهد که همه انسانها دارای وجدان هستند که اگر نخشکیده باشد، آنها را به سوی ستایش شخصیت و اعمال بافضیلت سوق می دهد.^۷

به این معناست که انسانها با تمام دل، مطیع هدایت وجدان شان نیستند. عدالت انسان به خاطر این نیست که می داند چه چیزی خوب است یا بدی را رد می کند، بلکه به خاطر این است که کار خوبی را که می داند، انجام می دهد.^۸

چهارماً، شرارت کامل به این معنا نیست که انسان نمی تواند بافضیلت باشد. بعضی از انسانها عاشق خانواده خود هستند، زندگی شان را برای نجات دیگران قربانی می کنند، وظایف مدنی خود را تکمیل می کنند و اعمال خوبی به نام مذهب انجام می دهند. به این معناست که چنین فضیلتی با انگیزه محبت خالص نسبت به خدا یا تمایل حقیقی برای اطاعت از فرمانهای خدا نمی باشد. کتاب مقدس شهادت می دهد که هیچ انسانی خدا را آنطور که شایسته است یا طبق فرمان شریعت، محبت نمی کند، و هیچ انسانی خدا را با تمام فکر، کلام و اعمالش جلال نمی دهد.^۹ همه انسانها خود را به خدا ترجیح می دهند، و عشق به خود یا عشق به دیگران- نه عشق به خدا- باعث

می شود که اعمال بشردوستانه، قهرمانانه، وظایف مدنی و نیکی های مذهبی ظاهری انجام دهند.^{۱۰}

پنجماً، شرارت کامل به این معنا نیست که همه انسانها تا حد ممکن برخلاف اخلاقیات عمل می کنند، همه انسانها به طور یکسان غیراخلاقی هستند یا همه انسانها در همه نوع بدی افراط می کنند. همه انسانها، متخلف، زناکار یا قاتل نیستند. به این معناست که همه انسانها با تمایلات طبیعی زیاد یا گرایش به بدی متولد شده اند و می توانند توصیف ناپذیرترین جنایات و شرم آورترین انحرافات را مرتکب شوند. به طور کلی، همه بشریت گرایش به فساد اخلاقی زیادی دارد، و این تباهی اخلاقی بطور نامعلومی می توانست سریعتر از این پیش برود، اگر فیض عمومی خدا مانع نمی شد.^{۱۱} انسان با عمل اش نمی تواند خود را از چرخه رو به پایین آزاد کند یا بهبودی یابد.^{۱۲}

نهایتاً، شرارت کامل به این معنا نیست که انسانها قوه فکری یا ذهنی لازم برای اطاعت از خدا را ندارند. انسان یک قربانی نیست که مشتاق اطاعت باشد، بلکه به خاطر عواملی که خارج از کنترل اش می باشد، نمی تواند اطاعت کند. خدا به انسان عقل، اراده و حق انتخاب داده است. بنابراین انسان در مقابل خدا به عنوان یک نماینده اخلاقی مسئول است. شرارت کامل به این معناست که انسان نمی تواند خود را تسلیم خدا کند چون او این کار را نخواهد کرد، و به خاطر دشمنی خود نسبت به خدا، این کار را نخواهد کرد.^{۱۳}

مرگ روحانی

عبارت مهم دیگری که الهیدانان برای توصیف عمق فساد اخلاقی انسان بکار می برند، مرگ روحانی است. در باغ عدن، خدا به آدم هشدار داد که حقیقتاً روزی که از درخت ممنوعه بخورد، می میرد.^{۱۴} اگرچه آدم تا سالها بعد، از نظر جسمانی نمرد، اما این حس واقعی وجود داشت که همان لحظه که خودرایی را بر تسلیم ترجیح داد و برعلیه خدا گناه کرد، از نظر روحانی مُرد.^{۱۵} با این انتخاب مهم، آدم از خدا جدا شد، و مرگ را وارد بخشی از وجودش کرد که به او توانایی شناخت و مشارکت با خالق اش را می داد. به طور خلاصه، او جسد روحانی شد. از نظر جسمانی زنده بود، اما از نظر روحانی مُرده. او نسبت به هر نوع محرک شیرانه، از جانب انسان و دیوها، عکس العمل نشان می داد، اما نسبت به شخص و اراده خدا هیچ عکس العملی نشان نمی داد.

کتاب مقدس به ما تعلیم می دهد که عواقب شدید ناطاعتی آدم فقط محدود به او نبود، بلکه همه اعضای نسل آدم، از نظر روحانی مُرده متولد می شوند. این معنای بیانیۀ اساسی پولس به افسسیان می باشد: "و اما شما به سبب نافرمانیها و گناهان خود مُرده بودید، و زمانی در آنها گام می زدید، آنگاه که از روشهای این دنیا از رئیس قدرت هوا پیروی می کردید، از همان روحی که هم اکنون در سرکشان عمل می کند. ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می زیستیم، و از هوای نفس خود پیروی می کردیم و خواسته ها و افکار آن را به جا می آوردیم؛ ما نیز همچون دیگران، بنا به طبیعت خود محکوم به غضب خدا بودیم." ۱۶

از این متن متوجه می شویم که همه انسانها از نظر روحانی به عنوان جنین مُرده وارد این دنیا می شوند، بدون حیات روحانی حقیقی و نسبت به شخص و اراده خدا عکس العمل نشان نمی دهند. آنها "از حیات خدا جدا شده اند" و طوری زندگی می کنند که انگار برای خدا مُرده اند و خدا نیز برای آنها مُرده است. ۱۷ به همین دلیل، مزمورنویس به ما می گوید که انسان سقوط کرده به دنبال خدا نیست و در تمام افکارش جایی برای او نیست. ۱۸ انسان سقوط کرده، واقعیت خدا یا نیاز به زندگی مطابق فرمانهای او را به حساب نمی آورد. او عملاً به عنوان یک شخص بی خدا زندگی می کند. اگرچه شاید وجود خدا یا نوعی الوهیت را تصدیق کند، اما هیچ تأثیر عملی یا واقعی بر زندگی اش ندارد. او مُرده است، حتی درحالیکه زندگی کرده و به زندگی اش می بالد. ۱۹ او نسبت به خدا سنگدل است و مانند درخت پاییزی بدون میوه می باشد؛ مُرده و ریشه کن شده است. ۲۰ او یک جسد زنده است که عدالت اش مانند پارچه کثیف است و اکثر اعمال مذهبی اش، اعمالی مُرده می باشد. ۲۱

ناتوانی اخلاقی

عبارت دیگری که ارتباط نزدیکی با اصل مرگ روحانی دارد، *ناتوانی اخلاقی* است. این عبارت به طور عادی برای توصیف شدت فساد اخلاقی انسان بکار رفته و این اصل به ما تعلیم می دهد که انسان سقوط کرده نمی تواند به خدا محبت کند، از او اطاعت کند یا او را خشنود کند.

شاید یک نفر با شنیدن چنین اصلی بپرسد: "انسان چگونه می تواند در برابر خدا مسئول باشد، اگر قادر به اجرای فرمان او نیست؟" پاسخ آن بسیار مهم است. اگر انسان به خاطر عدم توانایی

ذهنی یا نوعی مشکل جسمانی نمی توانست به خدا محبت کند یا از او اطاعت کند، در اینصورت منصفانه نبود که خدا او را مسئول بداند- او یک قربانی می بود. به هر حال، مشکل انسان این نیست. ناتوانی او، ناتوانی اخلاقی است و از دشمنی او نسبت به خدا نشأت می گیرد.^{۲۲} انسان نمی تواند خدا را محبت کند، چون از خدا متنفر است.^{۲۳} نمی تواند از خدا اطاعت کند، چون او را خوار می شمارد. نمی تواند خدا را خشنود کند، چون جلال و خشنودی خدا هدف ارزشمندی برای او نیست.^{۲۴} انسان یک قربانی نیست، بلکه متهم است. او نمی تواند، چون نمی خواهد. فساد و خصومت او نسبت به خدا آنقدر زیاد است که ترجیح می دهد متحمل تنبیه ابدی شود تا خدا را به عنوان خدا تصدیق کرده و تسلیم سلطنت مطلق او شود.

به همین دلیل، ناتوانی اخلاقی را می توان خصومت مشتاقانه نامید. رابطه میان یوسف و برادرانش به بهترین شکل این حقیقت را نشان می دهد: "اما چون برادران یوسف می دیدند پدرشان او را بیش از همه برادرانش دوست می دارد، از یوسف نفرت داشتند و نمی توانستند با او به سلامتی سخن گویند."^{۲۵} این متن می گوید که برادران یوسف نمی توانستند دوستانه با او صحبت کنند. نه به خاطر اینکه از نظر جسمانی نمی توانستند صحبت کنند، بلکه به خاطر اینکه نفرت شان نسبت به یوسف آنقدر زیاد بود که نمی خواستند با او رفتاری دوستانه داشته باشند. به همین ترتیب، دشمنی انسان سقوط کرده نسبت به خدا آنقدر زیاد است که نمی تواند خدا را محبت کند یا تسلیم فرمانهایش شود.

تصور کنید که یک زندانی سیاسی، به خاطر خیانت به پادشاه و کشور، به طور عادلانه در زندان حبس شده است. یک روز پادشاه عادل و رحیم به ملاقات این سلول آمده و درب را باز می کند. سپس قول می دهد که این زندانی را کاملاً بخشیده و فقط به یک شرط آزاد اش کند؛ اینکه از سرکشی خود دست کشیده و به پادشاه احترام بگذارد و تسلیم قوانین پادشاه شود. این زندانی با شنیدن کلام پادشاه به طرف درب دویده و آن را محکم می بندد و دوباره خود را در زندان ترسناک حبس می کند.

سپس، با خشم به طرف پادشاه آب دهان انداخته و می گوید: "من ترجیح می دهم در این سلول بپوسم تا اینکه در برابر تو تعظیم کنم!" این مشکل قلب تبدیل نشده است. دشمنی انسان با خدا

آنقدر زیاد است که ترجیح می دهد در جهنم از بین برود تا اینکه احترام، جلال و اطاعتی را که سزاوار خداست به او بدهد!

این حقیقت کتاب مقدس است که اراده انسان تسلیم طبیعت اش می باشد. اگر انسان طبیعت اخلاقی پاکی داشته باشد، اراده اش تمایل به اعمال اخلاقی پاک خواهد داشت: او خدای قدّوس و عادل را محبت کرده، احترام گذاشته و از فرمانهایش اطاعت خواهد کرد. به هر حال، انسان سقوط کرده دارای طبیعت اخلاقی فاسد می باشد، پس اراده اش تمایل به اعمال اخلاقی فاسد دارد. بنابراین، از خدای قدّوس و عادل متنفر است، از حقیقت او رویگردان می شود و برعلیه فرمانهایش سرکشی می کند.

در این رابطه جدایی ناپذیر بین طبیعت و اراده انسان سقوط کرده، ما پاسخ سؤال را که مکرراً مورد بحث قرار گرفته، می یابیم: "آیا انسان دارای اراده آزاد است؟" پاسخ کتاب مقدس این است که انسان آزاد است تا هر چه را دوست دارد انتخاب کند، اما به خاطر اینکه تباه شده، از انتخاب بدی خشنود می شود. به عبارت دیگر، انسان سقوط کرده، اراده آزاد دارد، اما اراده نیکویی ندارد. اراده او در اسارت طبیعت تباه شده اش می باشد، بنابراین همیشه آزادانه مخالفت با شخص و اراده خدا را انتخاب می کند. توبیخ شدید عیسی از فریسیان به وضوح این را آشکار می کند: "ای افعی زادگان، شما که بدسیرت هستید، چگونه می توانید سخن نیکو بگویید؟"^{۲۶}

حقیقت کتاب مقدس در رابطه با ناتوانی اخلاقی، مارتین لوتر را برانگیخت تا پیمان معروف خود را بنویسد، /سارت /اراده. این عنوان نشان می دهد که انسان نمی تواند از هویت اش فرار کند. طبیعت او بد است، و مشتاقانه و آزادانه اعمال بدی را مرتکب می شود. انسان سقوط کرده، میوه بد به بار می آورد چون یک "درخت بد" است.^{۲۷} اراده اش تحت تأثیر یا در اسارت طبیعت فاسد اش می باشد. در صفحات آینده، به چند مورد از عواقب شوم این حقیقت می پردازیم.

انسان سقوط کرده نمی تواند خدا را بشناسد

بواسطه مشیت الهی پُرفیض خدا، نسل بشر به موفقیت های فکری عظیمی در بخش های همچون علوم، تکنولوژی و پزشکی دست یافت. به هر حال، دانش انسان سقوط کرده درباره خدا، چیزی بیش از یک ماز پُریبیچ و خم کفر آمیز و تفکر باطل نیست.^{۲۸} این جهالت به خاطر یک خدای مخفی

نیست، بلکه به خاطر یک انسان مخفی است. خدا به وضوح از طریق خلقت، اعمال مقتدرانه خود در طول تاریخ، کتاب مقدس و نهایتاً پسر-جسم پوشیده اش، خود را به انسان آشکار کرد.^{۲۹} به هر حال، انسان با بستن چشم و گوش خود، نسبت به این مکاشفه واکنش نشان داده است. او نمی تواند حقیقت را بشناسد، چون از حقیقت متنفر است و خواهان سرکوبی آن است.^{۳۰} او بر ضد حقیقت است، چون این حقیقت خداست. این حقیقت بر علیه او صحبت می کند، بنابراین نمی تواند تحمل اش کند.

انسان سقوط کرده نمی تواند خدا را محبت کند

اکثر انسانها، حتی انسانهای غیرمذهبی، تا حدودی ادعای محبت یا توجه نسبت به خدا دارند. به هر حال، کتاب مقدس شهادت می دهد که انسان سقوط کرده نمی تواند خدا را محبت کند. در حقیقت، کتاب مقدس تعلیم می دهد که پیش از ایمان آوردن، همه نسل آدم از خدا متنفر است و با خدا می جنگد.^{۳۱} این دشمنی به خاطر این است که موجودی که از نظر اخلاقی فاسد است، نمی تواند خدای قدوس و عادل را تحمل کرده یا تسلیم اراده اش شود.

باید توجه کنیم که اکثر افرادی که ادعا می کنند که محبت خالص نسبت به خدا دارند، درباره صفات و اعمال خدا که کتاب مقدس توصیف می کند، چیزهای کمی می دانند. بنابراین، خدایی که آنها محبت می کنند، چیزی بیش از وهم و خیالی از تصورات خودشان نیست. آنها خدایی را به شباهت خود آفریده و عاشق چیزی هستند که خود ساخته اند.

چنانکه خدا از طریق مزمورنویس اعلام می کند: "پس پنداشتی که من نیز چون توام. اما حال تو را توبیخ خواهم کرد."^{۳۲}

اگر اکثر انسانها، حتی آنها که خود را مذهبی می دانند، کتاب مقدس را مورد بررسی قرار می دادند، قطعاً خدایی را می یافتند که بسیار متفاوت از خدایی است که آنها ادعای محبت به او را دارند. اگر واقعاً به تعلیم کتاب مقدس درباره صفات الهی همچون قدوسیت، عدالت، سلطنت مطلق و غضب توجه می کردند، به احتمال زیاد با بیزاری پاسخ داده و اعلام می کردند: "خدای من اینطور نیست!" یا "من هرگز نمی توانستم چنین خدایی را دوست داشته باشم!" بنابراین، به زودی می بینیم که وقتی انسان سقوط کرده با خدای کتاب مقدس ملاقات می کند، تنها عکس العمل اش،

عدم پذیرش و طرد کردن می باشد. دلیل این عکس العمل مخالف چیست؟ این مربوط به هویت انسان در عمق ماهیت اش می باشد. اگر انسان طبیعتاً، قدوس و عادل بود، به راحتی می توانست خدای قدوس و عادل را محبت کند. به هر حال، انسان طبیعتاً تباه شده و بنابراین نمی تواند خدا را محبت کند.

انسان سقوط کرده نمی تواند جویای خدا باشد

دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم پُر از افرادی است که ادعا می کنند جویای خدا هستند، ولی کتاب مقدس چنین خودستایی را با یک اعلامیه ساده نابود می کند: "هیچ کس جویای خدا نیست."^{۳۳} غالباً می شنویم که نو ایمانان مسیحی شهادت خود را با این کلام آغاز می کنند: "سالها جویای خدا بودم"، اما کتاب مقدس دوباره پاسخ می دهد: "هیچ کس جویای خدا نیست."^{۳۴} انسان یک موجود سقوط کرده است. از خدا متنفر است، چون خدا قدّوس است و با حقیقت خدا مخالفت می کند، چون این حقیقت، شرارت و سرکشی او را نمایان می سازد.^{۳۵} بنابراین، نزد خدا نمی آید، اما با قدرت خود هر کاری می کند تا از او اجتناب کرده و هر ذره از شریعت او را از وجدانش پاک کند. غالباً واعظان قدیمی، این حقیقت را با این اعلامیه خلاصه می کردند: "انسان دیگر تمایلی به جستجوی خدا ندارد همانطور که یک مجرم تمایل به جستجوی افسر قانون ندارد."^{۳۶} عیسی موافق است: "و محکومیت در این است که نور به جهان آمد، اما مردمان تاریکی را بیش از نور دوست داشتند، چرا که اعمال شان بد است. زیرا هر آن که بدی را به جا می آورد از نور نفرت دارد و نزد نور نمی آید، مبادا کارهایش آشکار شده، رسوا گردد."^{۳۷}

انسان سقوط کرده نمی تواند اطاعت کند یا خدا را خشنود کند

یک شاخص بزرگ و مشترک وجود دارد که تمام مذاهب دیگر به غیر از مسیحیت را به هم متصل می کند: اعتقاد به اینکه با اطاعت، لیاقت شخصی یا توانایی در خشنود ساختن خدا، می توان جایگاه درستی در نزد خدا داشت. فقط مسیحیت اعلام می کند که انسان بدون عمل خاص فیض خدا نمی تواند از خدا اطاعت کرده یا خشنودش کند.^{۳۸} چون انسان حقیقتاً ناپاک است، این شایستگی را ندارد. حتی بهترین اعمال اش چیزی جز پارچه کثیف در مقابل خدای قدّوس و عادل نیست.^{۳۹} این یکی از حقایق کتاب مقدس است که بیش از همه ما را فروتن می کند- و یکی از

حقایقی که بیش از همه مورد نفرت و مخالفت نسل آدم بوده است. با اینحال، این بخش ضروری در انجیل می باشد و باید بر انسان تحمیل شود تا زمانیکه سنگینی حقیقت آنرا تحمل کند. او به خاطر ناامیدی و درماندگی، گمشده است. اگر می خواهد نجات بیابد، باید فقط توسط خدا نجات یابد.

انسان سقوط کرده نمی تواند خود را نجات دهد

قرن بیستم با خوش بینی زیاد به توانایی انسان در تبدیل شدن به موجودی بزرگتر و باشکوه تر آغاز شد. قرار بود که عصر اصلاحات باشد، اما به گنجی یأس و سرگردانی ختم شد. کتاب مقدس به وضوح تعلیم می دهد که انسان از نظر روحانی مُرده و از نظر اخلاقی فاسد متولد می شود. تلاش برای اصلاح خود، بیهوده است و به شکست بیشتر ختم می شود.^{۴۰}

ایوب فریاد برآورد: "آری، محکوم خواهم بود؛ پس تقلايِ بیهوده چرا؟ حتی اگر خویشتن را به برف بشویم و دستان خویش به قلیاب ضد عفونی کننده طاهر سازم، مرا در مَنجَلاب فرو خواهی برد، و حتی جامه ام از من بیزار خواهد بود." خدا از طریق ارمیای نبی اعلام کرد: "حتی اگر خود را به قلیاب بشویی و صابون فراوان به کار ببری، لکه گناهت همچنان در برابر من است."^{۴۱} و دوباره، "آیا حَبَشی پوست خود را تغییر تواند داد؟ یا پلنگ خالهای خود را؟ به همین گونه، آیا شما که به بدی کردن خو کرده اید، کار نیک توانید کرد؟"^{۴۲} انسان فقط یک امید دارد، اما پیش از اینکه بتواند آنرا ببیند، باید به شدت ناتوانی خود ملزم شده و به پایان خط برسد. این یکی از ضروریترین کارهای موعظه انجیل است.

انسان سقوط کرده، برده شیطان است

در ابتدا، آدم آزاد بود که از خدا اطاعت کند و بر تمام زمین فرمانروایی کند.^{۴۴} به خاطر سرکشی خود بر علیه خدا، او و نسل اش در تباهی و بردگی سقوط کردند. از زمان سقوط، هر انسانی در اسارت طبیعت فاسد خود و بردگی شیطان متولد شده است. اگرچه افراد کمی خود را پیرو شیطان می دانند، اما کتاب مقدس شهادت می دهد که همه انسانها "مطابق رئیس قدرت هوا" (شریر) زندگی می کنند و او از طریق تمام افرادی که در ناطاعتی خدا زندگی می کنند، با قدرت عمل می کند.^{۴۵} بعلاوه، کتاب مقدس شهادت می دهد که کل دنیا تحت تسلط قدرت شریر است و همه انسانها تحت سلطه او متولد می شوند و او همه انسانها را در اسارت نگاه داشته تا اراده او را انجام دهند.^{۴۶}

اگرچه استفاده از اصطلاحِ بردگی برای توصیف رابطهٔ انسان با شریر مناسب است، اما باید بدانیم که انسان برخلاف ارادهٔ خود، قربانی شریر نیست. انسان فرمانروایی خدا را رد کرده و "تسلیم" فرمانروایی شیطان شده است. اسیر و اسیرکننده، هر دو موجودات سقوط کرده ای هستند و وابستگی زیادی بین آنها وجود دارد.^{۴۷} آنها در فساد اخلاقی خود و دشمنی نسبت به خدا، مانند یکدیگر هستند. اگرچه برای اکثر افراد نفرت انگیز است، اما حقیقت دارد: پیش از ایمان آوردن، این شباهت اخلاقی بین انسان سقوط کرده و شیطان وجود دارد، همهٔ انسانها به درستی فرزندان شیطان خوانده می شوند.^{۴۸}

آیا ما تا این حدّ بد هستیم؟

ما در عصری زندگی می کنیم که بطور مصمّم خوش بین اما فریبنده است، که انسان را در مرکز جهان قرار داده و او را مقیاس همه چیز می داند. برخلاف شهادت تاریخ ناکام، وجدان آسیب دیده و تعلیم کتاب مقدس، انسان ادعای زیادی برای فضیلت و شایستگی دارد و به آینده ای روشن تر می بالد. او با تغییر قوانین اخلاقی و مسیحی کردن چیزهای که قبلاً بد به شمار می آمد و نیکو خواندن آنها، فساد فراوان و انحطاط پیوستهٔ خود را می پوشاند.^{۴۹} به خاطر این وهم و خیال قدرتمند، تعجب ندارد که ما به اتهام کتاب مقدس با این سؤال پاسخ می دهیم: آیا ما تا این اندازه بد هستیم؟ پاسخ کتاب مقدس: "بله! ما واقعاً تا این حدّ بد هستیم!"

کتاب مقدس به وضوح شهادت می دهد که خدا در زمان نوح، طوفان عظیمی بر کلّ دنیا فرود آورد.^{۵۰} دلیل این داوری الهی، بی خدایی و فساد زیاد انسان بود. کتاب مقدس این توضیح را به ما می دهد: "و خداوند دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است و هر نیتِ اندیشه‌های دل او پیوسته برای بدی است و بس؛ و خداوند از این که انسان را بر زمین ساخته بود، متأسف شد و در دل خود غمگین گشت."^{۵۱} اندیشه‌های که در این متن به طور برجسته نمایان می شود، فقط شرارت انسان نیست، بلکه شدّت آن است- "هر نیتِ اندیشه‌های دل او پیوسته برای بدی است". این یکی از قدرتمندترین بیانیه‌های کتاب مقدس دربارهٔ چیزی است که آنرا شرارت کامل، اساسی یا فراگیر انسان می دانیم. در ابتدا، شاید این اتهام، افراطی به نظر برسد و فقط برای افراد ناشناخته کمی در تاریخ کارایی داشته باشد، افرادی که وجدانشان کاملاً خشکیده بود. اما بعد از بررسی دقیق تر، مشخص می شود که این برای هر یک از ما و همهٔ ما بکار می رود.

تصور کنید اگر دستگاهی داشتیم که می توانست هر فکری را که به ذهن مان می رسید به تصویر بکشد و بعد تمام این تصاویر را به فیلمی تبدیل کند که همه ببینند. تصور کنید که همه خانواده، دوستان و همسالان ما این فیلم را می دیدند. آیا هر کاری که در توان داشتیم انجام نمی دادیم تا مانع از این شویم که این فیلم را ببینند؟ اگر این فیلم را می دیدند، آیا برایمان دشوار یا غیرممکن نبود که دوباره به چشمان شان نگاه کنیم؟ به هر حال، اگر به هر دلیلی، با شجاعت با آنها روبرو می شدیم و ادعا می کردیم که از چیزی شرم نداریم، آیا این نشان نمی داد که به آنها دروغ گفته و فریب شان می دهیم یا وجدان مان خشکیده است؟ حقیقت این است که حتی بهترین افراد در میان ما، افکار شریرانه ای دارند که هرگز نمی توانند با نزدیکترین دوستان خود مطرح کنند! همه اینها نشان می دهد که چیزی در ما وجود دارد که درست نیست. ما تمایل طبیعی به بدی داریم و متمایل به هر چیزی هستیم که وجدانمان با آن مخالفت کرده و ما را سرزنش می کند. این وضعیت ناخوشایند برای فیلسوفان روشنفکر، اخلاقگرایان و الهیدانان در سراسر تاریخ اندیشه بوده است. پولس رسول این مشکل انسان را با این تأسف خلاصه می کند: "من نمی دانم چه می کنم، زیرا نه آنچه را که می خواهم، بلکه آنچه را که از آن بیزارم، انجام می دهم."^{۵۲}

باید بدانیم شرارتی را که توصیف کردیم، محدود به دوره پیش از طوفان نوح نیست.^{۵۳} به عبارت دیگر، طوفان تمایل انسان به بدی را از بین نبرد و نوح هم قادر نبود که میراث بهتر از آدم بجا بگذارد. بلافاصله بعد از فرونشستن طوفان و فرمان خدا به نوح که کشتی را ترک کند، خدا شرارت دائمی را که در قلب انسانها باقی مانده بود، آشکار کرد و این نشانه ای از شخصیت تغییرناپذیر او تا پایان دنیا بود: "و رایحه خوشایند به مشام خداوند رسید و خداوند در دل خود گفت: "دیگر هرگز زمین را به سبب انسان لعنت نخواهم کرد، هرچند که نیت دل انسان از جوانی بد است. و دیگر هرگز همه جانداران را هلاک نخواهم کرد، چنانکه کردم."^{۵۴}

پیش از طوفان، خدا اعلام کرد که همه نیتهای اندیشه دل انسان همیشه بد است.^{۵۵} بعد از طوفان، کمی تغییر کرد. نیت قلب انسان، نه تنها بد است، بلکه منشأ این بدی نیز نمایان شد. این بدی از زمان تولد در قلب انسان می باشد.

این میراث او از جانب آدم است.^{۵۶} اگرچه کتاب مقدس این راز را برای ما توضیح نمی دهد، اما حقیقت آنرا تأیید می کند. نطفه انسان در گناه بسته شده و در گناه زاده شده؛ او از رحم منحرف

شده و از زمان تولد گمراه است.^{۵۷} به همین دلیل، نیازی نیست که به بچه ها یاد بدهیم که خودخواه یا فریبکار باشند. بلکه، والدین و دیگران باید سخت تلاش کنند تا به آنها یاد بدهند که از خودخواهی جلوگیری کرده، حقیقت را بگویند و به فکر آسایش دیگران باشند. هر که امیدوار است که یک روز بچه ها بر دنیا حکومت کنند، هرگز خوی وحشی و بی رحمانه را در بچه های کوچک ندیده که می خواهند برتر از دیگران باشند، یا وقتی بچه ای به اسباب بازی بچه ای دیگر طمع می ورزد. هرکسی که خلاف این را بگوید، تاریخ و اخبار روزانه برضد او خواهد بود!

کتاب مقدس تعلیم می دهد که انسان بدی می کند، چون بدی در درونش ساکن است. این شرارت ساکن در او، سرایت کرده و بر تمام افکار، حرفها و اعمال اش تأثیر می گذارد. ناله اشعیای نبی به شکل قدرتمندی این حقیقت را نشان می دهد: "همه ما همچون شخص نجس شده ایم و اعمال نیک ما جملگی همچون پارچه ای کثیف است! همگی ما مانند برگ پژمرده ایم، و گناهان ما همچون باد، ما را با خود می برد."^{۵۸} نظرات بسیاری در رابطه با منظور اشعیا از بیان کلمات پارچه ای کثیف وجود دارد. به هر حال، اکثر افراد فکر می کنند که او به پارچه ای اشاره می کند که از نظر آداب و تشریفات، با تماس مُرده، خونریزی یا جذام، ناپاک شده است. ما به سه مورد آخر می پردازیم.

در طول تاریخ، جذام به عنوان یکی از ترسناک ترین بیماریها بود؛ در نتیجه، جذام تصویر قدرتمند و واضحی از گناه را نشان می دهد. جذام، بدن را تخریب می کند تا اینکه چیزی بیش از فساد و تعفن باقی نمی ماند. این برای کسیکه دچار این بیماری می شود و به همان اندازه برای افرادی که باید شاهد آن باشند، غیرقابل تحمل است. با علم بر این مطالب، تصور کنید که کلپ خوش بینهای محلی تصمیم بگیرند که یک جذامی بیچاره را وارد کلپ کرده و او را قابل عرضه بسازند. با دقت او را شسته و با گرانترین عطرها معطر کنند. نهایتاً، با لباس سفید پاکی از ابریشم ظریف بپوشانند و او را در معرض دید تمام دنیا قرار دهند. اگرچه ممکن است تلاش شان منفعت زودگذری برای شخص جذامی داشته باشد و باعث تحسین خودشان شود، اما طولی نمی کشد که این روکش می افتد. فساد بدن انسان به سرعت از میان پارچه نمایان شده و بوی تعفن به زودی بر تمام رایحه ها غالب می شود. در چند لحظه، انسان، لباس و همه چیزهای که او لمس می کند، فاسد و مبتلا به جذام می شود.

همین موضوع را می توان در مورد انسان گفت. او صرف نظر از مذهب یا اصلاحات اخلاقی که بر خود تحمیل می کند، از درون به همان شکل باقی می ماند. عیسی او را به عنوان کاسه ای توصیف می کند که از بیرون پاک است اما از درون پر از نجاست است؛ قبر سفید شده ای که پُر از استخوانهای مُرده است.^{۵۹} مانند یک جذامی که فسادش خونریزی کرده و از میان پارچه ظاهر شده و آنرا به اندازه خود شخص زنده و شرم آور می سازد، فساد قلب انسان یا طبیعت اش از میان همه افکار، کلام و اعمال اش ظاهر شده و آنرا ناپاک می سازد. به همین دلیل، انسان تغییر نیافته نمی تواند به وسیله اعمال یا شایستگی خود در نزد خدا بایستد. بهترین اعمال اش همچون لباسی کثیف و نفرت انگیز در نزد خدا می باشد!

درک طبیعت انسان برای درک انجیل و بشارت، اساسی است. اگر انسان اساساً خوب است یا اگر اثر یا ذره ای خوبی در او وجود دارد، پس واعظ قدرت دارد که او را ملزم کند و انسانها قدرت دارند که پاسخ بدهند. به هر حال، اگر انسان اساساً تباه شده، پس فقط قدرت ماوراء الطبیعه خدا می تواند قلبها و فکرها را باز کند، به توبه بکشاند و ایمان عطا کند که به سوی نجات هدایت می کند.^{۶۰} خدا ما را به عنوان مسیحیان و خادمان انجیل فرا می خواند تا نه تنها عظمت و دولتمندی فیض خدا را اعلام کنیم، بلکه وضعیت حقیقی قلب انسان را با نور کلام خدا و قدرت روح القدس نمایان کنیم. نمایان ساختن فساد اخلاقی انسان باعث می شود که هیچ فخری به جسم نداشته باشیم و فخرمان به عیسی مسیح باشد.^{۶۱} فساد اخلاقی انسان، زمینه ای برای شب تاریک می باشد که در آن ستاره های درخشان فیض و رحمت خدا می درخشند.

فصل پانزدهم

خشم عادلانه

خدا/ داور عادل است، خدایی که هر روزه (به خاطر شریران) به خشم می آید.

- مزامیر ۷ : ۱۱

خودستایان در برابر دیدگانت نتوانند ایستاد؛ تواز همه بدکاران نفرت می کنی.

- مزامیر ۵ : ۵

اکثر جماعت انجیلی، آیات بالا را فراموش کرده اند، به حدی که دیگر حتی بحث برانگیز نمی باشند. چند وقت یکبار واعظان خشم عادلانه خدا بر علیه گناهکار را به گناهکاران اعلام می کنند؟ چند وقت یکبار واعظ به موضوعاتی همچون خشم الهی یا نفرت مقدس اشاره می کند؟ آیا به خاطر این است که دیگر کتاب مقدس را مطالعه نمی کنیم؟ یا به این نتیجه رسیده ایم که اکنون بخشهای خاص بر اساس الهام خدا نیست یا منسوخ شده است؟ آیا می تواند به خاطر این باشد که زیر سایه عملکرد صحیح سیاسی و هوی و هوس فرهنگ قرار گرفته ایم؟ یا متقاعد شده ایم که موعظه حقیقت راه برای رشد کلیسا نیست؟

صرفنظر از اینکه باب طبع عصر حاضر ما باشد یا خیر، خشم عادلانه خدا یک واقعیت در کتاب مقدس و بخش ضروری تمام اعلامیه های حقیقی انجیل می باشد. بنابراین، باید این تعلیم و حقایق مربوط به آنرا درک کنیم. باید بدانیم که بعد از درک این مطالب، باید آنها را اعلام کنیم. پایان مطالعه ما این نیست که صرفاً یک الهیات متعادل برای خود داشته باشیم، بلکه باید حقایقی را که کشف کرده ایم، برای منفعت قوم خدا اعلام کنیم. خطر کمی در یادگیری وجود دارد، اما غالباً خطر زیادی در اعلام آموخته هایمان وجود دارد. حقایق که می دانیم، آسیب کمی به ما رسانده و سود کمی برای کلیسا خواهد داشت، اگر آنها را به کتابخانه های خود محدود کنیم.

آیا ما یک خدای عادل می خواهیم؟

اولین سؤال که باید از انسانهای دیگر و خودمان بپرسیم این است: "آیا واقعاً یک خدای عادل می خواهیم؟" شاید این یک سؤال غیرعادی به نظر برسد و حتی غیرضروری، اما در واقع، مطالب زیادی را دربارهٔ وضعیت انسانی ما و مشکل ما در مقابل خدا آشکار می کند.

از یک طرف، ما یک خدای عادل می خواهیم. حتی تصوّر زندگی در دنیایی که تحت تسلط مطلق یک موجود ناعادل و قادر مطلق می باشد، ترسناک است. هیتلرهای این دنیا فقط برای یک لحظه در تئاتر تاریخ ظاهر می شوند و شرارت خودشان، به سرعت آنها را کنار می زند. با اینحال به نظر می رسد که اثر ویرانی آنها به فراتر از نسل خودشان می رسد. پس زندگی تحت فرمانروایی ناعادلانهٔ یک خدای فاسد و ابدی به چه شکلی می بود؟ حتی چنین فکری، مثل یک کابوس است. بی عدالتی او، او را متناقض و حتی هوسباز می ساخت. قدرتش، او را ترسناک می ساخت. حتی اگر اکثر اوقات نسبت به ما خوبی می کرد، هیچ قطعیتی وجود نداشت که این نیکویی ادامه یابد. ما مانند قایقرانانی می بودیم که در دریای آرام قایقرانی می کنیم و با پیش بینی یک طوفان مهلک احتمالی، آشفته می شویم. هیچ زمینهٔ قطعی و منطقی برای ایمان وجود نمی داشت. هیچ امیدی به آینده برای اصلاح خطاهای دنیای کنونی که زیر سنگینی بیعدالتی بدون تأدیب و فساد بدون چالش می لنگد، وجود نمی داشت. برای همین، اگر قرار بود که رأی گیری کنیم، انسانهای عاقل به خدای کاملاً عادل رأی می دادند که "هیچ بی عدالتی در او نیست".^۱ خدایی که کاملاً قابل اعتماد است، با عدالت دنیا را داوری خواهد کرد و داوری را با عدالت کامل و منصفانه بر همهٔ انسانها اجرا خواهد کرد.^۲

یک خدای عادل، خدای مهربانی است که اکثر انسانها خواهان او بوده و حتی او را می طلبند. وقتی بی عدالتی زیادی بدون مداخله یا داوری الهی در دنیای ما اجرا می شود، انسانهای فراموشکار مانند جانور وحشی می شوند و خواهان عدالت آسمانی هستند، اما انسان متفکر در سکوت، درحالیکه سرش را با دستانش پوشانیده، در گوشه ای می نشیند. او می داند که بین یک صخره و مکانی دشوار گیر کرده است. با انگشت اشارهٔ وجدان خود متوجه می شود که اگر خدا به انسانها عدالتی را بدهد که خواهانش هستند، در اینصورت، همهٔ انسانها، از جمله افرادی که بیشترین تقاضا را دارند محکوم خواهند شد. چنانکه مکتوب است: "هیچ پارسایی نیست، حتی

یکی.^۳ افرادی که خواهانِ قرارگیری دیگران در جایگاه داوری هستند، باید بدانند که دادخواستی برای داوری خود در آن جایگاه ارائه می دهند. اگرچه همهٔ انسانها مرتکب قساوت یکسانی نشده اند، اما همه گناه کرده اند، و همه محکوم به مرگ و جدایی ابدی از یک خدای قدوس و عادل هستند. هر که می خواهد خود را از بزرگترین گناهکاران جدا کند، نسبت به فساد و شرارت اعمال خود ناپیوست.

این وضعیت دشوار، این سؤال را ایجاد می کند: "آیا ما واقعاً یک خدای عادل می خواهیم؟" آیا واقعاً می خواهیم که او همهٔ جنبه های زندگیمان را بررسی کند- افکار، کلام و اعمال- و سپس همان حکم را که برای ماست به ما بدهد؟ فقط انسان یا فرهنگ که وجدانش خشکیده، خواهانِ ایستادن در برابر این بررسی و دریافت نتیجهٔ حاصل از تخت داوری یک خدای کاملاً عادل می باشد.

این حقیقت که خدا یک خدای عادل است، مانند شمشیر دو دم است. باعث تسلی ماست که بدانیم یک موجود فاسد و قادر مطلق بر دنیا فرمانروایی نمی کند. به هر حال، برای افرادی که هنوز وجدانی دارند که مطابق آن تفکر می کنند، این حقیقت کاملاً ترسناک است. اگر خدا واقعاً عادل است و همهٔ اعمال عادلانه را با محبت کامل دوست می دارد و از تمام اعمال ناعادلانه با تنفر کامل نفرت می کند، پس واکنش او نسبت به شرارت ما چه خواهد بود؟

آیا خدا خشمگین است؟

برای واعظان و مبشران معاصر غیرعادی نیست که به شنوندگان خود این اطمینان را بدهند که خدا نه تنها خدای خشمگینی نیست، بلکه این بیانیه در بهترین حالت، باعث گمراهی شده و در بدترین حالت بدعت آمیز است.^۴ این موضوع نمی تواند تسلی واقعی به انسانها بدهد. بر اساس کتاب مقدس، خدا یک خدای خشمگین است و این برای ما خوب است. کتاب مقدس اعلام می کند: "یهوه خدایی است غیور و انتقام گیرنده، خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است. خداوند از خصمان خویش انتقام می ستاند، و خشم را از برای دشمنانش نگاه می دارد." "خدا داور عادل است، خدایی که هر روزه به خشم می آید." براستی که تو مهیب هستی! آنگاه که خشم گیری، کیست که در حضورت تواند ایستاد؟^۵

وقتی قدّوسیت، عدالت و محبت خدا با شرارت، بیعدالتی و بی محبتی انسان مواجه می شود، نتیجه اجتناب ناپذیر آن، خشم یا غضب الهی است، خشم شدیدی که مزمن‌نویس فریاد برمی آورد: "کیست که از قدرت خشم تو آگاه باشد؟ زیرا خشم تو به عظمت ترس است که باید از تو داشت." ^۶ کلمه ای که در عهدعتیق خشم ترجمه شده، برگرفته از سه کلمه عبری است. اولین کلمه *qetsep* که اشاره به خشم، غضب و عصبانیت دارد. دومین کلمه *hema* که نشاندهنده خشم، غضب، بیزاری، غیظ، گرما و حتی سَم است. سومین کلمه *aph* است که به طور تحت اللفظی ترجمه شده است "سوراخ بینی" یا "بینی". این نشاندهنده خشم خدا به همان شکلی است که شعله سوزان سوراخ بینی، نشاندهنده خشم یک حیوان خشمگین است. این نشانه ها اصلاً پاک و مهذب شده نیستند اما قدرتمندند.

در عهدجدید، کلمه خشم از دو کلمه یونانی ترجمه شده است. اولین کلمه *orge* است، که به خشم یا غضب اشاره می کند. دومین کلمه *thumos* است که نشاندهنده خشم، غضب، تعصب شدید و غیظ است. در طیف وسیعتر کتاب مقدس، خشم الهی به ناخشنودی مقدّس و خشم عادلانه خدا اشاره می کند که نسبت به گناهکار و گناهش می باشد.

با توجه به خشم خدا، باید بدانیم که این یک احساس غیرقابل کنترل، غیرمنطقی یا خودخواهانه نیست، بلکه خشم خدا در نتیجه قدّوسیت، عدالت و محبتش می باشد. همچنین این یک عنصر- ضروری در سلطنتش می باشد. خدا به خاطر هویتش باید با گناه مخالفت کند. خدا/قدّوس است. بنابراین، بدی خدا را دفع می کند و خدا با شریران مشارکت نمی کند. خدا/محبت است و با غیرت هر آنچه را که نیکوست محبت می کند. چنین محبت شدیدی نسبت به عدالت، در تنفر شدید نسبت به تمام بدیها ظاهر می شود. بنابراین، محبت خدا، خشم خدا را بی اثر نمی کند؛ بلکه آنرا تأیید یا تضمین می کند. خدا/عادل است. بنابراین باید شرارت را داوری و محکوم کند. اگر انسان مورد خشم خداست، به خاطر این است که با اختیار خود سلطنت مطلق خدا را به چالش کشانده، به اراده قدّوس او بی حرمتی کرده و خود را در معرض داوری قرار می دهد.

خدا در قدّوسیت، عدالت و محبت خود از گناه متنفر است و با خشم ترسناک و غالباً شدیدی برعلیه آن می ایستد. زمین در برابر خشم او می لرزد و صخره ها می شکنند. ملتها نمی توانند خشم او را

تحمل کنند و هیچ کس نمی تواند در برابر غضب او بایستد.^۷ قویترین انسانها و فرشتگان نیز در نزدش آب می شوند، مانند پیکر موم کوچک که در مقابل آتش سوزان آب می شود.^۸

امروزه، بسیاری از افراد تعلیم خشم الهی یا هر تعلیم مشابهی را رد می کنند، تعلیمی که می گوید یک خدای مهربان و رحیم می تواند خشمگین باشد یا چنین خشمی را در داوری و محکومیت گناهکار نشان دهد. آنها می گویند که چنین نظرات چیزی بیش از نتیجه گیری نادرست انسانهای اولیه نیست که خدا را دشمن، انتقام گیرنده و حتی بی رحم می دیدند. ما به عنوان مسیحی باید هر تعلیمی را که خدا را به عنوان خدای بی رحم نشان می دهد یا شفقت اش را نادیده می گیرد رد کنیم. به هر حال، نباید تعلیم آشکار کتاب مقدس دربارهٔ تعلیم خشم الهی و تنبیه را فراموش کنیم. مراجع کافی در رابطه با خشم و غضب خدا، در کتاب مقدس وجود دارد که باعث می شود حداقل این موضوع به اندازهٔ محبت، مهربانی و شفقت او مهم و برجسته باشد.

خدا رحیم و فیاض است، دیرخشم و آکنده از محبت، اما گناهکار ناتوبه کار را تنبیه می کند تا عدالت را در میان مخلوقاتش اجرا کند و از نام قدوسش حمایت کند.^۹ در عظمت جلالش، مخالفانش را سرنگون کرده و آتش خشم خویش را فرومی ریزد تا آنان را چون خاشاک بسوزاند.^{۱۰} حتی در عهدجدید، به عنوان آتش فروبرنده و خدایی که "خشمش را فرومی ریزد" توصیف شده، تا جاییکه شریرترین اشخاص فریاد برمی آورند که کوهها و صخره ها بر آنها فرود آیند تا آنها را از خشم برهٔ خدا پنهان کنند.^{۱۱} به همین دلیل، پولس رسول استدعا می کند که فریب نخورند بلکه با علم بر این حقیقت زندگی کنند که غضب خدا بر سرکشان نازل می شود.^{۱۲}

این بیانیهٔ تکراری، که خدا یک خدای خشمگین نیست، یک بیانیهٔ نادرست است و نمی تواند انسان را به درستی تسلّی دهد! چگونه می توان در خدایی تسلّی یافت که نسبت به بدی خنثی است و هیچ خشمی برعلیه آن نشان نمی دهد؟ خدا چگونه می تواند نیکو، بامحبت یا حتی اخلاقی باشد، اگر به خاطر برده فروشی، آشویتز، یا قتل میلیونها نوزاد متولد نشده به نام آسودگی و راحتی، از آتش خشم نسوزد؟ وقتی دربارهٔ چنین قساوتی می شنویم، خشم یا غضب اخلاقی طاقت فرسایی را احساس می کنیم. بعلاوه، هر انسانی را که تحت تأثیر چنین فجایع غیراخلاقی قرار نمی گیرد، همچون همان هیولاهایی می دانیم که مرتکب این اعمال شده اند. پس وقتی می گوییم که خدا

یک خدای خشمگین نیست، چه چیزی را اعلام می کنیم؟ آیا می توانیم خشم را خود نسبت به بی عدالتی تصدیق کنیم، درحالیکه چنین حقّی را به خدا نمی دهیم؟

برخلاف تفکر شاعرانه و اعطانی که می خواهند خدا را باطبع این دنیای نفسانی بسازند، کتاب مقدس به ما تعلیم می دهد که خدای بینهایت قدّوس، عادل و بامحبت، خدای خشم است. او هرگز نسبت به بدی بی تفاوت نیست؛ با آتش خاموشی ناپذیر برعلیه آن می سوزد. خشم عادلانه او متوجه گناهان ب یشماری می شود که هر لحظه برعلیه او انجام می شود.

"هان، نام یهوه از دور می آید، با خشم آتشین و دودی غلیظ. لبانش پر از غضب است و زبانش آتشی است فرو برنده." ^{۱۳} "گناهکاران در صهیون ترسانند، و لرزه بر تن منافقان افتاده است: "کیست از ما که بتواند در آتش سوزاننده منزل گزیند؟ و کیست از ما که بتواند در آتشگاه جاودانی ساکن شود؟" ^{۱۴} "هان، توفان خداوند برخاسته است! خشم او چون گردبادی سهمگین پیش می رود، تا بر سر شیران فرود آید." ^{۱۵}

ما نباید فریب این تفکر را بخوریم که آتش خاموش ناپذیر و فروبرنده خدا، فقط برای فجیعترین جنایات مشتعل می شود یا فقط برای پست ترین افراد در میان ما می باشد. از نظر خدا، دو مقوله جداگانه برای گناه وجود ندارد: یک مقوله او را خشمگین می کند و مقوله دیگر چنین واکنش را ایجاد نمی کند. کتاب مقدس به ما تعلیم می دهد که همه گناهان برخلاف شریعت است، هر نوع سرکشی مانند جادوگری است، و هر عمل سرکشی مانند شیرانه ترین عمل غیراخلاقی و بُت پرستی است. ^{۱۶} برای هر گناه، خشم خدا بر سرکشان نازل می شود و مزد هر گناه مرگ است. ^{۱۷}

گناه اولین والدین ما و خشم که در خدا ایجاد کرد به وضوح طبیعت شیرانه هر نوع یا هر مقوله از گناه را نشان می دهد. ظاهراً خوردن میوه ممنوعه در مقایسه با قساوتهای تاریخ بشر- و مسائل سرفصل اخبار شب، بی ضرر است؛ بااینحال این یک سرکشی، خشم خدا را برانگیخت و محکومیت دنیا را به همراه داشت. حداقل از این مطلب می آموزیم که همه گناهان در نزد خدای قدّوس و عادل، شرارت آمیز است و همه افرادی که مرتکب چنین گناهی می شوند، مورد خشم خدا قرار می گیرند. ^{۱۸}

آیا خدا نفرت دارد؟

آیا خدا نفرت دارد؟ آیا این نفرت نسبت به انسانها بوده است؟ اکثر افراد هرگز موعظه ای دربارهٔ این موضوع نشنیده یا حتی به چنین موضوعی فکر نکرده اند. این سؤال به تنهایی کافیست تا مخالفت ایجاد کرده و افراد نسبتاً مذهبی را به جنگ وادارد. حتی احتمال چنین چیزی برخلاف اکثر مطالب است که واعظان انجیلی امروز تعلیم می دهند. به هر حال، در کتاب مقدس، نفرت خدا به اندازهٔ محبتش واقعی می باشد. بر اساس کتاب مقدس، چیزهای وجود دارد که خدای مقدس و با محبت از آنها متنفر است، نفرت دارد، بیزار است و حتی اکراه دارد. بعلاوه، این نفرت غالباً نسبت به انسان سقوط کرده می باشد.

بسیاری از مخالفتها با تعلیم دربارهٔ نفرت خدا، بر پایهٔ این پیش فرض غلط می باشد که خدا محبت است و بنابراین نمی تواند نفرت داشته باشد. با وجود اینکه محبت خدا، واقعیتی مافوق از درک ماست، اما باید بدانید که محبت خدا تنها دلیل نفرتش می باشد. نباید بگوییم که خدا محبت است، در نتیجه نمی تواند نفرت داشته باشد، بلکه باید بگوییم، خدا محبت است و در نتیجه باید نفرت داشته باشد. اگر یک نفر واقعاً زندگی را دوست دارد، تقدس آنرا تصدیق کرده و همهٔ بچه ها را به عنوان هدیه ای از جانب خدا گرامی می دارد، در اینصورت باید از سقط جنین متنفر باشد. غیرممکن است که به شدت و خالصانه عاشق بچه ها باشید ولی نسبت به چیزی که آنها را در رحم نابود می کند بی تفاوت باشید. به همین ترتیب، اگر خدا شدیداً همهٔ چیزهای خوب و درست را دوست دارد، پس باید با همین شدت از تمام چیزهای منحرف و بد نفرت داشته باشد.

کتاب مقدس به ما تعلیم می دهد که خدا نه تنها از گناه نفرت دارد بلکه این نفرت را متوجهٔ افرادی می سازد که آنرا انجام می دهند. به همهٔ ما این عبارت معروف را تعلیم داده اند: "خدا عاشق گناهکار است و از گناه متنفر است"، اما این تعلیم، انکار آیاتی است که به وضوح خلاف این را اعلام می کنند. مزمورنویس، با الهام از روح القدس نوشت که خدا نه تنها از گناه نفرت دارد، بلکه همچنین از "همهٔ بدکاران" نفرت دارد.^{۱۹}

باید بدانیم که غیرممکن است که گناه را از گناهکار جدا کنیم. خدا گناه را تنبیه نمی کند، بلکه کسی را که مرتکب گناه شده، تنبیه می کند. گناه، محکوم به جهنم نمی شود بلکه انسان که گناه کرده است. به همین دلیل، مزمورنویس اعلام می کند: "خودستایان در برابر دیدگانت نتوانند

ایستاد؛ تو از همه بدکاران نفرت می کنی.^{۲۰} "همچنین" خداوند در معبد مقدس خویش است؛ خداوند بر تخت خود در آسمان است. چشمان او می نگرد، پلکهای او بنی آدم را می آزماید. خداوند پارسا و شریر را می آزماید؛ جان او بیزار است از آن که خشونت را دوست می دارد. بر شریان اخگرهای افروخته خواهد بارانید؛ سهم پیاله آنها گوگرد گداخته و باد سوزان خواهد بود. زیرا خداوند عادل است، او اعمال پارسایانه را دوست می دارد؛ صالحان روی او را نظاره خواهند کرد.^{۲۱}

باید بدانید که متون بالا به تنهایی در کتاب مقدس قرار نگرفته اند، بلکه با عبارات دیگری همراه شده اند که این موارد را برای چنین واکنشی از جانب خدای قدّوس تقویت می کنند. در کتاب لاویان، خداوند به قوم اسرائیل هشدار داد که نباید از آداب و رسوم ملت‌هایی پیروی کنند که آنها را از پیش رویشان می راند، و سپس می افزاید: "زیرا آنان همه این کارها را کردند و از این رو از ایشان کراهت داشتم."^{۲۲} دوباره در کتاب تثنیه، او به قوم اش هشدار می دهد که کنعانیان به این دلیل بیرون رانده شدند که "خداوند از آنها کراهت داشت" و هر که در این اعمال ناعادلانه شرکت کند، به همین شکل نزد خداوند "مکروه" خواهد بود.^{۲۳} در کتاب مزامیر، خدا وضعیت خود را نسبت به اسرائیلیان بی ایمان توصیف می کند که نخواستند وارد سرزمین وعده شوند، او می گوید: "چهل سال از آن نسل بیزار بودم"^{۲۴} نهایتاً، در کتاب تیتوس، پولس افرادی را که اعتراف ایمان پوچ یا سطحی به خدا دارند به عنوان افرادی "نفرت انگیز" در نزد خدا توصیف می کند و یوحنا در جزیره پطموس، دریاچه آتش را جایگاه ابدی افرادی توصیف می کند که "نفرت انگیز" هستند.^{۲۵}

توضیحِ نفرت الهی

وقتی کتاب مقدس می گوید که خدا از گناهکاران نفرت دارد، این چه مفهومی دارد؟ اولاً، لغتنامهٔ وبستر، نفرت را به عنوان یک احساس دشمنی شدید نسبت به کسی، دشمنی فعال نسبت به کسی یا مخالفت شدید با کسی، تعریف می کند: نفرت داشتن، بیزار بودن، تنفر داشتن یا اکراه داشتن. اگرچه اینها کلمات سنگینی هستند، کتاب مقدس اکثر این کلمات، شاید نه همهٔ آنها را برای توصیف رابطهٔ خدا با گناه و گناهکار به کار می برد. دوماً، باید بدانیم که نفرت خدا در هماهنگی کامل با صفات دیگرش می باشد. برخلاف انسان، نفرت خدا، مقدّس و عادل است و حاصلِ محبتش می باشد. سوماً، باید بدانیم که نفرت خدا، انکار محبتش نیست. مزامیر ۵ : ۵ انکار یوحنا ۳ : ۱۶ یا متی ۵ : ۴۴ - ۴۵ نیست. اگرچه خشم خدا بر گناهکار قرار می گیرد، اگرچه او هر روزه از شیران خشمگین می شود و اگرچه از همهٔ کسانی که گناه می کنند، نفرت دارد؛ محبت اش از چنان ماهیتی برخوردار است که می تواند افرادی را که موردِ نفرتش می باشند، محبت کند و برای نجات شان اقدام کند.^{۲۶} چهارماً، اگرچه خدا نسبت به افرادی که مورد نفرت اش هستند، بردبار است و نجات شان می دهد، اما زمانی فرا می رسد که این هدیه خود را دریغ می کند و دیگر آشتی امکانپذیر نخواهد بود.

فصل شانزدهم

جنگ مقدس

اما ایشان عصیان ورزیدند، و روح قدوس او را محزون ساختند. پس روی گردانیده دشمن ایشان شد، و خود با ایشان جنگ کرد.

- اشعیا ۶۳: ۱۰

یهوه خدایی است غیور و انتقام گیرنده، خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است. خداوند از خصمان خویش انتقام می ستاند، و خشم را از برای دشمنان اش نگاه می دارد.

- ناحوم ۱: ۲

با توجه به خشم عادلانه خدا که در خشم و غضب او ظاهر شد، اکنون توجه خود را به موضوعی مربوط به آن جلب می کنیم- دشمنی موجود در بین خدا و گناهکار ناتوبه کار. این الزامی برای واعظ انجیل است که درباره جنگ مقدس خدا بر علیه دشمنان اش هشدار دهد، از گناهکاران استدعا کند که تا دیر نشده، با خدا آشتی کنند. وعده خدا برای عفو و بخشش سرکشان، یک وعده واقعی است اما نباید آنرا یک امر مسلم بدانید. روزی می رسد که برگ زیتون گرفته شده و آرامشی وجود نخواهد داشت. در آن زمان، چیزی که برای گناهکار می ماند: "انتظار هولناک مجازات و آتشی مهیب است که دشمنان خدا را فرو خواهد بلعید... آری، افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است."^۱

چه کسانی با هم در جنگ اند؟

این اعلامیه معروف که "خدا عاشق گناهکار است و از گناه متنفر است"، غالباً به همراه عبارت معروف مشابهی می باشد: "انسان با خدا در جنگ است، اما خدا هرگز با انسان در جنگ نیست." در نتیجه، به دشمنی و جنگ بی وقفه گناهکار با خدا اهمیت زیادی داده شده، اما کمتر درباره جنگ بی وقفه خدا با گناهکار صحبت می شود.

صرف نظر از این گرایش اخیر در افکار انجیلیها، باید بدانید که دشمنی بین خدا و گناهکار، یکطرفه نیست- بلکه دو طرفه است. وقتی انسان با خدا اعلام جنگ می کند، خدا، دشمن آنها شده

و برعلیه آنها می جنگد.^۲ اگرچه این یک حقیقت مشوّش کننده است، اما کتاب مقدس به وضوح تعلیم می دهد که خدا گناهکار ناتوبه کار را دشمن خود دانسته و برعلیه او اعلام جنگ کرده است. تنها امید گناهکار این است که تا دیر نشده، خود را خلع سلاح کند و پرچم سفید تسلیم را برافرازد.^۳

کتاب ناحوم به ما می گوید: "خداوند از خصمان خویش انتقام می ستاند و خشم را از برای دشمنان اش نگاه می دارد."^۴ اولین تعلیم این متن این است که خدا، شریران را دشمن خود می داند. او متأسف نیست که انسان او را دشمن خود ساخته، بلکه جایگاه خود را برعلیه انسان اعلام می کند. خدا محدوده جنگ را تعیین کرده و نیروهای خود را جمع آوری می کند. دومین حقیقتی که باید بیاموزید، این است که خدا در خطّ حمله است. او صرفاً در مقابل حملات انسان شریر نمی ایستد، بلکه خود فریاد جنگ سرداده و با تمام خشم برای شرکت در آن می دود. چنانکه مزمورنویس هشدار می دهد، خدا شمشیرش را برای جنگ تیز کرده، کمان خود را کشیده و آماده کرده است. سلاحهای مرگبار مهیا کرده، تیرهای خود را آتشین ساخته است. اگر شریران توبه نکنند، قطعاً با خشم او نابود خواهند شد.^۵

ما باید بدانیم و بپذیریم که حقیقت "جنگ مقدس"، یک اثر باستانی از عهدعتیق یا دیدگاه اولیه درباره خدا نیست که با مکاشفه تدریجی عهدجدید باطل شده باشد. بلکه این یک حقیقت کتاب مقدسی و پایدار است که در تمام کتاب مقدس یافت می شود.

در کتاب رومیان، پولس رسول می نویسد: "هنگامی که دشمن بودیم، بواسطه مرگ پسرش با خدا آشتی داده شدیم"^۶ اگرچه این متن درباره دشمنی دوطرفه میان خدا و انسان صحبت می کند، تأکید بیشتر بر دشمنی گناهکار با خدا نیست، بلکه بر مخالفت خدا با گناهکار. با علم بر اینکه این مفهوم برای اکثر انجیلیهای معاصر ناآشناست، این محققین، تأییدهای بیشتری را ارائه می دهند: چارلز هاج می گوید: "فقط یک مخالفت شریرانه میان گناهکار با خدا وجود ندارد، بلکه یک مخالفت مقدس میان خدا با گناهکار نیز وجود دارد."^۷ لوئیس برکوف می گوید: "نه اینکه انسانها با خدا دشمنی دارند، بلکه آنها مورد ناخشنودی مقدس خدا هستند."^۸ و روبرت ال. ریموند توضیح داد: "کلمه 'دشمنان' به احتمال زیاد باید به صورت مجهول درنظر گرفته شود ('مورد نفرت خدا') به جای

اینکه به صورت معلوم باشد ("تنفر از خدا"). به عبارت دیگر، کلمه "دشمنان"، نفرت نامقدس ما نسبت به خدا را به طور برجسته نشان نمی دهد، بلکه نفرت مقدس خدا نسبت به ما را نشان می دهد.^۹

بر اساس این متن، انسان گناه کرده و به خدا هجوم برده است. برای اینکه مصالحه برقرار شود، باید حمله انسان برداشته شود، عدالت خدا برقرار شود و خشم خدا بر علیه انسان فروکش کند. ما می دانیم که مرگ مسیح همه انسانها را به طور مطلوب به حضور خدا نبرد، بلکه اکثر انسانها به مخالفت نفرت انگیز خود با شخص و اراده خدا ادامه دادند. به هر حال، مرگ مسیح، خواسته عادلانه خدای قدوس را برآورده کرد تا او به طور مطلوب کاری برای دشمنانش انجام دهد و برگ زیتون صلح و آرامش را از طریق انجیل به طرف آنها دراز کند. افرادی که توبه کرده و به مسیح ایمان می آورند، نجات خواهند یافت، اما هر که ایمان نیاورد، غضب را نسبت به خود، برای روز غضب می اندوزد، روزی که در آن داوری عادلانه خدا آشکار خواهد شد.^{۱۰}

هرگز نباید فراموش کنیم که همان مسیح که زندگی خود را در راه ملتها داد، همان کسی است که بر آنها می تازد و با عصای آهنین بر آنها حکمرانی می کند.^{۱۱} خادم رنج دیده ای که در راه جلجتا گام برداشت، یک روز چرخشت شراب خشم و غضب خدای قادر مطلق را لگدمال خواهد کرد.^{۱۲} نجات دهنده ای که خونس را در راه دشمنانش ریخت، مجدداً با ردایی آغشته به خون دشمنانش باز می گردد.^{۱۳} بره ای که خشم خدا را بر صلیب متحمل شد، همان کسی است که خشم خدا را بر افرادی خواهد ریخت که بر علیه او گرد آمده اند، چنان خشمی که آنها فریاد برمی آورند که کوهها بر آنها فرود آیند و آنها را از حضور او پنهان کنند.^{۱۴} شاهزاده صلح که سال لطف خداوند را اعلام کرد، یک روز، روز انتقام او را اعلام خواهد کرد.^{۱۵} او همان کسی است که داوری کرده، می جنگد و ارتش آسمانی را بر علیه دشمنان خدا رهبری می کند.^{۱۶} به همین دلیل، مزمن نویسی به ملتها توصیه می کند که با پسر بیعت کنند، تا مبادا او به خشم آید و در راه هلاک شوند، زیرا خشم او به دمی افروخته می شود.^{۱۷}

ما به عنوان واعظان انجیل باید محبت خدا به انسانها و اشتیاق او برای نجات را اعلام کنیم، اما نباید هشدارهای واضح و تکراری کتاب مقدس را کنار بگذاریم. انسانها باید آماده ملاقات با خدایشان باشند.^{۱۸} باید "با دشمن خود به سرعت صلح کنند" درحالیکه هنوز با او در راه

اسند.^{۱۹} چون اگر توبه نکنند، او شمشیرش را تیز کرده و کمان خشم خود را از پیش کشیده و آماده کرده است.^{۲۰}

واعظ باید به افرادی که ایمان دارند، وعده بخشش کامل و قطعیت صلح را اعلام کند. به هر حال، پیام آور امین باید به افرادی که از انجیل اطاعت نمی کنند، بگوید که خشم خدا هنوز بر آنها باقی است.^{۲۱}

چه خواندگی فوق العاده و وحشتناکی به خادم انجیل سپرده شده است. او برای عده ای از افراد، رایحه حیات است، اما برای عده ای دیگر، بوی مرگ. کیست که برای چنین کاری کفایت داشته باشد؟^{۲۲}

آیا انتقام برای خدا بد نیست؟

انتقام خدا، رابطه نزدیکی با خشمش دارد. مزمورنویس او را "خدایی که انتقام از آن اوست" می خواند، و ناحوم نبی، او را خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب معرفی می کند که "از خصمان خویش انتقام می ستاند و خشم را از برای دشمنانش نگاه می دارد."^{۲۳} سرود موسی، انتقام خدا را تمجید می کند. این یکی از ترسناک ترین تصاویر کل کتاب مقدس درباره خدا می باشد: "حال ببینید که من خود اویم! خدایی دیگر جز من نیست. می میرانم و زنده می کنم؛ مجروح می سازم و شفا می بخشم؛ و از دست من رها نشده ای نیست. دست خویش به آسمان برمی افرازم و به زنده بودنم تا ابد سوگند می خورم. اگر شمشیر براق خویش را تیز سازم و داوری را به دست خود گیرم، از دشمنان خویش انتقام خواهم کشید، و آنان را که از من بیزارند مکافات خواهم داد. تیرهای خود را سرمست خون خواهم ساخت، سرمست خون کشتگان و اسیران؛ و شمشیر من گوشت خواهد خورد؛ گوشت سر رهبران دشمن را."^{۲۴}

ما چگونه می توانیم چنین متنی را بخوانیم و نلرزیم؟ چگونه می توانیم به چنین حقیقتی ایمان داشته و آنرا اعلام نکنیم؟ عاموس نبی اعلام کرد: "شیر غریده است، کیست که نهراسد؟ خداوندگار یهوه سخن گفته است، کیست که نبوت نکند؟"^{۲۵} پولس رسول نوشت: "ما نیز ایمان داریم و سخن می گوییم."^{۲۶} به این ترتیب، اگر ایمان داریم که کتاب مقدس مصون از خطاست و خدا تغییرناپذیر است، چگونه می توانیم چنین چیزهای را اعلام نکنیم؟ آیا هشدار ناحوم چیزی بیش از شعری بی

معنا و بدون کاربرد عملی می باشد؟ آیا یک داستان بدون تفسیر حقیقی می باشد؟ آیا برای فرهنگی نوشته شده بود که پُر انرژی تر از ما بودند و این بیش از حدّ برای جان شکننده انسان مدرن قدرتمند است؟ اگر در زمان ناحوم، این یک کلام حقیقی درباره خدا و کلام ضروری برای انسان بود، پس امروز هم به همین شکل است. این حقیقت است- و یک عنصر- ضروری در اعلامیه انجیل!

بر اساس کتاب مقدس، باید به انسانها هشدار داد که خدا یک خدای انتقام گیرنده است. اما چگونه چنین حقیقتی را با متون دیگر کتاب مقدس که به وضوح انتقام را به عنوان فسادِ انسان شیریر اعلام می کند، مرتبط سازیم؟^{۲۷} چگونه یک خدای مقدّس و بامحبت می تواند یک خدای انتقام گیرنده نیز باشد؟ اولاً، باید بدانیم که انتقام الهی یک موضوع ثابت در کتاب مقدس می باشد و بنابراین غیر قابل انکار است. دوماً، باید بدانیم که انتقام خدا متفاوت از انتقام انسان سقوط کرده است؛ غیرت او برای قدّوسیت، عدالت و انصاف، باعث برانگیختن انتقامش می شود. خدا رحیم و فیاض است، دیرخشم و آکنده از محبت و وفا، اما عادل نیز می باشد. او برای حمایت از نام خود و برقراری عدالت در میان مخلوقاتش، گناهکار را تنبیه می کند.^{۲۸} با علم بر ماهیت ناخوشایند گناه انسان، خدا حقّ دارد که انتقام بگیرد. خدا سه مرتبه در کتاب ارمیا می پرسد: "آیا نباید برای این کارها مجازات شان کنم؟ آیا نباید از چنین قومی انتقام بگیرم؟"^{۲۹} در جای دیگری در شریعت و انبیا، پاسخ این سؤال را می یابیم: موسی تأیید می کند که خدا تأخیر نخواهد کرد بلکه هر که را که از او نفرت کند، سزا خواهد داد. اشعیا اعلام می کند که خدا از خصمانِ خویش راحتی خواهد یافت، و از دشمنان خویش انتقام خواهد ستانید.^{۳۰}

امروزه، عدّه زیادی از افراد، تعلیم انتقام الهی یا هر تعلیم دیگری را که می گوید یک خدای مهربان و رحیم می تواند انتقام گیرنده باشد، رد می کنند. حتی خادمانی که این تعلیم را به عنوان تعلیم آشکار کتاب مقدس می پذیرند، به ندرت آنرا از سکوی موعظه اعلام می کنند. در نتیجه، دنیای بی ایمان، به همراه مسیحیان خالص، از شخصیت حقیقی خدا و واکنش کامل او نسبت به اعمال گناه آلود انسانها آگاهی ندارد.

کتاب مقدس به ما هشدار می دهد که خشم خدا بر پسران انسان می آید و توصیه می کند که برای ملاقات با خدایمان آماده شویم.^{۳۱} انسان گناهکار باید این حقایق را با ترس و لرز در نظر بگیرد، اما

اول، واعظان باید این حقایق را بشناسانند. این مسئولیت ماست که با شیپور، دربارهٔ قطعیت خشم که می‌آید به انسانها هشدار بدهیم.^{۳۲} اگر این قسمتِ ناخوشایند خدمت خود را انجام ندهیم، مسئول بوده و خونِ شنوندگانمان از دست ما طلبیده خواهد شد. چنانکه خدا به حزقیال نبی هشدار داد: "اگر من به مرد شریر بگویم: ای مرد شریر، به یقین خواهی مُرد! ولی تو سخن‌نگویی و به آن مرد شریر هشدار ندهی تا از راه خود بازگردد، آنگاه آن مرد شریر در گناه خود خواهد مُرد اما من خون او را از دست تو خواهم طلبید."^{۳۳}

با علم بر متونی که در رابطه با انتقام خدا مطرح کردیم، وقتی انسان به این فکر می‌کند که تا چه اندازه موعظهٔ ما عجیب و نامتعادل شده، فقط باید اشک بریزد! موعظه‌های مان، ما را فریب می‌دهند و نشان می‌دهند که تا چه اندازه از بعضی از حقایق طرفداری کرده و برعلیه بقیهٔ حقایق تعصب داریم! ما فراخوانده شده ایم تا ارادهٔ کامل خدا را اعلام کنیم و نباید از آن کناره‌گیری کنیم!^{۳۴} به ما این اقتدار داده نشده که با آگاهی خود از نیازهای انسان مدرن، انتخاب کنیم که چه چیزی را باید موعظه کنیم یا نکنیم. افرادی که امتیاز هدایت دیگران را دارند، باید از خود بپرسند که چند وقت یکبار مطالب را اعلام می‌کنند که انسان بیش از همه باید آنها را درک کند، اما مایل به شنیدن آن نیست. داوری خدا: باید بدانیم که کمبود چنین موعظه‌ای، ناسازگاری سکوی موعظهٔ ما و علت جهالت افراد در رابطه با اساسی‌ترین حقایق شخصیت خدا و برخوردش با انسانها را در نیمکت‌های کلیسای ما نشان می‌دهد.

ما در دوران عدم تعادل عظیم الهیاتی زندگی می‌کنیم. مطالب زیادی دربارهٔ محبت خدا بیان شده؛ این کار درستی است؛ اما تقریباً چیزی دربارهٔ خشم او مطرح نشده است. اگر واعظ، کلّ موعظهٔ خود را به محبت خدا اختصاص دهد، ولی حتی یک بار به خشم او اشاره نکند، به احتمال زیاد، خدا را به حساب نیاورده است. به هر حال، اگر او فقط بخش از یک موعظه را به خشم خدا اختصاص دهد، به احتمال زیاد به خاطر عدم تعادل، روح بد رفتاری و بی‌محبتی مورد سرزنش قرار می‌گیرد. این عصری است که ما در آن زندگی می‌کنیم. "زیرا زمانی خواهد آمد که مردم به تعلیم صحیح گوش فرا نخواهند داد، بلکه بنا به میل خویش، معلّمان بسیار گرد خود خواهند آورد تا آنچه را که گوشه‌های شان طالب شنیدن آن است، از آنان بشنوند؛ و از گوش فرا دادن به حقیقت رویگردان شده، به سوی افسانه‌ها منحرف خواهند گشت."^{۳۵}

فصل هفدهم

گرانیهاترین هدیه

اما به فیض او و به واسطه آن بهای رهایی که در مسیح عیسی است، به رایگان پارسا شمرده می شوند.

- رومیان ۳: ۲۴

در چند فصل آخر، به وضعیت اخلاقی انسان سقوط کرده، سرکشی جهانی انسان بر علیه خدا و عواقب وخیم داوری الهی پرداختیم: همه انسانها در حضور خدا محکوم اند. به هر حال، از متنی که پیش روی ماست، درمی یابیم که در جایگاه شخص مسیحی در نزد خدا تغییری اساسی ایجاد شده است- او دیگر گناهکار محسوب نمی شود، بلکه بواسطه ایمان به خداوند عیسی مسیح عادل شده است.

عادل شمردگی

از کتاب مقدس درمی یابیم که خدا، یک خدای عادل است.^۱ اعمال او کامل و راه هایش جملگی انصاف است. او خدای امین است و عدالت را مخدوش نمی سازد.^۲ چون او عادل است، نمی تواند از نظر اخلاقی بی تفاوت یا خنثی باشد. او عاشق عدالت است و از بدی نفرت دارد.^۳ چشمان او پاکتر از آن است که بر شرارت بنگرد؛ بی انصافی را نظاره گر نمی تواند شد.^۴ خداوند جاودانه جلوس فرموده؛ تخت خویش را برای داوری استوار داشته است. او خود بر جهان به عدل حکم می راند.^۵ او خدایی است که هر روزه خشمگین می شود. اگر انسان توبه نکند، شمشیرش را تیز کرده و کمانش را برای داوری آماده می کند.^۶

شهادت کتاب مقدس در رابطه با عدالت خدا و شرارت انسان، مشکل الهیاتی و اخلاقی عظیمی ایجاد می کند: چگونه انسان گناهکار می تواند در برابر عدالت خدا بایستد؟ چگونه خدای عادل با انسان شریک مشارکت می کند؟ مزمورنویس این مشکل را به این شکل توصیف می کند: "کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که در مکان مقدس او بایستد؟ آن که پاکدست و صاف دل باشد، که

جان خود را به سوی آنچه باطل است، برنیزارد و قسم دروغ نخورد. او برکت را از خداوند خواهد یافت و عدالت را از خدای نجات خویش.^۷

ایستادن در پیشگاه خدا نیاز به کمال اخلاقی بی عیب و نقص دارد. هر فکر، کلام و عمل، از لحظه تولد تا لحظه مرگ باید کاملاً با ماهیت و اراده خدا مطابقت داشته باشد. کمترین عیب یا کوچکترین انحراف از این استاندارد، بلافاصله باعث سلب صلاحیت می شود. فقط باید به گناه و سقوط آدم نگاه کنیم تا بدانیم که در عدالت خدا، جدیت و سختگیری وجود دارد. به همین دلیل، وقتی شخص اخلاقگرا می پرسد: "باید چه کار کنم تا نجات یابم؟" باید نیاز به اطاعت کامل را در مقابل او قرار دهیم. اگر با فیض خدا، متقاعد و درمانده شد، سپس او را به سوی مسیح هدایت کنیم.

انسانی که می خواهد جایگاه درست در پیشگاه خدا را بدست آورد، بینوا ترین و ناامید ترین موجود است. از زمان سقوط آدم، هیچ انسانی هرگز نتوانسته خواهش عادلانه خدا را برآورده کند. دستان ما ناپاک و قلبمان ناخالص است.^۸ از رحم منحرف گشته ایم و از بطن مادر، گمراه و دروغگو می باشیم.^۹ هیچ قوت یا حقی برای ایستادن در حضور خدا نداریم. کاملاً خود را بی صلاحیت کرده ایم. اگر قرار است که کاری برای پُر کردن این شکاف انجام شود، خدا باید آنرا انجام دهد. عادل شمرده می شود. ای است که با فیض خدا عطا می شود.^{۱۰}

کلمه عادل برگرفته از فعل یونانی *dikaióo* است، یعنی ثابت کردن یا اعلام کردن کسی به عنوان عادل یا چنانکه باید باشد. در زمینه کتاب مقدس و تعلیم نجات، کلمه عادل، یک اعلامیه قانونی یا مشروع می باشد.^{۱۱} انسانی که به خدا ایمان دارد، عادل شمرده می شود، یعنی عدالت به حساب او گذاشته می شود. او در حضور خدا عادل اعلام شده یا عادل در نظر گرفته شده است، و خدا اینگونه با او برخورد می کند. پولس رسول در نامه اش به کلیسای روم می نویسد: "زیرا کتاب چه می گوید؟ ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد."^{۱۲}

باید توجه داشته باشید که اصطلاح عادل به این معنا نیست که لحظه ای که انسان به خدا ایمان آورد، عادل می شود. اگر اینطور بود شخص ایماندار به موجود کاملاً عادل تبدیل می شد که دیگر گناه نمی کرد یا حتی قادر به انجام آن نمی بود. این اصطلاح به این معنا نیست که ایماندار تحت فیض خاص است که به او این توانایی را می دهد تا زندگی عادل تری داشته و مطابق اعمال خود

جایگاه درستی در پیشگاه خدا داشته باشد. اگر اینطور بود، پس نجات دیگر بواسطه ایمان نمی بود، و فیض دیگر فیض نمی بود.^{۱۳} کتاب مقدس و مفیدترین اعترافات و خادمان در طول تاریخ کلیسا شهادت می دهند که عادل شمردگی، یک جایگاه قانونی در پیشگاه تخت خداست. انسان که به شهادت خدا درباره پسرش ایمان دارد، از تمام گناهانش بخشیده شده و در پیشگاه تخت داوری خدا، عادل اعلام شده است.^{۱۴} اعتراف و ستمینستر (۱۱، ۱) به این شکل بیان می کند: "افرادی را که خدا به طور مؤثر فرامی خواند، به رایگان نیز عادل می شمارد: نه با القای عدالت در آنها، بلکه با بخشیدن گناهان شان و با پذیرش آنها به عنوان شخص عادل، نه به خاطر چیزی که در آنها ایجاد شده یا توسط آنها انجام شده، بلکه فقط به خاطر مسیح... با نسبت دادن اطاعت و رضات مسیح به آنها."

مزایای عادل شمردگی

پس، عادل شمردگی یک برکت فوق العاده و چندگانه است که با ایمان به شخص و کار عیسی مسیح دریافت می شود. در رابطه با مسیحیانی که عادل شمرده شده اند می توانیم چنین بگوییم. اولاً، همه گناهان گذشته، حال و آینده بخشیده شده و هرگز در حضور خدا به حساب نخواهد آمد. پولس رسول با بیان این مطلب از داوود نقل قول می کند: "خوشا به حال آنان که خطایای شان آمرزیده شد و گناهان شان پوشانیده گردید. خوشا به حال آن که خداوند گناه وی را به حسابش نگذارد."^{۱۵}

برای افرادی که فکر می کنند که خدا تفاوت زیادی با آنها ندارد این حقیقت فقط قدردانی ضعیف و احساس برتر بودن را برمی انگیزاند.^{۱۶} برای افرادی که خود را برتر می دانند و تعلیم ترسناک و قدیمی شرارت کامل را درک نکرده یا باور ندارند، این حقیقت خوشایند است، اما متحیر کننده نیست. به هر حال، برای انسان که شرارت قلب و شرم اعمالش را در حضور خدای قدّوس دیده، این حقیقت بسیار فوق العاده است. متحیر کننده، متعجب کننده، مهیج، تماشایی، شگفت انگیز، غیرعادی، تکان دهنده، حیرت انگیز، نسبتاً باورنکردنی و کاملاً شگرف می باشد. زنگها را به صدا در می آورد، اشک شوق را جاری می کند و فریاد جلال را برمی افرازد! دوباره این مسأله، نیاز به تعلیم مسائل بد را نشان می دهد که وقتی نور ظاهر می شود کاملاً دوست داشتنی باشد.

دوماً، نسبت دادنِ عدالتِ مسیح به مسیحیان به این معناست که مسیحی در حضور خدا عادل شده است. کلمهٔ نسبت د/دن یک اصطلاح بسیار مهم در الهیات می باشد که برگرفته از کلمهٔ یونانی *logízoma* است، که به معنای حساب کردن یا اعتبار بخشیدن می باشد.

در رابطه با ایماندار، به این معناست که عدالتِ مسیح به حساب او گذاشته شده یا اعتبار آن به او عطا شده است. بنابراین، ایماندار در نزد خدا عادل است نه با فضیلت یا شایستگی خود، بلکه از طریق زندگی کامل و مرگ کفاره ای خداوند عیسی مسیح. پولس رسول می نویسد: "از اوست که شما در مسیح عیسی هستید، که از جانب خدا برای ما حکمت شده است، یعنی پارسایی، قدوسیت و رهایی ما."^{۱۷}

خداوند عیسی مسیح در طول زندگی و خدمتش بر روی زمین، در اطاعت کامل در نزد خدا زندگی کرد. پولس رسول شهادت می دهد که مسیح "گناه را نشناخت."^{۱۸} نویسندهٔ عبرانیان به ما می گوید که او در همه چیز مانند ما وسوسه شد، ولی با اینحال بدون گناه بود.^{۱۹} این یکی از حیرت انگیزترین حقایق در رابطه با شخص عیسی در کتاب مقدس می باشد. بهترین راه برای درک عظمت آن از طریق مقایسه کردن می باشد: هرگز لحظه ای در زندگی ما نبوده که خداوند خدای خود را طوریکه شایستهٔ اوست محبت کنیم. به هر حال، هرگز لحظه ای در زندگی عیسی نبوده که او خداوند خدای خود را با تمام دل، جان، فکر و قوّت خود محبت نکرده باشد.^{۲۰} دوباره، هرگز لحظه ای در زندگی ما نبوده که کارهای خود را برای جلال خدا انجام داده باشیم، بدون یک انگیزهٔ منحرف. به هر حال، یک لحظه در زندگی عیسی نبود که او خدا را به شکل کامل و بی عیب با تمام وجودش جلال نداده باشد. به همین دلیل، شهادت پدر دربارهٔ او هرگز متزلزل نشد: "این است پسر محبوبم که از او خشنودم."^{۲۱}

موضوع فوق العاده در عادل شمردگی این است که زندگی کامل عیسی به ایماندار نسبت داده شده- به حساب او گذاشته شده است. بعلاوه، این بر اساس ارادهٔ پدر و پسر- می باشد. مسیح عدالت خود را به رایگان، به فراوانی و با خوشی فراوان عطا می کند. پاتریارک یوسف که نوعی مسیح بود، ردای باشکوه رنگارنگی داشت که با برادرانش قسمت نمی کرد. به هر حال، مسیح که بزرگتر از یوسف بود، با خشنودی، برادران خود را با ردای چندگانهٔ عدالت وصف ناپذیر ملبّس می کند. این یک ردای زیبایی است که به بیچاره ترین فقیران، جلال می بخشد و یک زرهی است که

می تواند برعلیه تیرهای آتشین شریر بایستید.^{۲۲} اکنون با ملبس شدن در مسیح، خدا به هر یک از ایمانداران نگاه کرده و بدون تردید می گوید: "این است پسر محبوبم که از او خوشنودم."

سوماً، با عادل شدن در حضور تخت خدا، اکنون با ایماندار به عنوان یک شخص عادل برخورد می شود. کتاب مقدس اعلام می کند که مسیح در راه ما گناه شد تا ما در وی پارسایی خدا شویم.^{۲۳} خدا بر روی صلیب، تقصیر همه ما را بر وی نهاد.^{۲۴} خدا رفتار سختگیرانه ای با او داشت، انگار که او مجرم به گناهی بود که بر خود گرفته بود. او به خاطر تقصیرات ما، از طرف خدا واگذاشته شد، کوبیده شد، رنجور شد، له شد و برای سلامتی ما تأدیب شد.^{۲۵} او لعنت الهی را بر خود گرفت و خشم خدا را که ما با گناه خود برانگیختیم، متحمل شد و به این ترتیب، با رنج خود، قرضی را که ما نمی توانستیم بپردازیم، به طور کامل پرداخت.^{۲۶} در نتیجه، اکنون ایماندار، عادل شده و مزایای بیکران و بی شمار این عدالت را دریافت می کند- خدا با ما به عنوان پسران رفتار می کند! این یک حقیقت فوق العاده است که طرز نگرش ایماندار را نسبت به خودش تبدیل می کند. ما بهره برداران مبادله عظیمی هستیم: "پارسایی برای بدکاران".^{۲۷}

چهارماً و نهایتاً، یک مسیحی بواسطه ایمان به عمل کفاره مسیح، با خدا در صلح می باشد. پولس رسول می نویسد: "پس چون از راه ایمان پارسا شمرده شده ایم، به واسطه خداوندان عیسی مسیح از صلح با خدا برخورداریم."^{۲۸}

با علم بر دشمنی سابق، این یک برکت غیر قابل تصور است. از طریق عطیه عادل شمردگی، شخص مسیحی دیگر فرزند خشم نیست، بلکه پسر- خداست.^{۲۹} به خاطر عادل شدن با مرگ کفاره ای مسیح، بواسطه او از خشم خدا نجات می یابیم.^{۳۰} این حقیقت پُر جلال است که پولس رسول را واداشت تا مسیحیان را به این شکل توصیف کند: "زیرا آنان خود از استقبال گرم شما از ما سخن می گویند و از اینکه چگونه از بتها دست کشیده، به سوی خدا بازگشتید تا خدای زنده و حقیقی را خدمت کنید و در انتظار آمدن پسر او از آسمان باشید، که از مردگان برخیزانیدش، یعنی عیسی، که ما را از غضب آینده رهایی می بخشد."^{۳۱}

فیض

احتمالاً موضوع فوق العاده در عادل شمردگی این است که بواسطه فیض خدا یا لطفی است که سزاوارش نیستیم. کل کتاب مقدس با این حقیقت موافق است: ایماندار "به رایگان با فیض او پارسا شمرده می شود".^{۳۲}

کلمه به رایگان برگرفته از قید یونانی *doreán* است، که به صورت تحت اللفظی به معنای: "به رایگان، بدون صلاحیت، یا بی علت" می باشد. این همان کلمه ای است که خداوند عیسی مسیح به کار برد تا به شاگردانش نشان دهد که دشمنی دنیا با او کاملاً غیرمنصفانه است: "این گونه، کلام که در تورات خودشان آمده است به حقیقت می پیوندد که: بی سبب از من نفرت داشتند."^{۳۳}

مسیح بی گناه بود.^{۳۴} حتی دشمنانش نتوانستند عادلانه برعلیه او حکم کنند.^{۳۵} او هرگز کاری نکرد که کسی از او متنفر شود. به این ترتیب، ما هرگز علت یا دلیل به خدا نداده ایم که ما را در نزد خود عادل شمارد. کوچکترین بررسی زندگی پیش از ایمانمان ثابت می کند که عادل شمردگی بواسطه شایستگی مان غیرممکن بود یا نجات ما با چیزی غیر از فیض ممکن نبود. به خاطر ما نبود که خدا ما را عادل شمرد، بلکه صرف نظر از ما بود. ارزش ذاتی یا صلاحیت شخصیمان باعث نشد که خدا ما را نجات دهد. بلکه فیض و فقط فیض بود!

این تعلیم عادل شمردگی بواسطه فیض از طریق ایمان، مسیحیت را از تمام مذاهب دیگر دنیا متمایز می کند. یک مصاحبه بین یک گزارشگر دنیوی و نماینده سه مذهب بزرگ دنیا - یهودیت، اسلام و مسیحیت را تصور کنید. اول، گزارشگر به سراغ یهودی ارتدوکسی می رود و می پرسد: "اگر در همین ساعت بمیری، به کجا می روی، و چه دلیلی برای این امید خود داری؟"

یهودی پاسخ می داد: "من به آسمان می روم. من عاشق تورات یا شریعت خدا هستم و از آن اطاعت می کنم. من در طریق عادلان رفتار کرده ام. اعمالم از من دفاع می کنند."

سپس، گزارشگر با همین سؤال به سراغ مسلمان می رود: "اگر در این ساعت بمیری، به کجا می روی و چه دلیل برای این امید خود داری؟"

مسلمان پاسخ می دهد: "من به آسمان می روم. من عاشقِ قرآن هستم. از تعالیم بزرگترین پیامبر الله پیروی کردم. به زیارت مقدسات رفتم، در دعا امین بودم و به فقرا صدقه دادم. من یک انسان عادلَم."

نهایتاً، این گزارشگر با همین سؤال به سراغ مسیحی می رود: "اگر در این ساعت بمیری، به کجا می روی و چه دلیل برای این امید خود داری؟"

مسیحی پاسخ می دهد: "من به آسمان می روم." اما بعد، با نگاهی سرشار از شادی و پشیمانی اعلام می کند: "مادرم مرا در گناه آستن شد و در گناه رشد کردم. من تمام قوانین خدا را شکستم و لایقِ بزرگترین محکومیت هستم."

در این لحظه، گزارشگر او را متوقف کرده و می گوید: "من دلیلِ امیدی را که در توست، درک نمی کنم. یهودی ارتدوکس و مسلمان سرسپرده را درک می کنم. آنها به آسمان می روند و با فضیلتِ شایستگی و اعمال خود در حضور خدا می ایستند، اما شما ادعا می کنید که عاری از این چیزهای ضروری هستید. پس چگونه می توانید در حضور خدا عادل شوید؟ پایهٔ امید شما چیست؟"

مسیحی لبخند زده و پاسخ می دهد: "امید من برای ورود به حضور خدا بر پایهٔ فضیلت و شایستگی یک شخص دیگر است، عیسی مسیح خداوندَم."

این شهادت شخصی هر مسیحی است که از زمان رسولان تابحال بر روی زمین زندگی کرده و این تنها شهادت مسیحی تا پایان دنیا خواهد بود. پولس رسول می نویسد: "بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برترِ شناخت خداوندَم مسیح عیسی، زیان می دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف داده ام. آری، اینها همه را فضلِه می شمارم تا مسیح را به دست آورم و در او یافت شوم، نه با پارسایی خویشتن که از شریعت است، بلکه با آن پارسایی که از راه ایمان به مسیح به دست می آید، آن پارسایی که از خداست و بر پایهٔ ایمان."^{۳۶}

کشیش و غزلسرای معروف، آگوستوس تپلادی، این بیانیهٔ محکم و استوارِ پولس رسول را در سرود معروف خود "صخرهٔ دورانها" منعکس می کند:

اعمال دست من

نمی تواند احکام شریعت تو را بجا آورد.

اگر غیرت من آرامی نیابد؛

اگر اشکهایم تا ابد جاری شود؛

اینها نمی توانند گناه مرا کفاره کنند؛

تو باید نجات بدهی و فقط تو.

با دستهای خالی می آیم؛

فقط به صلیب تو می چسبیم.

عُریان به حضور تو می آیم تا ملبس شوم؛

درمانده به تو می نگرم تا فیض یابم؛

ملوث به سوی چشمه پرواز می کنم؛

مرا بشوی، ای نجات دهنده، وگرنه می میرم.

افرادی که بر پایه فضیلت و شایستگی خود به جایگاه درستشان در نزد خدا می بالند، نمی دانند که خدا کیست یا خودشان کیستند. اندک نگاهی به عدالت خدا یا فساد اخلاقی انسان، هر امیدی را برای بدست آوردن نجات از بین می برد. ورود به حضور خدا، خواهانِ کمال اخلاقی مطلق می باشد. قدّوسیت او چنان است که نمی تواند بر شرارت بنگرد یا بی انصافی را نظاره گر شود.^{۳۷} یک گناه آدم باعث تبعید او شد و دنیا را تحت پوشش محکومیت و مرگ قرار داد. پس ما که بیش از حدّ گناه کرده ایم، چگونه می توانیم با امید به داشتن جایگاه درست در نزد خدا حاضر شویم؟ هر یک از ما آنقدر گناه کرده ایم که هزاران دنیا را به نابودی می کشاند. اگر قرار است که نجات یابیم، این کار توسط خدا انجام می شود. اگر قرار است که دلیل برای نجات ما وجود داشته باشد، این دلیل باید از جانب خدا باشد. اگر قرار است کاری انجام شود، این کار باید توسط کار پُر فیض خدای نجات دهنده انجام شود.

رهایی (بازخرید)

بعضی از کلمات باید آهسته، با احترام و با لبهای لرزان بیان شوند. کلمهٔ *رهایی*، یکی از آن کلمات است. این از کلمهٔ یونانی *apolútrois* ترجمه شده که به آن نوع *رهایی* اشاره می کند که از طریق پرداخت بها یا کفاره امکان پذیر شده است. این کلمه در ادبیات کهن، غالباً برای *رهایی* بردگان یا اسیران جنگی به کار می رفت.

در عهدجدید، به آزادی انسانها از محکومیت و بردگی گناه، بواسطهٔ خون قربانی عیسی مسیح اشاره می کند.

مردم غالباً می پرسند: "این کفاره به چه کسی پرداخت شد؟" و "ما از چه چیزی *رهایی* یافتیم؟" اگرچه بسیاری از نظرات هوشمندانه و درعین حال نادرستی مطرح شده، اما عهدجدید به وضوح می گوید: گناه ما عدالت خدا را خدشه دار کرده و خشمش را برافروخته است. ما در "بند" داوری و محکومیت بودیم، بدون کوچکترین راهی برای آزادسازی خود.^{۳۸} عدالت خدا باید از طریق مرگ شخص خاطی اجرا می شد، چون "مزد گناه مرگ است" و "هر جان که گناه کند، همان خواهد مُرد." ^{۳۹} اما خدایی که در رحمانیت دولتمند است، به خاطر محبت عظیم خود به ما، مداخله کرد و پسر یگانهٔ خود را فرستاد تا به جای ما بمیرد و قرض ما را بپردازد.^{۴۰}

این خیلی باشکوه می شد اگر ما اشراف زادگانی در ملکوت خدا بودیم، اشخاص که اسیر خطاهای خود نبودیم؛ اما اینطور نبود. اگرچه ما قربانی نبودیم، بلکه مجرم بودیم، اما او ما را *رهایی* داد. ما مُقصر بودیم. با سر به سوی سرکشی برعلیه خدای خود پیش می رفتیم. محکومیت و اسارتمان، در عدالت و خشم او، حاصل کار خودمان بود. گناه ما موانعی ایجاد کرد و تبر جلاد را به حرکت درآورد.

واقعیت شوم گناهمان، حقیقت *رهایی* مان را چشمگیرتر می سازد. اگر او برای خادمی شریف می مُرد، این عمل غیرقابل درک فیض می بود، اما او برای چیزی کمتر از این مُرد. چنانکه پولس رسول می نویسد: "حال آنکه به ندرت ممکن است کسی به خاطر انسانی پارسا از جان خود بگذرد، هر چند ممکن است کسی را این شهامت باشد که جان خود را برای انسانی نیک بدهد. اما خدا محبت خود را به ما این گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مُرد." ^{۴۱}

عادل شمردگی ایماندار، هدیه ای است که با رهایی بواسطه شخص و عمل عیسی م سیح امکان پذیر شد. اگرچه به رایگان به ایماندار عطا شده، اما نمی توانیم بهای لازم و بهای پرداخت شده توسط عیسی را درک کنیم. در حقیقت، شاید مقدسین آسمان، اشتغال اولیه خود را یافتن ارزش این قربانی بدانند. هیچ شناختی باشکوه تر یا ارزشمندتر از شناخت عمل رهایی بخش مسیح به نیابت از قوم خود نمی باشد. پطرس رسول می نویسد: "زیرا می دانید از شیوه زندگی باطلی که از پدران تان به ارث برده بودید، بازخرید شده اید، نه به چیزهای فانی چون سیم و زر، بلکه به خون گرانبهای مسیح، آن بره بی عیب و بی نقص."^{۴۲}

حتی کوچکترین شناخت از بهایی که برای رهایی ما پرداخت شد، باید باعث شود که گناهکار و قدیس با ایمان، عبادت و تمجید پاسخ دهند. افرادی که اکنون ایمان ندارند، باید از بی ایمانی خود توبه کرده و به سوی مسیح بدوند، چه راه گریزی خواهند داشت اگر چنین نجات عظیمی را نادیده بگیرند؟^{۴۳} ما که ایمان داریم دیگر نباید برای خود زندگی کنیم، بلکه برای خدایی که به نیابت از ما مُرد. چنانکه پولس رسول توجیه می کند: "زیرا محبت مسیح بر ما حکمفرماست، چون یقین داریم که یک تن به خاطر همه مرد، پس همه مردند. و به خاطر همه مرد تا زندگان دیگر نه برای خود، بلکه برای آن کس زیست کنند که به خاطرشان مُرد و برخاست."^{۴۴}

توجه واقعی به بهایی که مسیح برای رهایی ایماندار پرداخت، باید باعث شود که شخص با قدردانی زانو زده و فریاد برآورد: "پس چگونه می توانم زندگی کنم؟" ما به عنوان مسیحی، فقط به خاطر نیکو یا حکیمانه بودن یا سعادت‌مندی خود، کاری را انجام نمی دهیم. بلکه به خاطر مسیح انجام می دهیم، چون او خونس را برای جان ما ریخت. این انگیزه بزرگ زندگی مسیحی است و به همین دلیل می خواهیم در طول سفر زمینی خود با احترام زندگی کنیم.^{۴۵}

فقط در مسیح

برای پولس رسول بسیار دشوار بود که بدون ذکر اینکه همه چیز فقط در مسیح است، درباره عادل شمردگی یا رهایی صحبت کند. در سیزده آیه اول افسسیان، یازده مرتبه از عبارت "در مسیح" یا چیزی مشابه به آن استفاده می کند تا ثابت کند که همه چیزهای را که ایماندار در نزد خدا دارد، از مسیح است. ذکر این حقیقت، به صورت افراطی یا بیش از حد نیست.

ما غالباً می‌گوییم که عیسی تنها چیزی است که به آن نیاز داریم، اما بهتر بود که بگوییم، او تنها چیزی است که داریم. بدون او، جایی در خدا نداریم!^{۴۶} این شهادت کتاب مقدس است که همه چیز در او، بواسطه او و برای او آفریده شد، و این مطلب را می‌توان در مورد نجات خود گفت.^{۴۷} رهایی ما از اسارت و جایگاهمان در نزد خدا، فقط در مسیح، بواسطه او و برای اوست. هر انسانی بر روی این سیاره، یا در آدم است و محکوم، یا در مسیح است و عادل. شاید یک بچه در یک خانه خداشناس باشد و شاید یک شخص در یک کلیسای کتاب مقدسی باشد، اما تا زمانی که در مسیح نباشد، هیچ امیدی نداشته و در این دنیا بدون خدا می‌باشد.^{۴۸} فقط مسیح، راه، راستی و حیات است و هیچ انسانی جز از طریق او به نزد پدر نمی‌آید.^{۴۹} در هیچ کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی دیگر به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم.^{۵۰}

این حقیقت، مسیح را برای ایمانداران ارزشمند می‌سازد، اما "سنگ لغزش و صخره سقوط" برای دنیا می‌باشد.^{۵۱} برای ما که ایمان داریم، مسیح ارزش زیادی دارد و سزاوار برترین سرسپردگی ماست. ما به سرعت ادعای لیاقت شخصی را انکار کرده و با شادی به مسیح اشاره کرده و اعلام می‌کنیم: "اما مباد که من هرگز به چیزی افتخار کنم جز به صلیب خداوندان عیسی مسیح."^{۵۲} باید اندک اعتقادی به اینکه با اعمال خود عادل شمرده شده یا چیزی به کار مسیح افزوده ایم، باعث بیزاریمان شود. ما با مزمورنویس اعلام می‌کنیم: "نه ما را، خداوندا، نه ما را! بلکه نام خود را جلال ده، به خاطر محبت و وفاداریت!"^{۵۳}

برای افرادی که نمی‌خواهند ایمان بیاورند، عیسی مسیح نمونه‌ای از تکبر و عدم بردباری می‌باشد. او چطور جرأت می‌کند که در مقابل دنیا ایستاده و ادعا کند که تنها نجات دهنده ماست، مخصوصاً در میان بسیاری از کاندیداهای خالصی که برای دریافت این مقام به رقابت می‌پردازند؟ کلیسا چطور جرأت می‌کند بر علیه تنها موضوع محض باقیمانده در فرهنگ بایستد- اعتقاد به اینکه هیچ کس اشتباه نمی‌کند، به جز کسی که ادعا می‌کند که حق با اوست؟ مسیحی با چه جرأتی معقد است که راه او، تنها راه است؟ برای دنیای پُست مدرن، چنین ادعایی بیش از یک تظاهرات بیرحمانه حماقت و تعصب نیست.

به همین دلیل، مسیحیت همیشه برای دنیا، رسوایی بوده است. مسیحیان اولیه امپراطوری روم به عنوان بی خدا متهم شده و مورد جفا قرار گرفتند، چون آنها وجود تمام خدایان دیگر را انکار کرده و فقط با مسیح بیعت کردند. مسیحی مدرن نیز وقتی بر مسیح ایستاده و اعلام می کند که او تنها امید دنیاست، از همین سنت رسواکننده پیروی می کند. به هر حال، اگر پیغام مسیحی، این ویژگی را از دست بدهد، دیگر مسیحی نیست و قدرتی برای نجات ندارد.

فصل هجدهم

وضعیت دشوار الهی

خدا او را چون کفارۀ گناهان عرضه داشت، کفارۀ ای که توسط خون او و از راه ایمان حاصل می شود.

- رومیان ۳: ۲۵

اگر رومیان ۳: ۲۳ - ۲۷ قلعه ایمان مسیحی است، پس آیه ۲۵ قلعه نظامی این شهر است. این متن، صلیب عیسی مسیح را به شکل بینظیری توضیح می دهد. در اینجا می توانیم پشت پرده را ببینیم و دلیل صلیب را دریابیم. در اینجا می توانیم طبیعت رنجهای مسیح را بشناسیم. در اینجا درمی یابیم که با مرگ او، چه کاری باید انجام می شد و انجام شد. این نقطه اتصالی است که در بسیاری از بخشهای موعظه انجیل در دنیای مدرن از یاد رفته و به همین دلیل تعداد کمی، حتی در میان قوم خدا، می توانند صلیب را درک کنند.

بسیاری از الهیدانان و واعظان در طول دورانها موافقت کردند که رومیان ۳: ۲۵ یکی از مهمترین آیات کتاب مقدس می باشد. این عقیده والا، از حقیقتی سرچشمه می گیرد که قلب انجیل است: مسیح به عنوان کفارۀ مُرد. کل ایمان مسیحی بر پایه این حقیقت است، ولی با وجود اینکه همه چیز است، در میان انجیلیهای معاصر ناشناخته است. چند نفر از انجیلیها تا بحال کلمه کفارۀ را شنیده اند؟ از میان افرادی که آنرا شنیده اند، چه تعدادی معنا یا اهمیت آنرا درک می کنند؟ این عدم آگاهی، اتهام عصر ما می باشد و ثابت می کند که چه شناخت کمی از انجیل داریم. موعظه های بیشمار از انجیل موعظه شده و هر ساله هزاران نشریه انجیلی و کتاب نوشته می شود، ولی این متن ضروری به ندرت در میان آنها یافت می شود؛ اگر یافت شود، تعجبی ندارد که قدرت خیلی کمی در ارائه معاصر انجیل وجود دارد.

یک نمایش عمومی

رومیان ۳ : ۲۵ به ما می گوید که خدا پسرش را به عنوان کفاره "عرضه داشت" یا "در ملأعام نشان داد". کلمه نشان دادن، برگرفته از کلمه یونانی *protithemai* است، که به معنای عرضه داشتن برای نمایان ساختن در ملأعام می باشد. خدا بر روی صلیب جلجتا، جداً "پسرش را به صورت اعلامیه نصب کرد".^۱ در آن لحظه معین در تاریخ، خدا او را بر روی صلیب در تقاطع مرکز مذهبی جهان برافراشت تا همه او را ببینند.^۲

اگرچه این صریحاً در کتاب مقدس مطرح نشده، اما اشتباه نیست که فرض کنیم که خدا می توانست گناه را در یک گُمد بگذارد یا مسیح می توانست به طور محرمانه تری بمیرد. اینکه او در ملأعام در مقابل دنیا نشان داده شد، ثابت می کند که خدا می خواست رنج و مرگ او ابزار یا وسیله ای برای مکاشفه باشد. خدا می خواست از طریق صلیب به انسانها و فرشتگان، حقایق خاصی را درباره خود آشکار کند که به شکل دیگری آشکار نمی شد.^۳ شهادت پایدار کلیسا این است که صلیب عیسی مسیح بزرگترین مکاشفه خدا و مکاشفه واقعیت می باشد. صلیب، کلمه بزرگ و نهایی خدا به انسان است که همه چیزهای لازم را توضیح داده و به سؤالات دیرینه ما درباره هدف و کار خدا در بین انسانها پاسخ می دهد.

در محدوده این فصل نمی گنجد که مروری بر تمام مطالبی داشته باشیم که صلیب مسیح آشکار می کند. به قول یوحنا رسول، اگر همه چیزهای که از طریق صلیب آشکار شد، با جزئیات گزارش می شد، حتی تمام دنیا گنجایش آن نوشته ها را نمی داشت.^۴ بنابراین باید خود را محدود به این متن کنیم و با دقت از رهبری پولس پیروی کنیم. او با رهبری مستقیم و لغزش ناپذیر روح القدس، تمام جواهرات ارزشمند بشمارای را که از طریق صلیب آشکار شد، منتقل کرده و ما را به سوی یکی از بزرگترین حقایق انجیل هدایت می کند: خدا در ملأعام پسرش را به نمایش گذاشت تا نشان دهد که او یک خدای عادل است.^۵

شاید در ابتدا این حقیقت برای افرادی که کتاب مقدس را مطالعه کرده اند، برجسته یا متعجب کننده به نظر نرسد. کتاب مقدس از اول تا آخر شهادت می دهد که خدا یک خدای عادل است، تمام اعمالش کامل است و تمام راه هایش عادلانه است.^۶ پس چرا خدا باید در ملأعام به انسانها و فرشتگان نشان دهد که عادل است؟ او چه کار کرده که باعث شده به عدالتش شک کنند تا او

مجبور شود که طریق های خود را توضیح داده یا از خود دفاع کند؟ پولس رسول می گوید لازم بود که خدا یکبار و برای همیشه از عدالت خود دفاع کرده و عدالتش را نشان دهد: "زیرا در تحمل الهی خویش، از گناهایی که پیشتر صورت گرفته بود، چشم پوشیده بود".^۷ به عبارت دیگر خدا دید که باید عدالت خود را به انسانها و فرشتگان ثابت کند، چون در طول تاریخ بشر- خدا از داوری بر گناهکاران اجتناب کرده و بخشش را به انسانهای شریر عطا کرد. اگرچه این خبر خوشی برای انسان گناهکار است، اما بزرگترین مشکل اخلاقی و الهیاتی را در کتاب مقدس نشان می دهد: خدا چگونه می تواند عادل باشد، درحالیکه همزمان از داوری خود اجتناب کرده و بخشش را به افرادی عطا می کند که باید محکوم شوند؟ خدا چگونه می تواند عادل باشد و با اینحال افراد غیردیندار را عادل بشمارد؟

وضعیت دشوار الهی

لغتنامهٔ وست مینیستر کلمهٔ وضعیت دشوار را به عنوان "انتخاب راه های چاره ای که به طور یکسان باعث بی رضایتی می شود" یا "مشکلی که ظاهراً یک راه حل رضایت بخش ندارد." بزرگترین وضعیت دشوار، تقریباً در هر صفحه از کتاب مقدس در مقابل ما قرار گرفته است: چگونه یک خدای عادل، شریر را می بخشد؟

در فصل قبلی سعی کردیم ثابت کنیم که خدا حتی شریرترین اشخاص را که به او ایمان می آورند به رایگان عادل می شمارد. این حقیقت بزرگترین خوشی کلیسا و موضوع پرجلالترین و محبوبترین سرودهایش می باشد. ما با داوود شادی می کنیم: "خوشا به حال آن که عصیانش آمرزیده شد، و گنااهش پوشانیده گردید".^۸ ولی مشکل پابرجاست- خدا چگونه می تواند عادل باشد و انسان شریر را ببخشد؟ آیا داور تمام زمین نباید عادلانه عمل کند؟^۹ آیا خدای عادل می تواند نسبت به گناه بی تفاوت باشد یا آن را جارو کرده و زیر فرش بگذارد، انگار هرگز اتفاق نیفتاده است؟ آیا خدای قدّوس، شیران را به مشارکت با خود می آورد و همچنان قدّوس می ماند؟

در کتاب امثال، کتاب مقدس، مثلی را مطرح می کند که ظاهراً امکان بخشش یا عادل شمردگی خدا برای انسان گناهکار را نفی می کند. اینطور می گوید: "تبرئهٔ مجرمان و محکوم کردن بی گناهان! خداوند از هر دو کراهت دارد."^{۱۰} بر اساس این متن، هر که شیران را عادل شمارد، خداوند از او کراهت دارد. کلمهٔ کراهت برگرفته از کلمهٔ عبری *tow`ebah* است که به چیزی مکروه،

مشمئزکننده یا نفرت انگیز اشاره می کند. این یکی از قدرتمندترین کلمات در کتاب مقدس عبری است! این حقیقت را مطرح می کند که خدا از هر شخص مخصوصاً هر صاحب اقتدار یا داوری که گناهکار را عادل شمرده یا تبرئه کند، نفرت داشته و بیزار است. با اینحال این موضوع اصل پیغام انجیل است! در طول تاریخ، خدا این کار را انجام داده است. او انسانهای شریر را عادل شمرده، اعمال خلاف شریعت آنها را بخشیده و گناهانشان را پوشانیده است.

پس چگونه می تواند عادل باشد؟ این تصویر کمک می کند تا این مشکل را به وضوح توضیح دهیم: تصور کنید که شخص یک روز عصر به خانه بازگشته و ببیند که کل خانواده اش به قتل رسیده و روی زمین اتاق پذیرایی افتاده و قاتل هنوز بالای سر آنها با دستهای خونی ایستاده است. تصور کنید که این شخص، قاتل را گرفته و با تمامی شواهدی که بر علیه اوست به طرف اولیای امور برود. تصور کنید که در روز صدور حکم این قاتل، قاضی این اعلامیه را بخواند: "من یک قاضی مهربان هستم، پُر از رحم و شفقت. بنابراین تو را در برابر دیوان عدالت، "بی گناه" و از هر جزای قانونی آزاد اعلام می کنم."

واکنش قربانی به چنین حکمی چه خواهد بود؟ آیا او موافق است که عدالت برقرار شده است؟ هرگز! او از عدالت قاضی نسبت به این شخص شریر بیزار شده و خواهان برکناری سریع او خواهد بود. نامه ای به نماینده کنگره می نویسد، سرفصل در روزنامه قرار می دهد و به هر که گوش کند، می گوید که یک قاضی بر روی نیمکت نشسته که خود، فاسدتر و مکروه تر از مجرمانی است که آنها آزاد می کند!

احتمالاً همه ما با این ارزیابی او موافقیم؛ به هر حال مشکل وجود دارد. اگر ما چنین عدالت را از قاضی های زمینی خود می خواهیم، آیا باید انتظار کمتری از قاضی تمام زمین داشته باشیم؟ به گفته یسایا: "براستی که خدا بدی نمی کند، و قادر مطلق عدالت را مخدوش نمی سازد."^{۱۱}

بخشید و فراموش کنید؟

با اینحال شاید یک نفر بپرسد: "چرا خدا بسادگی گناه شخص را نمی بخشد و تمام نمی کند؟ کتاب مقدس به ما فرمان می دهد که آزادانه ببخشیم، پس چرا انجام این کار برای خدا اشتباه است؟" پاسخی سه گانه برای این سؤال وجود دارد.

اولاً خدا مانند ما نیست، بلکه ارزش او بینهایت بیشتر از تمام خلقت اش می باشد. بنابراین نه تنها درست است، بلکه لازم است که او خواهان جلالش بوده و از آن دفاع کند. با توجه به هویت اش حتی کوچکترین سرکشی، توهین بزرگی به شخص او و بزرگترین جُرم خائنانه محسوب می شود که لایق جدّیترین توبیخ است. اگر اجازه بدهد که توهین به او، بدون تنبیه بماند، بیعدالتی دوگانه ای را به همراه خواهد داشت. با انکار جلال که به طور عادلانه متعلق به اوست، نسبت به الوهیت خود بیعدالتی کرده است. همچنین اگر اجازه بدهد که خلقت اش تنها دلیل وجودش (جلال خدا) را انکار کند، نسبت به خلقت اش مرتکب بیعدالتی شده و باعث می شود که آنها با سر به سوی پوچی بروند. اگر پذیرش آن برای انسان مدرن بسیار دشوار است، فقط به خاطر این است که نسبت به خدا کوتاه بین است.

دوماً، خدا نمی تواند بسادگی گناه انسان را بخشیده و تمام کند، چون تناقضی در شخصیت او وجود ندارد. او نمی تواند بسادگی عدالت خود را انکار کند تا محبت اش را با اعطای بخشش به شریران ظاهر سازد. او باید عادل و مهربان باشد، و نمی تواند به بهای از دست دادن یکی، دیگری را انجام دهد. بسیاری از مبشرانی که نیت خوبی دارند، اشتباهاً به گمشدگان اعلام کرده اند که خدا به جای اینکه با اشخاص گناهکار عادلانه برخورد کند، تصمیم گرفته که با محبت باشد. نتیجه منطقی این است که محبت خدا، ناعادلانه است یا او قادر است که به نام محبت به عدالت خود پشت کند. چنین بیانیه ای به جهالت انجیل و صفات خدا خیانت می کند. شگفتی انجیل در این نیست که خدا محبت را بر عدالت ترجیح داد، بلکه او می توانست عادل بماند، درحالیکه بخشش را با محبت اعطا کرد.

سوماً، خدا داور کلّ زمین است. اوست که باید عدالت را اجرا کند، شریر را تنبیه کرده و از راستی حمایت کند. درست نیست که داور آسمانی شریران را ببخشد، همانطور که داور زمینی نمی تواند مجرمی را که در مقابلش در دادگاه می ایستد، عفو کند. ما دائماً شکایت می کنیم که سیستم

عدالت ما فاسد است و ناراحت می شویم از اینکه مجرمان محکوم عفو می شوند. آیا باید انتظار عدالت کمتری از خدا داشته باشیم، کمتر از چیزی که از قاضیهای خود انتظار داریم؟ این یک حقیقت اساسی است که بدون اجرای عدالت، همه ملتها، قومها و فرهنگها با سر به طرف هرج و مرج و نابودی می روند. اگر خدا عدالت خود را نادیده می گرفت؛ و بدون اجرای عدالت، بخشش را اعطا می کرد؛ و داوری نهایی را بر شریر اجرا نمی کرد؛ خلقت بسادگی نمی توانست آنرا تحمل کند.

کفاره

با شرح ضرورت کامل عدالت خدا و داوری او بر شریران، این سؤال باقی می ماند: "خدا چگونه می تواند عادل باشد و بااینحال افراد غیردیندار را عادل بشمارد؟" پاسخ آن در یکی از بزرگترین کلمات کتاب مقدس یافت می شود- کفاره. این کلمه برگرفته از کلمه لاتین *propicio* می باشد که به معنای "رحمت" است. در عهدجدید، از کلمه یونانی *hilastérion* ترجمه شده که به چیزی اشاره می کند که کفاره شده، فرونشانیده شده، آرام شده است.

تنها مکان دیگری که در عهدجدید کلمه *hilastérion* بکار رفته در کتاب عبرانیان است که به تخت رحمت اشاره می کند که صندوق عهد را می پوشانید.^{۱۲} کروبیان بر تخت رحمت سایه گستر بودند و این از طلا ساخته شده بود.^{۱۳} در کفاره عهدعتیق، حضور خدا در ابری بر بالای تخت رحمت در قدس الاقداس ظاهر شد و در آنجا وعده داد که با قومش ملاقات کرده و فرمانهایش را به آنها بدهد.^{۱۴}

مهمتر از همه اینکه یکبار در سال، در روز کفاره، کاهن اعظم بر روی تخت رحمت و جلوی آن، خون گاو نر را هفت مرتبه می پاشید.^{۱۵} از همین تخت رحمت، خدا بخشش را بر قومش اعلام کرده و مصالحه خود را از طریق خون قربانی اعلام می کرد. به همین دلیل، پوشش روی صندوق، تخت رحمت نامیده شد، چون در آنجا بود که گناه کفاره شده و رحمت امکانپذیر می شد.

در متن ما، کلمه کفاره به طور خاص به قربانی عیسی مسیح بر روی صلیب جلجتا اشاره می کند.^{۱۶} توضیح می دهد که مرگ عیسی، گناه ما را برداشت، عدالت الهی خدا را بجا آورد و خشم او را فرونشاند. چون عیسی مسیح یکبار برای همیشه بهای گناهان قومش را پرداخت، خدا می تواند

به طور عادلانه رحمت اش را شامل حال افراد گناهکار کند و برای هر که به پسرش ایمان دارد، "عادل و عادل کننده" باشد.^{۱۷}

بر طبق کتاب مقدس، انسان گناه کرده و مزد گناه مرگ است.^{۱۸} خدا عادل است و شخص گناهکار بخشیده نمی شود، مگر اینکه احکام شریعت خدا اجرا شود.^{۱۹} در زمان کامل پسر خدا انسان شد و در اطاعت کامل از شریعت خدا بر روی زمین زندگی کرد.^{۲۰} در پایان زندگیش و بر طبق اراده پدر، به دست انسانهای شریر مصلوب شد.^{۲۱} او بر روی صلیب، در جایگاه قوم گناهکارش قرار گرفت و گناهانشان به او نسبت داده شد.^{۲۲} به عنوان حمل کننده گناه، نزد خدا متهم شد، خدا او را ترک کرد و زیر سنگینی خشم خدا خُرد شد.^{۲۳} مرگ او قرض گناه را پرداخت، عدالت خدا را اجرا کرد و خشم او را فرونشاند. به این ترتیب، خدا مشکل بزرگ را حل کرد. او به طور عادلانه گناهان قومش را با مرگ تنها پسرش تنبیه کرد و بنابراین به رایگان همه افرادی را که به او امید دارند، عادل شمرد. ما فصلهای بعدی را به بررسی این حقیقت بزرگ اختصاص خواهیم داد.

فصل نوزدهم

نجات دهنده شایسته

و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید.

- یوحنا ۱: ۱۴

خدا او را چون کفّاره گناهان عرضه داشت، کفّاره ای که توسط خون او و از راه ایمان حاصل می شود.

- رومیان ۳: ۲۵

پیش از آنکه به مطالعه عمیقتر مسیح به عنوان کفّاره مان بپردازیم، خوب است که به شرایط مورد نیاز برای چنین نقش توجه کنیم. به طور ساده، مرگ قربانی کاملاً بی معناست، مگر اینکه کسی که زندگی خود را به عنوان کفّاره عطا می کند واقعاً صلاحیت چنین کاری را داشته باشد. به عبارت دیگر، ارزش این عمل بستگی به شخصیت کسی دارد که آنرا انجام می دهد. اکثر انجیلیها با تأکید زیاد بر کاری که مسیح انجام داد، در مورد صلیب مسیح صحبت می کنند و این درست است، اما غالباً تأکید کمی بر هویت او دارند. عیسی هم خدا بود و هم انسان، هم بی عیب و نقص (بدون گناه) و هم دارای ارزش بی پایان. اگر او همه این شرایط را نداشت، قربانی او به نیابت از ما هیچ کاری انجام نمی داد. با اینحال، می بینیم که او همه این چیزها بود و بیشتر از اینها. بنابراین، عیسی به طور بینظیری واجد شرایط بود تا زندگی خود را به عنوان قربانی کفّاره عرضه کرده و نجات دهنده دنیا باشد.^۱

احتیاط

هرگاه درباره عیسی مسیح صحبت کرده یا می نویسیم، باید همیشه احتیاط کنیم. ما نمی توانیم کاملاً رمز تجسم خدا و نقش دقیق طبیعت الهی و انسانی او را برای نجات و رهایی خود درک کنیم. چنانکه پولس رسول می نویسد: "به یقین که راز دینداری بس عظیم است: او در جسم ظاهر شد، به

واسطه روح تصدیق گردید، فرشتگان او را دیدند، بر قومها موعظه شد، جهانیان به او ایمان آوردند، و با جلال بالا برده شد.^۲

در طول تاریخ کلیسا، بدعتهای بسیاری درباره رابطه دقیق میان طبیعت الهی و انسانی در شخص عیسی مسیح وجود داشته است. بعضی از این تعالیم غلط از جانب بدعتگذاری می باشد که می خواست الوهیت مسیح یا انسانیت او را انکار کند. به هر حال، تعالیم نادرست دیگری نیز از جانب مسیحیان خالص ارائه شده که بسادگی سعی داشتند که این مسأله را توضیح دهند و جایی برای این راز باقی نگذاشتند. بنابراین، باید با احتیاط صحبت کرده و بنویسیم. در این مورد، بهتر است کمتر صحبت کنیم تا اینکه بیش از حد سخن بگوییم، بخش زیادی را به مقوله مرموز محو کنیم، به جای اینکه سعی کنیم که همه رموز را با افزودن مطالبی به آیات کتاب مقدس از میان برداریم. چنانکه موسی به ما هشدار می دهد: "امور نهان از آن یهوه خدای ماست، اما امور مکشوف تا ابد از آن ما و فرزندان ماست، تا تمام کلمات این شریعت را به جای آوریم."^۳

دو طبیعت و کار نجات

شهادت پایدار کتاب مقدس این است که خدا به تنهایی نجات دهنده است و این امتیاز ویژه الهی پرجلال را با هیچ کس دیگری قسمت نمی کند. خدا با صحبت از طریق اشعیای نبی اعلام کرد: "من، آری من، یهوه هستم، و جز من نجات دهنده ای نیست."^۴ حتی در این عصر-دنوی، هیچ کمبودی در خدایان یا نجات دهندگان وجود ندارد. به هر حال، برخلاف جریان این تنوع خدایان و منجیان، کتاب مقدس به شکل بینظیری اعلام می کند که نجات منحصر به یک خدای حقیقی می باشد که آسمان و زمین را آفرید. چنانکه یونس نبی از بطن یک ماهی بزرگ اعلام کرد: "نجات از آن خداوند است."^۵

بنابراین، توصیف کار نجات یا اعطای عنوان "نجات دهنده" به هر کسی غیر از خدا کفر بزرگی است.

این حقیقت کتاب مقدس برای کسی که ادعاهای عهدجدید را درباره شخص و کار عیسی مسیح مورد توجه قرار می دهد، مشکل ایجاد می کند. با علم بر نجات به عنوان کار انحصاری خدا و مراجع بیشمار درباره عیسی به عنوان نجات دهنده، این نتیجه گیریها حاصل می شوند: اگر عیسی

نجات دهنده است، پس او اکیداً خداست. اگر عیسی اکیداً خدا نیست، پس او نجات دهنده نیست.

افرادی که الوهیت مسیح را انکار می کنند ولی ادعا می کنند که از مرگ او نفع می برند، تناقض زیادی ایجاد می کنند. او اگر خدا نباشد نمی تواند نجات دهد. به هر حال، اگر عیسی خدای حقیقی است، پس هیچ تناقضی در اعلامیه اشعیای نبی نیست که می گوید، هیچ نجات دهنده ای غیر از یهوه نیست و پطرس نبی اعلام می کند که نجات در هیچ کس غیر از عیسی یافت نمی شود.^۶ همچنین، اشعیا به درستی می تواند همه کرانه های زمین را نصیحت کند که برای نجات، فقط به خدا روی آورند و پولس رسول می تواند فریاد برآورد: "زیرا هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت."^۷

مسیح باید خدا باشد تا بتواند نجات دهنده جهان شود، ولی این نیز حقیقت دارد که عدالت خدا خواهان تنبیه گناه است، با همان طبیعتی که این گناه انجام شده است.^۸ بنابراین، کسی که مُرد باید انسان باشد. انسان، شریعت خدا را شکست و انسان باید بمیرد. چنانکه خدا از طریق حزقیال نبی اعلام کرد: "هر جانی که گناه کند، همان خواهد مُرد."^۹ برای اینکه چنین جانی از حکم عدالت خدا رهایی یابد، باید جان دیگری با طبیعت یکسان به جای او می مُرد. نویسنده عبرانیان این حقیقت را با این بیانیه حمایت می کند که غیرممکن است که خون گاوها و بزها، گناهان بشریت را که دارای مقام بالاتری هستند، از بین ببرد.^{۱۰} فقط انسانی که حقیقتاً با نسل آدم یکی بود، می توانست جایگاه گناهکار را گرفته و برای گناهانشان کفاره کند.

کتاب مقدس تعلیم می دهد که عیسی ناصری، آن مرد بود. نویسنده عبرانیان به ما می گوید که چون او آمد تا نسل ابراهیم را "یاری دهد"، باید از هر حیث همانند برادران خود می شد و چون فرزندان در جسم و خون شریک می شوند، او خود به همین شکل در این چیزها شریک شد.^{۱۱} به همین دلیل وقتی پولس رسول درباره مسیح به عنوان تنها واسطه بین خدا و انسانها می نوشت، به او به عنوان "آن انسان" عیسی مسیح اشاره کرد.^{۱۲} برای نجات دهنده قوم خدا شدن باید کلمه، جسم گردد و در میان ما ساکن شود و "او که همذات با خدا بود"، به شباهت آدمیان درآید.^{۱۳} اعلامیه معروف پیلاتس "*Ecce Homo*" ("اینک آن انسان")، دقیقاً یادآوری دیگری است که عیسی مسیح انسان بود!^{۱۴}

دو طبیعت و خشم خدا

بر اساس کتاب مقدس، قدرت خشم خدا و غضب اش فوق از درک ماست.^{۱۵} زمین از غضب او به لرزه درمی آید و قومها را در برابر قهرش تاب تحمل نیست.^{۱۶} بی دلیل نیست که قدرتمندترین انسانها، یک روز فریاد برمی آورند که کوهها بر آنها فرود آیند تا آنها را از خشم او پنهان کنند.^{۱۷}

حتی مزمورنویسها و انبیای که در حضور خدا ساکن بودند، از قدرت غضب او وحشتزده شدند. با مشاهده آن پرسیدند: "آنگاه که خشم گیری، کیست که در حضورت تواند ایستاد؟"^{۱۸} "کیست که بتواند در برابر خشم او بایستد؟ و کیست که آتش غضب او را تاب آورد؟"^{۱۹} درحالیکه هیچ پاسخی برای این افکار ترسناک خود نیافتند، فقط به این نتیجه رسیدند: "براستی که تو مهیب هستی."^{۲۰}

با علم بر چیزهای که درباره خشم خدا می دانیم، باید به این نتیجه برسیم که اگر عیسی ناصری صرفاً یک انسان یا مخلوق بود، هرگز نمی توانست خشم خدا را برعلیه گناهان قومش تحمل کند. به هرحال، او توانست آن را تا به انتها تحمل کند و پیروز شود، چون او خدا در جسم بود و با قدرت مطلق الهی خود تقویت می شد. پرسش نامه مذهبی بزرگ وست مینیستر تأیید می کند: "سؤال ۳۸: چرا ضرورت داشت که واسطه، خدا باشد؟ پاسخ: واسطه باید خدا می بود تا بتواند طبیعت انسانی را تقویت کرده و آنرا از فرورفتن در فشار خشم زیاد خدا و قدرت مرگ حفظ کند."

با علم بر قدرت خشم خدا، باید حقیقت الوهیت مسیح را تصدیق کنیم، ولی باید بسیار مراقب باشیم تا حقیقتی را که از ضرورت یکسان برخوردار است، انکار یا نابود نکنیم: مسیح، خشم خدای قادر مطلق را به عنوان یک انسان متحمل شد. باید به بیان این مطلب ادامه دهیم که در صلیب جلجتا، خشم واقعی بر انسان واقعی قرار گرفت و باعث رنج واقعی او در مقیاس بسیار زیاد شد. اگرچه الوهیت مسیح او را تقویت کرد، اما به هیچ عنوان سپری در مقابل خشمی که بر او فرو ریخت نمی باشد. او "در بدن خویش" متحمل رنج شد.^{۲۱} دقیقاً همان مقدار خشم الهی که برای اجرای عدالت الهی و برقراری صلح بین خدا و قومش لازم بود. به همین دلیل، او حقیقتاً یک "مرد درد آشنا و رنج دیده" بود.^{۲۲}

دو طبیعت و ارزش قربانی

افراد شکاک غالباً می پرسند: "چگونه انسانی که چند ساعت بر روی صلیب متحمل رنج شد، می تواند بهای گناهان انسانهای بسیاری را بپردازد و آنها را از رنج ابدی نجات دهد؟ چگونه زندگی یک انسان می تواند عدالت را که باید برای همه اجرا می شد بجا آورد؟" یکی از زیباترین و ارزشمندترین تعالیم کتاب مقدس، پاسخ این سؤالات را تحت پوشش قرار می دهد: ارزش بینهایت زیاد و اطاعت کامل پسر خدا.

کسی که بر روی صلیب جلجتا میخکوب شد، خدا بود و جانی که برای قومش تسلیم کرد، ارزش بیکران داشت. کسی که بر روی آن دار آویزان شد مردی بود که اطاعت کاملش از شریعت خدا، قربانیش را شایسته می ساخت و عدالت کامل را فراهم می کرد تا به قومش نسبت داده شود. بنابراین با اشاره به عیسی مسیح که توانست به خاطر ارزش بیکران خود به عنوان خدا و اطاعت کاملش به عنوان انسان، تقریباً انسانهای بیشماری را نجات دهد، به این سؤال شکاکان پاسخ می دهیم که چگونه یک نفر می تواند بهای بسیاری از افراد را بپردازد.

در رابطه با الهیت عیسی مسیح، باید دوباره تأیید کنیم که او اکیداً و کاملاً خدا بود. این "الهیت کامل"، جایگاه بزرگی به شخص او و ارزش بیکرانی به قربانی او می بخشید.^{۲۳} اصلاحگرای بزرگ ژنوی، فرانسیس تورین، به شکل زیبایی این حقیقت را به تصویر می کشد: "اگرچه پول در دستان پادشاه، ارزشمندتر از پول در دستان یک برده نیست، اما سر و حیات یک پادشاه بسیار ارزشمندتر از حیات یک برده پست است (چنانکه زندگی داوود ارزشمندتر از نیمی از ارتش اسرائیل بود- دوم سموئیل ۱۸ : ۳). به این ترتیب، مسیح به تنهایی باید ارزشی بالاتر از همه انسانها می داشت. جایگاه یک شخص بزرگ، تمام تنبیهات بیشماری را که متعلق به ما بود، بلعیده و جذب می کند.^{۲۴} جان نیوتن می گوید:

اگر مسیحا یک انسان بیگناه و کامل بود و نه چیزی دیگر، باید کاملاً از اراده خدا اطاعت می کرد، اما فقط برای خودش می توانست این کار را انجام دهد. بهترین و متعالترین مخلوق نمی تواند از قانون خلقت خدا فراتر رود. او به عنوان یک مخلوق باید با تمام وجود خدا را خدمت می کرد و الزامات او همیشه در حد توانش می بود. اما اطاعتی که برای دیگران قابل پذیرش و موجود باشد،

برای هزاران و میلیون‌ها نفر، برای همهٔ افرادی که خواهانِ آنند، باید در ارتباط با یک طبیعت (الهی) باشد که ضرورتاً محدود نیست.^{۲۵}

دوباره می‌پرسیم: "چگونه زندگی یک انسان می‌تواند عدالت الهی را برای بسیاری از افراد اجرا کند؟ زیرا او خدای حقیقی بود و زندگی او ارزشمندتر از زندگی همهٔ انسانهای دیگر بود! یک لحظه تصور کنید که تمام خلقت بر روی ترازو قرار گرفته - کوهها و تپه‌ها، گرد و غبار، ستاره‌ها، موشها و انسانها، همهٔ چیزهایی که وجود داشته یا وجود خواهند داشت. سپس تصور کنید که مسیح بر کفهٔ دیگر ترازو می‌ایستد. بلافاصله دو کفه به نفع او پایین می‌رود، چون ارزش بیکران او سنگینتر از چیزهای دیگر است.

اگر یک انسان بیگناه یا یک فرشته بی عیب می‌خواست بمیرد، مرگش برای گناه ما سودمند نمی‌بود. اگر هزاران هزار فرشتهٔ بیشمار، زندگی بی عیب خود را بر روی آن دار تقدیم می‌کردند، قربانی آنها قادر به پرداخت این بها نمی‌بود. نجات ما نیاز به یک قربانی بسیار ارزشمند داشت و "خدای عظیم و نجات دهندهٔ ما عیسی مسیح" چنین ارزشی دارد.^{۲۶} بازخرید شده اید، نه به چیزهای فانی چون سیم و زر، بلکه به خون گرانبهای مسیح، آن برهٔ بی عیب و بی نقص!^{۲۷}

با نشان دادنِ ضرورتِ الوهیتِ مسیح در اعطای ارزشِ بیکران به شخصِ او و شایستگیِ بیکران به قربانی او، باید دوباره مراقب باشیم که این حقیقت ضروری را که از ارزش یکسانی برخوردار است نادیده نگیریم: مسیح انسان بود که اطاعت کامل اش از شریعت خدا به او این توانایی را داد که برای گناهان قومش بمیرد و عدالت کامل را به آنها نسبت دهد.^{۲۸} اولاً، باید بدانیم که انسانی که برای گناهان دیگران مُرد باید خود یک انسان کامل و بیگناه می‌بود. در غیر اینصورت زندگی خودش از دست می‌رفت و زیرِ محکومیت مرگ و تنبیه ابدی برای خطاهای خود می‌بود. بنابراین اطاعت فعال مسیح (اطاعت کامل از شریعت خدا) بود که اطاعت منفعل (تقدیم کردن خود به عنوان قربانی گناهان) را نزد خدا مقبول ساخت. به بیانِ ساده تر، یک گناهکار نمی‌تواند زندگی خود را برای گناهان دیگری بدهد، بلکه باید برای گناه خودش بمیرد. چون عیسی مسیح یک انسان بیگناه بود، می‌توانست خود را آزادانه برای گناهان قومش قربانی کند.^{۲۹}

دوماً، باید بدانیم که نجات انسان به چیزی بیش از برداشتن گناهان نیاز دارد؛ نجات انسان به نسبت دادنِ عدالت نیز نیاز دارد. برای اینکه یک نفر با خدا در صلح باشد، به چیزی بیش از

بخشیده شدن یا تبرئه شدن نیاز دارد باید در نزد خدا عادل باشد. داوود به وضوح این حقیقت را به تصویر می کشد، وقتی به این سؤال قدیمی پاسخ می دهد که کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که در مکان مقدس او بایستد؟: "آن که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به سوی آنچه باطل است برنیفزارد و قسم دروغ نخورد."^{۳۰}

یک شرط بزرگ برای ورود به حضور خدا عدالت است، تطابق کامل با شریعت خدا، اطاعت کامل بدون انحراف در قلب یا عمل. این حقیقت، مانع غیر قابل عبوری را برای انسان سقوط کرده ایجاد می کند. کتاب مقدس به وضوح شهادت می دهد که هیچ کس عادل نیست، همه گناه کرده اند و سقوط اخلاقی همیشگی ما، عدالت را از طریق شریعت غیرممکن ساخته است.^{۳۱} به بیان ساده تر، ما کاملاً موجودات ناعادلی هستیم که از نظر اخلاقی شکست خورده و کاملاً فاقد شرایط لازم برای ایستادن در حضور خدا هستیم. ما در خود قوّت و امیدی نداریم.^{۳۲}

خبر خوش انجیل این است که عیسی ناصری با عدالت کامل در پیشگاه خدا زندگی کرد. هر فکر، کلام و عمل او، مطابق اراده خدا بود، بدون کمترین انحرافی، در هر لحظه از زندگیش، خداوند خدای خود را با تمام قلب، جان، فکر و قوّت خود محبت کرد.^{۳۳} هر کاری که انجام داد، حتی کوچکترین تکالیف، همچون خوردن و نوشیدن، همه را برای جلال خدا انجام داد.^{۳۴} بنابراین پدر همیشه می توانست در مورد او شهادت دهد: "این است پسر محبوبم که از او خوشنودم."^{۳۵}

آنچه باید بدانیم این است که مسیح نه تنها برای قومش مُرد، بلکه برای آنها زندگی کاملی داشت. این زندگی کامل به هر که ایمان آورد نسبت داده شده یا به حسابش گذاشته می شود.^{۳۶} به همین دلیل، پولس رسول می گوید ما "در وی پارسایی خدا هستیم."^{۳۷} پولس اینطور توضیح می دهد: "اما اکنون جدا از شریعت، آن پارسایی که از خداست به ظهور رسیده است، چنانکه شریعت و پیامبران بر آن گواهی می دهند. این پارسایی که از خداست از راه ایمان به عیسی مسیح است و نصیب همه کسانی می شود که ایمان می آورند. در این باره هیچ تفاوتی نیست."^{۳۸}

این تعلیم محبوب نسبت دادن به وضوح رابطه بین آدم اول و آخر را نشان می دهد.^{۳۹} آدم اول به عنوان سر نسل خود بود. در باغ عدن، برای خود و نسلش زندگی کرد و سقوط کرد. بنابراین پولس رسول به این نتیجه می رسد که "به واسطه نافرمانی یک انسان بسیاری گناهکار شدند" و "به واسطه نافرمانی یک انسان بسیاری مُردند."^{۴۰} به طور مشابه اما بزرگتر آدم دوم، عیسی مسیح، به عنوان سر

قومش بود و نه تنها برای آنها مُرد بلکه برای آنها زندگی کرد تا اطاعت کامل او به عنوان عطیۀ ایمان به آنها نسبت داده شود. به همین دلیل پولس رسول اینطور نتیجه گیری می کند که به واسطۀ اطاعت یک انسان نیز بسیاری پارسا خواهند گردید.^{۴۱}

لازم بود که مسیح خدا باشد تا الوهیتش، به قربانی او به نیابت از قومش، ارزش بیکران ببخشد. به این ترتیب، لازم بود که مسیح انسان باشد تا زندگی کاملی در اطاعت داشته باشد، به جای گناهکاران بمیرد و سپس زندگی عادلانۀ او به همهٔ کسانی که ایمان دارند نسبت داده شود.

دو طبیعت و یک میانجی مناسب

لغتنامۀ وبستر، میانجی را به عنوان کسی تعریف می کند که واجد شرایط است و می تواند میان دو طرف مداخله کند تا آنها را آشتی دهد یا نزد یکدیگر توجیه کند. لازم بود که عیسی ناصری هم خدا و هم انسان باشد تا بتواند میانجی مناسبی بین خدا و انسان باشد. انسانیت کامل لازم بود تا او دست خود را برای نجات و تسلّی بر انسان بگذارد. الوهیت حقیقی لازم بود تا او دست خود را بر خدا گذاشته و با او مبادله کند چه موجودی می توانست یا می خواست چنین کاری را انجام دهد و زنده بماند؟ از کتاب مقدس درمی یابیم که بزرگترین سَرافین نیز جرأت نداشتند که دست خود را دراز کرده و کسی را که آتش سوزاننده است و در نوری ساکن است که نمی توان به آن نزدیک شد، لمس کنند.^{۴۲} سَرافین تمام نیروی خود را صرف این می کردند که به سادگی در حضور خدا با سرِ فرود آمده و چهرۀ پوشیده شده بایستند.^{۴۳} این دلیل دیگری است که اگرچه میانجی ما باید انسان باشد، اما باید بزرگتر از فرشتگان یا بزرگتر از بزرگترین مخلوقات باشد، او باید خدا باشد تا بتواند از جانب ما با خدا مبادله کند.

عیسی ناصری واجد هر دو شرط بود. او انسان مانند ماست که در جسم و خون ما شریک شد و از اینکه ما را برادران خود بخواند شرم نداشت.^{۴۴} " زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعفهای ما همدردی کند، بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است بدون اینکه گناه کند."^{۴۵} در عین حال او پسر خداست، مقدّس، بی گناه، پاک، جدا از گناهکاران و فراتر از آسمانها.^{۴۶} او پس از پاک کردن گناهان ما، به دست راست مقام کبریا در عرش برین بنشست.^{۴۷} به نیابت از ما از آسمانها در گذشته است و بر آن قادر مطلق دست نهاده است.^{۴۸}

مطالبی را که این چند صفحه دربارهٔ شخص مسیح توصیف کرد، نشاندهندهٔ دامنهٔ کوهی بسیار بزرگ نیز نمی باشد. به هر حال هدف از بیان این مطالب این است که از خادمان و افراد دستگذاری شده استدعا کنیم که جلال شخص مسیح را دریافته و آنرا از طریق انجیل بشناسانند. باید همیشه این حقیقت را به یاد داشته و در قلب خود برای آن ارزش قائل شویم که صرفاً بواسطهٔ کاری که مسیح برای ما انجام داد نجات نیافته ایم، بلکه بواسطهٔ آن کسی که او بود، هست و تا ابد خواهد بود!

فصل بیستم

صلیب عیسی مسیح

در ساعت نهم، عیسی با صدای بلند فریاد برآورد: "ایلویی، ایلویی، لَمَّا سَبَقْتَنی؟" یعنی "ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟"

- مرقس ۱۵ : ۳۴

سپس به مسافت پرتاب سنگی از آنها کناره گرفت و زانو زده، چنین دعا کرد: "ای پدر، اگر اراده توست، این جام را از من دور کن؛ اما نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود." آنگاه فرشته ای از آسمان بر او ظاهر شد و او را تقویت کرد. پس چون در رنجی جانکاه بود، با جدّیتی بیشتر دعا کرد، و عرقش همچون قطرات خون بر زمین می چکید.

- لوقا ۲۲ : ۴۱ - ۴۴

چون عیسی شراب را چشید، گفت: "به انجام رسید." سپس سر خم کرد و روح خود را تسلیم نمود.

- یوحنا ۱۹ : ۳۰

مهمترین فصل این کتاب در مقابل ما قرار دارد، یا به عقیده اکثر مسیحیان، مهمترین فصل تاریخ بشر. این موضوع را نمی توان به بخشهای کوچکتری تقسیم کرد، حتی برای راحتی خواننده. این قلب انجیل است و اگر باید در این فصل سخت تلاش کنیم، حقیقتاً ارزش این تلاش را دارد!

یکی از بزرگترین بیماریهای موعظه انجیل معاصر این است که به ندرت صلیب مسیح را توضیح می دهد. کافی نیست که بگوییم او مُرد همه انسانها می میرند. کافی نیست که بگوییم او یک مرگ باشکوهی داشت شهیدان هم به همین شکل می میرند. باید بدانیم که تا زمانیکه آشفتگی موجود در مرگ مسیح را از بین نبرده و مفهوم حقیقی آن را برای شنوندگان خود توضیح ندهیم، مرگ مسیح را به طور کامل با قدرت نجات بخش آن اعلام نکرده ایم: او با بر دوش کشیدن گناهان قومش مُرد و جزای الهی را برای گناهان آنها متحمل شد. او از جانب خدا واگذاشته شد و به جای ما تحت فشار خشم خدا کوبیده شد.

وا گذاشته شدن از جانب خدا

یکی از ناراحت کننده ترین، حتی فراموش نشدنی ترین عبارات کتاب مقدس، در گزارش مرقس از پرسش بزرگ مسیحا بر روی صلیب رومی می باشد. او با صدای بلند فریاد زد: "ایلوپی، ایلویی، لَمّا سَبَقْتَنی؟" یعنی "ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا وا گذاشتی؟"^۱

با علم بر چیزهای که از طبیعت بی عیب و نقص پسر خدا و مشارکت کاملش با پدر می دانیم، درک کلمات مسیحا دشوار است ولی آنها معنای صلیب و دلیل مرگ او را آشکار می کنند. اینکه کلمات او به زبان عبری ثبت شده، اهمیت زیاد آن را به ما نشان می دهد. نویسنده نمی خواست که ما چیزی را به اشتباه درک کنیم!

در این کلمات، مسیح نه تنها نزد خدا فریاد می زند، بلکه به عنوان یک معلم کامل، تماشاچیان و تمام خوانندگان آینده را به سوی مهمترین نبوت‌های مسیحایی در عهدعتیق هدایت می کند: مزمو ۲۲. اگرچه کلّ این مزمو، مملو از نبوت‌های دربارهٔ صلیب، به همراه جزئیات می باشد، ما فقط به شش آیهٔ اول می پردازیم:

ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا وا گذاشتی و از نجات من و سخنان فغانم دوری؟ ای خدای من، همهٔ روز فریاد برمی کشم و اجابت نمی کنی؛ همهٔ شب نیز و مرا خاموشی نیست! اما تو قدوسی، ای که بر سرودهای ستایشی اسرائیل جلوس فرموده ای. بر تو پدران ما توکل کردند. آری، بر تو توکل کردند و ایشان را رهایی بخشیدی. نزد تو فریاد برآوردند و خلاصی یافتند؛ بر تو توکل کردند و شرمند نگشتند. اما من کرمی بیش نیستم و انسان نی! عار آدمیانم و تحقیر شدهٔ قوم!

در زمان مسیح، کتاب مقدس عبری، مانند امروز با باب‌ها و آیات شماره گذاری نشده بود. بنابراین وقتی یک رابی می خواست شنوندگان خود را به مزمو یا بخشی از کتاب مقدس هدایت کند، اولین خطِ آن متن را قرائت می کرد. در این فریادِ روی صلیب عیسی ما را به سوی مزمو ۲۲ هدایت می کند و چیزی را دربارهٔ ویژگی و هدف رنج‌هایش برای ما آشکار می کند.

در اولین و دومین آیه، شکایت مسیحا را می شنویم: او خود را از جانب خدا وا گذاشته شده می دانست. مرقس از کلمهٔ یونانی *egkataleípo* استفاده می کند که به معنای رها کردن، ترک کردن یا ول کردن می باشد.^۲ مزمو نویس از کلمهٔ عبری *azab* استفاده می کند که به معنای ترک کردن یا

وا گذاشتن می باشد.^۳ در هر دو مورد هدف آن مشخص است. مسیحا می داند که خدا او را وا گذاشته و صدای فریاد او را نمی شنود. این وا گذاشته شدن به صورت سمبلیک یا شعرگونه نیست. بلکه واقعی است! اگر تابحال کسی وا گذاشته شدن از جانب خدا را احساس کرده باشد، آن پسر خدا بر روی صلیب جلجتا بود!

در آیات چهارم و پنجم این مزمور، غم و اندوه مسیحا با یادآوری عهد وفاداری خدا نسبت به قومش بیشتر می شود. او اعلام می کند: "بر تو پدران ما توکل کردند. آری، بر تو توکل کردند و ایشان را رهایی بخشیدی. نزد تو فریاد برآوردند و خلاصی یافتند؛ بر تو توکل کردند و شرمنده نگشتند." تضادی آشکار دیده می شود. هیچ نمونه ای در تاریخ قوم عهدی خدا وجود نداشته که انسان عادل نزد خدا فریاد برآورد و رهایی نیابد. به هر حال اکنون مسیحای بی گناه بر روی این دار آویزان شده و کاملاً وا گذاشته شده است. دلیل کناره گیری خدا چه بود؟ چرا او از پسر-یگانه خود رویگردان شد؟

عیسی پاسخ این سؤالات ناراحت کننده به شکایت خود را می دهد. در آیه ۳ اعلامیه لغزش ناپذیری را مطرح می کند که می گوید خدا قدّوس است و بعد در آیه ۶ این مطلب توصیف ناپذیر را می پذیرد: او به کرمی تبدیل شده و دیگر انسان نبود. چرا مسیح چنین زبان پست و خفت آوری را نسبت به خود به کار برد؟ آیا او به خاطر اینکه "عار آدمیان و تحقیر شده قوم" شده بود، خود را به عنوان یک کرم می دید یا دلیل بزرگتر و ناخوشایندتری برای این تحقیر شخصی وجود داشت؟^۴ به هر حال، او فریاد نزد: "خدای من، خدای من، چرا مردم مرا وا گذاشتند؟" بلکه سعی داشت بداند که چرا خدا این کار را کرده است. پاسخ آن را فقط در یک حقیقت تلخ می توان یافت: خدا کاری کرد که گناهان همه ما بر او قرار گرفت و مانند کرم وا گذاشته شد و به جای ما کوبیده شد.^۵

یک مار و یک بز رها شده

این استعاره بد از مسیحای در حال مرگ به عنوان کرم در کتاب مقدس تنها نیست. موارد دیگری نیز وجود دارند که ما را به شکل عمیقتری به عمق صلیب برده و نشان می دهند که او باید چه رنج را متحمل می شد تا رهایی قومش را به تحقق رساند.^۶ اگر ما با کلمات مزمورنویس به لرزه درمی

آییم، با خواندن اینکه پسر خدا شبیه ماری شد که در بیابان برافراشته شد، و دو بزی که گناه را بر دوش می گرفتند یکی قربانی می شد و دیگری فرار می کرد، بیشتر متحیر می شویم.

استعاره اول در کتاب اعداد می باشد. چون خدا به خاطر سرکشی تقریباً همیشگی اسرائیل بر علیه خداوند و رد تدارکات پُرفیضش، "مارهای آتشین" را به میان مردم فرستاد و بسیاری از آنها مُردند.^۷ به هرحال در نتیجه توبه مردم و شفاعت موسی، خدا دوباره راهی برای نجاتشان مهیا کرد. او به موسی فرمان داد که "ماری آتشین بساز و آن را بر تیرکی قرار ده." سپس خدا وعده داد: "هر مار گزیده ای که بر آن بنگرد زنده خواهد ماند."

در ابتدا چنین دلیل مغایر به نظر می رسد: "آنچه شفا می داد به شباهت همان چیزی ساخته شده بود که زخمی می کرد."^۸ به هرحال تصویر قدرتمندی از صلیب نشان می دهد. اسرائیلیها از سم مارهای آتشین می مُردند. انسانها از سم گناه خود می میرند. خدا به موسی فرمان داد که سبب مرگ را برافراشته و بر روی تیرکی قرار دهد.

خدا سبب مرگ ما را بر پسر خود قرار داد، درحالیکه او بر روی صلیب افراشته شد، او "به شباهت انسان گناهکار" آمد و در راه ما گناه شد.^۹ اسرائیلیهایی که به خدا ایمان آورده و به مار برنجی نگاه می کردند زنده می ماندند. انسانی که به شهادت خدا درباره پسرش ایمان آورد و با ایمان به او نگاه کند نجات خواهد یافت.^{۱۰} چنانکه مکتوب است: "ای همه کرانه های زمین به من روی آورید و نجات یابید! زیرا که من خدا هستم و جز من خدای نیست."^{۱۱}

کتاب کهانت لاویان، استعاره دوم را در بردارد. چون غیرممکن بود که فقط یک قربانی به طور کامل مرگ کفاره ای مسیحا را نشان داده یا مشخص کند، خدا از قوم، قربانی خواست که شامل دو بز قربانی بود.^{۱۲} بز اول به عنوان قربانی گناه در نزد خداوند بود و خورش بر روی تخت رحمت و جلوی آن پاشیده می شد، تخت رحمتی که پشت پرده در قدس الاقداس بود.^{۱۳} این نشاندهنده مسیح است، کسیکه خورش را بر روی صلیب ریخت تا برای گناهان قومش کفاره کند. این یک تصویر فوق العاده از مرگ مسیح به عنوان کفاره می باشد او خورش را ریخت تا عدالت خدا را اجرا کند، خشم او را فرونشاند و صلح را برقرار کند. کاهن اعظم، نشاندهنده بز دوم در نزد خداوند است و به عنوان بز رها شده می باشد.^{۱۴} کاهن اعظم باید "دو دست خود را بر سر بز زنده بنهد و بر آن به تمام تقصیرات بنی اسرائیل و همه نافرمانیهایشان، یعنی به تمام گناهان آنها اعتراف کند."^{۱۵} او این همه را بر سر

بز بگذارد و بز را به دست شخصی آماده به بیابان روانه سازد. بز همه تقصیرات ایشان را بر خود به جایی دور افتاده خواهد برد. در آنجا به تنهایی پرسی زده، از جانب خدا واگذاشته شده و از قوم خدا جدا می شود. این بز رها شده نشاندهنده مسیح است که "گناهان ما را در بدن خویش بر دار حمل کرد" و "بیرون از اردوگاه" رنج کشید و به تنهایی مُرد.^{۱۶} این تصویری فوق العاده از مرگ مسیح به عنوان کفاره است- او گناهان ما را برداشت. مزمورنویس نوشت: "به اندازه ای که مشرق از مغرب دور است به همان اندازه نیز نافرمانیهای ما را از ما دور کرده است."^{۱۷}

مسیحا گناه شد

چطور می توانیم بگوییم عجیب نیست که یک کرم، یک مار سمی و یک بز، سمبلهایی از مسیح باشند؟ یکی دانستنِ پسر خدا با چنین چیزهای مضمّن کننده، کفر آمیز بود، اگر از آیات عهدعتیق سرچشمه نمی گرفت و توسط نویسندگان عهدجدید تأیید نمی شد، نویسندگانی که در نشان دادن تصویر تاریک مرگ فداکارانه او فراتر رفته اند. با هدایت روح القدس، آنها به ما می گویند که مسیحا که گناه را نشناخت، "گناه شد" و کسی که محبوب پدر بود، نزد او "ملعون" شد.^{۱۸}

همه ما این حقایق را قبلاً شنیده ایم، اما آیا به اندازه کافی توجه کرده ایم تا واقعاً آنها را درک کرده و شکسته شویم؟ او را که با گروه موسیقی سرافین بر روی صلیب اعلام کرد: "قدوس، قدوس، قدوس"، در راه ما گناه "ساخت".^{۱۹} سفر درک معنای این عبارت تقریباً بسیار خطرناک به نظر می رسد. ما در قدم اول گیر می کنیم. چه مفهوم دارد که کسی را که در او "الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی ساکن است" در راه ما گناه ساخت؟^{۲۰} ما نباید در تلاش برای حفاظت از آبروی پسر-خدا، این حقیقت را کنار بگذاریم، بلکه باید مراقب باشیم که چیزهای بدی برعلیه شخصیت بی عیب و تغییرناپذیر او نگوییم. او چگونه گناه شد؟ ما از کتاب مقدس به این نتیجه می رسیم که مسیح به همان شکل که ایماندار در او "پارسایی خدا می شود"، در راه ما گناه شد.^{۲۱}

پولس رسول در نامه دوم خود به کلیسای قرنتس می نویسد: "او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم."^{۲۲}

ایماندار در زندگی کنونی، "پارسایی (عدالت) خداست"- نه به خاطر بعضی اعمال پاک کننده در شخصیت او که از طریق آن کاملاً به یک موجود عادل یا بی گناه تبدیل می شود، بلکه در نتیجه

نسبت دادن، که توسط آن از طریق کار مسیح به نیابت از او، در نزد خدا عادل به شمار می آید. به این ترتیب، مسیح، گناه شد، نه به خاطر فساد اخلاقی در شخصیت او که از طریق آن، واقعاً فاسد یا ناعادل می شد، بلکه در نتیجه نسبت دادن، نزد تخت داوری خدا به جای ما گناهکار محسوب شد. مسیح بر روی صلیب گناهکار نشد؛ بلکه گناهان ما به او نسبت داده شد و خدا او را به خاطر تقصیرات ما گناهکار محسوب کرد و داوری ما را بر او قرار داد. او با شرکت در فساد ما، گناه نشد، بلکه با حمل گناه ما. نباید فراموش کنیم که حتی درحالیکه او گناهان ما را حمل می کرد، بره بی عیب و بی نقص خدا بود و قربانی او نزد پدرش عطرآگین بود.^{۲۳}

ما باید بدانیم که این حقیقت، طبیعت هولناک مسیح را که به جای ما گناه شد، از بین نبرد. اگرچه این گناهی بود که به او نسبت داده شد، اما گناه واقعی بود و غم و اندوه وصف ناپذیری را در جان او ایجاد کرد. او حقیقتاً به جای ما ایستاد، گناه ما را حمل کرد، تقصیرات ما را برداشت و حدّ خشم خدا را که لایق گناه ما بود، تجربه کرد.

تضاد بسیار بین هویت واقعی او و آنچه که به آن "تبدیل شد"، درد و رنج را که تجربه کرد، آشکار می کند. بسیار ترسناک است که گناهکار با گناه خود مواجه شود و سنگینی گناهش را احساس کند. اما اینکه "کسی که گناه را شناخت"، آن کثیف کاملاً ناآشنا را حمل کند و گناه تعداد بی شماری از گناهکاران را احساس کند، چیز دیگری است. این وحشت وصف ناپذیر برای گناهکار است که در حضور تخت خدا گناهکار اعلام شود، اما اینکه با کسی که "بی ضرر، پاک، جدا از گناهکاران" بود، به این شکل برخورد شود، مسأله دیگری است.^{۲۴} اینکه گناهکار توسط خدایی که با او ارتباطی ندارد و به او توجهی ندارد، محکوم شود، یک چیز است. اینکه پسر محبوب خدا مورد داوری قرار گرفته و توسط پدر خود محکوم شود، توسط کسی که با او نزدیکترین رابطه را از ازل داشته و نسبت به او محبت بینهایت زیاد و وصف ناپذیری دارد، مسأله دیگری است.

مسیح، ملعون شد

گناه شدن مسیح، حقیقتی وحشتناک و غیرقابل درک است، ولی وقتی به این فکر می کنیم که کلام بدتر از این نمی توان بر علیه او گفت، پولس رسول نوری را می تاباند و ما را به عمقهای فروتنی و وا گذاشته شدن مسیح می برد. ما وارد عمیقترین حفره ها می شویم تا پسر-خدا را ببینیم که از صلیب آویزان شده و ننگین ترین لقب خود را حمل می کند: "ملعون خدا!"

کتاب مقدس اعلام می کند که همهٔ انسانها به خاطر بی حرمتی به احکام شریعت الهی، زیر لعنت خدا هستند. چنانکه پولس رسول به کلیسای غلاطیه می نویسد: "ملعون باد هر که در به جا آوردن تمام آنچه در کتاب شریعت نوشته شده ثابت نماند."^{۲۵} کلمهٔ ملعون باد برگرفته از کلمهٔ یونانی *katára* است، که نشاندهندهٔ نفرت، لعن یا بدگویی است. در عهدجدید به عدم تأیید الهی یا فساد اشاره می کند که به داوری و محکومیت می انجامد. لعنت الهی برضد برکت الهی است؛ بنابراین، با استفاده از خوشا به حالها به عنوان استاندارد خود، تا حدودی معنای مورد لعنت خدا قرار گرفتن را درک می کنیم.

خوشا به حالها ملکوت آسمان را دریافت می کنند. ملعونان از ورود به آن منع شده اند.

خوشا به حالها دریافت کنندگان تسلی الهی هستند. ملعونان مورد خشم الهی قرار می گیرند.

خوشا به حالها زمین را به ارث می برند. ملعونان از آن ریشه کن می شوند.

خوشا به حالها سیراب خواهند شد. ملعونان بدبخت و بیچاره هستند.

خوشا به حالها رحمت دریافت می کنند. ملعونان بدون دلسوزی محکوم می شوند.

خوشا به حالها خدا را خواهند دید. ملعونان از حضور او محروم می شوند.

خوشا به حالها دختران و پسران خدا هستند. ملعونان بدون فیض طرد می شوند.^{۲۶}

از دیدگاه آسمان، افرادی که شریعت خدا را می شکنند، فاسد و لایق تمام نفرتها هستند. آنها افراد بدبختی هستند که به طور عادلانه مورد انتقام الهی قرار گرفته و به حق به نابودی ابدی سپرده می شوند. اغراق نیست که بگوییم آخرین چیزی که گناهکار ملعون در هنگام برداشتن اولین قدم به سوی جهنم باید بشنود و می شنود، این است که تمام خلقت بر پا ایستاده و خدا را تحسین می کنند که زمین را از آنها پاک ساخته است. چنین است فساد افرادی که شریعت خدا را می شکنند، و چنین است اهانت مقدس به نامقدس.

چنین زبانی، توهین بزرگ به دنیا و اکثر جماعت انجیلی معاصر می باشد. به هر حال، این زبان کتاب مقدس است و باید بیان شود. اگر به منظور حفظ نزاکت نمی خواهیم حرفهای بد کتاب مقدس را توضیح داده و تشریح کنیم، در اینصورت خدا به عنوان قدّوس مورد توجه قرار نگرفته، انسانها وضعیت ترسناک خود را درک نکرده و بهایی که توسط مسیح پرداخت شد، هرگز به حساب

نیامده یا مورد قدردانی قرار نخواهد گرفت. تا زمانیکه به انسانها نگوئیم که معنای تحت لعنت الهی بودن چیست، هرگز نمی توانیم معنای مسیح "برای ما ملعون شد" را توضیح دهیم. ما هرگز به طور کامل وحشت و زیبایی کاری را که او بر روی دار برای ما انجام داد را درک نخواهیم کرد! "مسیح به جای ما لعن شد و این گونه ما را از لعنت شریعت بازخیرید کرد؛ (زیرا نوشته شده که هر که به دار آویخته شود ملعون است)." ^{۲۷}

حقیقتی که در غلاطیان ۳ : ۱۰ بیان شد، حقیقتی است که عیسی مسیح و انجیلش را برای یهودیان قرن اول، رسوا ساخت. همه آنها با این حقیقت ترسناک کتاب مقدس آشنا بودند، "آن که بر دار آویخته شود، ملعون خداست." ^{۲۸} پس مسیحا چگونه می توانست رهایی دهنده و پادشاه اسرائیل باشد و با چنین مرگ تحقیر کننده و متهم کننده ای بمیرد؟ قبول چنین نظریه ای چیزی بیش از رسوایی بود- این کاملاً کفر آمیز بود! با اینحال یهودیان نتوانستند آنرا به عنوان "لعنت مبادله ای" ببینند و مسیح باید به چیزی که آنها بودند، تبدیل می شد تا بتواند آنها را از آنچه که سزاوارش بودند، رهایی دهد. ^{۲۹} او به کرم تبدیل شد و نه انسان، به مارِ برافراشته در بیابان، بزرها شده در خارج از اردوگاه، حمل کننده گناه و کسی که لعنت خدا بر او قرار گرفت. او همه آنها را به جای قومش انجام داد!

در تثنیه ۲۷ - ۲۸، خدا ملت اسرائیل را به دو اردوگاه جداگانه تقسیم کرد، یکی از آنها را بر بالای کوه جرزیم قرار داد و دیگری را در بالای کوه عیبال. افرادی که در بالای کوه جرزیم بودند باید برکاتی را اعلام می کردند که شامل تمام افرادی می شد که برای اطاعت از خداوند خدای خود تلاش می کردند. ^{۳۰} افرادی که در بالای کوه عیبال بودند باید لعنت های را اعلام می کردند که شامل افرادی می شد که ناطاعتی می کردند. ^{۳۱} اگرچه برکات کوه جرزیم حق مسیح بود، اما وقتی بر روی صلیب جلجتا آویخته شده بود، پدرش از کوه عیبال برعلیه او غرید. پدر از پشت درهای بسته آسمان، تنها پسرش را با ترسهای کوبید که باید بر کسانی قرار می گرفت که او به خاطرشان مُرد. وقتی چشمان خود را به سوی آسمان برافراشت تا روی خدا را ببیند، پدرش از او رویگردان شد. وقتی فریاد برآورد: "خدای من، خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟" پدرش به عنوان داور او پاسخ داد: "خداوند، خداوند خدای تو، تو را لعنت می کند." ^{۳۲} مسیح لعنت های تثنیه ۲۸ را که برای قومش بود، بر خود گرفت.

خداوند لعنت و پریشانی و درماندگی بر شما خواهد فرستاد، تا اینکه به زودی هلاک شوید.^{۳۳}

خداوند شما را به دیوانگی و نابینایی و پریشانی فکر دچار خواهد ساخت. به هنگام ظهر همچون نابینایان کورانه راه خواهید رفت... و نجات دهنده ای نخواهد بود.^{۳۴}

خداوند از هلاک ساختن و نابود کردن تان شادمان خواهد شد.^{۳۵}

در شهر، ملعون و در صحرا نیز ملعون خواهید بود.^{۳۶}

ورود تان زیر لعنت خواهد بود و خروج تان نیز زیر لعنت.^{۳۷}

آسمان بالای سر شما به برنج بدل خواهد شد و زمین زیر پایتان به آهن.^{۳۸}

و در میان تمام قومهایی که خداوند شما را به میان آنها خواهد برد، مایه وحشت و درس عبرت و اسباب تمسخر خواهید بود.^{۳۹}

همه این لعنتها بر شما نازل خواهد شد و شما را تعقیب کرده، از شما پیشی خواهد گرفت، تا اینکه نابود شوید؛ از آن رو که صدای یهوه خدای خویش را نشنیدید تا فرمانها و فرایض را که به شما امر فرمود نگاه دارید.^{۴۰}

وقتی مسیح گناه ما را بر روی صلیب جلجتا حمل کرد، به عنوان انسان که بُتی می سازد و آن را پنهان می کند ملعون شد.^{۴۱} او به عنوان کسی که بر پدر یا مادر خود بی حرمتی می کند، کسی که مرز میان زمین خود و زمین همسایه را تغییر می دهد، یا نابینا را از راه منحرف می سازد ملعون شد.^{۴۲} به عنوان کسی که حق غریب و یتیم و بیوه زن را پایمان می کند ملعون شد.^{۴۳} به عنوان کسی که مجرم به هرگونه رفتار فاسد و منحرف می باشد، همسایه خود را نهانی می کشد، یا رشوه می گیرد تا خون ناحق بریزد، ملعون شد.^{۴۴} به عنوان کسی که کلمات این شریعت را تصدیق نمی کند تا آنها را به جای آورد ملعون شد.^{۴۵} شخص حکیم در امثال نوشت: "همچون گنجشک سرگردان و پرستوی در پرواز، لعنت ناروا نیز بر کسی قرار نگیرد."^{۴۶} به هر حال، لعنت بر این شاخه قرار گرفت، نه به خاطر عیبی در شخصیتش یا خطایی در اعمالش، بلکه چون گناهان قومش را حمل کرد و تقصیرات آنها را به پیشگاه تخت داوری خدا برد.^{۴۷} در آنجا بدون حجاب، بدون محافظ و آسیب پذیری در برابر تمام واکنشهای داوری الهی ایستاد. داوود فریاد برآورد: "خوشا به حال آن که

عصیان‌ش آمرزیده شد و گناهش پوشانیده گردید. خوشا به حال آن که خداوند خطایی به حسابش نگذارد و در روحش فریبی نباشد.^{۴۸}

با اینحال، گناهی که بر روی صلیب به مسیح نسبت داده شد، نزد خدا و لشکر آسمانها نمایان شد. او در برابر انسانها مانند یک اعلامیه نصب شد و در معرض دید فرشتگان و ارواح شریر قرار گرفت.^{۴۹} گناهایی که بر خود گرفت، بخشیده نشده بود و گناهایی که حمل می کرد، پوشانیده نشده بود. اگر خوشا به حال انسانی است که گناهانش به حساب او گذاشته نشده، پس مسیح بسیار زیاد ملعون شده بود، چون گناهان همه ما بر او قرار گرفت.^{۵۰}

به همین دلیل، با او به عنوان شخص رفتار شد که عهد را شکسته کسی که در تجدید عهد موسی در موآب در موردش اینطور گفته شد:

خداوند او را نخواهد آمرزید، بلکه آتش خشم و غیرت خداوند بر او شعله ور خواهد شد، و همه لعنتهای نوشته شده در این کتاب بر سر او خواهد آمد و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد کرد. و خداوند بنا بر همه لعنتهای عهدی که در این کتاب شریعت نوشته شده است، او را از میان همه قبایل اسرائیل برای گرفتار آمدن به بلا جدا خواهد کرد.^{۵۱}

در جلجتا، مسیحا برای مصیبت و فلاکت انتخاب شد و هر لعنتی که در کتاب شریعت نوشته شده بود بر او قرار گرفت. در این ذریت ابراهیم، تمام طوایف زمین برکت می یابند، اما فقط به خاطر اینکه عیسی بیش از هر انسانی که تا بحال بر روی زمین زندگی کرده، لعنت شد.^{۵۲} کتاب اعداد شامل یکی از زیباترین وعده های برکت می باشد که تا بحال توسط خدا به انسان عطا شده است. آنرا به عنوان برکت کهنات یا برکت هارون می شناسند: "خداوند تو را برکت دهد و محافظت کند؛ خداوند روی خود را بر تو تابان سازد و تو را فیض عنایت فرماید؛ خداوند روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد."^{۵۳} اگرچه این برکت زیبا و مملو از فیض است ولی ما را با یک مشکل الهیاتی و اخلاقی بزرگ مواجه می کند. چگونه یک خدای عادل می تواند بدون خدشه دار کردن عدالتش، چنین برکت به انسان گناهکار بدهد؟ دوباره، ما پاسخ را در صلیب می یابیم. گناهکار فقط به خاطر شخص مقدس و عادل که ملعون شد برکت می یابد.^{۵۴} هر برکت و تمامی برکات خدا که تا بحال به قوش داده شده و داده خواهد شد، فقط به خاطر این است که مسیح بر روی دار همه چیزهای را که برخلاف این برکت کهنات بود دریافت کرد.^{۵۵} به ما می گویند: "خداوند تو را برکت دهد"، فقط به

خاطر اینکه به او گفته شد: "خداوند تو را لعنت کند و تو را به نابودی بسپارد؛ خداوند نور حضورش را از تو بردارد و تو را محکوم کند؛ خداوند رویش را از تو برگرداند و تو را بدبخت کند."

مزمورنویس، خوشا به حالها را به عنوان افرادی توصیف می کند که با شادی حضور خدا شادمان گشته اند، کسانی که آواز شادمانی را می شناسند و در نور روی او گام برمی دارند.^{۵۶} مسیح به خاطر ما از عدم حضور پدرش محزون شد، صدای هولناک شیپور داوری را شنید و در تاریکی چهره احم کرده و غیرقابل تحمل خدا بر دار آویخته شد. به خاطر این انتخاب سرنوشت ساز آدم، فساد و بطالت، کل خلقت را درحالی که زیر لعنت می نالید اسیر ساخته بود.^{۵۷} برای آزادی خلقت، آدم آخر گناهان قومش را بر خود گرفت و زیر یوغ ترسناک نالید: "مسیح به جای ما لعن شد و این گونه ما را از لعنت شریعت بازخیرید کرد."^{۵۸}

بزرگترین اهانت این است که غالباً معنای حقیقی "فریاد مسیح از روی صلیب" با کلمات رومانیک کلیشه ای از بین رفته است. غیرعادی نیست که یک واعظ بگوید که پدر از پسرش رویگردان شد، چون دیگر نمی توانست شاهد رنج باشد که به دست انسانهای شریر بر او تحمیل شده بود. چنانکه آموختیم، چنین تفسیرهای کاملاً این متن و کاری را که روی صلیب رخ داد تحریف می کنند. پدر به خاطر عدم شهامتش برای اینکه شاهد رنجهای پسرش باشد روی برنگردانید، بلکه به خاطر اینکه "او کسی را که گناه را نشناخت در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم."^{۵۹} او گناهان ما را بر وی قرار داد و روی گرداند، چون چشمان او پاکتر از آن است که بر شرارت بنگرد و او بی انصافی را نظاره گر نمی تواند شد.^{۶۰}

بی دلیل نیست که بسیاری از نشریه های انجیل یک گودال بی انتها یا جدایی میان یک خدای قدوس و انسان گناهکار را ترسیم می کنند، کتاب مقدس کاملاً با چنین تصویری موافق است.

چنانکه اشعای نبی فریاد برمی آورد: "هان دست خداوند کوتاه نیست که نجات ندهد و نه گوش او سنگین تا نشوند."^{۶۱} مطابق این متن و متون بی شمار دیگر، همه انسانها باید بدون حضور مطلوب خدا و تحت خشم الهی زندگی کرده و بمیرند. به همین دلیل، پسر خدا در جایگاه ما ایستاد، گناه ما را بر خود گرفت و "از جانب خدا واگذاشته شد". برای اینکه این شکاف بسته شود و مشارکت احیا شود: "آیا نمی بایست مسیح این رنجهای ما ببیند و سپس به جلال خود درآید؟"^{۶۲}

مسیح متحمل خشم خدا می شود

مسیح برای اینکه قومش را نجات دهد، واگذاشته شدن ترسناکی را از جانب خدا متحمل شد، جام تلخ خشم خدا را نوشید و به جای قوم خود با مرگ وحشتناکی مُرد. فقط در این صورت عدالت الهی اجرا شد، خشم خدا فرونشست و آشتی امکانپذیر شد.

مسیح در باغ سه بار دعا کرد که این جام از او دور شود اما هر بار اراده خود را تسلیم اراده پدر کرد.^{۶۳} ما باید از خود بپرسیم، چه چیزی در این جام بود که باعث شد با جدیت دعا کند؟ چه چیز وحشتناکی داشت که باعث اندوه شد که عرق اش آمیخته به خون بود؟^{۶۴}

غالباً می گویند که این جام نشاندهنده صلیب بیرحمانه رومی و شکنجه جسمانی است که در انتظارش بود- اینکه مسیح از پیش، شلاقی را می دید که از نه ریمان گره دار ساخته شده بود و بر پشتش فرود می آمد، تاج خاری را می دید که پیشانیش را سوراخ می کرد، و میخهای قدیمی که بر دستان و پاهایش کوبیده می شد. به هر حال، افرادی که معتقدند که این چیزها دلیل اندوه او بود، صلیب یا اتفاقی را که در آنجا افتاد، درک نمی کنند. اگرچه این شکنجه ها به دست انسانها بر او وارد شد اما همه اینها بخش از نقشه رهایی بخش خدا بود، چیز بسیار بدتری باعث شد که فریاد رهایی سر دهد.

در قرون اول کلیسای اولیه، هزاران مسیحی بر روی صلیب مُردند. گفته می شود که نرون آنها را وارونه مصلوب کرد، آنها را با قیر پوشاند و به آتش کشاند تا برای خیابانهای شهر روم نور فراهم کند. از آن زمان تا بحال، در طول دورانها، تعداد بیشماری از مسیحیان متحمل وصف ناپذیرترین شکنجه ها شده اند و دوست و دشمن شهادت می دهند که بسیاری از آنها با شهامت عظیمی به قتل رسیدند. آیا ما باید باور کنیم که پیروان مسیحا چنین مرگ جسمانی بی رحمانه ای را با شادی وصف ناپذیر استقبال کردند، درحالیکه ناخدای نجاتشان در یک باغ، از ترس همان شکنجه ها دولا شد؟^{۶۵} آیا مسیح خدا از شلاقها و خارها، صلیبها و نیزه ها ترسید یا این جام نشاندهنده ترس فراتر از بزرگترین بیرحمیهای انسانی بود؟

برای درک شوم بودن این جام باید به کتاب مقدس مراجعه کنیم. دو عبارت خاص وجود دارد که یکی از مزامیر و دیگری از انبیا می باشد که باید به آن توجه کنیم: " زیرا در دست خداوند پیاله ای است با شرابی پرجوش و آمیخته به چاشنیها! آن را فرو می ریزد و شیران زمین جملگی آن را تا

آخرین قطره سرمی کشند.^{۶۶} و "یهوه خدای اسرائیل به من چنین فرمود: پیاله شرابِ خشم را از دست من بگیر و آن را به تمام قومهایی که تو را نزدشان می فرستم بنوشان. آنان خواهند نوشید و به سبب شمشیری که میانشان می فرستم، گیج خواهند خورد و دیوانه خواهند شد."^{۶۷}

در نتیجه سرکشی دائمی شریران، عدالت خدا داوری را بر علیه آنها مقرر کرد. او به درستی خشم خود را بر ملتها می ریخت. جام شراب خشم خویش را بر دهان آنها ریخته و مجبورشان می کرد که تفاله آنها را تا به آخر بنوشند.^{۶۸} فقط فکر کردن به چنین سرنوشتی که در انتظار دنیاست ترسناک است. اما قرار بود که این سرنوشت همه افراد باشد- اما فیض رحمت خدا در پی نجات مردم بود و حکمت خدا نقشه رهایی را حتی پیش از آغاز جهان فراهم کرده بود.^{۶۹}

پسر خدا انسان می شد و در اطاعت کامل از شریعت خدا بر زمین زندگی می کرد. او در همه چیز مانند ما می شد، از همه لحاظ مانند ما وسوسه می شد- اما بدون گناه.^{۷۰} برای جلال خدا و منفعت قوم خود، زندگی عادلانه کامل می داشت. سپس در زمان مقرر، به دست انسانهای شریر مصلوب می شد و بر روی آن صلیب گناه قوم خود را حمل می کرد و خشم خدا را بر علیه آنها متحمل می شد. پسر حقیقی آدم، که پسر حقیقی خدا نیز بود، جام تلخ خشم را از دست خدا گرفته و تا به آخر سرمی کشید. او تا به آخر آنها می نوشید و عدالت خدا به طور کامل اجرا می شد.^{۷۱} خشم الهی که متعلق به ما بود، بر پسر فرود آمده و بواسطه او خاموش می شد.

یک سدّ بزرگ را تصور کنید که تا لبه پر شده و در برابر سنگینی پشت آن متحمل فشار می شود. یکدفعه دیوار حفاظتی شکسته و قدرت نابودکننده عظیم سیل جاری می شود. قطعاً نابودی به طرف روستای کوچکی می رود که در نزدیکی درّه می باشد، ولی ناگهان زمین در مقابل آن باز شده و همه آب جاری را در خود فرو می برد. به همین شکل داوری خدا به حق متوجه همه انسانها بود. امکان نداشت که به بلندترین تپه یا عمیقترین گودال فرار کرد. پرسرعت ترین پاها نیز نمی توانست از آن فرار کند، قویترین شناگر نمی توانست جریان شدید آنها تحمل کند. این سدّ شکاف برداشته بود و هیچ چیز نمی توانست خرابی آن را تعمیر کند. اما وقتی همه امید انسانها از بین رفت، در زمان مقرر پسر خدا خود را بین عدالت الهی و قومش میانجی کرد. خشم را که ما برافروخته بودیم و تنبیهی را که ما سزاوارش بودیم نوشید. وقتی او مُرد قطره ای از سیل قبلی باقی نماند. او به نیابت از ما همه آنها نوشید!

دو سنگ آسیاب غول پیکر را تصور کنید، یکی بر روی دیگری می چرخد. تصور کنید که بین این دو، یک دانه گندم قرار گرفته که زیر سنگینی عظیم آن خرد می شود. اول، این سنگها پوسته آنرا له می کنند، طوریکه قابل تشخیص نخواهد بود، و بعد بخشهای درونی آن بیرون ریخته و پودر می شود. هیچ امیدی برای بازیابی یا بازسازی وجود ندارد. همه چیز از بین رفته و قابل تعمیر نیست. بنابراین به همین شکل، خداوند خشنود بود که تنها پسر خود را له کند و به غم وصف ناپذیری مبتلا کند.^{۷۲} بنابراین پسر خشنود بود که تسلیم چنین رنج شود تا خدا جلال یابد و قومش رهایی یابند.

نباید فکر کنیم که خدا از رنج پسر محبوب خود لذت می برد بلکه از طریق مرگ او، اراده خدا انجام شد. هیچ وسیله دیگری قدرت کنار گذاشتن گناه، اجرای عدالت الهی و فرونشاندن خشم خدا بر علیه ما را نداشت. اگر دانه الهی گندم در خاک نمی افتاد و نمی مرد، تنها می ماند، بدون یک قوم یا یک عروس.^{۷۳} این خوشی در رنج کشیدن نبود، بلکه در چیزهای بود که این رنج انجام می داد: خدا با جلال که برای انسانها یا فرشتگان ناشناخته بود آشکار می شد و یک قوم وارد مشارکت بلامانع با خدای خود می شدند.

نویسنده محبوب فرقه پاک دینان، جان فلاول، مکالمه بین پدر و پسر، در رابطه با انسان سقوط کرده و بهای عظیمی که برای رهایی ما لازم بود را نوشته است. این مکالمه به شکل زیبایی رنج صلیب و محبت پدر و پسر را که باعث پذیرش آن شد به تصویر می کشد. فلاول می نویسد:

در اینجا شاید فرض کنید که پدر، زمانیکه به خاطر شما با مسیح معامله می کرد، بگوید-

پدر: پسر، این هم جمع جانهای بدبخت و بیچاره ای که کاملاً خود را ویران کرده اند و حال در برابر عدالت من قرار گرفته اند! باید عدالت در موردشان اجرا شود، در غیر اینصورت تا ابد نابود خواهند شد: برای این جانها چه کار کنیم؟

و بنابراین مسیح بازمی گردد.

پسر: آه ای پدر من، محبت و دلسوزی من برای آنها بسیار زیاد است و به جای اینکه آنها تا ابد هلاک شوند من به عنوان ضامن، مسئولیت آنها را برعهده می گیرم؛ تمام قبوض خود را بیاور تا من ببینم که قرض آنها به تو چیست؛ خداوندا، همه آنها را بیاور که بعد از این هیچ قضاوتی بر آنها

نباشد؛ تو آنرا از دستان من بستان. من ترجیح می دهم که خشم آنها را متحمل شوم به جای اینکه آنها متحمل شوند: ای پدر، همه این قرضها را به حساب من بگذار.

پدر: اما، پسر، اگر تو مسئولیت آنرا برعهده گیری، تو باید قضاوت شوی و تا آخرین ذره را بپردازی، انتظار نداشته باش که از شدت آن کم کنم؛ اگر آنها را حفظ کنم، تو را حفظ نخواهم کرد.

پسر: پدر، راضی شدم، اجازه بده که اینطور بشود؛ همه آنها را به حساب من بگذار، من می توانم آنرا به طور کامل انجام دهم: اگرچه این مرا بی آبرو می کند، اگرچه تمام ثروتم را از بین می برد، همه گنجهایم را خالی می کند، اما راضی هستم که این مسئولیت را برعهده بگیرم!^{۷۴}

گاهی اوقات مردم فکر می کنند و حتی موعظه می کنند که پدر از آسمان به پایین نگاه کرد، شاهد رنجهایی شد که به دست انسانها بر پسرش وارد می شد، و چنین رنجهایی را به عنوان پرداخت بهای گناهان ما محسوب کرد. این بدترین کفر است. مسیح، نه صرفاً با تحمل رنج انسانها، بلکه با تحمل خشم خدا، عدالت الهی را اجرا کرد. برای پرداخت بهای گناه، چیزی بیش از صلیبها، میخها، تاجهای خار و نیزه ها لازم است. ایماندار نجات می یابد- نه فقط به خاطر کاری که انسانها بر روی صلیب با مسیح کردند، بلکه به خاطر کاری که خدا با او کرد: او مسیح را با نیروی کامل خشم خود برعلیه ما له کرد.^{۷۵} به ندرت موعظه انجیل ما این حقیقت را با وضوح کافی مطرح می کند.

خدا مهیا خواهد کرد

در یکی از حماسی ترین روایتهای عهدعتیق، خدا به پاتریارک ابراهیم فرمان می دهد که پسرش اسحاق را به کوه موریا ببرد و به عنوان قربانی در آنجا تقدیم کند. "گفت: پسرت را که یگانه پسر-توست و او را دوست می داری یعنی اسحاق را برگیر و به سرزمین موریا برو، و او را در آنجا بر یکی از کوه هایی که به تو خواهم گفت، چون قربانی تمام سوز تقدیم کن."^{۷۶}

ابراهیم چه باری را حمل کرد! ما حتی نمی توانیم غمی را که در قلب این پیرمرد بود و در هر قدم از سفرش او را شکنجه می داد، تصور کنیم. آیات کتاب مقدس با دقت به ما می گویند که به او فرمان داده شد، "پسرت را که یگانه پسر توست و او را دوست می داری" قربانی کن. به نظر می رسد که زبان خاص بکار رفته، برای این است که توجه ما را به خود جلب کرده و به فکر وادارد، که معنای

بیشتری در پسِ این کلمات می باشد بیشتر از آنچه که در نگاه اول می بینیم. این مرد و این پسر- فقط نمونه یا سایه ای از پدر بزرگتر و پسر بزرگتر و قربانی بزرگتر هستند!

در روز سوم، این دو نفر به مکان مقرر رسیدند و پدر، پسر محبوبش را با دست خود بست. نهایتاً با تسلیم به انجام کاری که باید اجرا شود، دست خود را بر پیشانی پسرش گذاشت و "چاقو را گرفت تا پسر خود را ذبح کند".^{۷۷} در همان لحظه، رحمت خدا مداخله کرد و دست این پیرمرد از حرکت بازماند.

خدا از آسمان او را فراخواند و گفت: "ابراهیم! ابراهیم!... دست بر پسر- دراز مکن و کاری با او نداشته باش! اکنون می دانم که از خدا می ترسی زیرا پسرت، آری یگانه پسرت را از من دریغ نداشتی."^{۷۸}

با شنیدن صدای خداوند، ابراهیم سر بلند کرد و قوچی را دید که در بوته ای گرفتار شده بود. او قوچ را گرفت و به جای پسرش قربانی کرد.^{۷۹} سپس آن مکان را یهوه یابرا یا "خداوند فراهم خواهد کرد" نامید. پس تا به امروز گفته می شود: "بر کوه خداوند، فراهم خواهد شد."^{۸۰}

درحالیکه پرده های نمایش در این لحظه حماسی تاریخ بسته می شد، نه فقط ابراهیم، بلکه همه افرادی که تابحال این گزارش را خوانده اند، با آسودگی نفس عمیق می کشند که این پسر- نجات یافت. ما فکر می کنیم: "این داستان چه پایان زیبایی داشت"، اما این یک پایان نبود- بلکه صرفاً فاصله بین دو پرده نمایش بود!

دو هزار سال بعد، پرده دوباره باز شد. صحنه پشت آن تاریک و شوم است. پسر خدا در مرکز صحنه در کوه جلعتا است. اطاعت محبت آمیز، او را تسلیم اراده پدرش می کند. او در آنجا آویزان شده و گناه قومش را حمل می کند. ملعون شده- مورد خیانت خلقت اش قرار گرفته و از جانب خدا واگذاشته شده است.^{۸۱} سپس غرش ترسناک خشم خدا این سکوت را می شکند. پدر چاقو را می گیرد، دستش را عقب می کشد و "پسرش، تنها پسرش را که دوست دارد" ذبح می کند، کلام اشعیای نبی را به تحقق می رساند: "حال آنکه رنجهای ما بود که او بر خود گرفت و دردهای ما بود که حمل کرد، اما ما او را از جانب خدا مضروب و از دست او مصدوم و مبتلا پنداشتیم. حال آنکه به سبب نافرمانیهای ما بدنش سوراخ شد و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛ تأدیب که ما را سلامتی

بخشید بر او آمد و به زخمهای او ما شفا می یابیم... اما خواست خداوند این بود که او را له کرده، به دردها مبتلا سازد.^{۸۲}

این پرده نمایش با پسر قربانی شده، یک مسیحای مصلوب، بسته می شود، تا برای گناهکارانی که لایق جهنم بودند باز شود. برخلاف گزارش اسحاق، هیچ قوچی نبود که به جای او بمیرد. او برّه ای است که برای گناهان دنیا مُرد.^{۸۳} او تدارک خدا برای رهایی قومش است. تحقق چیزی که اسحاق و آن قوچ، فقط سایه ای از آن بودند. در او آن کوه ترسناکی که جلجتا نامیده می شد، اکنون دوباره یهوه یایرا یا "خداوند فراهم خواهد کرد" نامیده شد. پس تا به امروز گفته می شود: "بر کوه خداوند فراهم خواهد شد."^{۸۴}

جلجتا، آن کوه است و نجات، آن چیزی است که فراهم شد. خدا یکبار ابراهیم را فراخواند: "ابراهیم، ابراهیم!... اکنون می دانم که از خدا می ترسی، زیرا پسرت، آری یگانه پسرت را، از من دریغ نداشتی."^{۸۵} اکنون ما که ایمان داریم، با حالت مشابهی نزد خدا فریاد برمی آوریم: "خدایا، خدای من، اکنون من می دانم که تو مرا دوست داری چون پسرت، تنها پسرت را که دوست داری از من دریغ نداشتی."^{۸۶}

مسیحا مُرد، اما هنوز به پایان نرسیده است. یک صحنه دیگر باقیست... یک رستاخیز و یک تاج گذاری عظیم!

فصل بیست و یکم

دفاعیه خدا

خدا او را چون کفّاره گناهان عرضه داشت، کفّاره ای که توسط خون او و از راه ایمان حاصل می شود. او این را برای نشان دادن عدالت خود انجام داد، زیرا در تحمل الهی خویش، از گناهانی که پیشتر صورت گرفته بود چشم پوشیده بود. او چنین کرد تا عدالت خود را در زمان حاضر ثابت کند و تا خود عادل باشد و کسی را نیز که به عیسی ایمان دارد پارسا بشمارد.

- رومیان ۳: ۲۵-۲۶

رومیان ۳: ۲۵-۲۶ در ابتدا به ما می گوید که این اراده خدا بود که پسرش را بر روی صلیب جلجتا عرضه کند، در ملأعام نشان دهد یا به صورت اعلامیه نمایش دهد. چنانکه گفتیم، در لحظه دقیق در تاریخ، خدا او را بر روی داری در تقاطع مرکز مذاهب جهان برافراشت تا همه او را ببینند.^۱ مطابق متن ما، خدا این مکان بسیار عمومی را برای قربانی پسرش انتخاب کرد تا یکبار برای همیشه نشان دهد که یک خدای عادل است و با نشان دادن آن، از خود دفاع کند. اما ما باید بپرسیم، چرا چنین دفاعیه ای ضروری بود؟^۲ متن بالا دلیل آن را در مقابل ما می گذارد؟ " زیرا در تحمل الهی خویش، از گناهانی که پیشتر صورت گرفته بود، چشم پوشیده بود".^۳

طبق کلام پولس رسول، لازم بود که خدا از خود دفاع کند یا عدالتش را ثابت کند، چون در تحمل الهی خویش، از گناهان قومش چشم پوشی کرد و عدالت یا تنبیهی را که برای آنها بود، اجرا نکرد. او در طول تاریخ بشر فیض عطا کرده و بخشش را به تعداد زیادی از انسانهایی عطا کرد که آنها را از دنیا فراخوانده و به عنوان قوم خود اعلام کرده بود. به هر حال، با انجام این کار، خود را در معرض اتهامات بسیاری درباره بی عدالتی قرار داد: چگونه یک خدای عادل می تواند شریر را ببخشد و چگونه یک خدای واقعاً قدّوس، آنها را به مشارکت با خود فرامی خواند؟ خدا عادل است، پس چرا عدالت را اجرا نکرد؟ بر چه اساسی بخشش را به تعداد زیادی از مقدّسین عهدعتیق اعطا کرد؟ شهادت آشکار کتاب مقدس این است که قربانیهای گاو نر و بزهای خونین قدیم، قدرتی برای برداشتن گناه نداشتند.^۴ پس چگونه خدا می توانست آنها را ببخشد؟ آیا تحمل گناهان آنها، ثابت

می کند که خدا عادل نیست؟ آیا نشان می دهد که او نسبت به بدی بسیار بی تفاوت است و می تواند با تکان دادن سر یا بخشش ناگهانی، از گناه چشم پوشی کند؟ آیا خدای آسمان، عدالت خود را با بخشیدن افرادی که باید به طور عادلانه محکوم می شدند به مخاطره انداخته است؟^۵ آیا داور کل زمین نباید عادلانه عمل کند؟^۶

صلیب جلجتا پاسخ همه این سؤالات را فراهم می کند. در آنجا، خدا گناهان قومش را بر گردن تنها پسر خود گذاشت. در آنجا، عدالت خدا که منسوب به قوم خدا در همه دورانها بود- گذشته، حال و آینده- بر عیسی ناصری قرار گرفت. از اولین انسانی که در کفاره عهدعتیق بخشیده شد تا آخرین انسانی که در اقصای دنیا بخشیده شد، همه بخشش خود را مدیون این حقیقت هستند که مسیح برای گناهان آنها مُرد. انگار از طریق صلیب، خدا به متهمین خود اعلام می کند:

آیا می پرسید که چطور توانستم شخص را حتی از میان شیران دوره پیش از طوفان نوح فراخوانده و از آن خود بدانم؟ شما توضیح می خواهید که چرا نوح را حفظ کردم، درحالیکه او نیز باید در طوفان می مُرد؟ آیا از من حساب می خواهید که چرا ابراهیم کافر را از آن شهر فاسد اور دعوت کردم، عادل شمردم و دوست خود ساختم؟ متعجب هستید که چرا باقیمانده ملت اسرائیل را نجات دادم و به عنوان گنج خاص پذیرفتم، اگرچه گناهانشان باید آنها را طرد می کرد؟ آیا سعی دارید بدانید که چگونه توانستم گناهان زیاد داوود را ببخشم و او را پسر خود بخوانم؟

اتهامات شما طولانی مدت شده است. اکنون من در صلیب پسر محبوبم پاسخ داده ام، کسی که حتی پیش از بنیاد عالم برای گناهان قوم من مُرد. در طول دورانهایی که تحمل می کردم، چشمان من بر آن داری بود که او بر روی آن برای آنها رنج می کشید. همه کارهای که در گذشته برای آنها کرده ام، بر اساس کاری بود که پسر من اکنون برای آنها انجام داده است. بله، من به رایگان انسانهای شریر زیادی را بخشیدم، اعمال خلاف شریعت آنها را بخشیدم؛ گناهانشان را پوشانیدم و تقصیراتشان را به حساب نیاوردم، به خاطر اینکه مصمم بودم تا از طریق عمل کفاره ای پسر- محبوبم، عدالت را برعلیه آنها اجرا کنم!"

صلیب جلجتا هر دهانی را می بندد و نشان می دهد که هر اتهامی برعلیه خدا، کاذب است. او بر روی آن دار، گناهان قومش را با عدالت کامل محکوم کرد و با محبتی که قابل سنجش نیست، برای تقصیراتشان کفاره کرد. بر روی آن مذبح چوبی، "محبت و وفاداری با هم ملاقات خواهند کرد؛

عدالت و سلامتی یکدیگر را خواهند بوسید.^۷ خدا از خود دفاع کرده است. او ثابت کرد که عادل و عادل کننده افرادی است که به عیسی مسیح ایمان دارند.^۸ صلیب، هر عدم قطعیتی را در رابطه با عدالت او یا عدم تحمل گناه از بین می برد. صلیب ثابت می کند که هر شک نسبت به محبت او بی اساس است و دیگر نباید در قلب قومش پذیرفته شود.

خدا نفرت خود از گناه را ثابت کرده است

عبارات بیشماری در عهدعتیق و جدید، نفرت خدا نسبت به گناه و واقعیت خشم او نسبت به شریران را نشان می دهند. به هر حال، بزرگترین نمایش نفرت خدا و خشونت مقدس بر علیه هر نوع بی عدالتی در صلیب پسر عزیزش یافت می شود. خدا تا چه اندازه از گناه متنفر است و عکس العمل اش نسبت به آن چه خواهد بود؟ نفرت او از گناه آنقدر زیاد است که وقتی پسرش گناهان ما را بر خود گرفت، پسرش را له کرد و از او محافظت نکرد، بلکه با فیض او را تسلیم کرد.

با وجود همه این رومانتیک گراییهای انجیلی در رابطه با صلیب مسیح، فراموش کرده ایم (اگر از آن آگاه باشیم) که جلجتا ترسناک بود! این ترس غیرقابل بیان و وصف ناپذیر بود. میخهایی که پاها و دستها را به میله و تیرک وصل می کرد؛ تاج که از خارها بافته شده و پیشانی را سوراخ می کرد؛ نیزه پهن و زمختی که در پهلوی فرو می رفت؛ رفتار وحشیانه انسانهای شریر و مشمئز کننده با بدن او- این چیزها حتی آغاز ترسی نبود که در آن تپه ای اتفاق افتاد که به شکل کاسه سر بود و نامش جلجتا بود.^۹ بلکه آنها فقط پشت صحنه ترسهای بزرگتر بودند. این اراده انسان نبود که خورشید را پوشانید و روز را کاملاً تاریک کرد.^{۱۰} این قدرت ارتش رومی نبود که زمین را لرزاند و صخره ها را مانند گل خشک شکافت.^{۱۱} این خشم خدای قادر مطلق بود که با تمامی قدرت بر تنها پسر یگانه اش متمرکز شد! سیل عظیم زمان نوح در مقایسه با خشم الهی که بر مسیح ریخته شد، مانند قطره شبنم بر نوک علف می باشد، و آتش که از آسمان بر سدوم و عموره ریخت، مانند جرعه بی ضرری می باشد که نمی توانست خشکترین چوبها را مشتعل سازد. روز صلیب جلجتا روز خشم بود، روز رنج و پریشانی، روز نابودی و جدایی، روز تاریکی و ملالت.^{۱۲} در آن روز، آتش فروگیرنده و سوزان آن قادر مطلق از آسمان بر مسیح فرو ریخت.^{۱۳} خدا بر روی آن دار، با آتش خشمش بر او دمید، خشمی که کوهها زیر او گداخته می شود، همچون مومی است در برابر آتش و آبی که در سرایشی ریخته می

شود.^{۱۴} به همین دلیل، مسیح فریاد برآورد: "همچون آب ریخته می شوم و استخوانهایم جملگی از هم گسیخته است. دل من چون موم در اندرونم گداخته شده است."^{۱۵}

خداوند عیسی مسیح از بین جمعیت گسترده ای از انسانها، برای مصیبت و فلاکت برگزیده شد و هر لعنتی که در شریعت نوشته شده بود بر او قرار گرفت. درحالیکه بر روی صلیب بود، کلّ خشم الهی بر علیه قوم خدا، فقط بر او متمرکز شد و کلّ غضب خدا بر علیه او افروخته شد.^{۱۶}

خدا تا چه اندازه از گناه متنفر است؟ وقتی پسرش گناه ما را بر خود گرفت، او را له کرد. با علم بر این حقیقت وحشتناک، باید مراقب باشیم که به هشدارهای نویسندۀ عبرانیان توجه کنیم: "پس ما چه راه گریزی خواهیم داشت اگر چنین نجات عظیم را نادیده بگیریم؟"^{۱۷} اگر بعد از دریافت شناخت حقیقی از انجیل به رد کردن آن ادامه دهیم، دیگر هیچ قربانی گناهی برای ما باقی نمی ماند. اگر کلّ آسمان و زمین را جستجو کنیم تا زمانی که هر دو از بین بروند، هیچ درمانی برای گناهمان نخواهیم یافت، هیچ واسطۀ دیگری برای پاکسازی نیست و هیچ نام دیگری نیست که با آن نجات یابیم.^{۱۸} آنچه خواهیم یافت، انتظار وحشتناک داوری و آتش خشم است که ما را به عنوان دشمنان دربرمی گیرد. کتاب مقدس هشدار می دهد که هر که شریعت موسی را کنار بگذارد بدون رحمت می میرد. پس تا چه اندازه تنبیه کسی که مسیح و قربانی او را نادیده گرفته شدید خواهد بود؟ اگرچه ما بی تفاوتی و بی ایمانی خود را به عنوان یک جرم بزرگ نمی بینیم، اما خدا آن را به شکل متفاوتی می بیند. در ارزیابی او، ما پسرش را زیر پای خود لگدمال کرده ایم؛ خونی را که او ریخته، ناپاک شمرده ایم؛ به روح فیض که این چیزها را برای ما آشکار کرده، توهین کرده ایم. به همین دلیل او هشدار می دهد: "انتقام از آن من است" و "من سزا خواهم داد". به همین دلیل، باید به انجیل بچسبیم و از همه انسانها استدعا کنیم که تا دیر نشده، توبه کنند و به سوی مسیح بازگردند. چون "افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است."^{۱۹}

خدا محبت خود را برای قومش ثابت کرده است

اگر گناهکار به عدالت خدا شک کند، فقط باید به صلیب نگاه کند. به این ترتیب، اگر مسیحی به محبت خدا شک کند، فقط باید به این دار نگاه کند. در آنجا نجات ما انجام شد.^{۲۰} در آنجا دشمنی برداشته شد و صلح با خدا برقرار شد.^{۲۱} در آنجا خدا محبتش را برای قومش به طریقی ثابت کرد که

تا ابد به تمام شگها پایان بخشید! به همین دلیل، یوحنا ی رسول می نویسد: "محبت خدا این چنین در میان ما آشکار شد که خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاد تا به واسطه او حیات داشته باشیم. محبت همین است، نه آنکه ما خدا را محبت کردیم، بلکه او ما را محبت کرد و پسر- خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما باشد." ^{۲۲}

از مطالب یوحنا درمی یابیم که بزرگترین ظهور محبت خدا به قومش این است که او پسرش را فرستاد تا کفاره گناهان آنها شود. ^{۲۳} این عمل منحصر به فرد، ویژگی و عظمت محبت خدا را به شکل بینظیری آشکار می کند. پدر بر روی صلیب، محبتش را به ما ثابت کرد و باعث شد که همه گناهان ما بر پسر محبوبش قرار گیرد و او را با خشم الهی که به ما تعلق داشت له کرد. ^{۲۴} بر روی صلیب، روح القدس محبتش را به ما ثابت کرد، به این ترتیب که هر آنچه برای اعدام پسر- لازم بود، هماهنگ و هدایت کرد. ^{۲۵} بر روی صلیب، پسر محبتش را به ما ثابت کرد، به این ترتیب که زندگی خود را برای دوستانش فدا کرد. ^{۲۶} هرچند دولتمند بود، به خاطر ما فقیر شد- تا ما در نتیجه فقر او دولتمند شویم. ^{۲۷} او که همذات با خدا بود، خود را خالی کرد، ذات غلام را پذیرفت، خود را فروتن ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر روی صلیب مطیع گردید. ^{۲۸} هرچند گناه را نشناخت، گناهان ما را بر خود گرفت و برای ما ملعون شد- زیرا مکتوب است، "هر که به دار آویخته شود ملعون است." ^{۲۹}

بهای وحشتناکی که خدای بینهایت نیکو برای گناهان ما پرداخت، باید ما را به ناله و چاک زدن قلبهایمان وادارد.

چنانکه زکریای نبی پیشگویی کرد، ما بر او که نیزه زدند می نگریم و برای او مانند کسی که به جهت تنها فرزندش به سوگ می نشیند سوگواری می کنیم و همچون کسی که به جهت نخست زاده اش بگرید، برای او به تلخی می گرییم. ^{۳۰} اما خدا می تواند تاریکی صلیب را بردارد و زیباترین تصویر را ترسیم کند. او در جلجتا، محبتش را به انسان و فرشتگان به گونه ای آشکار می کند که بر تمام زیباییها و قدرت تمام مکاشفات دیگر پیشی می گیرد. گناه ما و رنجهای وصف ناپذیر مسیح به نیابت از ما، به عنوان شب تاریکی می باشد که در آن ستارگان رحمت و فیض خدا به پرجلال ترین شکل ممکن می درخشند.

اگر ارزش یک هدیه نشاندهنده محبت است، پس صلیب جلجتا ثابت می کند که محبت خدا برای قومش قابل اندازه گیری نیست. کیست که تواند ارزش مسیح را اندازه گیری کند؟ شمارش ستارگان

آسمان و دانه های شن دریا آسانتر از این می بود. ارزش او خیلی بیشتر از تمام خلقت است. کیست که تواند محبت پدر را برای پسرش اندازه گیری کند؟ اگرچه دنیا پسر را خوار شمرد و حتی قوم خودش به درستی به او احترام نگذاشتند، اما او نزد خدا برگزیده و گرانبهاست.^{۳۱} انسانها و فرشتگان نمی توانند ارزشی را که پدر به او داد و احترامی را که برای او قائل شد، توصیف کنند. پسر همیشه محبوب پدر بود، پدری که از او خشنود بود.^{۳۲} او همیشه از عیسی بسیار لذت می بُرد.^{۳۳} بنابراین، وقتی پدر، پسرش را داد همه چیز را به ما بخشید و چیزی را دریغ نداشت.

وقتی درمی یابیم که اصلاً شایستگی این محبت را نداشتیم، محبت خدا با دادنِ پسرش به عنوان کفّارهٔ گناهانمان از عظمت بیشتری برخوردار می شود. این به خاطرِ خصوصیت و هدف خداست و کاملاً مستقل از فضیلت و شایستگی قومش می باشد. او به خاطر ما، ما را دوست ندارد، بلکه صرف نظر از ما، دوستان دارد. یوحنا ی رسول می نویسد: "محبت همین است، نه آنکه ما خدا را محبت کردیم، بلکه او ما را محبت کرد و پسر خود را فرستاد تا کفّارهٔ گناهان ما باشد."^{۳۴}

محبت خدا، در پاسخ به ما نیست؛ بلکه برخلاف تمام چیزهایی است که ما لایقش هستیم. او ما را دوست دارد، اگرچه ما هیچ فضیلت یا شایستگی نداریم تا آنرا بدست آوریم یا خواهان چنین محبتی باشیم.^{۳۵} او ما را دوست دارد، اگرچه در ذهن و عمل، دشمن او بودیم.^{۳۶} او ما را دوست دارد، اگرچه بی دلیل از او متنفر بودیم!^{۳۷}

این جنبه از محبت خداست که قلب پولس رسول را بیش از همه شیفتهٔ خود کرده و باید قلب ما را نیز شیفتهٔ خود سازد. پولس خود را پیشرو گناهکاران و کافر می داند که با خشونت به کلیسا حمله می کرد.^{۳۸} بنابراین، تنها توضیحی که توانست برای مرگ مسیح به نیابت از خود پیدا کند، این بود که شایستهٔ محبت خدا نبود. این محبت بود که نمی توانست خود را از دستش خلاص کند. این محبت او را ملزم می کرد، مجبور می کرد، برمی انگيخت و به هر شکل بر او غالب می شد.^{۳۹} این طبیعت محبت خدا که ما لایقش نبودیم، موضوع بزرگ در قلبش بود و با تمام وجود سعی کرد تا آنرا به همهٔ انسانها بشناساند. او می دانست که به همان اندازه که از عدم لیاقت خود برای دریافت این محبت آگاه می شویم، به همان اندازه این محبت را درک کرده و از آن قدردانی می کنیم. به همین دلیل به کلیسای روم نوشت: " حال آنکه به ندرت ممکن است کسی به خاطر انسانی پارسا از جان خود بگذرد، هر چند ممکن است کسی را این شهامت باشد که جان خود را برای انسانی نیک

بدهد. اما خدا محبت خود را به ما این گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم مسیح در راه ما مرد.^{۴۰}

درحالیکه می آموزیم به شکل صحیحتری محبت خدا را نسبت به پسرش و بزرگی گناهان خود را برعلیه او اندازه گیری کنیم، می توانیم محبت پدر را نسبت به خود دریابیم. این محبت باید بسیار عظیم و غیرقابل سنجش باشد که او تنها پسرش را به ما داد، درحالیکه لایق چیزی غیر از خشم او نبودیم. اگر پدر به ازای هر روز در ابدیت، هزار دنیای کامل را به ما می داد، ارزش کلّ این هدایا با هدیۀ منحصر به فرد پسرش قابل مقایسه نبود. اینها حتی ذرّۀ ای از محبت او را که با دادنِ پسرش به عنوان کفّاره برای گناهان ما ظاهر شد منعکس نمی کردند! اگر فکر می کنیم که این مبالغه است یا کمی اغراق آمیز است، پس نسبت به جلال مسیح نابینا بوده و ارزش او را درک نمی کنیم. جان فلاول می گوید:

اما اجازه بدهید به شما بگویم، کلّ صحنۀ تئاتر دنیا آنقدر بزرگ نیست که جلال مسیح بر روی آن نمایش داده شود، یا نیمی از دولتمندی کاوش ناپذیری را که در او مخفی شده آشکار کند. این چیزها در آسمان بیشتر درک شده و وصف خواهند شد، با الوهیتی که مانند روز روشن است و در آن جماعتی که بلافاصله آگاه می شوند وصف ستایشهای او را خواهند کرد، درحالیکه من با لکنت زبان و خطِ ناخوانا آنها را انجام می دهم و به آنها آسیب می رسانم. افسوس! من ستایشهای او را می نویسم، اما با روشنایی نور ماه؛ ستایش من ناکامل است. به درستی که هیچ زبانی غیر از زبانِ خودش (چنانکه نازیانز دربارۀ بازیل گفت) برای انجام این تکلیف لایق نیست. من دربارۀ مسیح چه بگویم؟ جلال فوق العادۀ او همۀ ادراکها را به سوی خود خیره می کند، همۀ عبارات و اصطلاحات را فرو می بلعد. وقتی از هر موجودی که چیزی دوست داشتنی و فوق العاده در خود دارد استعاره هایی را قرض می گیریم، تا زمانیکه کلّ خلقت را از زینتش عریان کرده و مسیح را با همۀ این جلال می پوشانیم؛ وقتی زبان خود را در وصف ستایشهای او خسته می کنیم افسوس! حتی بعد از انجام همۀ این کارها هیچ نکرده ایم.^{۴۱}

فصل بیست و دوم

رستاخیز عیسی مسیح

چرا زنده را در میان مردگان می جویید؟ او اینجا نیست، بلکه برخاسته است!

- لوقا ۲۴: ۵-۶

به سبب روح قدوسیت، به مقام پسر قدرتمند خدا منصوب شد.

- رومیان ۱: ۴

او به خاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و به جهت پارسا شمرده شدن ما، از مردگان برخیزانیده شد.

- رومیان ۴: ۲۵

در فصل ۲۱، پرده های نمایش با اعدام پسر خدا بر روی صلیب رومی بسته شد. او گناهان قومش را حمل کرد، خشم خدا را متحمل شد و روحش را تسلیم کرد.^۱ اما این پایان کار نبود. ما به مسیحیان اولیه قرون گذشته می پیوندیم و با شادی و اعتماد اعلام می کنیم: "او برخاسته است! او حقیقتاً برخاسته است!"

رستاخیز تاریخی عیسی مسیح، یکی از بزرگترین ستونهای ایمان مسیحی است. شخص بدون ایمان به این حقیقت مسیحی نیست. بدون اعلام این حقیقت انجیل موعظه نشده است. بنابراین، هر واعظ، الهیدان، کاتب یا به اصطلاح نبی که به طور لرزش ناپذیر به رستاخیز تاریخی، جسمانی عیسی نمی چسبد چیزی برای گفتن به کلیسا ندارد. ما نباید از آنها چیزی یاد بگیریم، آنها را درک کنیم یا وارد مشارکت خود کنیم. آنها مسیحی نیستند.

شاید یک عصر طلایی در مسیحیت وجود داشته که در آن نیازی به ارائه چنین هشدارهای جدی درباره رستاخیز مسیح وجود نداشته اما متأسفانه دیگر اینطور نیست. رستاخیز در خط مقدم جنگ انجیل قرار گرفته و بیشترین حمله دشمن را دریافت می کند. شریر به درستی می داند که کل مسیحیت بر روی این اصل برخاسته یا سقوط می کند.^۲ بنابراین، هدف اولیه او انکار آن است. اگر

دشمن موفق به انجام این کار نشود به افرادی قانع می شود که بیشتر جویای جهانی بودن هستند و رستاخیز را به عنوان یک امر غیر ضروری می دانند، همچنین دشمن مایل است که افرادی که حقیقتاً ایمان دارند، در اعلام انجیل رستاخیز را نادیده بگیرند.

تعالیم بزرگ مسیحیت همیشه از همه طرف مورد حمله قرار گرفته و رستاخیز نیز از این امر مستثنی نیست. به هر حال منحصر به فرد بودن عصر- ما در این است که اکنون خطرناکترین حملات از جانب افرادی می آید که ادعا می کنند کاملاً مسیحی و حتی انجیلی هستند. آنها رستاخیز را آشکارا انکار نمی کنند، شاید حتی آنرا به شدت برای خود تأیید کنند. اما خواهان چنین الزامی از جانب دیگران نیستند و آنرا به عنوان تعلیم ضروری برای ورود به مسیحیت نمی دانند. آنها بردباری کاذب را به جای حقیقت و شفقت تحریف شده نسبت به بشریت را به جای ترس خدا و وفاداری به کتاب مقدس برگزیده اند. آنها نیز مانند یهودا، نجات دهنده را به نشانه بیعت می بوسند، ولی به او خیانت می کنند.^۳

انکار رستاخیز مسیح- یا حتی غیر ضروری دانستن آن- مسیحیت خالص را خراب می کند. به هر حال شاید بعضی از ما که به این تعلیم ایمان داشته و خواهان اعلام وفادارانه انجیل هستیم، کاری کنیم که به همان اندازه بد باشد: در موعظه خود جایگاه درستی به رستاخیز ندهیم. این اصل بزرگ را نباید صرفاً به آخر موعظه طولانی خود درباره صلیب بیفزاییم، بلکه باید از امتیاز برابر با صلیب برخوردار باشد. بررسی کامل موعظه رسولان در کتاب اعمال نشان می دهد که رستاخیز عیسی مسیح موضوع اولیه انجیل آنها بود. این پیغامی نبود که یک بار در سال در روز یکشنبه عید قیام از کُمد خارج شود. بلکه سرود پیروزی بی وقفه کلیسای اولیه بود!

باید در نظر داشته باشید که مناظره مسیحیت و انجیل درباره تاریخی بودن مرگ مسیح نیست. فقط انسان بی عقل و مملو از هذیان پُست مدرن که نسبت به سبک تاریخی بی توجه است، انکار می کند که مردی به نام عیسی ناصری در فلسطین زندگی می کرد و در زمان حکومت پنتیوس پیلاتس مُرد. مشاجره درباره رستاخیز است. بنابراین رستاخیز به اندازه صلیب رسوا کننده است و باید با کاملیت و جدیت یکسانی اعلام شود. اگر ما تأکید بیشتری بر اعلام رستاخیز داشته باشیم، انجیل کتاب مقدسی بیشتری داشته و شاهد نمایش بزرگتر قدرت انجیل خواهیم بود.

گزارش کتاب مقدس

پیش از اینکه به معنا و اهمیت دقیق رستاخیز مسیح بپردازیم، باید حداقل درک کلی از گزارش تاریخی که کتاب مقدس برای ما آشکار می کند داشته باشیم.

صبح زود روز سوم می باشد. زنها با ترس به طرف باغ می روند، جاییکه بدن مسیح دفن شده بود. نه به خاطر اینکه امید داشتند بلکه از سر دلسوزی. تنها اشتیاقشان این بود که به بدن عیسی محبوب خود با یک تدفین صحیح احترام بگذارند. حرفهای آنها محدود به مسائلی بود که از نظر فنی از اهمیت کمتری برخوردار بود: "چه کسی سنگ را برای ما از جلوی مقبره خواهد غلتانید؟... آن سنگ بسیار بزرگ بود." ^۴ رستاخیز چیزی فراتر از تصورشان بود.

به هر حال دلسوزی به ترس تبدیل می شود؛ ترس به امید خاموشی ناپذیر؛ و امید به شادی وصف ناپذیر، مملو از جلال. آنها سنگ جابجا شده را می بینند، یک در باز، یک قبر خالی و اعلامیه فرشته درباره خبر خوش: "چرا زنده را در میان مردگان می جویید؟ او اینجا نیست، بلکه برخاسته است! به یاد آورید هنگامی که در جلیل بود به شما چه گفت. گفت که پسر انسان باید به دست گناهکاران تسلیم شده، بر صلیب کشیده شود و در روز سوم برخیزد." ^۵

زنان "با ترس و خوشی عظیم" به سرعت از قبر دور شدند. آنها دویدند تا این کلام را به شاگردان برسانند، اما شهادتشان برای افرادی که باید آنرا باور می کردند بی اساس و بی معنا بود. ^۶ سپس، پطرس و یوحنا با امیدواری برعلیه امید، به طرف قبر خالی دویدند. بعد از بازجویی مختصر- و پیچیده، با یک کلام قطعی به سوی دیگران بازگشتند: "زیرا هنوز کتب مقدس را درک نکرده بودند که او باید از مردگان برخیزد." ^۷

وقتی با سرعت آنجا را ترک می کردند، مریم مجدلیه گریان را تنها گذاشتند، اولین کسی که خداوند قیام کرده را دید. عیسی به او مأموریت داد که دوباره با تأیید دیگری از رستاخیزش به سوی شاگردان بی ایمان برود. ^۸ عیسی باری دیگر بر زنانی که از قبر باز می گشتند ظاهر شد و دفعه سوم به کلئوپاس و شاگردی دیگر در راه یمائوس ظاهر شد. ^۹ نهایتاً به پطرس ظاهر شد و بعد به یازده نفر. ^{۱۰} او حتی بر برادر ناتنی بی ایمانش، یعقوب ظاهر می شود و چنان ملاقات با او می کند که او را تغییر داده و بخش از گروه رسولان و ستونی در کلیسای اورشلیم می سازد. ^{۱۱} نهایتاً به کسی که "چون طفلی غیرطبیعی زاده شده بود"، به سوئس طرسوسی در جاده دمشق ظاهر می

شود.^{۱۲} لزومی ندارد که دربارهٔ این ملاقات یا تأثیر آن بنویسم. همان مردی که خود را متعهد به نابودی مسیحیت کرده بود، پر حرارت ترین منتشر کننده و مدافع آن می شود.^{۱۳} به طور خلاصه، ما کلام قطعی کتاب مقدس را داریم که خداوند ما پیش از صعود بر تعداد زیادی از شاهدان و اشخاص ظاهر می شود و "یک بار بر بیش از پانصد تن از برادران ظاهر شد".^{۱۴}

رستاخیز بینظیرِ مسیح

اکثر اوقات، انسانها از اصطلاحاتی استفاده می کنند که نمی توانند آنها را تعریف کرده یا کاملاً درک کنند. این بسیار خطرناک است، مخصوصاً برای مسیحیانی که فراخوانده شده اند تا طبق ارادهٔ خدا که در کلام مکشوف شده زندگی کنند. این به طور خاص در رابطه با کار مسیح و رستاخیز حقیقت دارد. معنای واقعی آن چیست؟

کلمهٔ انگلیسی رستاخیز *resurrection*، از فعل لاتین *resurgere* مشتق شده است (*re*: دوباره؛ *surgere*: برخاستن). کلمهٔ عهدجدید از اسم یونانی *anástasis* ترجمه شده است (*ana*: بالا، دوباره؛ *stasis*: ایستادن). بنابراین این کلمه به طور تحت اللفظی به معنای ایستادن یا دوباره برخاستن می باشد. این کلمه در هر دو ادبیات قدیمی و مدرن موجود مُرده ای را توصیف می کند که به حیات بازمی گردد. به هر حال وقتی این اصطلاح در مورد مسیح به کار می رود، معنای منحصر به فردی برای او دارد.

قطعاً باید بدانیم که رستاخیز مسیح صرفاً یک تجدید حیات تازه نبود. در عهدعتیق پسر آن بیوه زن صَرفه و پسر- شونمی با قدرت خدا که از طریق الیشع نبی و ایلای نبی عمل کرد زنده شدند.^{۱۵} عهدجدید تعلیم می دهد که ایلعازر از مردگان برخاست، همچنین دختر یایروس، یک پسر- جوان، تابیتا و افتیخوس.^{۱۶} به هر حال اگرچه آنها حقیقتاً از مردگان زنده شدند، اما همچنان در معرض مرگ قرار می گرفتند. همانطور که پولس به کلیسای قرنتیان توضیح می داد، بدنهای آنها هنوز فانی و فسادپذیر بود.^{۱۷} آنها دوباره می مُردند و در معرض بی حُرمتی قبر قرار می گرفتند.

رستاخیز مسیح به خاطر اینکه او از مُردگان برخاست و دیگر نمی میرد بینظیر بود. چنانکه به یوحنا در جزیرهٔ پتموس اعلام کرد: "و من آن که زنده اوست. مرده بودم، اما اینک ببین که زندهٔ جاویدم".^{۱۸} پولس در نامهٔ خود به کلیسای روم، این حقیقت را با وضوح فراوان بیان می کند: "زیرا می دانیم

چون مسیح از مردگان برخیزانیده شده است، دیگر هرگز نخواهد مُرد و مرگ دیگر بر او تسلط ندارد. او با مرگ خود یک بار برای همیشه نسبت به گناه مُرد و در حیات کنونی خود برای خدا زندگی می کند.^{۱۹}

حقیقت قدرتمند دیگری که بینظیر بودن رستاخیز مسیح را نشان می دهد این است که او با اقتدار و قدرت خود برخیزانیده شد. اگرچه کتاب مقدس تعلیم می دهد که رستاخیز به طور یکسان، عمل پدر و روح القدس بود، اما به خود مسیح نیز منسوب شده است.^{۲۰} وقتی از عیسی آیتی خواستند که اقتدارش را برای پاکسازی معبد ثابت کند او پاسخ داد: "این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز بر پا خواهم داشت."^{۲۱} او به فریسیان اعلام کرد: "من به میل خود آن را می دهم. اختیار دارم آن را بدهم و اختیار دارم آن را بازستانم."^{۲۲}

رستاخیز عیسی مسیح فقط مخصوص او بود. این صرفاً یک تجدید حیات نبود که فقط زندگی را طولانی کند تا زمانیکه دوباره بمیرد. بلکه او بر مرگ، جهنم و قبر پیروز شد. او زندگی می کند که دیگر نمیرد!

رستاخیز به عنوان دفاعیه مسیح

ما گزارش تاریخی رستاخیز مسیح را بررسی کرده و بینظیر بودن آنرا مورد توجه قرار داده ایم. اکنون به اهمیت آن می پردازیم. اگرچه این موضوع بسیار گسترده است و ارزش چندین جلد کتاب را دارد، اما ما فقط به دو مفهوم بسیار مهم آن می پردازیم: رستاخیز از مسیح دفاع کرده و ایمان ما را تأیید کرد.

در فصلهای قبل آموختیم که مرگ مسیح، از خدا در برابر هر اتهام بی عدالتی برای تحمّلش در گذشته و عادل شمردن شریران دفاع کرد.^{۲۳} در ادامه درمی یابیم که خدا با برخیزانیدن عیسی از مردگان از او دفاع کرد. خدا از طریق رستاخیز، در ملأعام و به شکل قدرتمندی اعلام کرد که عیسی پسر خدا و مسیحای موعود اسرائیل است. قبر خالی در آن زمان و تا به امروز نشانه ای برای دنیاست که پسر الهی بودن عیسی را نشان می دهد. پولس رسول به کلیسای روم نوشت که عیسی "با رستاخیز از میان مردگان و به سبب روح قدّوسیت، به مقام پسر- قدرتمند خدا منصوب شد."^{۲۴} کلمهٔ /اعلام شد (منصوب شد) برگرفته از کلمهٔ یونانی *horizo* است که به معنای تعیین

شدن، گمارده شدن، منصوب شدن، گماشته شدن یا مشخص شدن می باشد. این کلمه نمی گوید که مسیح با رستاخیز، پسر خدا شد یا برای اولین بار به عنوان پسر- خدا منصوب شد بلکه او در ملأعام و به شکل تکذیب ناپذیری بواسطه این رویداد معجزه آسا به عنوان پسر خدا مشخص شد.

پدر از طریق خدمت کامل عیسی بواسطه معجزاتی که به نام پدرش انجام می داد، با صدای که در تعمیدش از آسمان به گوش رسید، و حتی با تبدیل هیأت او در حضور پطرس، یعقوب و یوحنا، پسر- الهی بودن عیسی را تأیید کرد.^{۲۵} به هر حال هیچ یک از اینها قابل مقایسه با اعلامیه عظیم و نهایی پسر بودن او نیست که زمانی اتفاق افتاد که پدر محبوب عزیزش را از مردگان برخیزانید. او از طریق قبر خالی، پسر خدا را به شکل "عظیم، برجسته و پیروزمندانه" معرفی کرد.^{۲۶} با توجه به کاربرد و معنای کلمه *horízo* یوحنا مک آرتور می نویسد: "این کلمه یونانی که کلمه انگلیسی "افق" horizon از آن مشتق می شود، به معنای "تشخیص دادن" است. همانطور که افق، به عنوان خطی است که حدود را به طور واضح تعیین می کند، زمین و آسمان را از هم جدا می کند، رستاخیز عیسی مسیح به وضوح او را از بقیه بشریت جدا می کند، مدرک غیرقابل انکاری را ارائه می دهد که او پسر خداست."^{۲۷}

رستاخیز مسیح به عنوان دلیل بزرگ یا نشانه ای از پسر- و مسیحا بودن او، موضوع ناآشنایی در اناجیل نیست. وقتی یهودیان غیر ایماندار از عیسی نشانه یا دلیل برای اثبات اقتدارش در پاکسازی معبد خواستند، او به رستاخیزش در آینده اشاره کرد: "این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز بر پا خواهم داشت."^{۲۸} وقتی علمای دین و فریسیان دلیل بیشتری برای مسیحا بودنش طلبیدند، او دوباره به قدرتش بر مرگ اشاره کرد: "زیرا همان گونه که یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بزرگی بود، پسر انسان نیز سه روز و سه شب در دل زمین خواهد بود."^{۲۹}

رستاخیز عیسی، دلیل بزرگ و شکست ناپذیر از هویت و کار او به نیابت از قومش است. این دفاعیه بزرگ مسیح در مقابل دشمنانش می باشد. علمای دین عیسی را به عنوان کسی که تحصیلاتی نداشت نادیده گرفتند؛ فرمانروایان او را به عنوان یک نبی نامناسب جلیلی رد کردند؛ فریسیان او را به عنوان شریک بعزبول و دوست گناهکاران مسخره کردند.^{۳۰} به هر حال وقتی کسی را که مصلوبش کردند "با رستاخیز از میان مردگان، به سبب روح قدّوسیت، به مقام پسر قدرتمند خدا منصوب شد"، توهین هایشان به جایی نرسید و بحث های شان خاتمه یافت.^{۳۱} سربازانی که عیسی را در راه صلیب

مسخره کرده و می گفتند: "درود بر پادشاه یهود!"^{۳۲} وقتی فرشته سنگ را کنار زد، از ترس لرزیده و مانند مردگان شدند.^{۳۳} سران کاهنان، علمای دین و مشایخ استهزایش کرده و گفتند: "دیگران را نجات داد اما خود را نمی تواند نجات دهد."^{۳۴} اما با دیدن سه هزار نفری که در روز پنتیکاست نجات یافتند حیران شدند.^{۳۵}

آنها در تاریکترین ساعات او با زبانشان او را کوبیده و گفتند: "اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب پایین بیاید تا به او ایمان آوریم."^{۳۶} اما وقتی ماهیگیرانی را دیدند که با رستاخیز خداوندشان قدرت یافتند، لرزیدند و به آنها اعلام کردند: "پس قوم اسرائیل، جملگی به یقین بدانند که خدا این عیسی را که شما بر صلیب کشیدید، خداوند و مسیح ساخته است."^{۳۷}

رستاخیز به عنوان تأیید ایمان ما

قبر خالی نه تنها دفاعیه عیسی مسیح در مقابل دنیا، بلکه تأیید ایمان مسیحی بود. برخیزانیدن او از مردگان ثابت می کرد که خدا قربانی کفاره او را برای گناهان قومش پذیرفته است. پولس رسول این مطلب را به کلیسای روم توصیف کرد: "او به خاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و به جهت پارسا شمرده شدن ما، از مردگان برخیزانیده شد."^{۳۸} کلید درک این متن در تکرار حرف اضافه یونانی *día* می باشد، که به درستی "به خاطر" ترجمه شده است. مسیح تسلیم مرگ شد، به خاطر اینکه گناهان ما را بر خود گرفت و خدا او را از مردگان برخیزانید، به خاطر اینکه مرگش را به عنوان قربانی کفاره برای گناهان ما پذیرفت. بنابراین رستاخیز مسیح، تأییدی بر این است که برای گناهان قومش کفاره شده و عادل شمردگی آنها تضمین شده است. توماس شریئر می نویسد: "اینکه بگوییم عیسی به خاطر عادل شمردن ما برخیزانیده شد، مانند این است که بگوییم رستاخیز او تصدیق و تأیید ضمانت عادل شمردگی ماست. رستاخیز مسیح گواهی می داد که کار او برای ما تکمیل شده است."^{۳۹}

باید توجه کنید که مسیح قیام نکرد تا ما عادل شمرده شویم یا به خاطر اینکه کفاره بر روی صلیب تکمیل نشد. بر اساس کلام مسیح، عمل نجات بخش او برای قومش، در لحظه مرگش "تمام شد."^{۴۰} همچنین در لحظه ای که مسیح قیام کرد، ما عادل شمرده نشدیم. کتاب مقدس به وضوح تعلیم می دهد که عادل شمردگی در لحظه ایمان آوردن، به شخص داده می شود ما بواسطه ایمان شخصی به شخص و عمل مسیح عادل شمرده می شویم.^{۴۱} این متن تعلیم می دهد که مسیح به

خاطر این قیام کرد که حقیقتاً مسیحاست و مرگش توسط خدا به عنوان پرداخت بهای گناهان قوش پذیرفته شد. ما در رستاخیز، این ضمانت الهی را داریم که با ایمان به قربانی او، در نزد خدا عادل شمرده می شویم.

خدا عیسی ناصری را از مردگان برخیزانید، به خاطر اینکه او دقیقاً همان کسی بود که ادعا می کرد و مرگش دقیقاً کاری را انجام داد که ادعا می کرد. وقتی مسیح بر روی صلیب جلجتا مُرد، از پدرش دفاع کرده و ثابت کرد که خدایی که شیران را عادل می شمارد بسیار عادل است. وقتی پدر، پسرش را از مردگان برخیزانید، از او دفاع کرد و نشان داد که او بدون شک پسر خدا و نجات دهنده دنیاست.

پیش از مصلوب شدنِ مسیح، شاگردان امیدوار بودند که " او همان باشد که می بایست اسرائیل را رهایی بخشد." ^{۴۲} به هر حال وقتی به نظر می رسید که مرگ، حرف آخر را زد، همه امیدشان از بین رفت. چگونه عیسی ناصری می توانست تحقق وعده های خدا باشد، اگر در یک قبر عاریه دفن شده است؟ چگونه اسحاق می توانست ذریت موعودی باشد که از طریق او نسل ابراهیم خوانده می شدیم، اگر او بر روی مذبح به دست پدر خود می مُرد؟ ^{۴۳} آیا ابراهیم جرأت داشت باور کند که خدا او را از مردگان برمی خیزاند؟ ^{۴۴} چگونه تمامی رویاهای یوسف به حقیقت می پیوست اگر مثل مُرده در زندان مصری می ماند؟ ^{۴۵} آیا خدا می توانست در عرض یک روز او را بیرون آورده و فرمانروای تمام سرزمین مصر سازد؟ ^{۴۶}

کتاب مقدس با یک سؤال به سؤالات ما پاسخ می دهد: " آیا چیزی هست که برای من دشوار باشد؟" ^{۴۷}

اسحاق رها شد و به پدرش بخشیده شد. یوسف از زندان آزاد شد و به دست راست فرعون نشست. مسیح از مردگان برخاست و به دست راست خدا نشست. او برخیزانیده شد، به خاطر اینکه پسر- خداست و پدرش مرگ او را به عنوان قربانی کفاره گناهان ما پذیرفته است.

فصل بیست و سوم

پایه ایمان در رستاخیز

چرا باید برای شما ای حاضرین باور نکردنی باشد که خدا مردگان را برخیزاند؟

- اعمال ۲۶ : ۸

دشمنان مسیحیت به درستی حملات خود را بر رستاخیز تاریخی مسیح متمرکز می کنند، چون کلّ ایمان ما بر آن تکیه دارد. اگر مسیح قیام نکرد، پس ایمان ما کاملاً بی ارزش است.^۱ ما که ایمان آورده ایم، هنوز در گناهان خود هستیم و آنان که در مسیح مُرده اند، تا ابد هلاک شده اند.^۲ بعلاوه، ما که رستاخیز را موعظه می کنیم، شاهدان دروغین خدا هستیم، زیرا شهادت می دهیم که او مسیح را برخیزانید، درحالیکه این کار را نکرده است.^۳ نهایتاً، اگر مسیح قیام نکرده، زندگی ما به شکل رقت انگیزی تلف شده است. ما بی دلیل، سختیها را تحمل می کنیم و مردم به خاطر یک نبی دروغین که هیچ قدرتی برای نجات ندارد از ما متنفرند. چنانکه پولس رسول می نویسد: "اگر تنها در این زندگی به مسیح امیدواریم، حال ما از همه دیگر آدمیان رقت انگیزتر است."^۴

مطابق اعترافِ خودمان، رستاخیز برای ایمان مسیحی، همه چیز است. اگر مسیح قیام نکرد، مذهب ما دروغین است. بنابراین، خوب است که از خودمان این سؤال مهم را بپرسیم: "از کجا می دانیم که او قیام کرده است؟" چرا ایمان داریم؟ در صفحات آینده، به دو وسیله بسیار مهم و متفاوت می پردازیم که واقعیت رستاخیز را تأیید کرده و می شناساند. اولاً، روح القدس این واقعیت را بواسطه عمل روشن کننده و احیا کننده خود آشکار می کند و دوماً، شواهد تاریخی - قانونی این واقعه، تأیید کننده رستاخیز است. مورد اول کاملاً ضروری است. مورد دوم تأیید قطعی برای ایمان مسیحی فراهم می کند و وسیه مؤثری برای صحبت با دنیای بی ایمان است.

عمل روح القدس

کلیسای انجیلی غالباً سعی می کند ایمانش را با رستاخیز معتبر کند، به این ترتیب که به قبر خالی، ناتوانی دشمنان مسیح در نشان دادن بدن، تبدیل شاگردان و بسیاری از شواهد تاریخی و قانونی دیگر اشاره می کند. به هر حال اگرچه این شواهد نشان می دهند که ایمان مسیحی غیرمنطقی یا برخلاف تاریخ نیست، اما اینها پایه یا اساس ایمان مسیحی نیستند. حقایق بعدی دلیل آن را نشان می دهند.

اولاً، شاگردان از این نوع دفاعیه در موعظه خود استفاده نکردند.^۵ آنها سعی نکردند که رستاخیز را ثابت کنند، بلکه آنرا اعلام کردند.^۶ اعتماد آنها با تکیه بر بحثهای قدرتمند نبود، بلکه بر قدرت انجیل برای نجات! این در نامه پولس به قرنتیان دیده می شود:

من نیز ای برادران، هنگامی که نزد شما آمدم، با فصاحت و حکمت بشری نیامدم، آنگاه که راز خدا را به شما اعلام می کردم. زیرا عزم جزم کرده بودم در میان شما چیزی ندانم جز عیسی مسیح، آن هم عیسای مصلوب. من با ضعف، با ترس و لرز بسیار نزد شما به سر بردم، پیام و وعظ من با کلمات گیرای حکیمانه بیان نشد، بلکه با برهان روح و قدرت، تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد.^۷

دوماً، اکثر افرادی که در طول تاریخ کلیسا به مسیحیت ایمان آوردند، از جمله بزرگترین روشنفکران، با مطالعه شواهد تاریخی و قانونی رستاخیز ایمان نیاوردند، بلکه با نشستن در پای اعلامیه انجیل.

سوماً، اگر ایمان ما به رستاخیز بر اساس شواهد تاریخی و قانونی این واقعه می باشد، پس چگونه می توانیم ایمان ایمانداران بی شماری را توضیح دهیم که بدون کمترین آگاهی از چنین شواهدی زندگی کرده و به خاطر ایمانشان مُردند؟ چگونه مسیحی قبيله ای را توصیف کنیم که به ندرت می خواند و نمی تواند یک بحث تاریخی برای رستاخیز ارائه دهد؟ او بدترین جفاها و حتی شهادت را تحمل می کند، ولی ایمانی را که نمی تواند با منطق از آن دفاع کند، انکار نمی کند. با علم بر این حقایق، باید به این نتیجه برسیم که اگرچه شواهد تاریخی و قانونی رستاخیز مفید است، اما اینها پایه ایمان ما به رستاخیز نیست.

پس چه چیزی پایهٔ ایمان ایماندار به رستاخیز است؟ او چگونه بداند که مسیح قیام کرده است؟ پاسخ آن در کتاب مقدس واضح است. ما دانش و ایمان تزلزل ناپذیر خود به رستاخیز را مدیون کار احیا کننده و روشن کنندهٔ روح القدس هستیم. در زمان تولد تازه، خدا به طور ماوراء الطبیعه ما را نسبت به واقعیت رستاخیز عیسی مسیح و اعتبار ایمان مسیحی ملزم می کند.^۸ ما می دانیم که مسیح از مردگان قیام کرده، چون روح القدس، ذهنمان را نسبت به این حقیقت کتاب مقدس که شاهد مسیح می باشد، روشن می کند.^۹ در نتیجه ایمان داریم، چون روح القدس قلبهای ما را احیا کرده، ایمان و محبت تازه به مسیح را در ما قرار داده، همان مسیحی را که برای ما آشکار کرده است. پولس رسول این کار معجزه آسای روح القدس را به این شکل برای ما توصیف می کند: "زیرا همان خدا که گفت: "نور از میان تاریکی بتابد"، نور خود را در دلهای ما تابانید تا شناخت جلال خدا در چهرهٔ مسیح، ما را منور سازد."^{۱۰}

افرادی که تولد تازه یافته اند، دیگر نمی توانند رستاخیز عیسی مسیح را انکار کنند، چنانکه نمی توانند وجود خود را انکار کنند. با حکم مقتدر خدا و شهادت روح القدس، این واقعیت غیرقابل بحث برای آنها شده است.^{۱۱} چنانکه جفاکنندهٔ ایمان مسیحی به سرعت متوجه شد: "برای افرادی که با مذهب عیسی عفونی شده اند، هیچ درمانی نیست."^{۱۲}

حقایقی که آموختیم، به عنوان هشدار و هدایت کننده عمل می کنند. اگرچه دفاعیه ها جایگاه خود را دارند، اما ملکوت آسمان از طریق اعلام انجیل پیشرفت می کند. انسانها ایمان می آورند- نه از طریق بحثهای فصیح یا منطقی ما، بلکه از طریق موعظهٔ وفادارانهٔ زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح. نباید فراموش کنیم که مأموریت ما یک مأموریت احمقانه است و تلاشمان، وقت تلف کردن و بیهوده است، مگر اینکه روح خدا ذهنها را روشن کند و قلبهای شنوندگان ما را احیا کند. به همین دلیل، نباید به عصای شکسته حکمت انسانی تکیه کنیم، بلکه باید به این حقیقت تکیه کنیم که انجیل به تنهایی، قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد.^{۱۳}

شواهد تاریخی یا قانونی

ایمان شخص به مسیح، وابسته به توانایی او در قرائت شواهد تاریخی یا قانونی رستاخیز مسیح نیست. همچنین با توانایی ایماندار در دفاع از آن، با استفاده از دفاعیه یا منطق کلاسیک، استوار

ایستاده یا سقوط نمی کند.^{۱۴} به هر حال، باید بدانیم و اعلام کنیم که ایمان مسیحی برخلاف تاریخ یا برخلاف بیشترین و طبیعی ترین کاربرد علّتها نیست. مسیحیت حقیقی، تبدیل افسانه به روایت مفید را برای ترویج اخلاقیات خوب در دنیا بی فایده می داند. ایمان مسیحی و رستاخیز عیسی مسیح بر پایه وقایع حقیقی و تاریخی می باشند که به فراوانی توسط همان شواهدی که توسط تاریخ نگاران دنیوی به کار رفته، اثبات می شود.

افرادی که ادعاهای مسیحیت را به عنوان امور غیرتاریخی یا اسطوره ای رد می کنند، به خاطر پیش فرضهای متعصبی است که به شواهد اجازه دفاع نمی دهند.^{۱۵} منطق آنها خطرناک است: آنها از قبل تصمیم گرفته اند که رستاخیز را غیرممکن بدانند؛ بنابراین هر شاهدهی اشتباه است و هر ادعایی دلیل تراشی یک احمق یا ابداع یک شیاد می باشد.

دشمنی انسانهای گناهکار با انجیل، دلیل دیگری برای بیان این مطلب است که بدون فیض خدا و عمل احیا کننده روح القدس، هیچ انسانی نمی تواند ادعاهای مسیح را بپذیرد. انسان ادعاهایی را که می تواند نادیده بگیرد، نادیده خواهد گرفت؛ ادعاهایی را که نمی تواند نادیده بگیرد تحریف خواهد کرد؛ و با ادعاهایی که نمی تواند تحریف کند، مقابله خواهد کرد. به عبارت دیگر، انرژی بیشتری را صرف انکار حقیقت می کند تا اینکه بسادگی تسلیم حقیقت شود. اگرچه کشف تمام بخشهای شواهد که رستاخیز مسیح را ثابت می کند از توان ما خارج است، اما در صفحات بعدی به تعدادی از آنها می پردازیم که هم برای ایمان ایماندار و هم برای تحقیقات جویندگان مفید خواهد بود.

یک واقعه پیشگویی شده

مرگ و رستاخیز عیسی مسیح، وقایع ناگهانی نبود که او را غافلگیر کرده باشد؛ هر یک از آنها به وضوح به عنوان تحقق ضروری اراده خدا پیشگویی شده بود. این در دستورالعمل عیسی به شاگردان شکاک خود بعد از رستاخیز دیده می شود: "ای بی خردان که دل دیرفهم برای باور کردن گفته های انبیا دارید! آیا نمی بایست مسیح این رنجها را ببیند و سپس به جلال خود درآید؟"^{۱۶}

صدها سال پیش از آمدن عیسی، نبوتهای مهم عهدعتیق به وضوح رستاخیز مسیحا را آشکار کردند. داوود پیشگویی کرد که خدا مسیحا را در قبر ترک نمی کند و اجازه نمی دهد که بدنش فاسد

شود.^{۱۷} اشعیای نبی به جلو نگاه کرد و دید که خدا پاداش عظیمی به مسیحا می دهد، بعد از اینکه او تا به حد مرگ متحمل گناهان قومش می شود.^{۱۸} مسیح خودش، مرگ و رستاخیزش را مدت‌ها پیش از مصلوب شدنش پیشگویی کرد. وقتی یهودیان بی ایمان از او نشانه ای برای اثبات اقتدارش در پاکسازی معبد خواستند، او اعلام کرد: "این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز برپا خواهم داشت."^{۱۹} وقتی علمای دین و فریسیان از او دلایل بیشتری برای مسیحا بودنش خواستند، وعده رستاخیز خود در آینده را به همراه توییح مطرح کرد: "نسل شرارت پیشه و زناکار آیتی می خواهند! اما آیتی بدیشان داده نخواهد شد، جز آیت یونس نبی. زیرا همان گونه که یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بزرگی بود، پسر انسان نیز سه روز و سه شب در دل زمین خواهد بود."^{۲۰}

این نبوتها ثابت می کنند که شاگردان مسیح، رستاخیز را به عنوان تلاش ناامیدانه برای زنده نگاه داشتن رویای مسیحایی ابداع نکردند. مسیح به وضوح آنها را اعلام کرد و اغلب اوقات حتی دشمنانش از پیشگویی هایش می دانستند که او دوباره برمی خیزد.^{۲۱} "روز بعد، که پس از "روز تهیه" بود، سران کاهنان و فریسیان نزد پیلاتس گرد آمده، گفتند: "سرورا! به یاد داریم که آن گمراه کننده وقتی زنده بود می گفت، "پس از سه روز برخوادم خواست."^{۲۲}

قبر خالی

با تمام مراقبتی که از بدن عیسی بعد از مرگش می شد- نه تنها از جانب شاگردانش، بلکه از جانب دشمنانش- قبر خالی و بدن یافت نشده، مدرک محکمی برای یک رستاخیز می باشد. برای نابودی مسیحیت از روز اول کافی بود که بدن مُرده عیسی انسانی را ارائه دهند. رهبران یهودی که خواهان مرگ او بودند و اولیای امور رومی که او را مصلوب کردند، از مکان دقیق قبر آگاه بودند و فرصت زیادی داشتند که بدنش را از قبر خارج کنند. با یک عمل شجاعانه می توانستند به دنیا ثابت کنند که پیغام قیام یک فریب بود و شاگردان با یک افسانه باعث گمراهی شده بودند. مسیحیت در نطفه از بین می رفت. چرا این بدن هرگز ارائه نشد؟

شکاگان، سه نظریه در پاسخ به این سؤال ابداع کرده اند. همه آنها به طور یکسان پوچ است. اولین نظریه این است که عیسی بر روی صلیب رومی نمرده؛ بلکه فقط بیهوش شد و اولیای امور به اشتباه او را مُرده اعلام کردند.^{۲۳} بعداً، وقتی در قبر سرد گذاشته شد، بیهوش آمد و فرار کرد.

ما بحث و گفتگو برعلیه چنین نظریه ای را در ماهیتِ مصلوب شدن می بینیم- قلب او با نیزه رومی سوراخ شد و بعد از آزمایش کامل از جانب متخصصین مُرده اعلام شد.^{۲۴} حتی اگر بعد از این تجربه سخت زنده می ماند، او در شرایطی قرار داشت که به سختی می توانست سنگ سنگینی را که در ورودی قبر را بسته بود تکان دهد. بعلاوه، این احتمال وجود ندارد که چنین شخصیتی بتواند به منطقه ناشناخته ای در فلسطین فرار کند و باقی عمرش را به طور ناشناس زندگی کند.

نظریه دوم این است که شاگردان بدن او را دزدیدند و دوباره در یک جای ناشناخته دفن کردند. بحث و گفتگو برعلیه چنین نظریه ای از دو منبع سرچشمه می گیرد. اولین مورد شهرتِ تندخویی نگهبانان رومی است، که شخصیت و کارایی آنها مورد تحسین بود. دوماً، گزارش عهدجدید از ترس شاگردان در زمان مرگ مسیح و بعد از آن می باشد. کتاب مقدس به ما می گوید که بلافاصله بعد از مرگ مسیح، رئیس کاهنان و فریسیان از پیلاطس خواستند که با گماشتن نگهبانان رومی تعلیم دیده، از قبر محافظت کنند تا مبادا شاگردان بدنش را بدزدند و این افسانه را به مردم بگویند که مسیح از قبر برخاسته است.^{۲۵} کاملاً غیرمحتمل است که تعدادی از شاگردان ترسو بر همه نگهبانان رومی غالب شده و بدن عیسی را بدزدند. شاگردان قبلاً عدم شجاعت خود را با ترک مسیح در زمان مصلوب شدن، نشان دادند و رهبر آنها، شمعون پطرس، حتی نتوانست در مقابل کنیزی بایستد که او را به عنوان یکی از پیروان مسیح شناسایی کرد.^{۲۶} همچنین غیرمحتمل است که بر اساس اعتقاد رئیس کاهنان، کل نگهبانان رومی در هنگام اجرای وظیفه به خواب رفته باشند.^{۲۷} در حقیقت، ایمان بیشتری برای باور کردن این نظریه لازم است تا پذیرفتن رستاخیز!

سومین نظریه این است که شاگردان بسادگی به قبر اشتباهی رفتند. این نیز با علم بر این حقیقت که این قبر متعلق به یوسف رامه ای، یکی از اعضای سنهدرین بود، شدیداً غیرمحتمل است.^{۲۸} او و نیکودیموس، "از فریسیان... (و) فرمانروای یهودیان"، همان مردانی بودند که بدن عیسی را برای دفن آماده کرده و در قبر گذاشتند.^{۲۹} بعلاوه، کتاب مقدس به ما می گوید که زنانی که از جلیل به دنبال عیسی رفتند از مکان دقیق قبر آگاه بودند.^{۳۰} اگر شاگردان به قبر اشتباهی رفته بودند، قطعاً دوست و دشمن، با هدایت آنها به سوی قبر درست، باز کردن کفن و اشاره به باقیمانده جسد عیسی، اشتباه شان را تصحیح می کردند.^{۳۱} دوباره، این نظریه در پوچی به بقیه نظریه ها می پیوندد.

شاهدان معتبر

برای اینکه واقعه ای به عنوان یک واقعه تاریخی یا واقعی تأیید شود، سه چیز لازم است: باید شاهدان عینی داشته باشد، باید تعدادشان کافی باشد و آنها باید درستکار و قابل اعتماد باشند.^{۳۲} مهم است که شهادت کتاب مقدس درباره رستاخیز عیسی مسیح، همه این شرایط را برآورده می کند.

اولاً، گزارش شاهدان عینی درباره خدمت، رستاخیز و صعود مسیح، پایه ای برای شهادت کتاب مقدس فراهم می کند. نویسندگان عهدجدید با پولس رسول این مطلب را اعلام می کنند: "زیرا آنگاه که ظهور پر قدرت خداوندان عیسی مسیح را به شما اعلام می کردیم، از پی افسانه هایی که زیرکانه ابداع شده باشند نرفته بودیم، بلکه کبریای او را به چشم دیده بودیم."^{۳۳} نویسندگان عهدجدید به وضوح اهمیت شهادت دست اول شاهدان عینی را درک کردند. متیاس با پیوستن به یازده نفر، باید شاهد عینی زندگی و خدمت مسیح باشد، خدمتی که با تعمید یحیی آغاز شد و تا رستاخیز و روزی که مسیح به آسمان صعود کرد، ادامه یافت.^{۳۴}

لوقا در نوشتن انجیل خود سعی کرد بر این مسأله تأکید کند که گزارش منظم از مطالب ارائه می دهد که توسط افرادی که "از آغاز شاهدان عینی بودند"، به او منتقل شده است.^{۳۵} یوحنا رسول، اولین رساله خود را با تأیید قدرتمند و فصیح بر رابطه شخصی با پسر خدا آغاز می کند، رابطه ای که همه رسولان از امتیاز آن برخوردار بودند، رابطه ای که پایه ای برای تعلیم و اعلامیه آنها به دیگران بود:

آنچه از آغاز بود، آنچه شنیده و با چشمان خود دیده ایم، آنچه بدان نگریستیم و با دستهای خود لمس کردیم، یعنی کلام حیات آن را به شما اعلام می کنیم. حیات ظاهر شد؛ ما آن را دیده ایم و بر آن شهادت می دهیم. ما حیات جاویدان را به شما اعلام می کنیم، که با پدر بود و بر ما ظاهر شد. ما آنچه را دیده و شنیده ایم به شما نیز اعلام می کنیم تا شما نیز با ما رفاقت داشته باشید؛ رفاقت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است. ما این را به شما می نویسیم تا شادی مان کامل گردد.^{۳۶}

هر آزماینده بی تعصبی باید ببیند که رسولان نه تنها شناخت شخصی و دست اول از زندگی، مرگ و رستاخیز مسیح داشتند، بلکه باید اهمیت تأیید ماهیت چنین شناختی را نیز درک کنند. آنها می خواستند دنیا بداند که با شایعات گمراه نشده اند، بلکه دستها، پاها و پهلوی مسیح قیام کرده را

لمس کرده اند.^{۳۷} با او مشارکت داشته و توسط او هدایت شده اند.^{۳۸} نهایتاً، او را در حالیکه مقابل چشمان شان به آسمان صعود می کرد، پرستش کردند.^{۳۹}

دوماً، برای اینکه واقعه ای به عنوان یک واقعه واقعی و تاریخی تأیید شود، باید به تعداد کافی شاهد عینی داشته باشد. به بیان ساده تر، هر چه تعداد شاهدان بیشتر باشد، اعتبار آن واقعه بیشتر است. این قاعده حتی در شریعت عهدعتیق و در احکام عهدجدید به کلیسا یافت می شود که در آن یک واقعه فقط با شهادت دو یا سه شاهد تأیید می شود.^{۴۰}

رستاخیز مسیح این شرط را نیز برآورده می کند. کتاب مقدس گزارش می دهد که صدها شاهد معتبر با مسیح قیام کرده در شرایط و موقعیتهای گوناگون ملاقات کردند. در یکشنبه قیام، او بر مریم مجدلیه در باغ ظاهر شد و بعد به گروه کوچکی از زنانی که از قبر باز می گشتند.^{۴۱} در همان روز، به کلئوپاس و یکی دیگر از شاگردان پیوست، در حالیکه آنها با هم در راه عمائوس می رفتند.^{۴۲} پیش از پایان روز، بر پطرس نیز ظاهر شد و بعد بر ده نفر از شاگردان در بالاخانه ظاهر شد.^{۴۳} در یکشنبه بعد، بر یازده نفر ظاهر شد و سخن معروف خود با توماس شکاک را داشت.^{۴۴} بعد از آن، بر بیش از پانصد شاهد در یک زمان ظاهر شد و بر برادر ناتنی خود یعقوب ظاهر شد.^{۴۵} در یک زمان نامشخص، دوباره بر پطرس، یوحنا و پنج شاگرد دیگر ظاهر شد، وقتی آنها در دریای جلیل ماهیگیری می کردند.^{۴۶} نهایتاً، در حضور شاگردان خود در کوه زیتون به آسمان صعود کرد.^{۴۷}

با علم بر شهادت کتاب مقدس، غیرممکن است که بر پایه چند اندیشه غلط که می گوید شاهدان عینی کافی نداشت، گزارش رستاخیز مسیح را بی اعتبار کرد. واعظ انگلیسی بزرگ، چارلز اسپرجن به وضوح در مورد این حقیقت شهادت می دهد:

آیا متحیر نمی شوید که بسیاری از گزارشهای مهم تاریخی را که به راحتی باور کرده اند، ذاتاً نمی توانست یک دهم از شاهدان رستاخیز مسیح را داشته باشد؟ امضای قراردادهای معروف، تولد شاهزادگان، اظهار نظر وزیران کابینه، پروژه های خیانتکاران و اعمال قاتلان، بر ملتها تأثیر می گذارند. همه اینها نقطه عطفی در تاریخ ایجاد کرده و هرگز به عنوان حقایق مورد سؤال قرار نمی گیرند، در حالیکه تعداد کمی شاهد آن بودند... اگر این حقیقت انکار شود، کار تمام شاهدان خاتمه می یابد و ما عمداً آنچه را که داوود گفت، بی درنگ می گوئیم: "همه انسانها دروغگو هستند"؛ و از آن روز به بعد، همه انسانها باید نسبت به همسایه خود بدبین شده و هرگز آنچه را که به چشم خود

ندیده اند، باور نکنند؛ قدم بعدی این خواهد بود که به حوَّاس خود نیز شک کند؛ و اینکه حماقت انسانها تا چه اندازه پیش خواهد رفت، من جرأت پیش بینی آنرا ندارم.^{۴۸}

سوماً و نهایتاً، برای اینکه یک واقعه به عنوان واقعه تاریخی یا واقعی تأیید شود، شاهدان عینی باید درستی خود را نشان دهند. به عبارت دیگر، باید قابل اعتماد بودن خود را ثابت کنند. این یک امر پنهانی نیست که در طول تاریخ کلیسا، تعداد بی شماری از شکاکان تلاش کرده اند تا شاهدان عهدجدید را بی اعتبار کنند؛ به هرحال، هرگز نتوانستند خلوص شان را از بین ببرند یا آنها را از نظر اخلاقی بی صلاحیت اعلام کنند. این امر، شکاکان را وادار می کند تا تمرکز حملاتشان را بر احتمال خودفریبی و هیستری (عدم کنترل احساسات) جمعی قرار دهند.

مباحثاتی در این مورد وجود داشته که شاگردان و بسیاری از یهودیان قرن اول، مستعد ایمان به رستاخیز بودند، بنابراین بسادگی آنچه را که می خواستند ببینند، دیدند. اولاً، ملت یهود تحت ستم امپراطوری روم در کشمکش بود. به همین دلیل، یهودیان زمان عیسی مشتاق آمدن مسیحا بودند و به راحتی متقاعد می شدند. بسیاری از یهودیان، قبلاً از چندین مسیحای دروغین که در میان مردم برخاسته بود، پیروی کرده بودند و این ثابت می کند که آنها آمادگی اعتقاد به هر چیزی را داشتند.^{۴۹} دوماً، عیسی پیشگویی های زیادی در رابطه با رستاخیز آینده خود مطرح کرد. وقتی چنین نبوتهایی را با محبت زیاد شاگردان به معلم محبوبشان ترکیب کنید، چنین نبوتهایی خاک کاملی برای جوانه زدن خودفریبی و هیستری جمعی می باشد.

چندین حقیقت برعلیه این نظریه های معروف وجود دارند. اولاً، اکثر افراد در ملت یهودی، عیسی ناصری را به عنوان مسیحا رد کردند. خدمت زمینی و مرگ او سنگ لغزش برای آنها بود.^{۵۰} افزودن رستاخیز به پیغام رسوا کننده صلیب، ادعای مسیحا بودن عیسی را برای یهودیان جالبتر نمی ساخت. بعلاوه، این نظریه این حقیقت را به حساب نمی آورد که در طی چند دهه، بسیاری از ایمانداران، غیریهودیان بودند که مستعد ایمان آوردن به انجیل نبودند. چنانکه لوئیس و دیمارست می نویسند: "این واقعه در تضاد شدید با چیزی بود که آنها (یهودیان) از نظر الهیاتی انتظار داشتند، و در مخالفت کامل با چارچوب دیدگاه دنیای غیرروحانی آن زمان بود. این برای یهودیان یک سنگ لغزش و برای یونانیان بی مفهوم بود، چون شواهد نیاز به یک انقلاب کُپرنیک (ستاره شناس لهستانی) در الهیات و کیهان شناسی خود داشتند."^{۵۱}

دوماً، یهودیان و غیریهودیان، مستعدِ ایمان به رستاخیز نبودند و قطعاً همین مطلب را می توان درباره‌ی شاگردان گفت. مریم مجدلیه، اولین کسی بود که عیسی را بعد از رستاخیز دید ولی وقتی اول از همه با قبر خالی مواجه شد، معتقد بود که یک نفر بدن خداوند را دزدیده و به یک مکان ناشناس برده است.^{۵۲} حتی بعد از اعلام گزارشهای رستاخیز مسیح، شاگردان باور نکردند. لوقا گزارش می دهد که خبر رستاخیز مسیح برای آنها "هذیان به نظر می رسید" و مرقس می نویسد که آنها "باور نکردند."^{۵۳} در اولین مواجهه با رستاخیز مسیح، فکر کردند که او یک باغبان، روح و صرفاً مسافری در راه ِ عماؤس بود.^{۵۴}

این تفسیرهای نادرست، شرم آور و ترجیحاً مضحک، فقط با ظهور بیشتر مسیح و توضیح دقیق شریعت و انبیا توسط او، از بین رفت.^{۵۵} پیش از اینکه شکِ توما برطرف شود، باید در دستهای مسیح نشانِ میخها را می دید و انگشت خود را بر جای میخها و دست خویش در سوراخ پهلوی می گذاشت!^{۵۶} به همین دلیل، مسیح آنها را به خاطر بی ایمانی، سختدلی و به عنوان بی خردانی که دلی دیرفهم برای باور کردن گفته های انبیا داشتند، توبیخ کرد.^{۵۷} این حقایق به سختی اثبات می کنند که شاگردان مستعدِ ایمان به رستاخیز بودند!

سوماً و نهایتاً، یک فریب خاص یا توهم، معمولاً به یک نفر محدود می شود. بسیار غیرمحمّل است که فکر کنیم صدها نفری که ادعا کردند که شاهدان عینی بودند، همه دچار یک توهم شده باشند. بعلاوه، هیستری جمعی معمولاً نیازمند یاری مؤسسات قدرتمند سیاسی یا مذهبی می باشد که بر توده مردم تسلط داشته باشند. به هر حال، در مورد رستاخیز مسیح و انجیل، مؤسسات قدرتمندِ آن زمان برای مخالفت با این پیغام متحد شده و هر کاری که در توان داشتند، انجام دادند تا آنرا بی اعتبار کنند. منتشرکنندگان، اکثراً مردانی بدون تحصیلات و تعلیمات بودند، بدون هیچ قدرت سیاسی، مذهبی یا اقتصادی برای ترویج هدف شان.^{۵۸}

دروغ بی انگیزه

مباحثه ای که برای واقعیت تاریخی رستاخیز نادیده گرفته شده ولی بسیار متقاعد کننده می باشد، سرسپردگی مادام العُمر رسولان به انجیل است، صرف نظر از رنجها و زیانهای که بر آنها تحمیل کرد. اگر مسیح قیام نکرد و شاگردان بسادگی این داستان را ابداع کردند، پس باید انگیزه ای برای این فریب پیدا کنیم. آنها با بیان این دروغ امیدوار بودند که به چه چیزی دست یابند؟ این یک حقیقت تاریخی است که رسولان و اکثر شاگردان اولیه درحالیکه فقیر، بدنام، جفا دیده و مورد تنفر بودند، از دنیا رفتند. چنانکه پولس رسول اعلام می کند: "تا همین دم، ما به تُفالۀ دنیا و زبالۀ همه چیز بدل گشته ایم" و "اگر تنها در این زندگی به مسیح امیدواریم، حال ما از همه دیگر آدمیان رقت انگیزتر است."^{۵۹}

اگر این انسانها داستان رستاخیز را به دلایل معمولی ابداع کرده بودند، که معمولاً انسانها چنین دروغهایی را خلق کرده و منتشر می کنند، ثروت، شهرت و قدرت- پس وقتی دیدند که به هدف مورد نظرشان نمی رسند، باید این داستان را تکذیب یا انکار می کردند. به هر حال، تاریخ ثابت می کند که اکثر آنها تحت جفای وحشتناک شهید شدند و ایمانشان را به انجیل یا رستاخیز مسیح، که انجیل بر پایه آن می ایستد، انکار نکردند. تنها توضیح برای چنین سرسختی و پشتکار در مواجهه با چنین رنجها و مرگ، این است که رستاخیز حقیقت دارد- یک واقعیت تاریخی- و رسولان و مسیحیان دیگر، بسادگی آنچه را که حقیقتاً شاهدش بودند، بیان می کردند. چنانکه یوحنا ی رسول نوشت: "ما آنچه را دیده و شنیده ایم به شما نیز اعلام می کنیم."^{۶۰} جیمز مُنتگُمِری بُئیس می نویسد: "چه چیزی در ایمان به رستاخیز به حساب شاگردان مسیح گذاشته می شود؟ هیچ چیز غیر از خود رستاخیز. اگر نتوانیم به این شکل ایمان شاگردان را به حساب آوریم، با بزرگترین معمای تاریخ مواجه شده ایم. اگر آنرا با یک رستاخیز واقعی و ظهور واقعی خداوند قیام کرده به حساب آوریم، در اینصورت مسیحیت قابل درک می باشد و یک امید قطعی به همه می دهد."^{۶۱}

یک عامل مهم دیگر در این معادله، استفاده از زنان به عنوان شاهد می باشد. انسانهای شیادی که امیدوار اند دروغی را به نفع خود منتشر کنند، هرگز چنین نمی کنند. در زمان و فرهنگ عهدجدید، زنان به عنوان شاهدان قانونی در اقدامات قانونی در نظر گرفته نمی شدند. به هر حال، در تمام چهار انجیل، زنان نقش مهمی به عنوان اولین شاهدان رستاخیز عیسی مسیح داشتند.^{۶۲} مریم

مجدلیه، اولین کسی بود که خداوند را بعد از رستاخیز دید و اولین کسی که شهادت رستاخیز او را به دیگران داد. در حقیقت، او به عنوان قهرمانی در نظر گرفته می شود که باور کرد و با وجود ناباوری رسولان اطاعت کرد.^{۶۳}

زنانی که صبح یکشنبه به همراه مریم مجدلیه به سوی قبر رفتند، بعد از او خداوند را دیدند و اولین کسانی بودند که عیسی به آنها مأموریت داد که این خبر را به دیگران اعلام کنند.^{۶۴} اگر نویسندگان عهدجدید سعی داشتند که فریب بدهند، از چنین زنانی به عنوان شاهدان اولیه استفاده نمی کردند؛ بلکه مردان را انتخاب می کردند، شاهدانی که از نظر دیگران معتبرتر بودند.

تبدیل شاگردان

یکی از بزرگترین موانعی که شخص شکاک باید در انکار رستاخیز مسیح بر آن غالب شود، تبدیل آشکار شاگردان است. اگر رستاخیز یک واقعیت تاریخی نیست، یا بدتر اینکه، یک فریب است، پس تبدیل معجزه آسایی که در شخصیت و اعمال رسولان و شاهدان عینی دیگر اتفاق افتاد، غیرقابل توضیح است.

پیش از رستاخیز، شاگردان، خجالتی و ترسو بودند و از خود محافظت می کردند. آنها در هنگام دستگیری عیسی، ترکش کرده، در طول محاکمات، انکارش کردند و به خاطر بی ایمانی، خود را مخفی کردند و تا سه روز بعد از مرگش ناامید بودند.^{۶۵} زنانی که در میانشان بودند، شهادت اخلاقی و امید بیشتری نسبت به مردان نشان دادند، همان مردانی که مسیح شخصاً به آنها مأموریت داده بود که رسولانش باشند. این زنان بودند که صبح یکشنبه به سوی قبر رفتند، درحالیکه مردان در بالاخانه ترسیده بودند. این زنان بودند که اول از همه باور کرده و رستاخیز را اعلام کردند، درحالیکه مردان از روی شک ساکت ماندند.

به هر حال، بعد از رستاخیز همین مردان و زنان، دلاوران و مدافعان شکست ناپذیر ایمان شدند. از کتاب اعمال درمی یابیم که آنها برعلیه دنیا ایستاده و با پیغام انجیل و رستاخیز عیسی مسیح "(آنها) به آشوب کشیدند".^{۶۶} وقتی قدرتمندترین مؤسسات مذهبی و سیاسی در میان یهودیان یا غیریهودیان به آنها فرمان دادند که "هرگز به نام عیسی چیزی نگویند و تعلیمی ندهند"، با تعهد پایدار و بی امان به شخص و پیغام مسیح، اقتدار آنها را به مبارزه طلبیدند.^{۶۷} پطرس و یوحنا

رسول، آنرا در اعلامیه خود به سندهرین نشان دادند: "شما خود داوری کنید، کدام در نظر خدا درست است، اطاعت از شما یا اطاعت از خدا؟ زیرا ما نمی توانیم آنچه دیده و شنیده ایم، بازنگوییم."^{۶۸}

اگرچه شاگردان مسیح تهدید شده، شلاق خورده، زندانی و شهید شدند، اما او را انکار نکرده یا از اعلام آنچه که "دیده و شنیده" بودند، باز نایستادند.^{۶۹} این زنان و مردان، در یک نسل، با حقیقت رستاخیز عیسی شهادت یافته و انجیل را به سراسر دنیای شناخته شده پخش کردند.^{۷۰} آنها هیچ قدرت سیاسی، مذهبی یا اقتصادی نداشتند. هیچ اعتبار تحصیلی نداشتند، ولی دنیا را آنقدر تغییر دادند که هیچ دستگاه سیاسی یا نظامی با آن برابری نتواند کرد. اگر مسیح قیام نکرده بود، چگونه چنین تبدیلی در زندگی آنها توصیف می شد، و چگونه موفقیت مأموریت شان به حساب می آمد؟ آر. ای. توری می نویسد: "باید اتفاق شگرفی رخ داده باشد که چنین تحوّل اخلاقی حیرت انگیز و اساسی را ایجاد کرده است. چیزی کمتر از حقیقت رستاخیز و دیدن خداوند قیام کرده، قادر به توضیح آن نبود."^{۷۱}

ایمان آوردن دشمنان

تبدیل اساسی پیروان عیسی مسیح بعد از رستاخیزش، تنها مشکل شخص شکاک نیست. او باید ایمان آوردن مخالفین عیسی و جفاکنندگان به جنبش پیروان او را توضیح دهد. بدون رستاخیز، مسیحیت چگونه می توانست بر بعضی از مخالفین اولیه و بزرگ خود تأثیر بگذارد- مخصوصاً برادر ناتنی عیسی و سولس طرسوسی بدنام؟

کتاب مقدس به وضوح می گوید که یعقوب و یهودا در طول حیات و خدمت عیسی به او ایمان نداشتند و آشکارا با شخص او و خدمتش مخالفت می کردند.^{۷۲} در واقع، خانواده عیسی یکبار از ناصره به کفرناحوم رفتند تا از او محافظت کنند، چون فکر کردند که او "از خود بی خود شده است."^{۷۳} به هر حال، بعد از رستاخیز، هر دو برادر کاملاً ایمان آورده و رهبران کلیسای اولیه شدند.^{۷۴} ما می توانیم سرسپردگی آنها به مسیح و تسلیم شدن به خداوندی او را در مقدمه رسالتشان ببینیم، جاییکه آنها خودشان را به عنوان خادم خداوند عیسی مسیح معرفی می کنند.^{۷۵} آنها از مخالفین بی ایمان به خادمان دربند و امینی تبدیل شدند که مشتاقانه زندگی خود را تسلیم خداوندی او کردند.

چگونه چنین تبدیلی بدون پذیرش شهادت کتاب مقدس امکان پذیر بود؟ آنها مسیح قیام کرده رادیده بودند!^{۷۶}

دشمن دیگر کلیسای اولیه که ایمان آوردنِ او، اعلامیهٔ رسولان دربارهٔ رستخیز را ارزشمند می سازد، سوئس طرسوسی می باشد. در کتاب اعمال و به گزارش خود او، سوئس، بزرگترین و تندخوترین دشمن مسیحیت اولیه بود. او به خاطر جهالت و بی ایمانی، عیسی ناصری را چیزی غیر از یک شیاد و کافر نمی دید و فکر می کرد که همهٔ پیروان او لایق زندان و مرگ هستند.^{۷۷} کتاب اعمال در ابتدا او را به عنوان کسی معرفی می کند که کاملاً با شهادت استیفان موافق بود.^{۷۸} بعد از آن می بینیم که به سراغ کاهن اعظم می رود، "همچنان به دمیدن تهدید و قتل بر شاگردان خداوند ادامه می داد" و نامه های می خواست تا "چنانکه کسی را از اهل طریقت بیابد، از زن و مرد، در بند نهاده، به اورشلیم بیاورد." ^{۷۹} به هر حال، در راه دمشق، سوئس کاملاً تبدیل می شود. او متقاعد می شود که عیسی، مسیحای اسرائیل است، به نام او تعمید می گیرد و بلافاصله، عیسی را در کنیسه ها اعلام می کند و می گوید: "او پسر خداست".^{۸۰} برادران یهودی او شگفت زده شده و می گویند: "مگر این همان نیست که در اورشلیم در میان آنانی که این نام را می خوانند آشوب به پا می کرد و به اینجا نیز آمده تا در بندشان نهد و نزد سران کاهنان برَد؟"^{۸۱}

خبر به سرعت در سراسر کلیساهای یهودیه پخش شد که کسی که قبلاً به این ایمان جفا می رساند، اکنون به همان ایمانی بشارت می دهد که در گذشته به نابودی آن کمر بسته بود.^{۸۲} به هر حال، سوئس چنان دشمنی خشونت آمیزی با کلیسا داشت که هیچ ایمانداری جرأت همراهی با او را نداشت. همه از او می ترسیدند، تا اینکه برنابا او را به نزد رسولان برد و آنها شهادتش را تأیید کردند.^{۸۳} به این ترتیب، سوئس طرسوسی، بزرگترین دشمن ایمان مسیحی، به بزرگترین مدافع و منتشر کنندهٔ آن تبدیل شد. ویلیام نیل می نویسد: "چیزی که از نظر تاریخی نمی توان مورد سؤال قرار داد، این است که جفا کنندهٔ متعصبِ آن ناصری که اورشلیم را "با دمیدن تهدید و قتل" ترک کرد، درحالیکه از نظر روانی بسیار خسته و از نظر جسمانی نابینا بود، وارد دمشق شد و در حال بهبودی خود به بهترین پیشرو ایمانی تبدیل شد که قصد ریشه کن کردنِ آنرا داشت."^{۸۴}

به خاطر اینکه شخص شکاک نمی تواند واقعیت تاریخی ایمان آوردن سولس و تبدیل اساسی زندگی او را انکار کند، پس باید توضیح مناسبی برای آن فراهم کند. بعد از دو هزار سال، کلیسا هنوز منتظر است!

جمعیت در طول تاریخ

در سال اول مسیحیت، معلم و فریسی مورد احترام، گامالائیل با حکمت عظیمی در رابطه با پیروان عیسی به سندهرین اشاره کرد. این اشاره ارزش این نقل قول طولانی را دارد:

ای اسرائیلیان، مواظب باشید چه می خواهید با این اشخاص بکنید. چندی پیش، مردی تئوداس نام برخاست که ادعا می کرد کسی است، و حدود چهارصد تن نیز به وی پیوستند. ولی او کشته شد و پیروانش نیز همه تار و مار شدند. پس از او، یهودای جلیلی در زمان سرشماری قیام کرد و جمعی را به دنبال خود کشید. اما او نیز از میان برداشته شد و پیروانش پراکنده شدند. پس در خصوص این مسئله نیز به شما توصیه می کنم که دست از این افراد بردارید و آنان را به حال خود واگذارید. زیرا اگر قصد و عملشان از انسان باشد، بی گمان راه به جایی نخواهند برد. اما اگر از خدا باشد، نمی توانید آنان را از میان بردارید، زیرا در آن صورت با خدا می جنگید!^{۸۵}

پیش از آمدن عیسی مسیح، دو مسیحای دروغین در ملت اسرائیل ظاهر شدند. هر دو، پیروانی جمع کردند، اما بعد از مرگ آنها، پیروانشان به سرعت محو شده و دیگر چیزی درباره جنبش آنها شنیده نشد. بنابراین، گامالائیل این دلیل را آورد که اگر عیسی ناصری، فقط یک انسان بود و رستاخیزش یک فریب، پس پیروان او دچار همان سرنوشت خواهند شد. به هر حال، گامالائیل با حکمت این دلیل را آورد که اگر داستان رستاخیز حقیقی باشد، پس عیسی مسیحا بود، این جنبش ادامه خواهد یافت و کسانی که با آن مخالفت کنند، برعلیه خدا می جنگند. به نظر می رسد که دو هزار سال اخیر، حرف گامالائیل را تأیید می کند.

یکی از بزرگترین نشانه های رستاخیز عیسی مسیح، تداوم ایمان مسیحی در سراسر تاریخ و سراسر ملت‌ها، قبیله ها و قومهای دنیا می باشد. تا بحال، میلیون‌ها یا حتی میلیارد‌ها نفر شهادت داده اند که رابطه شخصی با عیسی مسیح داشته و ادعا می کنند که او به شکل چشمگیری زندگیشان را تغییر داده است. باید بدانید که این گروه از اشخاص محدود به چند گروه فرعی قومی، سیاسی،

اقتصادی یا تحصیلی نمی شوند، بلکه شامل اشخاصی از هر قبیله، طبقه اقتصادی و سطح تحصیلی می باشند. کلیسای اولیه شامل افرادی بود که هرگز تحت هیچ شرایط دیگری با هم جمع نمی شدند. یونانیان و یهودیان، مختون و نامختون، بربرها، سکایی، غلام و آزاد، اما مسیح همه چیز و در همه بود.^{۸۶} شاید امروز نیز همین مطلب در مورد مسیحیت مطرح شود.

همچنین باید بدانید که تعداد بی شماری از مردان، زنان و کودکانی که از مسیح پیروی کردند، با فداکاری عظیمی این کار را کردند. بعضی از آمارشناسان تخمین زده اند که تعداد این شهیدان به بیش از پنجاه میلیون ایماندار رسیده است. اما عده ای از افراد ادعا می کنند که تعدادشان بیشتر است. همه اینها ما را به سوی یک سؤال تسلیم ناپذیر سوق می دهد: چه استدلالی در پس چنین سرسپردگی و قربانی وجود دارد، و چه چیزی می تواند تداوم کلیسا را در میان دشمنانی که برای نابودی آن سوگند خورده اند، توضیح دهد؟ این باعث می شود که شخص اعتماد کند که حقیقتاً در آن صبح یکشنبه که زنان شاهد غلطانیده شدن و کنار رفتن سنگ بودند، اتفاقی افتاد!

فصل بیست و چهارم

صعود مسیح به عنوان کاهن اعظم قوم خود

ای دروازه ها، سرهای خود را برافرازید! ای درهای قدیمی، برافراشته شوید، تا شاه جلال داخل شود! این شاه جلال کیست؟ خداوند نیرومند و دلاور، خداوند که در جنگ، دلاور است! ای دروازه ها، سرهای خود را برافرازید؛ ای درهای قدیمی، برافراشته شوید، تا شاه جلال داخل شود. این شاه جلال کیست؟ خداوند لشکرها، اوست شاه جلال!

- مزامیر ۲۴: ۷-۱۰

پس چون کاهن اعظم والامقام داریم که از آسمانها در گذشته است، یعنی عیسی پسر-خدا، بیایید اعتراف خود را استوار نگاه داریم. زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعفهای ما همدردی کند، بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است، بدون اینکه گناه کند.

- عبرانیان ۴: ۱۴-۱۵

کتاب مقدس تأیید می کند که چهل روز بعد از رستاخیز، مسیح در حضور تعداد کثیری از شاگردانش به آسمان صعود کرد. در کتاب اعمال می خوانیم: "به بالا برده شد و ابری او را از مقابل چشمان ایشان برگرفت."^۱ انجیل لوقا شهادت می دهد: "و در همان حال که برکت شان می داد از آنان جدا گشته، به آسمان برده شد."^۲ مرقس اعلام می کند: "به آسمان بالا برده شد و به دست راست خدا بنشست."^۳ پولس رسول به این شکل توصیف می کند: "او (خدا) در جسم ظاهر شد، به واسطه روح تصدیق گردید، فرشتگان او را دیدند، بر قومها موعظه شد، جهانیان به او ایمان آوردند، و با جلال، بالا برده شد."^۴

رستاخیز و صعود مسیح، پیشرو و اثبات تاجگذاری و نشستن به دست راست خدا بود. بر اساس کتاب مقدس، پدر، پسر را به همراه خود جلال داد، به همان جلال که پیش از آغاز جهان نزد او داشت.^۵ به هر حال، جلال که دوباره بدست آورد، بزرگتر از جلال است که هنگام وارد شدن به دنیا، کنار گذاشت.^۶ چون اکنون، او بر دست راست پدر می نشیند، نه تنها به عنوان خدای کامل بلکه به عنوان انسان جلال یافته؛ نه تنها به عنوان حاکم، بلکه به عنوان نجات دهنده و کاهن اعظم. او

خدای پسر است و آدم دوم؛ پادشاه شیردل و برّه ذبح شده؛ داور کلّ زمین و کاهن اعظم بزرگ که خود را به عنوان کفّاره برای گناهان قومش تسلیم کرد.

صعودِ مسیح

در آغاز بررسی موضوع باشکوه صعود، اول به آیات عهدعتیق می پردازیم. مزمور ۲۴ داوود، یک مناجات گروهی است که ورود خداوند را به صهیون جشن می گیرد. کلیسا تا مدتها این مزمور را به عنوان جشن صعود مسیح به اورشلیم آسمانی و "به خیمه ای بزرگتر و کاملتر که به دست انسان ساخته نشده است"، تفسیر می کرد.^۷ اگرچه در سالهای اخیر، وسعت بکارگیری این مزمور برای مسیح مورد بحث بوده، اما اصلاحگرایان، پاک دینان و عده ای از بزرگترین الهیدانان و مفسران تاریخ کلیسا، آنرا از نظر مسیح شناسی تفسیر کرده اند. ما در اینجا از راهنمای آنها استفاده کرده و در این مزمور، جلال مسیح را در حال صعود به دست خدا می بینیم.

شش آیه اول مزمور ۲۴ به سؤال بسیار مهم اشاره می کند: کیست که به حضور خداوند وارد شود؟ چنانکه خواهید دید، شرایط مورد نیاز، بسیار سخت و انعطاف ناپذیر است: "کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که در مکان مقدس او بایستد؟

آن که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به سوی آنچه باطل است، برنیفزارد و قسم دروغ نخورد."^۸ بلافاصله با خواندن این متن باید بدانیم که واجد شرایطِ صعود به کوه خداوند یا ایستادن در مکان مقدّسش نیستیم. دستان ما ناپاک، قلبمان ناصاف، جانمان مملو از بُت پرستی و لبهایمان به فریب آلوده است. گناهانمان بین ما و خدایمان جدایی افکنده و در ورود به آسمان را همچون اریحا، محکم بسته تا کسی رفت و آمد نکند.^۹ این حکم عادلانه برعلیه ماست: پارسایی نیست، حتی یکی.^{۱۰} اگر به حال خود رها شویم، چیزی نداریم، غیر از اینکه دهانمان را بسته و منتظر محکومیت خود باشیم.^{۱۱} اگرچه خود را با برف شسته و دستانمان را با قلیاب طاهر می سازیم، اما لکه گناهانمان همچنان در برابر خداست.^{۱۲} ما نمی توانیم داخل یا نزدیک شویم.

بشریت از هر لحاظ، کاملاً بی صلاحیت است ولی یک نفر در میان ما وجود دارد که از آسمانها در گذشته و به عنوان مدافع قوم خود نزد خدا می ایستد- عیسی مسیح عادل.^{۱۳} او از نسل آدم است، بنابراین واقعاً از ریشه ماست. او در طول سفر زمینیش، از هر لحاظ مانند ما بود، جز اینکه بی گناه

بود.^{۱۴} او با هر فکر، کلام و عملی، خدا را جلال داد و خداوند خدای خود را با تمام دل، جان، فکر و قوّت خود محبت نمود.^{۱۵} اطاعت بی وقفه، صفت مشخصه کلّ زندگیش بود.^{۱۶} او در شریعت، بی عیب بود و در تابانیدن نور سفید قدّوسیت خدا که هر تاریکی را نمایان می کند، بدون سایه یا لگه بود. کتاب مقدس اعلام می کند که خدا حتی فرشتگان خود را نیز خطاکار می داند، اما در عیسی فقط قدّوسیت کامل و عدالت بیکران را یافت.^{۱۷} او قدّوس، بی گناه، پاک و جدا از گناهکاران بود- تنها عضو در نسل آدم که بواسطه فضیلت شایسته خود نزد خدا پذیرفته شد.^{۱۸} تنها کسی بود که خدا در موردش شهادت داد: "این است پسر محبوبم که از او خوشنودم."^{۱۹}

ما در مزامیر ۲۴ : ۷، این انسان بی عیب و نقص، عیسی ناصری را می بینیم که صعود کرد و در مقابل دروازه های آسمان ایستاده است. در آنجا صدای خود را برافراشته و فریاد برمی آورد: "ای دروازه ها، سرهای خود را برافرازید! ای درهای قدیمی، برافراشته شوید، تا شاه جلال داخل شود."^{۲۰} چقدر بیشتر به عیسی مسیح احترام می گذاشتیم، اگر فقط ذره ای از اتفاقی را که در اینجا افتاد، درک می کردیم! او با فضیلت شایسته خود در مقابل دروازه های آسمان ایستاده و به آنها فرمان داد که در مقابلش باز شوند. فرشتگان با شنیدن صدای او به طرف برج دویده و از بالای دیوار خیره شدند تا نظری اجمالی به او بیندازند.^{۲۱} آنها می پرسند: "این شاه جلال کیست که حتی دروازه های آسمان باید در برابر او تسلیم شوند؟ این مرد کیست که به نام خود می آید و به شایستگی فضیلتش خواهان ورود می باشد؟" حتی بزرگترین سَرافین در نزد او سرهای خود را خم کرده و خود را در حضور خدا می پوشانند تا تصدیق کنند که از خود هیچ عدالتی ندارند، تا نشان دهند که فضیلت و جلال شان از خدا سرچشمه می گیرد و در نتیجه فیض او می باشد.^{۲۲} آنها به شایستگی خود نمی بالند و به نام خود هیچ ادعایی ندارند. به هر حال، این مرد نه تنها در آسمانها ادعا می کند، بلکه در پیشگاه تخت خدا نیز ادعا می کند! پس این پادشاه جلال کیست؟ در پاسخ به این سؤال، مسیح برای بار دوم صدای خود را برافراشته و فریاد می زند: "خداوند نیرومند و دلاور، خداوند که در جنگ، دلاور است. ای دروازه ها، سرهای خود را برافرازید؛ ای درهای قدیمی، برافراشته شوید، تا شاه جلال داخل شود."^{۲۳}

فرمان دوم، تمام سؤالات دیگر را خاموش می کند. قدرت صدای او، هویتش را آشکار می کند. کلمه بود که جسم پوشید، پسر انسان به جایگاه قبلی خود صعود کرد.^{۲۴} بی درنگ، قفل‌های قدیمی می شکنند، الوارها می لرزند و دروازه ها در برابر عیسی ناصری تسلیم می شوند:

پسر خدا،^{۲۵}

پسر آدم؛^{۲۶}

از روح القدس آبستن شده،^{۲۷}

از صُلب داوود؛^{۲۸}

الوهیت کامل به صورت جسمانی.^{۲۹}

شیرِ قبیلهٔ یهودا،^{۳۰}

برّه ای که گناه از جهان برمی گیرد!^{۳۱}

بدون شرم در مقابل تخت خدا،^{۳۲}

عار ندارد که ما را برادران بخواند.^{۳۳}

داور زندگان و مردگان،^{۳۴}

مدافع قوم خود.^{۳۵}

فرشتگان، جلال آن لحظه را تا ابد بازگو خواهند کرد. پسرِ ظفرمند بازمی گردد، درحالی‌که اثر زخم‌هایی را بر خود دارد که پیروزی او را ثابت می کند. او سندِ قرض‌هایی را که بر ضدّ قومش نوشته شده بود، باطل ساخت و بر صلیب می‌خکوب کرد.^{۳۶} شریر را که قوم او را در بندگی مجازات مرگ نگاه داشته بود، خلع سلاح کرده و در نظر همگان رسوا ساخت.^{۳۷} از عدالت خدا دفاع کرد، خدایی که انسانهای شریر را عادل می شمارد.^{۳۸} به همین دلیل، تمام آسمان بر او که سوراخ شد، نگریسته و با صدای بلند فریاد می زنند: "آن برّه ذبح شده سزاوار قدرت، دولت، حکمت و توانایی است، سزاوار حرمت، جلال و ستایش."^{۳۹}

درحالی‌که مسیح ظفرمندانۀ از دروازه‌های ابدی عبور می‌کند، پدر به او اشاره می‌کند که بر تخت جلوس کند و جایگاه شایسته‌ی خود را در کنار او دریافت کند. در آنجا در جایگاه فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو و حاکمیت و هر نامی که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود، می‌نشینند تا همه پسر را حرمت گذارند، همان گونه که پدر را حرمت می‌نهند.^{۴۰} به این ترتیب، نبوّت داوود در نهایت و به طور کامل انجام شد: "خداوند به خداوندگار من گفت: "به دست راست من بنشین." ^{۴۱}

عیسی ناصری، برادر ما، شاه جلال است. او یک خدای تازه به دوران رسیده یا یک موجود خوبی نیست که به تازگی ارتقاء یافته باشد. او پسر ازلی خداست، او که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود بهره‌ن جست، بلکه جلال خود را کنار گذاشت، جسم پوشید و به عنوان کفّارۀ گناهان قوم خود مُرد.^{۴۲} در روز سوم از مردگان برخاست، و بعد خود را به طور زنده و با دلایل قانع‌کننده بسیاری ظاهر ساخت، او به آسمان صعود کرد و در جایگاه خود در دست راست مقام کبریا نشست.^{۴۳} در آنجا به عنوان کاهن اعظم و پیشرو قوم خود و به عنوان خداوند و داور همه مخلوقات بر تخت نشست.

مسیح به عنوان میانجی

وقتی عیسی مسیح انسان به دست راست خدا صعود کرد، برای همه چیزها بین خدا و مخلوقات میانجی شد. هدف پدر از اعطای این امور به او، چند منظوره بود و هر جنبه، نشاندهندۀ برتری پسر-و محبت بی پایان پدر نسبت به او بود. نقش مسیح به عنوان میانجی، جلوه‌ای در زمان و خلقت بود که رابطۀ ازلی پدر و پسر را آشکار کرد. در ابتدا باید بدانیم که همیشه هدف و خشنودی پدر در این بود که پسر در همه چیز برتر باشد و هیچ چیز بدون او انجام نشود.^{۴۴} به همین دلیل، خشنودی خدا همیشه در این بود که از طریق میانجیگری پسر به خلقت رسیدگی کند. او دنیا را از طریق پسرش خلق کرده و نگهداری می‌کند، خود را از طریق پسرش آشکار می‌کند و دنیا را از طریق پسرش نجات می‌دهد.^{۴۵} یک روز از طریق پسرش دنیا را داوری خواهد کرد.^{۴۶}

دوماً، باید بدانیم که کار میانجیگری پسر بر روی جلجتا، همیشه در مرکز مکاشفۀ خدا برای خلقتش خواهد بود. مرکزیت و برتری آن، در طول عصرهای بی پایان ابدیت از بین نخواهد رفت، بلکه با ادامۀ تعهد بی پایان خلقت نجات یافته به جستجوی جلال بیکران انجیل افزایش خواهد یافت.

سوماً، باید همیشه این حقیقت را به یاد داشته و به آن ببالیم که هر هدیهٔ نیکو و کامل از جانب خدایی است که از طریق پسر و به خاطر پسر، خلقت را تا ابد تحت فیضش قرار داد.^{۴۷} افرادی که خدا را پرستش می کنند و افرادی که او را لعنت می کنند، هر نیکویی را که تابحال شناخته اند، مدیون میانجیگری پسر هستند.^{۴۸} جایگاه کلیسا در نزد خدا و عطایایی که به فراوانی به کلیسا بخشیده شده، به خاطر پسر می باشد.^{۴۹} بارانی که بر شریران می بارد و آفتابی که رویشان را گرم می سازد از طریق او بخشیده شده است!

چهارماً، باید بدانیم که جسم پوشیدن، جنبهٔ تازه و حیرت انگیزی به کار میانجیگری پسر- بخشید. عیسی مسیح انسان، پسر ازلی خدا و پسر حقیقی آدم، اکنون جهان را پایدار نگاه داشته، حکومت کرده و میانجیگری می کند، همهٔ اینها به خاطر جسم پوشیدن و جلال یافتن نهایی او در جسم می باشد. نتایج این حقایق، شگفت انگیز است. نقطهٔ اوج هدف خدا برای خلقت، بواسطهٔ عیسی ناصری و از طریق او انجام شده است.

مسیح، پیشرو ما

گزارش خلقت در پیدایش به ما توضیح می دهد که خدا انسان را به شباهت خود آفرید و قصد داشت که او بر تمام زمین به عنوان نماینده اش فرمان براند.^{۵۰} اعطای این عنوان ویژه از جانب خدا به مخلوق که صرفاً از گل ساخته شده، مزمورنویس را برانگیخت و او با تعجب اعلام کرد:

چون به آسمانهای تو بنگرم، که صنعت انگشتان توست، و به ماه و ستارگان که تو برقرار داشته ای، گویم: "انسان چیست که در اندیشه اش باشی، و بنی آدم، که به او روی نمایی؟ او را اندکی کمتر از فرشتگان ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سرش نهادی. بر کارهای دستت، او را چیرگی بخشیدی و همه چیز را زیر پاهای او نهادی."^{۵۱}

خدا همه چیز را زیر پاهای پدر ما، آدم نهاد. خدا او را تاج خلقت ساخت، سر نسل خود و فرمانروای کارهای دستش. به هر حال، او به سرعت فریبِ مار را خورد و در سرکشی به او پیوست.^{۵۲} در نتیجه، انسان جایگاه رفیع خود را از دست داد، تمام خلقت را به آشفتگی، بطالت و بردگی فساد مبتلا کرد.^{۵۳} بعلاوه، انسان باید حضور خدا را ترک کرده و تحت دآوری الهی قرار می گرفت که نتیجهٔ آن مرگ بود.^{۵۴}

بهشت از نظر انسان محو شد و بازگشت، کاملاً غیرممکن بود. با اینحال در راز مشیت الهی خدا، پیش از آغاز جهان، کار عظیمی طراحی شده بود که آشکار می شد! ^{۵۵} در زمان کامل، خدا پسرش را فرستاد تا به نسل سقوط کرده آدم بپیوندد، قومی را برای خدا بازخريد کند و آنها را به جلال بزرگتر از آنچه از دست داده بودند، بازگرداند! ^{۵۶} این بحث و گفتگویی مهم در باب دوم کتاب عبرانیان می باشد:

او(خدا) جهان آینده را که از آن سخن می گوئیم، زیر فرمان فرشتگان قرار نداد. اما شخص در جایی شهادت داده، گفته است: "انسان چیست که در اندیشه اش باشی، و بنی آدم، که به او روی نمایی؟ او را اندکی کمتر از فرشتگان ساختی، و تاج جلال و اکرام را بر سرش نهادی و همه چیز را زیر پاهای او نهادی." خدا با قرار دادن همه چیز زیر فرمان او، چیزی باقی نگذاشت که مطیع وی نباشد. اما در حال حاضر، هنوز نمی بینیم که همه چیز زیر فرمان او باشد. اما عیسی را می بینیم که اندک زمانی پایینتر از فرشتگان قرار گرفت، ولی اکنون تاج جلال و اکرام بر سرش نهاده شده است، چرا که از رنج مرگ گذشت تا بر حسب فیض خدا برای همه طعم مرگ را بچشد. ^{۵۷}

مطابق حکمتی که به نویسندۀ عبرانیان عطا شد، خدا برای خلقت تازه و جهان آینده نقشه ای دارد. ^{۵۸} این جهان تازه برای فرشتگان نخواهد بود، بلکه برای افرادی که از نسل سقوط کرده آدم بازخريد شده اند. به همین دلیل، پسر جاودانی خدا، اندک زمانی کمتر از فرشتگان شد تا طعم مرگ را برای تمام قوم خود بچشد، آنها را از جزای مرگ بازخريد کند و به جایگاه پُر جلال که خدا برای آنها در نظر گرفته بود، بازگرداند.

در حال حاضر، برای همه مُسلم است که این طرح باید به طور کامل اجرا شود، چون هنوز نمی بینیم که همه چیز زیر فرمان قوم بازخريد شده خدا باشد. ^{۵۹} به هرحال، عیسی را می بینیم که از مردگان برخاست، به دست راست مقام کبریا صعود کرد و با جلال و حرمت تاجگذاری شد. ^{۶۰} او پیشاپیش قوم خود به عنوان قهرمان نجات ایشان به آنجا رفته است. ^{۶۱} او بیعانه امید حاضر و پیشرو می باشد که بسیاری از پسران را وارد جلال خواهد کرد! کتاب مقدس اعلام می کند که خلقت مشتاقانه خواهان آشکار شدن پسران خداست و برای آزادی آن از بردگی فساد به آزادی جلال فرزندان خدا ناله می کند. به خاطر یک انسان، عیسی، خلقت ناامید نشده و ما نیز ناامید نخواهیم شد!

مسیح، کاهن اعظم ما

در طول تاریخ، مشکل بزرگ انسان سقوط کرده نیاز به یک میانجی بود که بتواند در سطحی برابر با خدا معامله کرده و همچنین به انسان در جایگاه سقوط کرده و بیچاره اش رسیدگی کند. برای کسب صلاحیت میانجی بین خدا و انسان، لازم بود که هر دو ماهیت این میانجی، ماهیت الهی و انسانی، "به طور جدایی ناپذیری در یک شخص به هم پیوندند، بدون تغییر، ترکیب یا سردرگمی."^{۶۲} شخص که خدای کامل است و با خدا برابر است، می تواند با خدا معامله کند.^{۶۳} او به خاطر اینکه انسان حقیقی بود و در همه چیز وسوسه شد و بی گناه ماند، می توانست با ضعف انسان همدردی کند و برای آنها شفاعت کند.^{۶۴} این خصوصیات مورد نیاز برای یک میانجی بود، و برای جلال خدا و تسلی جانهای ما، همه آنها و حتی بیشتر از این در شخص عیسی ناصری برآورده شد. او کاملاً خداست و به طور یکسان از تمام صفات، جلال و ستایش های الهی برخوردار است.^{۶۵}

به همین ترتیب، او کاملاً انسان است.^{۶۶} او با جسم پوشیدن، از هر حیث مانند برادران خود شد و در همه چیز وسوسه شد ولی گناه نکرد.^{۶۷} به همین دلیل، او کاهن اعظم امین و رحیم است که می تواند با آنانی که ناآگاهانه به راه خطا می روند به نرمی رفتار کند و با ضعفهای آنها همدردی کند.^{۶۸} او با فضیلت و شایستگی خود، از آسمانها در گذشت تا در حضور تخت خدا از ما دفاع کند.^{۶۹} او بدون شرمساری در پیشگاه خدا می ایستد و عاری ندارد که ما را برادران خود بخواند.^{۷۰} او با جسم جلال یافته، انسانی شد که "پیشاپیش ما" جلال یافت و انسانی که "برای ما" به حضور تخت خدا رفت. در آنجا به عنوان نماینده قوم خود بر روی تخت نشسته و تا ابد برای آنها شفاعت می کند.^{۷۱}

پاتریارک ایوب یک میانجی می خواست که صلاحیت بی نظیری داشته باشد تا بتواند بر خدا و انسان دست بگذارد.^{۷۲} کسی که ایوب خواهانش بود، اکنون به صورت پایدار بر دست راست خدا قرار گرفته است. او در نقطه اوج تمام اعصار، با قربانی خود، گناه را برداشت و به آسمان رفت تا در حضور خدا برای قوم خود ظاهر شود.^{۷۳} ما از طریق او، لنگری محکم و ایمن برای جان خود داریم، امیدی که به محراب درون حجاب راه می یابد.^{۷۴} او قادر است که ما را "جاودانه" نجات بخشد، چون تا ابد زنده است تا برای ما شفاعت کند.^{۷۵}

اگرچه مسیح کفّاره ما را در جلبت تکمیل کرده و شروط لازم برای عادل شمردگی ما را فراهم کرد، کتاب مقدس تعلیم می دهد که مسیح به شفاعت از قوم خود ادامه می دهد.^{۷۶} این یکی از زیباترین

تعالیم در تمام کتاب مقدس است، ولی غالباً به درستی درک نمی شود. محقق برجسته کتاب مقدس، چارلز هاج نوشت: "کمتر می توان درباره ماهیت شفاعت مسیح صحبت کرد. در بیان افراطی مطالب کتاب مقدس و توضیح کامل آنها خطایی وجود دارد."^{۷۷} و جان موری اینطور نوشت: گاهی اوقات، ویژگی شفاعت خداوند ما به شکل عجیب و اشتباهی در افکار عمومی مسیحی نشان داده شده است. نباید او را به عنوان یک *Orante* بدانیم که تا ابد با دستان باز در حضور پدر ایستاده، مانند تصاویری که در موزاییکهای سردابها دیده می شود؛ و به شدت گریسته و اشک می ریزد و در حضور خدایی که مایل به انجام این کار نیست، برای ما شفاعت می کند؛ بلکه باید او را به عنوان کاهن- پادشاه بر تخت نشسته بدانیم که خواسته خود را به پدری می گوید که همیشه به درخواست هایش گوش داده و آنها را انجام می دهد. زندگی خداوند ما در آسمان دعای او می باشد. او که یکبار خود را قربانی کرد، این قربانی کاملاً پذیرفته شده و مؤثر است؛ تماس او با پدر، فوری و ناگسستنی است؛ خدمت کهنات او برای قومش بی پایان است، بنابراین نجات که برای آنها تضمین می کند قطعی است.^{۷۸}

با علم بر این هشدارها از جانب چنین محققین نامداری، باید از خود بپرسیم: "معنای واقعی اینکه مسیح کاهن اعظم ماست، کسی که همیشه برای ما شفاعت می کند، چیست؟"^{۷۹} در مطالب بعدی به چهار حقیقت مربوطه می پردازیم.

عیسی برای قوم خود کفّاره کرد

اولاً، شفاعت مسیح شامل این است که یکبار برای همیشه به عنوان قربانی گناهان ما و به نیابت از ما، نزد خدا حاضر می شود. ما نباید فکر کنیم که شفاعت دائمی مسیح برای تکمیل کاستی موجود در کفّاره یا برای دریافت بخشش برای گناهان قومش می باشد. کتاب مقدس به وضوح می گوید که مسیح در نقطه اوج تمام اعصار ظاهر شد تا یکبار برای همیشه با قربانی خود، گناه را از میان برداشته و تا ابد ما را رهایی دهد.^{۸۰} نویسنده عبرانیان به این شکل آنرا بیان می کند: "هر کاهن، هر روز به خدمت می ایستد و همان قربانیها را که هرگز نمی توانند گناهان را از میان بردارند، بارها می گذرانند. اما این کاهن، چون برای همیشه یک قربانی به جهت گناهان تقدیم کرد، به دست راست خدا بنشست. از آن هنگام، در انتظار است که دشمنانش کرسی زیر پایش گردند، زیرا با یک قربانی، تقدیس شدگان را تا ابد کامل ساخته است."^{۸۱}

مرگ مسیح، یکبار و برای همیشه مشکل گناهان ایماندار را در گذشته، حال و آینده برطرف می کند. به همین دلیل، نباید فکر کنیم که مسیح در نزد پدر ایستاده یا سر بر زمین نهاده و با التماس برای گناهان پیوسته قوم خود بخشش می طلبد. نشست او در دست راست خدا، به شکل عظیم و ابدی یادآوری می کند که کفاره انجام شده است.^{۸۲} این جایگاه پایداری است که نباید فراموش شود.

عیسی برای قوم خود دعا می کند

دوماً، نقش عیسی مسیح به عنوان شفیع، صرفاً به عنوان یک نماینده نیست، بلکه شامل شفاعت واقعی یا برافراشتن دعا و استغاثه از جانب قوم خود در نزد خدا می باشد. برای اثبات آن، به طور خلاصه به سه متن می پردازیم:

کیست که محکوم شان کند؟ مسیح عیسی که مُرد، بلکه برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، اوست که برای ما شفاعت می کند.^{۸۳}

پس او قادر است آنان را که از طریق وی نزد خدا می آیند، جاودانه نجات بخشد، زیرا همیشه زنده است تا برایشان شفاعت کند.^{۸۴}

بنابراین من نیز او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد، و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد کرد. زیرا جان خویش را به کام مرگ ریخت، و از خطاکاران شمرده شد؛ او گناهان بسیاری را بر دوش کشید و برای خطاکاران شفاعت می کند.^{۸۵}

وقتی پولس رسول و نویسنده عبرانیان به خدمت شفاعت مسیح اشاره می کنند، از یک کلمه یونانی استفاده می کنند: *entugcháno* که به وضوح عمل دعا، استدعا یا شفاعت را نشان می دهد.^{۸۶} اشعیا در نبوت خود درباره خدمت شفاعت مسیحا در آینده، از فعل عبری *paga* استفاده می کند که به معنای استدعا کردن یا میانجی شدن می باشد.^{۸۷} بنابراین، به منظور امانتداری نسبت به معنای اصلی و زمینه این اصطلاحات، باید به این نتیجه برسیم که شفاعت مسیح شامل دادخواهی از قوم خود در نزد خدا می باشد.

در خدمت شفاعت، قدرت و شکوه طبیعت دوگانه مسیح می درخشد. خدا به عنوان دانای مطلق، هر آزمایش، وسوسه و نیاز قوم خود را می داند- بدون واسطه، بدون تلاش و کامل.^{۸۸} به عنوان انسان

که در همه چیز وسوسه شد، می تواند با قوم خود همدردی کند و در مشکلات یاریشان دهد.^{۸۹} او به عنوان خدا- انسان قادر است به پیشگاه تخت خدا برود و برای قوم خود با آگاهی کامل از نیازشان، همدردی کامل نسبت به آنها و درک کامل اراده خدا، شفاعت کند.

اگرچه ممکن است که ما خواهان توصیف مفصلتر ماهیت شفاعت آسمانی مسیح برای قومش باشیم، اما باید با احتیاط زیاد به این مسئله پردازیم. کتاب مقدس در مورد این موضوع تقریباً ساکت است. به هر حال، شاید بتوانیم با توجه به ماهیت شفاعت مسیح در طول خدمت زمینی، آگاهی کمی بدست آوریم. جان موری می نویسد:

تعلیم و عمل عیسی بر روی زمین باید شاگردانش را تشویق کند که در او شفیع همیشه حاضر خود را ببینند. او به شمعون پطرس در شام آخر گفت: "من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود؛ پس چون بازگشتی، برادرانت را استوار بدار." (لوقا ۲۲: ۳۲). اگر بپرسند که شفاعت آسمانی او به چه شکل می باشد، چه پاسخی بهتر از این که او هنوز برای قوم خود در دست راست خدا همان کاری را می کند که در روی زمین برای پطرس کرد؟ و دعایی که در یوحنا ۱۷ ثبت شده، متعلق به همان شبی است که به او خیانت شد، و به درستی، دعای کاهن اعظم نامیده شد و یک مطالعه دقیق درباره آن کمک می کند تا به طور قابل ملاحظه بدانیم که وصف خداوند به عنوان شفیع افرادی که توسط او نزد خدا می آیند، چه مفهومی دارد.^{۹۰}

عیسی از قوم خود در مقابل شریر دفاع می کند

سوماً، شفاعت مسیح شامل دفاع از ایماندار در برابر اتهامات شریر و افرادی می باشد که با او در یک صف می ایستند. کتاب مقدس شریر را به عنوان مدعی برادران خطاب می کند که شبانه روز در پیشگاه خدا بر آنان اتهام می زند.^{۹۱} در حقیقت، نام شریر از کلمه یونانی *diábolos* ترجمه شده که نشاندهنده متهم کننده یا شخص است که مایل به اتهام و افترا زدن می باشد. در زندگی کنونی، شریر دائماً مسیحیان را بدنام و متهم می کند، اما مسیح در پیشگاه تخت خدا از ایماندار دفاع می کند. باید توجه داشته باشید که این دفاعیه با تکیه بر بیگناهی، شایستگی ایماندار یا اعتبار اتهام شریر نیست. اگر اینطور بود با شکست مواجه می شد، چون ما غالباً گناهکاریم و شریر غالباً در اثبات گناه ما درست می گوید. اما دفاع ما برپایه کار کامل و تغییرناپذیر مسیح برای ایماندار می باشد.

او بهای کامل جُرْمهایی را که مرتکب شده ایم پرداخته و بنابراین هر اتهام شریر را که به درستی بر علیه ماست، باطل می سازد. چنین اعتمادی باعث شد که پولس بنویسد: "کیست که محکوم شان کند؟ مسیح عیسی که مرد، بلکه برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، اوست که برای ما شفاعت می کند."^{۹۲} سؤال این رسول، قطعاً بدیع می باشد. او می داند که تنها کسی که حقیقتاً حق محکوم کردن ما را دارد، همان کسی است که برای آزاد کردن ایماندار از هر محکومیتی مُرد. اتهامات شریر حریف خون عیسی نمی شود. حتی ضعیف ترین افراد در قوم خدا، به خاطر خون برّه بر بزرگترین شریران غالب خواهند شد.^{۹۳} بعلاوه، باید به این نکته اشاره کنیم که مسیح نه تنها در برابر اتهامات شریر، بلکه در برابر حملات شریر برای قومش شفاعت می کند.

عیسی در شب پیش از مصلوب شدن، به پطرس گفت که شیطان اجازه خواست تا او را همچون گندم غربال کند، اما عیسی گفت برای او دعا کرد که ایمانش تلف نشود.^{۹۴} او این کار را برای ایمانداران بیشماری در طول تاریخ دو هزار ساله کلیسا انجام داده و تا پایان این عصر انجام خواهد داد.

عیسی، قوم خود را تسلی می دهد

چهارماً و نهایتاً، شفاعت مسیح بزرگترین تسلی برای قومش می باشد. ایماندار از طریق کفّاره، به طور تغییرناپذیری حق دارد که در نزد خدا بایستد. بعلاوه، عمل احیا کننده و سکونت روح القدس به او قدرت تازه ای بر گناه می بخشد. به هر حال، ایماندار به شکل دردناکی از ضعفهای بسیار زیاد و شکستهای مکررش آگاه است. اگر یک کاهن اعظم رحیم در آسمان نداشت که بتواند با ملایمت با جهالت و گمراهی او برخورد کند، این چیزها باعث افسردگی و ناامیدی او می شد.^{۹۵}

باب چهارم و پنجم کتاب عبرانیان به وضوح این حقیقت را نشان می دهد. در آنجا می آموزیم که دو حقیقت قدرتمند در زندگی هر ایماندار وجود دارد. اولین حقیقت مربوط به قدرت کلام خدا برای نمایان ساختن مخفی ترین افکار و اعمال در زندگی ایماندار می باشد. کلام خدا "زنده و مؤثر است و بُرنده تر از هر شمشیر دو دم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می کند، و سنجشگر افکار و نیتهای دل است."^{۹۶} دومین حقیقت مربوط به دانش مطلق خداست. او از هر فکر، کلمه و عمل ایماندار آگاه است - "هیچ چیز در تمام آفرینش از نظر خدا پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما با اوست عریان و آشکار است."^{۹۷}

این دو حقیقت: قدرت کلام خدا برای نمایان کردن گناه ما و دانش مطلق خدا که هیچ انسانی قادر به مخفی شدن از آن نمی باشد، برای فلج کردن ایماندار و انداختن او در دریای عدم قطعیت و شک کافی است. به هر حال اینگونه نمی شود، زیرا ایماندار در عیسی، کاهن اعظم رحیم و امینی را می یابد که می تواند با ضعفهای او همدردی کند، چون از هر حیث وسوسه شد، ولی بی گناه بود.^{۹۸} به همین دلیل، شک و ترس ایماندار را از مسیر خارج نمی کند، بلکه با اطمینان به حضور تخت فیض می رویم تا رحمت یافته و فیض را دریافت کنیم که در زمان نیاز یاریمان می دهد.^{۹۹} سرود زیر، نوشته چریتی ال. بنکرافت می باشد که به شکل قدرتمندی این حقیقت پرجلال را نشان می دهد:

در نزد تخت خدا در اعلی

دادخواست کامل و محکمی دارم.

کاهن اعظم بزرگ که نامش محبت است

کسی که همیشه زنده است و برای من دادخواهی می کند.

نام من بر کف دستش حک شده،

نام من در قلبش نوشته شده است.

من می دانم که وقتی در آسمان می ایستد

هیچ زبانی نمی تواند مرا از آنجا دور کند.

وقتی شیطان مرا وسوسه می کند که ناامید شوم

و گناه درونم را به من اعلام می کند،

به بالا نگاه می کنم و او را در آنجا می بینم

کسی که به تمام گناهان من پایان بخشد.

چون نجات دهنده بی گناه مُرد
جان گناه آلود من آزاد شد.
چون خدای عادل راضی شد
به او نگاه کند و مرا ببخشد.

اینک او، بره قیام کرده
عدالت بی عیب و کامل من،
من هستم عظیم و تغییرناپذیر،
شاه جلال و فیض،
کسی که در او نخواهم مُرد.
جان من با خون او خریداری شد،
حیاتم با مسیح در اعلی مخفی شد،
با مسیح، نجات دهنده و خدایم! ۱۰۰

فصل بیست و پنجم

صعود مسیح به عنوان رب الارباب

پس خدا نیز او را به غایت سرافراز کرد و نامی برتر از همه نامها بدو بخشید، تا به نام عیسی هر زانویی خم شود، در آسمان، بر زمین و در زیر زمین، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است، برای جلال خدای پدر.

- فیلیپیان ۲: ۹-۱۱

و در جایهای آسمانی، به دست راست خود نشانید، بس فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو و حاکمیت، و هر نامی که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود. و همه چیز را زیر پاهای او نهاد، و مقرر فرمود که او برای کلیسا سر همه چیز باشد.

- افسسیان ۱: ۲۰-۲۲

صعود عیسی مسیح، نه تنها تضمین کننده این است که کلیسا یک میانجی دارد، بلکه جهان یک خداوند و داور دارد. مزمور ۲۴ به صعود مسیح به عنوان شاه جلال اشاره می کند که حتی دروازه های آسمان تحت تسلط او هستند.^۱ چون او بر بالاترین قلمروهای خلقت سلطنت می کند، می توانیم فرض کنیم که بر قلمروهای پایین تر نیز فرمانروایی می کند و حتی دروازه های هاویه نیز تحت تسلط او هستند.^۲

موضوع خداوندی مسیح در نبوتهای عهدعتیق درباره مسیحا و اعلامیه های رسولان در عهدجدید متداول است. عیسی نه تنها نجات دهنده دنیاست، بلکه فرمانروای مطلق آن است. بنابراین اگر آنقدر بر نجات دهنده بودن او تأکید کنیم که مانع از فرمانروایی مطلقش شود، در این صورت نمی توانیم نسبت به معرفی مسیح در عهدجدید یا انجیل او امین باشیم. واقعیت خداوندی مسیح برای اعلامیه انجیل حقیقی، به اندازه انحصاری بودن نجات دهنده گی او ضروری است. این اتفاق نیست که پطرس در روز پنطیکاست، اولین اعلامیه عمومی خود را درباره انجیل با اعلام خداوندی عیسی جمع بندی کرد: " زیرا داوود خود به آسمان صعود نکرد و با این همه گفت: "خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین تا آن هنگام که دشمنانت را کرسی زیر پایت سازم." پس قوم

اسرائیل، جملگی به یقین بدانند که خدا این عیسی را که شما بر صلیب کشیدید، خداوند و مسیح ساخته است.^۳

صعود و تجلیل مسیح به عنوان خداوند را نباید به عنوان یک تعلیم کوچک در نظر گرفت که باید به انتهای موعظه طولانی صلیب افزوده شود و نباید آنرا کوچک شمرد تا مانع از آزار فرهنگی شود که به سختی می تواند پادشاه قادر مطلق را در جهان بینی خود جای دهد. بلکه این موضوع باید جایگاه خود را در میان ضروریترین و مهمترین تعلیم انجیل داشته باشد. تجلیل مسیح به دست راست خدا، در کنار رستاخیزش موضوع مهم در اعلامیه رسولان و کلیسای اولیه بود. بنابراین، باید موضوع مهمی در انجیلی باشد که امروزه موعظه می کنیم. ما باید مسیح را به عنوان نجات دهنده ای موعظه کنیم که زحمتکشان و گرانباران را بی درنگ به سوی خود می خواند.^۴ باید مسیح را به عنوان خداوندی موعظه کنیم که به فرمانداران ملتها فرمان می دهد و با عصای آهنین بر آنها فرمانروایی می کند!^۵ اگرچه می توانیم چندین جلد کتاب با موضوع خداوندی مسیح بنویسیم، اما سعی می کنیم به حقایقی بپردازیم که بیشترین تأثیر را بر درک ما و اعلامیه انجیل می گذارند.

بنیان خداوندی مسیح

اولین سؤال که باید مورد بررسی قرار دهیم، این است: "پایه یا بنیان خداوندی مسیح چیست؟ از جانب چه کسی یا از طریق چه کسی چنین چیزی برای او تعیین شد؟" بر اساس کتاب مقدس، بواسطه حکم الهی به او تعلق دارد.

پطرس در روز پنطیکاست اعلام کرد که خدا این عیسی را که شما بر صلیب کشیدید، خداوند و مسیح ساخته است.^۶ به عبارت دیگر، همان خدایی که به او گفت: "تو جاودانه کاهن هستی، در رتبه ملکیصدیق"، او را به عنوان خداوند و حاکم بر همه چیز منصوب کرد.^۷

مسیح در کلمات پایانی خود به شاگردانش اعلام کرد: "تمام قدرت در آسمان و زمین به من سپرده شده است."^۸ از اینجا درمی یابیم که لقب او به عنوان فرمانروای مطلق، لقبی نبود که او برای خودش تعیین کرده باشد، بلکه خدای پدر این عنوان را به او اعطا کرد.

داوود که با الهام از روح می نوشت، این حقیقت را نبوت کرد: "خداوند به خداوند من گفت: "به دست راست من بنشین تا آن هنگام که دشمنانت را کرسی زیر پایت سازم."^۹ عیسی در برخورد با

فریسیان و صدوقیان، از این متن نقل قول کرد تا نشان دهد که مسیحا بیش از یک انسان است و فرمانروایی مطلق او فراتر از قلمرو زمینی خواهد بود.^{۱۰} بر اساس کتاب مقدس خدا، داوود را به عنوان مهمترین و قدرتمندترین پادشاه اسرائیل تعیین کرد، ولی داوود در روح به پسر-مسیحایی آینده خود به عنوان خداوند خود اشاره می کند، کسی که به دست راست خدا می نشیند. پولس رسول تحقق این نبوت را در چندین رساله تأیید می کند. او به کلیسای فیلیپی نوشت که خدا عیسی را به غایت سرافراز کرد و "نامی برتر از همه نامها بدو بخشید."^{۱۱} او به کلیسای افسس توضیح داد که خدا عیسی را به دست راست خود نشانیده، فراتر از هر ریاست، قدرت، نیرو و حاکمیت.^{۱۲}

باید بدانید که متون ذکر شده، نشاندهنده اعطای اقتدار از جانب پدر به پسر، به عنوان یک رویداد انجام شده می باشد. اگرچه دفاعیه جهانی مسیح و اعتراف به خداوندیش، رویدادی مربوط به آینده است، ولی با اینحال واقعیتی در زمان حال است، قطعیت مطلق چیزی که همه انسانها باید از آن آگاه شوند و قوم خدا به آن اعتماد کنند. عیسی مسیح به خاطر هویت خود و در نتیجه پاداش کاری که انجام داده، از جانب پدر اقتدار کامل بر تمام قلمروهای خلقت را دریافت کرده است. یهودیان می خواستند عیسی را به اجبار پادشاه اسرائیل کنند.^{۱۳} اگر او فقط زانو می زد و شیطان را پرستش می کرد، شیطان تمام ملکوت این دنیا را به او می داد.^{۱۴} به هر حال، مسیح بر تمام این وسوسه ها غالب شد و خود را متعهد به خدمت تنها کسی کرد که حقیقتاً تمام قدرت را در دست دارد تا بتواند چنین اقتداری را اعطا کند. به همین دلیل، او توسط پدر به غایت سرافراز گردید. پولس رسول اینطور توضیح می دهد:

و چون در سیمای بشری یافت شد، خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید. پس خدا نیز او را به غایت سرافراز کرد و نامی برتر از همه نامها بدو بخشید، تا به نام عیسی هر زانویی خم شود، در آسمان، بر زمین و در زیر زمین، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است، برای جلال خدای پدر.^{۱۵}

مُسَلَّم بودنِ خداوندی مسیح

این حقیقت که خداوندی جهانی عیسی بر پایهٔ حکم الهی می باشد، مفاهیم بسیاری دارد، اما یکی از مهمترین مفاهیم، تغییرناپذیر و مُسَلَّم بودنِ خداوندی او را تضمین می کند. مزمور ۲ به شکل قدرتمندی این حقیقت را نشان می دهد، و یهودیان، مسیحیان و هر دو آن را به عنوان یک مزمور اشرافی تفسیر کرده اند که سلطنت مسیحا را نشان می دهد:

از چه سبب قومها می شورند و ملتها به عبث تدبیر می کنند؟ پادشاهان زمین به صف می شوند و فرمانروایان به مشورت می نشینند، بر ضد خداوند و بر ضد مسیح او؛ که "بیاید بندهایشان بگسلیم و زنجیرهایشان از خود بیفکنیم." آن که در آسمانها جلوس کرده، می خندد؛ خداوندگار ریشخندشان می کند. آنگاه در خشم خویش بدیشان سخن خواهد گفت، و به غضب خویش ایشان را هراسان خواهد ساخت. خواهند گفت: "من پادشاه خود را نصب کرده ام، بر کوه مقدس صهیون."^{۱۶}

ما در این مزمور دربارهٔ پادشاهی داوودی می خوانیم، کسی که در سلطنتش، اقتدار کامل داشته و قلمرو قدرتش نامحدود خواهد بود. بعلاوه، می بینیم که خدا پادشاه را بر تخت جهانی منصوب می کند. این تصمیم گیری، حقّ ویژهٔ خدا و مستقلّ از خلقت است. نیاز به تأیید انسانها یا فرشتگان ندارد و تداوم آن وابسته به کمک آنها نیست. در حقیقت، اگر هر موجودی در آسمان، زمین و هاویه با نیروی واحد جمع شوند تا برعلیه پادشاه خدا بجنگند، مانند این خواهد بود که ضعیف ترین موجود در میانشان به تنهایی بایستد و تأثیری بر آن نخواهد داشت. سرکشی آنها به اندازه ای احمقانه و مضحک است که مانند کرم ریزی است که سرش را بر دنیایی از سنگ گرانیت می کوبد! کوچکترین توجه به این مزمور اشرافی، این موضوع را به طور آشکار نشان می دهد!

در سه آیهٔ اول این متن، شاهد دشمنی دنیا با مسیح و پیشرفت ملکوت خدا هستیم. ما از راز جنگ دیرینه میان ذریت زیان آورِ مار و ذریت زن آگاهییم.^{۱۷} خشونت و دشمنی بشریت برعلیه ارادهٔ خدا و پادشاهش می باشد. انسانها، سلطنت و ارادهٔ عادلانهٔ مسیح را زنجیرهای برای شرارت خود می دانند. آنها می خواهند زنجیرها را پاره کنند و کنار بگذارند، و تا زمانی که برای انجام شرارت آزاد نباشند، بدبخت و بیچاره هستند. به همین دلیل، ملتها شورش می کنند. مانند اسبهای جنگی خشمگین هستند که دیوانه وار برعلیه سلطنت انتصابی خدا می جنگند. حتی بزرگترین رهبرانشان در این سرکشی شرکت می کنند. پادشاهان زمین، محکم ایستاده و فرمانروایان برعلیه خداوند و

مسح شده او، با هم به مشورت می نشینند. با اینحال تمام توطئه ها، طرح ریزیها و بهترین نقشه هایشان، پوچ و باطل است و بیشترین تلاش هایشان به جایی نمی رسد. آنها مانند عنکبوت‌های کوچکی هستند که تار می بافند، با این امید که یک شیر غرآن را به دام بیندازند. همه دشمنیها، مشورتها و جنگ‌هایشان بی اهمیت است. آنها فراموش کرده اند که هیچ حکمت، بصیرت و مشورتی برعلیه خداوند به کار نمی آید.^{۱۸} آنها متوجه نمی شوند که قطره ای در دَلَوَند، و همچون غباری بر کفه ترازو محسوب می شوند. با تمامی قدرت و جلال شان، در برابر او هیچ اند، و در نظر او بطلاند و از هیچ هم کمتر می نمایند.^{۱۹} آنها در تکبر خود، مشورت حکیمانه داوود را رد کردند، کسی که این هشدار را به تمام ملتها و قومهای جهان داد: "تمام اهل زمین از خداوند بترسند، همه مردم جهان او را حرمت بدارند. زیرا او گفت و شد؛ امر فرمود و بر پا گردید. خداوند نقشه های امتها را باطل می کند؛ او تدبیرهای قومها را عقیم می گرداند. اما نقشه های خداوند جاودانه پابرجاست، و تدبیرهای دلش در همه نسلها."^{۲۰}

خدا، عیسی ناصری را به عنوان پادشاه خود منصوب کرد و همه مخالفت‌های افرادی که با او مخالفت می کنند، بی اهمیت و حتی مضحک و مستحق تمسخر الهی است. داوود با الهام از روح القدس به ما می گوید که آنکه در آسمانها نشسته بر مخالفان خود می خندد و استهزا می کند. توطئه دائمی و طرحهای افراطی آنها، او را سرگرم می کند؛ او بر خودستایی و تهدیدهایشان ریشخند می زند؛ بر بزرگترین توهین هایشان می خندد و با یک کلمه همه آنها را به خودشان بازمی گرداند. چارلز اسپرجن اظهار می کند: "به مقام و بزرگی خاموش آن قادر مطلق توجه کنید، و به حقارتی که نصیب شاهزادگان و قوم طغیانگرشان می کند. او خود را به زحمت نمی اندازد تا برخیزد و با آنها بجنگد- او آنها را تحقیر می کند، او می داند که تا چه اندازه، تلاش هایشان بر ضد او، پوچ، غیرمنطقی و بیهوده است- پس به آنها می خندد."^{۲۱} ژان کالون نیز می گوید: "بنابراین اجازه بدهید که به خود این اطمینان را بدهیم که اگر خدا بلافاصله دست خود را برعلیه افراد خدانشناس دراز نمی کند، به خاطر این است که اکنون زمان خنده اوست."^{۲۲}

فاصله بین خدا و ملت سرکش آنقدر زیاد است که او نیازی ندارد که برخیزد یا حتی خود را بر روی تخت سلطنتش جابجا کند. وقتی از سرگرمی جنگ‌های آنها خسته شد، با نشان دادن اندکی از خشم خود با آنها صحبت می کند و آنها از ترس قادر به حرکت نخواهند بود. او حکم تغییرناپذیرش را در

رابطه با پسرش به آنها می گوید. مانند این است که به آنها بگوید: "بگذار ملتها شورش کنند و فرمانروایان زمین برعلیه من بایستند. اما من، پادشاه خود را بر کوه مقدّسم بر تخت نشانیده ام. کار از کار گذشته و تمام مخالفتها بیهوده است. پادشاه او می آید و اراده اش انجام می شود!"

عیسی مسیح، سنگ است که دانیال نبی دید.^{۲۳} این سنگ به حکم الهی و بدون کمک مشورت یا قدرت انسانی از کوه کنده شده بود؛ این سنگ، سلطنت های زمینی را که با هم به رقابت می پردازند، از بین می برد و اثری از آنها باقی نمی گذارد؛ این سنگ به کوه عظیم تبدیل شد و تمام زمین را پُر ساخت؛ سلطنت این سنگ تا ابد باقی خواهد ماند و به انسانهای دیگر سپرده نخواهد شد. به همین دلیل، ملتها بسیار عصبانی شده اند. آنها قادر به کنترل خشم شان نیستند. خدا به چه جرأت پادشاه و قوانین خود را بر آنها تحمیل کرد! اما رفتار و اعمال شان هیچ قدرتی برعلیه حکم خدا ندارد. این تخت سلطنت هرگز کنار نخواهد رفت، این جایگاه هرگز برای انتخابات مجدد باز نخواهد شد، هرگز تغییری ایجاد نخواهد شد و امکان شورش وجود ندارد. خدای کتاب مقدس، خدایی است که به طور مطلق سلطنت می کند و او سلطنت تغییرناپذیر و غیر قابل بحث را به پسرش اعطا کرده است.

ما در عصر و فرهنگی زندگی می کنیم که خودمختاری انسان را برتر از سلطنت خدا می داند و آزادی بیان اشخاص را بالاتر از شریعت خدا. در حقیقت، خودمختاری انسان و آزادی بیان، گاوهای مقدّس دوقلو برای انسان مدرن هستند.^{۲۴} اما به این آیات توجه کنید: "اما او یگانه است؛ کیست که تغییرش دهد؟ او هر آنچه دلش بخواهد، انجام می دهد."^{۲۵} ساکنان زمین جملگی هیچ شمرده می شوند، و او بر طبق اراده خویش عمل می کند، در میان لشکر آسمان و ساکنان زمین. کسی را یاری آن نیست که دست او را بازدارد، یا او را بگوید: "چه کرده ای؟"^{۲۶} این حقایق کتاب مقدس بسیاری از افراد را خشمگین می کند. به هر حال، اینها بخش ضروری انجیل می باشند و نباید به خاطر مصلحت یا اشتیاق به بی ضرر ساختن انجیل، آنها را مخفی کرده یا کوچک بشماریم.

خدا این عیسی را که شما بر صلیب کشیدید، خداوند و مسیح ساخته است.^{۲۷} سنگ که معماران رد کردند، مهمترین سنگ بنا شده است.^{۲۸} مسیح اکنون با انتصاب الهی، صاحب تخت سلطنت جهان می باشد. انتصاب او انتقاد پذیر یا قابل بحث نیست. او همیشه خداوند و داور خواهد بود که هر انسانی باید با او سر و کار داشته باشد. نباید این حقیقت بزرگ از سکوی موعظه و اعظ پنهان شود؛

بلکه باید به همه بدون کاستی اعلام شود. به هر حال، باید به یاد داشته باشیم که ما از انسانها خواهش نمی کنیم که عیسی را خداوند زندگی خود بسازند. بلکه، از آنها خواهش می کنیم که خداوندی را که خدا منصوب کرده، تصدیق کرده و تسلیم او شوند!^{۲۹}

وسعتِ خداوندی مسیح

با توجه به پایه و اساس اقتدار مسیح و مُسلّم بودنِ آن، اکنون توجه خود را به وسعت یا اختیارات قانونی اقتدار او جلب می کنیم. بر اساس کتاب مقدس، این اقتداری جهانی و مطلق است. عیسی در کلمات پایانی خود به شاگردانش اعلام کرد: "تمام قدرت (اقتدار) در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است."^{۳۰} نباید اجازه بدهیم که مختصر بودنِ بیانیّه او باعث شود که به اهمیت آن شک کنیم. این یکی از حیرت انگیزترین ادعاهای عیسی می باشد. کلمهٔ *exousia* / *اقتدار* از اسم یونانی ترجمه شده که نشاندهندهٔ اقتدار، حقّ و قدرت می باشد. در زمینهٔ صعود، به این معناست که تمام اقتدار در قلمرو قدرت یا خلقت، بدون محدودیت یا استثناء به مسیح سپرده شده است. اشاره به آسمان و زمین، اثبات بیشتری بر این است که چیزی فراتر از حوزهٔ اقتدار یا قدرت او نیست. نبوتهای عهدعتیق و تعالیم رسالات عهدجدید، این موضوع را تأیید می کنند. از عهدعتیق:

چون در رویاهای شب می نگریستم، دیدم که به ناگاه کسی مانند پسر انسان با ابرهای آسمان می آمد. او نزد قدیم الایام رسید، و او را به حضور وی آوردند. حکومت و جلال و پادشاهی به او داده شد، تا تمام قومها، ملتها و زبانها او را خدمت کنند. حکومت او حکومتی است جاودانه و بی زوال، و پادشاهی او زایل نخواهد شد.^{۳۱}

در عهدجدید: "آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جایهای آسمانی، به دست راست خود نشانید، بس فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو و حاکمیت و هر نام که چه در این عصر و چه در عصر-آینده ممکن است از آن کسی شود. و همه چیز را زیر پای او نهاد و مقرر فرمود که او برای کلیسا سر همه چیز باشد."^{۳۲}

"پس خدا نیز او را به غایت سرافراز کرد و نامی برتر از همهٔ نامها بدو بخشید، تا به نام عیسی هر زانویی خم شود، در آسمان، بر زمین و در زیر زمین، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است، برای جلال خدای پدر."^{۳۳}

موسی گزارش می دهد که چگونه فرعون، یوسف را فراخواند تا از سیاهچال بیرون آورده شود و در پیشگاه او حاضر شود.^{۳۴} پس مسیح از قبر بیرون آورده شد و نزد قدیم الایام حاضر شد.^{۳۵} دوباره موسی گزارش می دهد که فرعون به یوسف گفت: "بدون اجازه تو هیچ کس در سراسر سرزمین مصر حق ندارد حتی دست یا پای خود را دراز کند."^{۳۶} پس خدای پدر به مسیح متعال گفت: "بدون اجازه تو هیچ کس در تمام آسمان و زمین حق ندارد دست یا پای خود را دراز کند." دانیال از جایگاه خود در تاریخ، به آینده نگاه کرد و وعده مسیح متعال را دید که نزد قدیم الایام حاضر می شود و حکومت، جلال و پادشاهی به او داده می شود تا همه قومها از هر زبانی او را خدمت کنند.

از جایگاه پولس در تاریخ، او به عقب نگاه کرد و تعالی مسیح را به عنوان حقیقت انجام شده و واقعیت کنونی دید. او به ما اطمینان می دهد که مسیح اکنون به دست راست خدا نشسته، بالاتر از هر ریاست، قدرت، نیرو و حاکمیت. مزمورنویس فقط گوشه ای از جلال مسیح را دید و نوشت که ملتها به عنوان میراث به او بخشیده شده و کرانههای زمین مُلک او خواهد شد تا مطابق خواسته خود با آنها رفتار کند.^{۳۷} پولس رسول به دید ما وسعت بخشیده و نه تنها زمین و ساکنانش، بلکه کل جهان را نیز به آن می افزاید. هر آنچه وجود دارد، دیدنی و نادیدنی، تختها و فرمانروایی ها، ریاستها و قدرتها، همه به واسطه او و برای او آفریده شدند.^{۳۸} از محور جهان گرفته تا دورترین نقطه گسترش آن، عیسی ناصری خداوند است! از کوچکترین سلول بنیادیتَرین حیات گرفته تا سَرافینی که دارای قدرت و پیچیدگی غیرقابل تصوّر اند، عیسی ناصری خداوند است. از قلب سرسپرده ترین پیروان خود گرفته تا مُشت بدترین دشمنش، عیسی ناصری خداوند است! از عرش آسمان تا عمق هاویه، عیسی ناصری خداوند است! نمی توان درباره سلطنت نامحدود و بلامانع او اغراق کرد!

خداوندی مسیح و بیعت انسان

همه موجودات اخلاقی، انسان و فرشتگان، دوست و دشمن مسیح، یک سرنوشت نهایی دارند: هر زانویی خم شده و با زبان اقرار می کنند که عیسی مسیح خداوند است.^{۳۹} با علم بر این حقیقت و با علم بر طبیعت و وسعت خداوندی مسیح، همه موجودات دارای عقل و منطق باید بدانند که پاسخ شخصی آنها به مسیح بسیار مهم است. چون خدا این مسیح را خداوند و داور جهان ساخته، هر موضوع دیگری برای انسان یک موضوع فرعی است و در مقایسه با آن، یک موضوع جزئی و ناچیز می باشد. باید بزرگترین نگرانی هر انسان، داشتن جایگاه درست در نزد حاکم مطلق جهان باشد.

تصمیم پوزش ناپذیر و اعلامیه کتاب مقدس این است که همه انسانها، بدون استثنا، برای بیعت کامل به مسیح مقروضند و عواقب شومی در انتظار افرادی خواهد بود که او را رد می کنند.^{۴۰} این نظریه برای انسان معاصر بیش از یک رسوایی است؛ این ظالمانه، توهین آمیز، غیرقابل تحمل و حتی جرم محسوب می شود. بنابراین، او بدون توجه به امکان اعتبار حکم مسیح به انسان، ناراحت شده و رگبار سؤالات را پرتاب می کند تا به هر خدایی که خواستار وفاداریش باشد یا او را موجود کاملاً خودمختاری نداند، اهانت کند. به هر حال، چنین بیهوده گویی، چیز جدیدی نیست؛ چنین چیزی در کتاب مقدس به عنوان واکنش عادی انسانهای سرکش به فرمانهای خدای قادر مطلق گزارش شده است:

"چه کسی تو را بر ما حاکم و داور ساخته است؟"^{۴۱}

"بیهوده کیست که باید از او فرمان برم؟"^{۴۲}

"قادر مطلق کیست که عبادتش کنیم؟"^{۴۳}

با علم بر عظمت مسیح، پولس رسول مدتها پیش تنها پاسخی را که شایسته این مخالفتها می باشد، نوشت: "اما ای انسان، تو کیستی که با خدا مجادله کنی؟"^{۴۴} کتاب مقدس تعلیم می دهد که خدا، عیسی ناصری را خداوند و مسیح ساخته است.^{۴۵} پس انسان کیست که مخالفت کند یا حتی توضیح بخواهد؟ ما از ایوب می آموزیم که افرادی که خدا را مورد سؤال قرار می دهند، مشورت را با کلمات بدون شناخت و معرفت مبهم می کنند؛ آنها ردای یک احمق را پوشیده و از خطرناکترین مرزها عبور می کنند؛ با عجله به جایی می روند که فرشتگان نیز می ترسند که در آن گام بردارند.^{۴۶} به هر حال، صرف نظر از گستاخی انسان، خدا خود را یک خدای رحیم و فیاض نشان داده، دیرخشم و آکنده از محبت و وفا.^{۴۷} بنابراین، او بارها خود را در برابر چنین سؤالاتی فروتن کرده و حتی سرکشترین افراد را هدایت کرده تا بدانند که چرا باید تحت هدایت او باشند و تسلیم حکمش شوند. برای احترام به مسیح، در صفحات بعدی، چند دلیل را مطرح می کنیم.

مسیح، خالق و نگهدارنده ما

اولاً، همه انسانها باید به پسر احترام بگذارند، چون او خالق و نگهدارنده آنهاست. از مقدمه یوحنا متوجه می شویم: "همه چیز به واسطه او پدید آمد، و از هر آنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت."^{۴۸} نویسنده عبرانیان و پولس رسول تأیید می کنند که آنچه را که پسر- خلق کرده، به نگهداری از آن نیز ادامه می دهد: "همه چیز را با کلام نیرومند خود نگاه می دارد،" و "همه چیز در او قوام دارد."^{۴۹} از این حقایق، به این نتیجه می رسیم که هر موجودی در آسمان و بر زمین، پیدایش و ادامه بقای خود را مدیون پسر خداست. عدم بیعت با کسی که به انسان حیات داده و نفسش را تقویت می کند، تکبر بزرگی است؛ جنگ انسان با کسی که کل حیاتش وابسته به اوست، دیوانگی است؛ تمسخر کسی که صرف نظر از گناهانش، او را برکت می دهد، نمونه کاملی از ناسپاسی است.

انسان سقوط کرده در تلاش برای تبرئه غفلتش از خدا، غالباً می پرسد: "اگر خدا نیکوست، چرا اجازه می دهد که چیزهای بد برای انسانهای خوب اتفاق بیفتد؟" به هر حال، سؤال صحیحتر باید این باشد: "چرا خدا اجازه می دهد که چیزهای خوب برای افراد بد اتفاق بیفتد؟" یا حتی "اصلاً چرا چیزهای خوب اتفاق می افتد؟" ما نسل سقوط کرده و از نظر اخلاقی فاسد هستیم که حقیقت خدا را با بی عدالتی سرکوب کرده و فرمانروایی او را قاطعانه رد می کنیم. به همین دلیل، باید چیزی غیر از خشم و مرگ دریافت نکنیم. همه دنیا باید خشک شده و بمیرد.

این حقیقت که نیکویی، زیبایی، خوشی، محبت یا هدف در قلمرو حیات انسانی وجود دارد، فقط با علم بر فیض و خیرخواهی پسر انسان نسبت به انسانهای شریر توضیح داده می شود. در او زندگی و حرکت و هستی داریم.^{۵۰} او بخشنده حیات و نفس و چیزهای دیگر است.^{۵۱} او آفتاب خود را بر بدان و نیکان می تاباند، و باران خود را بر بدکاران می باراند.^{۵۲} او قلب افرادی را که از او متنفرند با غذا و خوشی سیراب می کند.^{۵۳} همه اینها ثابت می کنند که ما بیعت کامل خود را به او بدهکاریم.

مسیح، نجات دهنده ما

دوماً، همه انسانها باید به خاطر کار رهایی بخش پسر- در جلجتا، به او احترام بگذارند. اگرچه در اینجا قادر به درک عمق مشیت الهی برای نجات نیستیم، اما می توانیم بی درنگ اعلام کنیم که عمل کفاره مسیح برای کل جهان منفعت داشته و حتی افرادی که کار نجات او را رد می کنند، فراتر از آنچه که در کلام بگنجد، از آن بهره برده اند. خدا پسر خود را داد، و پسرش مشتاقانه جان خود را داد تا کفاره گناه شود تا افرادی که به او ایمان می آورند، هلاک نگردند بلکه حیات جاویدان یابند.^{۵۴}

اگرچه برکات جلجتا، بیکران است، دو مزیت آن برای بحث فعلی ما کاربرد فراوانی دارد. اولین مورد، بخشش جهانی برای گناهان، مصالحه با خدا و امید حیات جاویدان است. انجیل، دعوت جهانی برای همه انسانها در همه جا می باشد، انسانهایی که در قلبشان ایمان آورند و با زبانشان اعتراف کنند که عیسی مسیح خداوند است.^{۵۵} همچنین این وعده جهانی را می دهد که هیچ یک از افرادی که نزدش آیند، رانده نخواهند شد.^{۵۶} این باید برای استوار ساختن بیعت همه انسانها کافی باشد. قلب ما به شکل فریبنده ای شریر است، گناهان ما بسیار زیاد بود و محکومیت مان عادلانه. ولی خداوندی که خود، حق محکوم کردن ما را داشت، مشتاقانه برای نجات ما، خود را تسلیم مرگ کرد. این بسیار حیرت انگیز است! کتاب مقدس به ما یاد آوری می کند که به ندرت ممکن است کسی به خاطر انسانی پارسا از جان خود بگذرد، اما وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مُرد.^{۵۷} محبت مسیح نسبت به ما، باید قلبمان را بدست آورده و باعث شود که با او به طور کامل بیعت کنیم. باید ما را به این نتیجه برساند که چون او برای همه مُرد، پس همه انسانها دیگر نباید برای خود زندگی کنند، بلکه باید برای او که به خاطرشان مُرد و برخاست، زندگی کنند!^{۵۸} در روز داوری، شرم بسیار بر چهره افرادی می نشیند که با چنین خداوند پُرفیض بیعت نکردند! آنها تا ابد به فکر فرو می روند: "چطور توانستیم چنین محبت عظیم را رد کنیم؟ چطور توانستیم چنین نجات عظیمی را نادیده بگیریم؟"

دومین مزیت جهانی جلجتا شامل برکات چندگانه است که به هر گوشه جهان جاری می شود: برکات جسمانی، مادی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی؛ این فقط تعدادی از این برکات است. همه انسانها، حتی افرادی که به سرکشی با مسیح ادامه می دهند، از تأثیرات انجیل بر خود و فرهنگشان

بهره برده اند. اگرچه مسیح به خاطر اعمال مکروه افرادی که به اشتباه خود را مسیحی خوانده اند، بسیار بدنام شده، اما انجیل حقیقی تنها نور درخشانی بوده که جهان را از تاریکی مطلق حفظ کرده و نمکی بوده که آنرا از فساد اخلاقی کامل حفظ کرده است.^{۵۹} اگرچه ممکن است ذهن دنیوی چنین ادعایی را مسخره کند، اما در روز داوری کاملاً مورد حمایت قرار می گیرد. در آن روز، تاریخ واقعی آشکار شده و همه می بینند که هر چیز نیکویی که در قلمرو حیات انسانی از آن بهره برده اند، بطور پیچیده، وابسته به کار مسیح بر جلجتا، اعلامیه انجیل او و پیشرفت ملکوتش بوده است. این دفاعیه برای قوم خدا، خوشی عظیمی به همراه خواهد داشت، وقتی ببینند که خداوندشان جلال را که شایسته اوست، دریافت می کند. به هر حال، آن روز، روز شرمندگی زیاد برای افرادی خواهد بود که هیچ مزیتی در مسیح ندیدند ولی از مزایای مکاشفه، مرگ و مشیت الهی دائمی او بهره مند شدند.

مسیح، پادشاه برگزیده خدا

سوماً، همه انسانها باید به پسر احترام گذاشته و با او بیعت کنند، چون خدا چنین چیزی را مقرر کرده است. خدا تصمیم گرفته که همه به پسر احترام بگذارند، حتی به همان شکلی که به پدر احترام می گذارند. هر که به پسر احترام نگذارد، به پدر احترام نگذاشته و به طور مناسب داوری خواهد شد.^{۶۰} به طور خلاصه، افرادی که از خداوند عیسی مسیح اطاعت کرده و به نام او ایمان آورند، بهره زیادی خواهند برد. اما عواقب وحشتناک در انتظار کسانی است که او را رد می کنند. به همین دلیل داوود، این هشدارهای جدی را به ملتها می دهد: "پس حال خردمند باشید، ای شاهان، و ادب شوید، ای فرمانداران جهان. خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز به وجد آیید. پسر را ببوسید، مبادا به خشم آید، و در راه هلاک شوید، زیرا خشم او به دمی افروخته می شود. خوشا به حال همه آنان که به او پناه می برند."^{۶۱} در این متن، سه عبارت را می بینیم که با هم متحد شده و با صدایی واحد به همه انسانها اعلام می کنند که خدا برای پسرش، از دنیا چه می خواهد. اولاً، این فرمان برای همه انسانهاست که خداوند را با احترام پرستش کنند. این عبارت می تواند به این شکل نیز ترجمه شود، "خداوند را با ترس خدمت کنید". پرستش و خدمت، دو سوی یک سکه هستند: یکی بدون دیگری وجود ندارد. خدا از انسانها نمی خواهد که تحمل کنند یا التماس نمی

کند که با پسرش همدردی کنند. بلکه، فرمان می دهد که همهٔ انسانها بیشترین پرستش و خدمت محترمانهٔ خود را تسلیم او کنند.

دوماً، این فرمان برای همهٔ انسانهاست که با لرز در نزد پسر به وجد آیند. آمیزش این دو احساس متضاد- وجد و ترس- برای انسان معاصر ناآشنا به نظر می رسد، اما غالباً، این دو احساس در کتاب مقدس یافت می شوند.^{۶۲} وجد، در نتیجهٔ فیض و رحمت مسیح به افرادی است که تسلیم خداوندی او هستند. ترس، در نتیجهٔ عظمت و قدرت اوست. قوم او وجد می کنند، چون او عار ندارد که آنها را برادران خود بخواند، ولی به خاطر برتر و افضل بودن بر آنها، احترام زیادی به او می گذارند.^{۶۳} به او نامی اعطا شده که برتر از هر نام است.^{۶۴}

سوماً، این فرمانی برای همهٔ انسانهاست که پسر را جلال دهند. این عبارت به طور تحت اللفظی ترجمه شده، "پسر را ببوسید، مبادا به خشم آید، و در راه هلاک شوید." این کلمات برای شنوندگان معاصر، خشن به نظر می رسند؛ به هر حال، این حقیقت است. دو سرنوشت مفرط در مقابل هر انسانی قرار گرفته: یکی سعادت بیکران و دیگری ترس بیکران است. عامل تعیین کنندهٔ این دو مورد، پاسخ ما به عیسی ناصری می باشد. خدا او را به عنوان خداوند جهان منصوب کرد و فرمان داد که تمام موجودات اخلاقی، فرشتگان و انسانها، با خوشی، شکرگزاری و احترام، تسلیم سلطنت او شوند. خدا، نام مسیح را به عنوان فرصتی برای مرور و مناظره، در برابر انسانها قرار نداد. او از آنها نخواست که ارزش او را بسنجند و انتخاب کنند. خدا ارزش مسیح را سنجیده و نظرش را دربارهٔ او اعلام کرده است. او بر روی زمین، در ملأعام، با برخیزانیدنش از مردگان، از او دفاع کرد. او در آسمان، با نشانیدن او به دست راست خود، احترام خود را به مسیح نشان داد. حال، تنها کار خلقت این است که از خدا اطاعت کند و تمام ستایش، حرمت، جلال و قدرت را تا ابد به او تقدیم کند.^{۶۵}

هشدارهای مناسب

خدا این عیسی را که ملتها بر صلیب کشیدند، خداوند و مسیح همه ساخته است.^{۶۶}

سنگی را که دنیا رد کرد، مهمترین سنگ برای تمام کارهایش کرده است.^{۶۷} این حکم غیرقابل فسخ است. به همین دلیل، عیسی ناصری همیشه سلطنت مطلق را برعهده خواهد داشت و انسانها باید با او سر و کار داشته باشند.

کتاب مقدس تعلیم می دهد که عیسی کاهن اعظمی رحیم و امین است که برای همه آنانی که از او اطاعت می کنند، منشأ نجات ابدی گشته است.^{۶۸} ولی برای کسانی که او را رد می کنند، سنگ لغزش و صخره سقوط است.^{۶۹} هر که با نایمانی بر روی مسیح بیفتد، خرد خواهد شد، و هر که مسیح با داوری بر روی او بیفتد، درهم خواهد شکست و پودر خواهد شد.^{۷۰} عیسی مسیح، نجات دهنده است، اما خداوند نیز می باشد. هیچ یک از این حقایق نباید بیش از دیگری برافراشته شوند، بلکه باید در تعادل کتاب مقدسی قرار بگیرند. نویسندۀ عبرانیان به شکل قدرتمندی این موضوع را نشان می دهد: "اما این کاهن(مسیح)، چون برای همیشه یک قربانی به جهت گناهان تقدیم کرد، به دست راست خدا بنشست. از آن هنگام، در انتظار است که دشمنانش کرسی زیر پایش گردند."^{۷۱}

این آیات، مسیح را به عنوان نجات دهنده ای نشان می دهند که خود را قربانی کرد تا گناه دشمنانش را بردارد، ولی درعین حال خداوندی است که دشمنانش را مطیع خود می کند، افرادی را که به سرکشی خود ادامه می دهند، کرسی زیر پایش می سازد. هر دو بیانیه به طور یکسان افراطی است، اما از حقیقت یکسان نیز برخوردار است. انسانها نباید با در نظر گرفتن بعضی از استعاره های مربوط به پسر و رد کردن بقیۀ استعاره ها، خود را فریب دهند. درست است که مسیح، برۀ ای است که گناهان دنیا را برمی دارد، ولی او برۀ ای است که در روز ظهورش، بزرگترین و قدرتمندترین انسانهای روی زمین، خود را پنهان خواهند کرد.^{۷۲} چون مسیح به آنها دلسوزی نمی کند، برای طلب رحمت به صخره ها و کوهها التماس کرده و فریاد برمی آورند: "بر ما فرود آید و ما را از روی آن تخت نشین و از خشم بره فرو پوشانید!"^{۷۳} یوحنا ی رسول این مطالب را گزارش می کند:

آنگاه دیدم که آسمان گشوده است و پیش رویم، هان اسبی است سفید، با سواری که امین و بر حق می نامندش. او به عدل حکم می کند و می جنگد. چشمانش به آتش مشتعل می ماند و بر سرش تاجهای بسیار است. و نامی دارد بر او نوشته که هیچ کس نمی داند، جز خودش. ردایی دارد به خون آغشته و نامی که بدان خوانده می شود "کلام خدا" است. سپاهیان آسمان از پی او می آمدند، سوار بر اسبان سفید، و در جامه های کتانِ نفیس و سفید و پاکیزه. و شمشیری از دهانش بیرون می آید بُرّان، تا با آن بر قومها بتازد. "بر آنان با عصای آهنین حکم خواهد راند." چَرخُشتِ شرابِ خشم و غضبِ خدای قادر مطلق را لگدمال خواهد کرد. و بر ردا و ران او نامی نوشته شده است: **شاه شاهان و رب ارباب.**^{۷۴}

خداوندی عیسی مسیح برای بعضیها، امیدی مبارک و برای بعضی دیگر، کابوسی ترسناک است. به هر حال، صرف نظر از پاسخ ما، این یک واقعیت تغییرناپذیر است. پاتریارک ایوب درباره خدا اعلام کرد: "او در اندیشه، حکیم است و در قدرت، توانا؛ کیست که در برابرش ایستاده و کامیاب شده باشد؟"^{۷۵} بی اغراق، این مطلب می تواند در مورد مسیح نیز بیان شود. او خداوند است و همیشه خداوند و داوری خواهد بود که هر انسانی نسبت به او پاسخگوست. ما می توانیم با عصای چوپان هدایت شویم یا با عصای آهنین.^{۷۶} به هر ترتیب، مسیح هدایت کرده و ما هدایت خواهیم شد. به همین دلیل، عاقلانه است که از توصیه داوود پیروی کرده و پسر را تجلیل کنیم تا مبادا به خشم آید و ما در راه هلاک شویم. خشم او به دمی افروخته می شود، ولی خوشا به حال همه آنان که به او پناه می برند.^{۷۷}

فصل بیست و ششم

صعود مسیح به عنوان داور همگان

در گذشته، خدا از چنین جهالتی چشم می پوشید. اما اکنون به همه مردمان در هر جا حکم می کند که توبه کنند. زیرا روزی را مقرر کرده که در آن به واسطه مردی که تعیین کرده است، جهان را عادلانه داورى خواهد کرد، و با برخیزانیدنش از مردگان، همه را از این امر مطمئن ساخته است.

- اعمال ۱۷: ۳۰ - ۳۱

هنگامی که پسر انسان با شکوه و جلال خود به همراه همه فرشتگان بیاید، بر تخت پرشکوه خود خواهد نشست و همه قومها در برابر او حاضر خواهند شد و او همچون شبانی که گوسفندها را از بزها جدا می کند، مردمان را به دو گروه تقسیم خواهد کرد.

- متی ۲۵: ۳۱ - ۳۲

یکی از بزرگترین مفاهیم خداوندی عیسی مسیح این است که او داور دنیا خواهد بود. عیسی در برخوردهای شدید با رهبران یهودی که قصد قتل او را داشتند، اعلام کرد که پدر اقتدار کامل به او داده تا بر تمام زمین داورى کند.^۱ موعظه و مکتوبات رسولان این ادعای اساسی را بارها و بارها تکرار می کنند: "اما خدا او را در روز سوم برخیزانید و ظاهر ساخت، اما نه بر همگان، بلکه تنها بر شاهدانی که خود از پیش برگزیده بود، یعنی بر ما که پس از رستاخیز او از مردگان، با او خوردیم و نوشیدیم. او به ما فرمان داد تا این حقیقت را به قوم اعلام کنیم و شهادت دهیم که خدا او را مقرر فرموده تا داور زندگان و مردگان باشد."^۲

موعظه پطرس، سه حقیقت بزرگ را آشکار می کند که رئوس مطالب مورد بحث ما درباره تعالی مسیح به جایگاه داورى خواهد بود. اولین حقیقتی که همه انسانها باید خود را با آن هماهنگ سازند، این است که دنیا به کمال رسیده و روز داورى نهایی فرا می رسد. دومین حقیقت این است که در آن روز، عیسی مسیح به عنوان خداوند و داور همگان خواهد بود. سومین و آخرین حقیقت که

خواهان توجه ماست، این است که خدا کلیسا را مأمور ساخته تا نه تنها مزایای انجیل را اعلام کند، بلکه دربارهٔ داوری بزرگ و قطعی دنیا به انسانها هشدار دهد!

قطعیّت و منصفانه بودن داوری

دیدگاه مادّه گرای حاکم بر جهان نمی تواند هستی انسان را به عنوان چیزی بیش از بخت و اقبال، تاریخش را چیزی بیش از مجموعهٔ اتفاقات و آینده اش را نامعلوم بداند که هیچ کمال هدفمندی ندارد. برعکس کتاب مقدس، هستی انسان را به عنوان عمل هدفمند و خلاقانهٔ خدای اخلاقی و قادر مطلق می داند که از طریق خلقت، مشیت الهی خود، کلام مکتوب و نهایتاً و به طور کامل از طریق جسم پوشیدنِ پسرش، خود را بر انسانها آشکار کرد. بعلاوه، کتاب مقدس تعلیم می دهد که خدا در داوری نهایی و وقتی همه چیز به کمال رسید، از همهٔ انسانها حساب می خواهد. در آن روز، خدا همهٔ انسانها را بر اساس پاسخشان به مکاشفه ای که دریافت کرده اند، داوری خواهد کرد.

با علم بر این حقایق، شخص مسیحی متوجه می شود که تاریخ بشر- اتفاقی نیست، یا حتی به صورت گردشی نیست، بلکه به صورت خطّی می باشد. یک آغازی دارد و بر اساس حکم قطعی خدای قادر مطلق که آنرا به وجود آورده، پایانی خواهد داشت. به طور ساده، تاریخ بشر- در حال حرکت است، حتی با عجله به سوی کمال نهایی می رود که هر انسانی داوری شده و بر اساس کاری که انجام داده یا انجام نداده، سزا خواهد یافت! پولس رسول می نویسد: "خدا به هر کس بر حسب اعمالش سزا خواهد داد. او به کسانی که با پایداری در انجام اعمال نیکو، در پی جلال و حرمت و بقایند، حیات جاویدان خواهد بخشید؛ اما بر خودخواهان و منکرانِ حقیقت و شرارت پیشگان، خشم و غضب خود را فرو خواهد ریخت."^۳

برای اشخاص یا فرهنگی که خود را مطابق استانداردهای خود داوری می کنند، اعلامیهٔ پولس دربارهٔ داوری جهانی، امیدوارکننده است. خطای متداول انسانها این است که از نظر خود عادل هستند. به هر حال، برای کسانی که هنوز می توانند صدای وجدان را بشنوند و مخصوصاً برای کسانی که کتاب مقدس را می شناسند، این نگران کننده است. چون شهادت کتاب مقدس و وجدان می گوید که همه گناه کرده و از جلال خدا کوتاه آمده اند.^۴ هیچ نیکوکاری نیست و هیچ کس در پی جلال، حرمت و ابدیت نیست که از جانب خداست.^۵ بلکه آرزوهای خودخواهانه، همهٔ انسانها را به حرکت واداشته و همهٔ انسانها حقیقت را با بی عدالتی سرکوب کرده اند.^۶ در نتیجه، همه

موردِ خشم و غضبِ خدای قدّوس و عادل هستند.^۷ به همین دلیل، خدا مداخله کرد و پسرش را فرستاد تا کفّارهٔ گناهان انسان شود. مرگ او، عدالت خدا را اجرا کرد و خشم خدا را فرونشاند. اکنون هر که این را بشنود و به پسر ایمان آورد، نجات خواهد یافت. اما هر که پسر را رد کند، توسط او داوری خواهد شد.^۸

غالباً این اعلامیهٔ داوری جهانی باعث می شود که انصاف خدا مورد سؤال قرار گیرد: خدا چگونه می تواند افرادی را که هرگز موعظهٔ انجیل را نشنیده یا دسترسی به کتاب مقدس نداشته اند، داوری کند؟ برای پاسخ به این سؤال، اول باید به شهادت کتاب مقدس دربارهٔ عدالت خدا بپردازیم. شاید نتوانیم پرده از راز همهٔ این وقایع برداریم، اما شخصیت خدا را می شناسیم و می توانیم به هویت او تکیه کنیم. طبق شهادتِ موسی، همهٔ اعمال او عادلانه است: "کارهایش به کمال، راه هایش جملگی انصاف، او خدای امین و برکنار از بیداد؛ عادل است او و هم درستکار."^۹

حقیقت دیگری که باید مورد توجه قرار دهیم، انصافِ خدا در داوری دنیاست که کتاب مقدس می گوید که حتی منزوی ترین افراد در دور افتاده ترین نقاط دنیا، مکاشفهٔ خدا را تا حدودی دریافت کرده و در روز داوری هیچ عذری ندارند.^{۱۰} هر انسانی با آفریده شدن به شباهت خدا، یک شناخت ذاتی از خدا دارد.^{۱۱} سه واقعیت غیرقابل انکار، این شناخت را بیشتر تأیید می کنند. اولاً، خلقت خدا دربارهٔ هستی، صفات نادیدنی، قدرت ازلی و طبیعت الهی اش شهادت می دهد.^{۱۲} دوماً، مشیت الهی، زمان مقرر و مرز میان ملتها و اشخاص را تعیین کرده تا او را جستجو کرده و بیابند، اگرچه او از هیچ کس دور نیست.^{۱۳} سوماً، شریعت خدا بر قلب هر انسانی نوشته شده و به عنوان راهنمای اخلاقی عمل کرده و شهادتی بر این حقیقت است که خدا، خدای عادل است که انسانها را بر اساس اعمالشان داوری خواهد کرد.^{۱۴}

حقیقت دیگری که باید در رابطه با انصاف خدا در داوری دنیا در نظر بگیریم، شهادت کتاب مقدس است که می گوید انسانها پاسخ صحیحی به مکاشفهٔ دریافت شده، نداده اند. به عبارت دیگر، آنها قربانی نیستند که باید مورد دلسوزی باشند؛ بلکه افراد سرکشی هستند که باید سرزنش شوند. آنها حقیقت را با بی عدالتی سرکوب کرده اند.^{۱۵} اگرچه خدا را می شناختند، او را به عنوان خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند.^{۱۶} آنها جلال و حقیقت خدا را با خودپرستی و پرستش مخلوقات کوچکتر از خود معاوضه کردند.^{۱۷}

شناخت خدا یا اطاعت از احکامش برای آنها ارزشی نداشت و خود را تسلیم هرگونه بی عدالتی و فساد اخلاقی کردند.^{۱۸} خدا می تواند به درستی بر همهٔ انسانها در همه جا داوری کند، چون آنها واقعاً گناهکار اند. اگرچه به میزان متفاوت مکاشفه دریافت کرده اند، اما همه برعلیه مکاشفه ای که دریافت کرده اند، سرکشی کرده اند.

حقیقت نهایی که باید در رابطه با انصاف خدا در داوری دنیا مورد توجه قرار گیرد، شهادت کتاب مقدس است که همهٔ انسانها بر اساس مکاشفه ای که دریافت کرده اند، داوری خواهند شد. این یک قاعدهٔ صحیح در کتاب مقدس است که هر که به او بیشتر داده شود، از او بیشتر نیز مطالبه خواهد شد.^{۱۹} همهٔ کسانی که برعلیه مکاشفهٔ دریافتی از طریق خلقت و وجدان، گناه کرده اند به خاطر ناطاعتی خود داوری خواهند شد. همهٔ کسانی که برعلیه مکاشفهٔ خدا از طریق کتاب مقدس و انجیل گناه کرده اند، به خاطر گناهانشان داوری خواهند شد.^{۲۰} به هر حال، مورد دوم با شدتی بیشتر از مورد اول داوری خواهد شد، چون حقیقت بیشتری دریافت کرده است. در هر مورد، می توانیم مطمئن باشیم که در روز آخر، عدالت خدا در داوری، مورد دفاع قرار می گیرد. چنانکه مزامیر شهادت می دهد: "اما خداوند جاودانه جلوس فرموده؛ او تخت خویش را برای داوری استوار داشته است. او خود بر جهان به عدل حکم می راند؛ و بر قومها به انصاف داوری می کند."^{۲۱}

خداوند همگان، داور همگان است

دومین حقیقت بزرگ در موعظهٔ پطرس این است که خدا عیسی مسیح را به عنوان داور زندگان و مُردگان منصوب کرده است.^{۲۲} این یک ادعای جداگانه در کتاب مقدس نیست، بلکه موضوع پیوسته در اناجیل، کتاب اعمال، رسالات و آخرت شناسی می باشد. پولس رسول در موعظهٔ خود به آتئیان در تپهٔ مریخ اعلام کرد: " زیرا (خدا) روزی را مقرر کرده که در آن به واسطهٔ مردی که تعیین کرده است، جهان را عادلانه داوری خواهد کرد، و با برخیزانیدن اش از مردگان، همه را از این امر مطمئن ساخته است."^{۲۳}

کتاب مقدس و کلیسای مسیحی شهادت می دهند که هر انسانی، بدون استثناء، برای داوری نزد مسیح ایستاده و مسیح سرنوشت هر انسانی را تعیین خواهد کرد. این یک حقیقت کاملاً حیرت انگیز است که یک میانجی بین خدا و انسانها وجود دارد، آن انسانی که مسیح عیسی است و یک داور بین خدا و انسانها وجود دارد، آن انسانی که مسیح عیسی است.^{۲۴}

این هم دلیل دیگری برای جهانی بودن سلطنت مسیح است. او یک خدای محلی با اقتدار محدود بر یک منطقه محصور شده نیست. او عضوی از یک شورای منتخب که بر جهان حکومت می کند یا یک دیوان محاکمات متحد نیست که در روز داوری کارهای را انجام دهد. او تنها پادشاه، خداوند و داور همگان است. تمام اقتدار در آسمان و زمین به او اعطا شده است.^{۲۵} فقط او به دست راست خدا نشانیده شده، فراتر از هر ریاست، قدرت، نیرو، حاکمیت و هر نامی است که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود.^{۲۶} آن انسان که عیسی ناصری است و در زمان سلطنت پنطیوس پیلاتس مصلوب شد، نه تنها تعیین کننده سرنوشت هر انسانی می باشد که بر روی این زمین زندگی کرده، بلکه فرشتگان و دیوها، تختها و فرمانروایی ها، ریاستها و قدرتها، هم در آسمان و هم در زمین، دیدنی ها و نادیدنی ها را داوری خواهد کرد.^{۲۷} بعلاوه، او مؤسسان هر مذهبی را در دنیا داوری خواهد کرد، افرادی که می خواستند او را از ریشه برکنند یا جلالش را از بین ببرند. همه آنها با شرم و ترس بسیار در نزد او حاضر خواهند شد.

این دنیا فقط یک شریعتگذار و داور دارد که قادر است برهاند یا هلاک کند.^{۲۸} او در بازگشت ثانوی خود، آنچه را که اکنون در تاریکی نهان است، در روشنائی عیان خواهد کرد و نیتهای دلها را آشکار خواهد ساخت.^{۲۹} سپس به هر کس مطابق اعمالش پاداش خواهد داد و به هر کس مطابق اعمالش سزا خواهد داد.^{۳۰} برای کسانی که خود را عادل می دانند، این مطلب هشداردهنده به نظر نمی رسد. اما برای انسان حسّاسی که از توصیه فیلسوفان قدیم پیروی کرده: "خود را بشناس"؛ احتمال بررسی دقیق هر فکر، کلام و عمل توسط یک داور کاملاً عادل و دانای مطلق، ترسناکترین فکر ممکن است.^{۳۱} به همین دلیل، پولس رسول نوشت: "زیرا همه ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم، تا هر کس بنا بر اعمال خوب یا بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد. پس چون معنی ترس خداوند را می دانیم، می کوشیم مردمان را مُجاب کنیم."^{۳۲}

بعد از اثبات این مطلب که انسان کاملاً خود را نابود کرده و قادر به ایستادن در نزد خدا نیست، آگاهی از این مطلب که کسی که همه انسانها را داوری خواهد کرد، همان کسی است که برای گناهان قوم خود مُرد، تسلّی بزرگی است.^{۳۳} اگر خداوند باید گناهان ما را تعیین کند، هیچ کس نمی تواند در داوری نزد او بایستد، اما بخشش هنوز در شخص و کار مسیح یافت می شود.^{۳۴} باید تا دیر نشده، به سوی او بازگردیم. باید اجازه بدهیم که واقعیت گناه مان، ترس از داوری و اشتیاق

مسیح برای نجات، ما را بی درنگ به سوی او سوق داده و باعث شود که محکم به او بچسبیم و او را رها نکنیم. اکنون مسیح هر روزه دست خود را به طرف قومی نافرمان و گردنکش دراز می کند.^{۳۵} اما نباید از صبر او سوء استفاده کنیم. کتاب مقدس به ما هشدار می دهد که خشم پسر- به دمی افروخته می شود و افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.^{۳۶} بنابراین، تا دیر نشده، بیایید به او پناه ببریم.^{۳۷} بیایید مادامی که با شاکی قانونی خود هستیم، با او دوست شویم تا داوری نشویم و به زندان ابدی افکنده نشویم. چون تا قرآن آخر را نپردازیم، آزاد نخواهیم شد!^{۳۸}

مأموریت کلیسا

سومین و آخرین حقیقتی که باید به آن توجه کنیم، این است که کلیسا مأموریت یافته که نه تنها مزایای انجیل را اعلام کند، بلکه درباره داوری عظیم و قطعی دنیا به انسانها هشدار دهد. پطرس به غیریهودیان که در خانه گرنلیوس بودند، اعلام کرد: "او (مسیح) به ما فرمان داد تا این حقیقت را به قوم اعلام کنیم و شهادت دهیم که خدا او را مقرر فرموده تا داور زندگان و مردگان باشد."^{۳۹} کلمه فرمان داد، برگرفته از کلمه یونانی *paraggello* است که می توان اینطور ترجمه کرد: "حکم کرد" یا "مسئولیت داد". در اینجا حقیقت بسیار مهم را می یابیم: معرفی مسیح به عنوان داور، عنصر- ضروری در انجیل رسولی بود. خبر خوش که توسط کلیسای اولیه موعظه می شد، محدود به اعلام مسیح به عنوان نجات دهنده یا حتی به عنوان خداوند نبود، بلکه شامل جایگاه او به عنوان داور همه انسانها، زندگان و مردگان بود. آنها با شهادت غیرعادی، به گناهکاران و کاهنان اعظم، بردگان و قیصر، مسیح را به عنوان تنها کسی اعلام کردند که آنها را داوری کرده و سرنوشت ابدی شان را تعیین می کند. انتشار چنین ادعایی درباره یک یهودی که در فلسطین مصلوب شد، توسط گروه کوچکی از واعظان مورد انتقاد، باید عمل شجاعانه ای باشد. تعجبی ندارد که بعضی ها مسخره کردند، بقیه متحیر شدند و عده ای دیگر از روی ترس آنها را دور کردند.^{۴۰}

پولس رسول در نامه اش به کلیسای روم توصیف می کند: "این در روزی به وقوع خواهد پیوست که خدا بنا بر انجیل که من اعلام می کنم، رازهای نهان انسانها را به توسط عیسی مسیح به محاکمه کشد."^{۴۱} همانند اعلامیه پطرس در بالا، این یک بیانیه فوق العاده است. پولس به ما می گوید که داوری جهانی بشریت از طریق آن انسان که مسیح عیسی است، یک امر ضروری و اساسی برای انجیلی است که او اعلام کرد. این کلام مهم برای واعظ معاصر انجیل است که شاید وسوسه شود تا

از این حقیقت ناخوشایند انجیل اجتناب کرده و مانع از مشاجراتی شود که این کلام ایجاد می کند. همچنین با خادمانی صحبت می کند که معتقدند که خدا آنها را فراخوانده تا فقط عناصر مثبت انجیل را موعظه کنند و "کلمات سنگین" آنها کنار بگذارند.^{۴۲} بر اساس تعالیم پطرس و پولس، اگر داوری خدا از طریق مسیح را اعلام نکرده یا به ندرت در موعظه خود آنها را اعلام کنیم، نمی توانیم واعظان امینی برای انجیل باشیم. اگر می خواهیم واعظان بزرگ انجیل در تاریخ کلیسا باشیم، نه تنها باید مسیح را به عنوان نجات دهنده موعظه کنیم، بلکه باید او را به عنوان داور معرفی کرده و به همه انسانها هشدار دهیم که خود را برای ملاقات با خدای خود آماده کنند!^{۴۳}

این یک حقیقت بزرگ است که خدا، پسر را به دنیا نفرستاد تا دنیا را داوری کند، بلکه تا دنیا از طریق او نجات یابد.^{۴۴} به هر حال، او روزی را تعیین کرده که در آن دنیا را با عدالت، از طریق انسان که معین کرده، داوری خواهد کرد و با برخیزانیدن او از مردگان، آنها را به همه انسانها ثابت کرده است.^{۴۵} وقتی پسر برای بار دوم باز گردد، ردای داوری خود را پوشیده و برای سرنوشت همه انسانها تصمیم خواهد گرفت. پطرس به ما هشدار می دهد که مسیح آمده است تا زندگان و مردگان را داوری کند.^{۴۶} یعقوب اعلام می کند که داور بر در ایستاده، آماده است که یکبار دیگر وارد تاریخ بشر شود.^{۴۷} عیسی، مکاشفه خود به یوحنا را با این هشدار به پایان رساند: "اینک به زودی می آیم و پاداش من با من است تا به هر کس بر حسب اعمالش جزا دهم."^{۴۸} به خاطر این هشدارها، باید همیشه قریب الوقوع بودن بازگشت ثانوی مسیح و داوری نهایی را مورد توجه قرار داده و اعلام کنیم.^{۴۹}

نظریه به کمال رسیدن تاریخ در زمان معین و داوری نهایی موجودات اخلاقی توسط خدای حاکم مطلق برای انسان مدرن، یک اسطوره به نظر می رسد. به هر حال، نباید از اعلام آن امتناع کنیم. شکاکیت عصر ما، چیز جدیدی نیست. پطرس رسول با بدبینی های مشابهی مواجه شد، زمانی که نوشت: "قبل از هر چیز، بدانید که در ایام آخر استهزاکنندگانی ظهور خواهند کرد که پیرو امیال پلید خود خواهند بود و استهزاکنان خواهند گفت: "پس چه شد وعده آمدن او؟ از زمانی که پدران ما به خواب رفتند، همه چیز همان گونه است که از بدو آفرینش بود!"^{۵۰}

انسان سقوط کرده، بدون عمل روح القدس، همیشه واکنش منفی نسبت به موعظه انجیل خواهد داشت، مخصوصاً وقتی بحث درباره "عدالت، خویشنداری و داوری آینده" باشد.^{۵۱} صرف نظر از

تلاش زیاد برای رهایی خود از دست خدای کتاب مقدس، همیشه با این حقیقت گرفتار می شوند که خدا وجود دارد، اراده خود را به آنها آشکار کرده و آنها را مسئول اعمال شان می داند. آنها با تلاش برای سرکوبی این حقیقت، خود را خسته کرده و هر کاری می کنند تا اتهامات وجدانشان را ساکت کنند.^{۵۲} بعلاوه، با واعظانی می جنگند که مطالبی را به آنها یادآوری می کنند که آنها قصد فراموش کردنشان را دارند یا ترسهایی ایجاد می کنند که آنها سعی در مدفون کردنشان دارند. آنها هشدارهای او را درباره داوری، به عنوان فریبهای شخص متعصب یا نقشه های یک شیاد مسخره خواهند کرد.^{۵۳}

به هر حال، این حقیقت تغییر نمی کند که در زمان کامل این عصر، همه انسانها در دره صدور حکم جمع می شوند.^{۵۴} در آنجا داوری شده و سرنوشت ابدی شان اعلام خواهد شد. یوحنا ی رسول در جزیره پطموس، آن روز را دید و این چیزها را نبوت کرد:

آنگاه تخت بزرگ و سفیدی دیدم، و کسی را که بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او می گریختند و جایی برای آنها نبود. و مردگان را دیدم، چه خرد و چه بزرگ، که در برابر تخت ایستاده بودند. و دفترها گشوده شد. دفتری دیگر نیز گشوده شد که دفتر حیات است. مردگان بر حسب اعمالشان، مطابق با آنچه که در آن دفترها نوشته شده بود، داوری شدند... و هر که نامش در دفتر حیات نوشته نشده بود، به دریاچه آتش افکنده شد.^{۵۵}

اعلامیه انجیل ما نه تنها باید نجات جهانی را عرضه کند، بلکه باید خداوندی جهانی عیسی مسیح را نیز اعلام کند. بعلاوه، نباید فقط مزایای ایمان و اطاعت از مسیح را اعلام کنیم، بلکه باید شیپور عواقب ترسناک رد کردن او از طریق دشمنی یا صرفاً نادیده گرفتن او را به صدا درآوریم. در نتیجه باید این عقیده را که راه برای موعظه انجیل بدون رسوایی یا رنجش وجود دارد، رد کنیم. باید در دل خود بدانیم که در پی صلح با دنیا نیستیم، بلکه خواهان بیعت دنیا با مسیح هستیم. ما تأیید دنیا را گدایی نمی کنیم، بلکه با آن اتمام حجت می کنیم: "پس حال خردمند باشید، ای شاهان، و ادب شوید، ای فرمانداران جهان. خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز به وجد آیید. پسر را ببوسید، مبادا به خشم آید، و در راه هلاک شوید، زیرا خشم او به دمی افروخته می شود. خوشا به حال همه آنان که به او پناه می برند."^{۵۶}

اگر انجیل را اینطور موعظه کنیم، نشان جدایی در قومهای خود خواهیم بود. ما نیز همچون پولس رسول، رایحه خوش مسیح در میان نجات یافتگان و هلاک شوندگان خواهیم بود؛ برای یکی عطر حیات و برای دیگری بوی مرگ.^{۵۷} برای عده ای به عنوان قاصدان خبر خوش و پیغام حیات، مورد احترام خواهیم بود، اما برای عده ای دیگر یاهو گو، تفاله دنیا، زباله همه چیز، آشوبگر، انسان های که نباید زنده بمانند.^{۵۸}

به همین دلیل، واعظ انجیل باید خود را برای مخالفت های بزرگ آماده کند. بهر حال، با شناخت قدرت پادشاهمان، دیگر نباید از قدرتهای متحد ملتها بترسیم. باید برای آنها دلسوزی و دادخواهی کنیم که مصالحه ایجاد شود. چارلز اسپرجن می نویسد:

همانطور که عیسی، شاه شاهان و قاضی القضاات است، انجیل نیز بزرگترین و حکیم ترین معلم است. اگر کسی آنقدر بزرگ است که به تذکرات آن پشت کند، خدا آنها را تحقیر خواهد کرد؛ و اگر کسی آنقدر حکیم است که تعالیم آنرا خوار بشمارد، حکمت خیالی آنها حماقت شان را نشان خواهد داد. انجیل صدای بلندی در برابر فرمانروایان زمین دارد و افرادی که آنرا موعظه می کنند، باید مانند ناکس و ملویل باشند، و جایگاه خود را با توییخ های شجاعانه و اظهارات مردانه، حتی در حضور اشرافزادگان تقویت کنند. چاپلوسی روحانی فقط مناسب افرادی است که در آشپزخانه شیر، شاگرد آشپز هستند.^{۵۹}

خدا فرمان داده که همه انسانها در همه جا توبه کرده و به پسر-ایمان آورند، زیرا "روزی را معین کرده که در آن به واسطه مردی که تعیین کرده است، جهان را عادلانه دآوری خواهد کرد".^{۶۰}

زیرا "تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان که مسیح عیسی است."^{۶۱} در هیچ کس دیگری نجات نیست، "زیرا زیر آسمان نامی دیگر به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابند."^{۶۲} سرنوشت ابدی نسل بشر وابسته به شناخت صحیح انجیل است، از جمله دآوری بزرگی که از طریق تنها حاکم مطلق، خداوند عیسی مسیح بر دنیا می آید. اینها مسائل سنگین هستند و به اندازه جدیت شان از فوریت نیز برخوردارند. انجیل به مسائل ناچیز نمی پردازد؛ بلکه به مسائل که بیشترین اهمیت را در قلمرو حیات انسانی دارد: حیات ابدی و مرگ ابدی. به همین دلیل، باید مسیر زندگی، خدمت و موعظه خود را از پولس رسول دریافت کنیم که نوشت: "پس خواه در بدن منزل داشته باشیم و خواه در غربت از آن به سر ببریم، این را هدف قرار

داده ایم که او را خشنود سازیم. زیرا همه ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم، تا هر کس بنا بر اعمال خوب یا بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد. پس چون معنی ترس خداوند را می دانیم، می کوشیم مردمان را مُجاب کنیم. آنچه هستیم بر خدا آشکار است و امیدوارم بر وجدان شما نیز آشکار باشد.^{۵۳}

ما باید یک هدف داشته باشیم که بالاتر از هر شور و شوقی است: در همه جنبه های زندگی خود، خدا را خشنود کنیم. اگرچه همیشه بیشترین انگیزه ما باید محبت به خدا باشد، اما نباید این تنها انگیزه ما باشد.^{۶۴} پولس رسول نه تنها تحت کنترل خیرخواهی خدا در مسیح بود، بلکه تحت تأثیر این حقیقت جدی نیز بود که یک روز او نزد تخت داوری مسیح حاضر شده و برای همه اعمالش، چه خوب یا بد، سزا می یابد.^{۶۵} در رابطه با دیگران، نباید فقط انجیل را به انسانها اعلام کنیم، بلکه باید هر وسیله کتاب مقدس را که در دسترس داریم، بکار بگیریم تا انسانها را برای مصالحه با خدا از طریق مسیح و زندگی با ترس و لرز، متقاعد کنیم.^{۶۶} در حقیقت به عنوان سفیران مسیح، چنانکه خدا توسط ما، انسانها را برای مصالحه فرامی خواند، باید از جانب مسیح از انسانها استدعا کنیم که با خدا آشتی کنند.^{۶۷}

مقدمه مجموعه: بازگردانی انجیل

1. رومیان ۱: ۱۶؛ افسسیان ۳: ۱۰
2. اول قرنتیان ۱۵: ۳؛ کولسیان ۴: ۴؛ غلاطیان ۱: ۸-۹
3. دوم تیموتائوس ۱: ۱۴
4. اول تیموتائوس ۴: ۱۵
5. اول تیموتائوس ۴: ۱۶
6. ارمیا ۲۰: ۹
7. اول قرنتیان ۹: ۱۶
8. اعمال ۲: ۲۳؛ عبرانیان ۱: ۳؛ فیلیپیان ۲: ۶-۷؛ لوقا ۱: ۳۵
9. عبرانیان ۴: ۱۵
10. اول پطرس ۲: ۲۴؛ ۳: ۱۸؛ اشعیا ۵۳: ۱۰
11. لوقا ۲۴: ۶؛ رومیان ۱: ۴؛ رومیان ۴: ۲۵
12. عبرانیان ۱: ۳؛ متی ۲۸: ۱۸؛ دانیال ۷: ۱۳-۱۴
13. لوقا ۲۴: ۵۱؛ فیلیپیان ۲: ۹-۱۱؛ عبرانیان ۱: ۳؛ عبرانیان ۷: ۲۵
14. مرقس ۱: ۱۵؛ رومیان ۱۰: ۹؛ فیلیپیان ۳: ۳
15. تیطس ۱: ۱۶
16. اول قرنتیان ۲: ۱۴
17. رومیان ۲: ۲۴
18. اول تیموتائوس ۱: ۱۱
19. چارلز، اچ. اسپرچن، The Metropolitan Tabernacle Pulpit (Repr., Pasadena, Tex: Pilgrim Publications), 32: 385.

فصل یکم

انجیلی برای شناختن و شناسانیدن

1. اول قرن‌تین ۱۵ : ۱ - ۴
2. اول تیموتائوس ۱ : ۱۱
3. ارمیا ۲ : ۱۳، ۱۴ : ۳
4. اول قرن‌تین ۴ : ۱۵
5. فیلیپیان ۳ : ۱۳ - ۱۴
6. اول قرن‌تین ۱ : ۱۷، ۲۲ - ۲۴
7. ارمیا ۲۰ : ۹
8. دوم قرن‌تین ۴ : ۱۳
9. اول قرن‌تین ۹ : ۱۶
10. پیدایش ۲۴ : ۳۳
11. غلاطیان ۲ : ۷، اول تسالونیکیان ۲ : ۴، اول تیموتائوس ۱ : ۱۱، ۶ : ۲۰؛ دوم تیموتائوس ۱ : ۱۴؛ تیطوس ۱ : ۳
12. اول قرن‌تین ۱ : ۲۱
13. رومیان ۱ : ۲۲؛ دوم تیموتائوس ۴ : ۳
14. متی ۵ : ۱۸
15. متی ۸ : ۲۹
16. متی ۷ : ۶
17. اشعیا ۵۵ : ۱ - ۲؛ مزامیر ۳۴ : ۸
18. اول قرن‌تین ۱ : ۲۷ - ۳۰

فصل دوم

انجیلی که باید دریافت شود

1. عبرانیان ۱۱ : ۱، ۷، ۲۷؛ اول پطرس ۱ : ۸
2. اول قرنتیان ۱۵ : ۱۹
3. اعمال ۲ : ۳۶
4. مزامیر ۲ : ۴-۶
5. متی ۱۱ : ۲۸، ۱۰ : ۱۶، ۳۹
6. کولسیان ۱ : ۱۵-۱۷؛ عبرانیان ۱ : ۳؛ ارمیا ۳۱ : ۳؛ مکاشفه ۵ : ۹؛ عبرانیان ۱۳ : ۵؛ دوم تیموتائوس ۲ : ۱۳؛ دوم قرنتیان ۱ : ۲۰؛ متی ۲۸ : ۲۰
7. رومیان ۹ : ۱۹؛ دوم تواریخ ۲۰ : ۶؛ ایوب ۹ : ۱۲؛ دانیال ۴ : ۳۵
8. رومیان ۱ : ۱۲
9. متی ۱۶ : ۲۵
10. کولسیان ۳ : ۴
11. فیلیپیان ۳ : ۷-۸
12. یوحنا ۶ : ۵۳
13. یوحنا ۶ : ۶۰
14. یوحنا ۶ : ۳۱-۳۵، ۴۱، ۴۷-۵۱، ۵۸؛ اول قرنتیان ۱۰ : ۴؛ یوحنا ۱۵ : ۵-۶
15. اشعیا ۵۵ : ۲؛ یوحنا ۶ : ۵۰
16. مزامیر ۳۴ : ۸
17. مزامیر ۲۴ : ۳-۴
18. مزامیر ۱۴ : ۱؛ ۵۳ : ۱
19. ارمیا ۱۷ : ۹
20. ارمیا ۴ : ۱۴
21. رومیان ۳ : ۱۳-۱۴
22. اشعیا ۶۴ : ۶
23. ارمیا ۲ : ۲۲

24. افسسیان ۲ : ۸-۹
25. فیلیپیان ۳ : ۳
26. پیدایش ۱۵ : ۶؛ غلاطیان ۳ : ۶
27. برگرفته از " صخره محکم " نوشته ادوارد مُت.
28. افسسیان ۶ : ۱۱، ۱۳، ۱۴
29. فعل مربوطه steko، زمان حال دیر می باشد، از زمان حال کاملِ esteka، برگرفته از histemi می باشد. فیلیپیان ۴ : ۱؛ اول تسالونیکیان ۳ : ۸، اول قرنتیان ۱۶ : ۱۳؛ اول پطرس ۵ : ۱۲؛ دوم تسالونیکیان ۲ : ۱۵.
30. غلاطیان ۱ : ۶-۹
31. کلیساشناسی به مطالعه کلیسا اشاره می کند، و آخرت شناسی به مطالعه تکمیل شدن یا چیزهای آخر اشاره می کند.
32. کولسیان ۱ : ۲۲-۲۳
33. اول یوحنا ۵ : ۱۹
34. دوم قرنتیان ۲ : ۱۱
35. غلاطیان ۶ : ۱۴

فصل سوم

انجیلی که با آن نجات یافتیم

1. دیوید، ای. گارلند، اول قرنتیان، تفسیر جزئی بیکر از عهدجدید (Grand Rapids: baker Academic, 2003)، ۶۸۲.
2. رومیان ۴ : ۲۰-۲۲
3. رومیان ۵ : ۱
4. افسسیان ۲ : ۱۰، فیلیپیان ۲ : ۱۳
5. رومیان ۸ : ۲۹
6. فیلیپیان ۱ : ۶
7. رومیان ۸ : ۲۸-۳۰
8. رومیان ۱ : ۱۶؛ ۱۰ : ۱۳
9. اول پطرس ۱ : ۹
10. افسسیان ۲ : ۱-۳؛ رومیان ۳ : ۱۰-۱۹

11. رومیان ۵: ۶ - ۱۰
12. افسسیان ۲: ۱۳
13. افسسیان ۱: ۷
14. رومیان ۸: ۵
15. عبرانیان ۱۲: ۱۴
16. این دعوت از جانب نویسنده نیست، بلکه او این کلمات را سالها پیش در حال شرکت در یک مجموعه جلساتی که توسط لئونارد رونهیل برگزار شد، شنید.
17. مکاشفه ۲۲: ۱۷
18. جنبه مجازی قواعد، اولین اعترافی که بپتیستها رسماً اعلام کردند، تعلیم پشتکار را توصیف می کند: " افرادی را که خدا در محبوب خود پذیرفته و توسط روح خود تقدیس کرده، هرگز کاملاً از فیض لغزش نخواهند خورد، بلکه قطعاً تا به انتها خواهند ایستاد."
19. فیلیپیان ۱: ۶
20. متی ۲۴: ۱۳
21. متی ۱۳: ۲۱ - ۲۲
22. اول یوحنا ۲: ۱۹
23. فیلیپیان ۱: ۶
24. دوم پطرس ۱: ۵ - ۱۰
25. عبرانیان ۱۲: ۸
26. یوحنا ۵: ۲۴
27. دوم قرنتیان ۱۳: ۵

فصل چهارم

انجیلی که در درجه اول اهمیت قرار می گیرد

1. ایوب ۲۸ : ۶
2. قلعه دفاعی، برگرفته از کلمات یونانی ekro به معنای "بالا" و polis به معنای "شهر" می باشد. انجیل نقطه بالای ایمان مسیحی است، شهر مستحکم آن است.
3. امثال ۳ : ۱۴ - ۱۵
4. عبرانیان ۶ : ۴ - ۵
5. یهودا آیه ۳
6. اول تیموتائوس ۱ : ۱۱
7. افسسیان ۴ : ۱۸
8. اشعیا ۵۱ : ۱
9. دانیال ۱۱ : ۳۲
10. اول قرنتیان ۸ : ۲
11. امثال ۳۰ : ۲ - ۳
12. اول پطرس ۱ : ۱۲
13. دوم تواریخ ۳۴ : ۱۴ - ۲۱
14. اول قرنتیان ۴ : ۱؛ اول تیموتائوس ۱ : ۱۲؛ اول پطرس ۱ : ۱۲، اول قرنتیان ۹ : ۱۶
15. دوم قرنتیان ۴ : ۷
16. اول پادشاهان ۱۸ : ۱۵؛ یوحنا ۱ : ۶
17. اول تیموتائوس ۴ : ۷ - ۸
18. دوم تیموتائوس ۲ : ۱۵
19. اول تیموتائوس ۴ : ۱۳ - ۱۴
20. اعمال ۶ : ۲، ۴
21. اعمال ۶ : ۲، ۴

فصل پنجم

انجیلی که منتقل و تحویل داده شد

1. دوم پطرس ۱ : ۲۱
2. دوم تیموتائوس ۳ : ۱۶
3. یهوذا آیه ۳
4. غلاطیان ۲ : ۱ - ۱۰
5. یهوذا آیه ۳؛ دوم تیموتائوس ۱ : ۱۴
6. غلاطیان ۱ : ۸ - ۹
7. مکاشفه ۱۴ : ۶
8. اول تیموتائوس ۴ : ۱۵ - ۱۶
9. رومیان ۱ : ۱۴
10. فیلیپیان ۳ : ۱۸؛ متی ۱۳ : ۴۱؛ اول تیموتائوس ۱ : ۱۹
11. دوم قرنتیان ۲ : ۱۶
12. دوم تیموتائوس ۲ : ۱۶
13. عزرا ۷ : ۱۰
14. ملاکی ۲ : ۵ - ۷
15. دوم تیموتائوس ۳ : ۵؛ تیطس ۱ : ۱۶؛ متی ۷ : ۲۱
16. اول قرنتیان ۹ : ۱۶
17. لاویان ۱۹ : ۱۹
18. از این لحاظ که ضروریترین حقیقت در مسیحیت و کتاب مقدس می باشد.
19. اول قرنتیان ۱۵ : ۳ - ۴
20. اشعیا ۵۳ : ۹؛ متی ۲۷ : ۵۷ - ۶۰
21. رومیان ۱ : ۱۶؛ اول قرنتیان ۲ : ۲؛ دوم تیموتائوس ۲ : ۱۵
22. دوم تیموتائوس ۲ : ۲۵؛ "باید مخالفان را به نرمی ارشاد کند، بدین امید که خدا به آنها توبه عطا فرماید تا به شناخت حقیقت برسند."
23. خروج ۳۴ : ۸

24. رومیان ۷ : ۹ - ۱۱
25. امثال ۱۷ : ۱۵ ؛ خروج ۳۴ : ۶ - ۷ ؛ رومیان ۳ : ۲۳ - ۲۶
26. عبرانیان ۹ : ۲۲
27. اشعیا ۵۳ : ۴ - ۶ ، ۱۰
28. رومیان ۱ : ۴ ؛ ۴ : ۲۵
29. اعمال ۲ : ۳۶
30. فیلیپیان ۲ : ۶ - ۹
31. لوقا ۲۰ : ۴۱ - ۴۴ ؛ اعمال ۲ : ۳۴ - ۳۵ ؛ عبرانیان ۱۰ : ۱۲ - ۱۳
32. اعمال ۱۷ : ۳۱
33. مزامیر ۲ : ۱۰ - ۱۲
34. عبرانیان ۱۱ : ۱ ؛ رومیان ۴ : ۲۱
35. متی ۳ : ۸ ؛ یعقوب ۲ : ۱۴ - ۲۶
36. دوم قرن‌تیا ۱۳ : ۵ ؛ دوم پطرس ۱ : ۱۰
37. در این مباحثه: "مبشر مسیحی" به طور سطحی به هر مسیحی اشاره می‌کند که انجیل را موعظه کرده یا با دیگران در میان می‌گذارد.
38. اعمال ۸ : ۲۶ - ۳۵
39. اعمال ۱۸ : ۲۶
40. اعمال ۱۷ : ۳
41. یوحنا ۱ : ۱۸. کلمه "توضیح داد" از کلمه یونانی *exegeomai* می‌باشد که به معنای بیرون کشیدن یا آشکار کردن یک تعلیم یا حقیقت می‌باشد. لوقا ۲۴ : ۲۷؛ در اینجا، کلمه "توضیح داد" برگرفته از کلمه یونانی *diermeneuo* می‌باشد که به معنای آشکار کردن معنای چیزی، توضیح دادن، یا شرح دادن می‌باشد.

فصل ششم

انجیل

1. کلمات، پطرسی و یوحناپی به انجیلی که به ترتیب توسط پطرس و یوحنا موعظه شد، اشاره می کند.
2. غالباً نظرات متفاوت درباره انجیل به عنوان انواع مختلفی از یک حقیقت دسته بندی می شود، یا از زوایای مختلف به یک حقیقت می رسد، یا حتی به جنبه های مختلفی از یک حقیقت تأکید می کند. این مسأله متوجه نمی شود که "انواع" مختلف، غالباً آنجیل متفاوتی هستند. انجیل اصلاح شده، کاملاً متفاوت از انجیل کاتولیک رومی می باشد؛ انجیل بر پایه ایمان، در تضاد مستقیم با انجیل بر پایه عمل می باشد؛ یک انجیل حقیقی انجیلی در تضاد با انجیل کاریزماتیک افراطی می باشد.
3. متی ۵ : ۴۵
4. مرقس ۱ : ۱۵؛ یوحنا ۳ : ۱۶
5. اعمال ۱۴ : ۱۷
6. غلاطیان ۴ : ۴؛ رومیان ۵ : ۶ - ۱۰
7. متی ۷ : ۱۱؛ یوحنا ۸ : ۳۴
8. متی ۷ : ۱۷
9. یوحنا ۳ : ۲۰
10. متی ۲۳ : ۲۷؛ ۱۵ : ۱۹
11. رومیان ۳ : ۲۳
12. رومیان ۳ : ۱۰ - ۱۸
13. رومیان ۳ : ۱۹
14. یوحنا ۳ : ۱۸، ۳۶
15. لوقا ۱۳ : ۱ - ۵
16. رومیان ۱ : ۱۸
17. رومیان ۲ : ۵
18. لوقا ۲۴ : ۲۶
19. متی ۱۶ : ۲۱
20. جستیمانی باغی بود که عیسی شب قبل از مصلوب شدن، در آن دعا کرد و دستگیر شد، و جلجتا مکان صلیب و مصلوب شدنش می باشد.

21. لوقا ۲۲: ۴۲؛ متی ۲۷: ۴۶
22. اول قرن تیان ۱۵: ۳-۴
23. دوم قرن تیان ۵: ۲۱؛ غلاطیان ۳: ۱۰-۱۳؛ رومیان ۳: ۲۳-۲۶
24. اول قرن تیان ۱: ۲۳
25. رومیان ۱: ۱؛ دوم قرن تیان ۵: ۱۴
26. مرقس ۱: ۱۵
27. یوحنا ۵: ۲۴
28. لوقا ۱۳: ۱-۵؛ یوحنا ۳: ۱۸-۳۶
29. اعمال ۲۰: ۲۱؛ افسسیان ۵: ۶
30. لوقا ۱۴: ۲۶
31. متی ۲۴-۲۵
32. دوم قرن تیان ۶: ۱۴-۱۸
33. رومیان ۱۱: ۱۴-۱۱
34. اعمال ۱۴: ۲۲؛ دوم تیموتائوس ۳: ۱۲
35. متی ۷: ۲۱
36. متی ۷: ۱۶، ۱۹-۲۰
37. دوم قرن تیان ۵: ۱۷
38. دوم تیموتائوس ۳: ۵؛ تیطس ۱: ۱۶
39. متی ۲۵: ۴۱
40. لوقا ۱۲: ۴-۵
41. رومیان ۲: ۵
42. غلاطیان ۶: ۷؛ افسسیان ۵: ۶
43. دوم تسالونیکیان ۱: ۷-۹
44. یهوذا آیه ۳
45. غلاطیان ۱: ۶-۷

فصل هفتم

انجیل رسوا کننده

1. اصطلاح انجیل/ولیه به انجیل قرن اول اشاره می کند که توسط عیسی و رسولان موعظه شد.
2. اعمال ۱۹: ۲۷
3. اعمال ۱۹: ۲۶
4. رومیان ۱۰: ۹
5. اول پادشاهان ۱۸: ۲۱
6. اول قرنتیان ۱: ۲۳
7. اول قرنتیان ۱: ۱۷، ۲۳
8. اول قرنتیان ۱: ۱۹-۲۰، ۲۹
9. اول قرنتیان ۱: ۳۱
10. اول قرنتیان ۱: ۱۷-۲۵
11. رومیان ۱: ۱۶
12. اول قرنتیان ۱: ۲۲-۲۴

فصل هشتم

انجیل قدرتمند

1. ایوب ۹: ۳۰-۳۱
2. مزامیر ۵۱: ۳؛ رومیان ۷: ۲۴
3. رومیان ۵: ۶. کلمه ناتوان، یا درمانده، از کلمه یونانی asthenes گرفته شده که به معنای ناتوان، ضعیف، عاجز، بدون قوت، ناپایدار می باشد.
4. مرقس ۱۰: ۲۴-۲۷
5. اشعیا ۶۳: ۱: "این کیست که از آدوم، از شهر بصره می آید، و جامه سرخ فام بر تن دارد؟ این کیست که به فرّ و شکوه ملبس است، و در عظمت قوت خویش گام برمی دارد؟" آن منم! من که به عدالت سخن می گویم، و در نجات دادن نیرومندم." عبرانیان ۷: ۲۵: "پس او قادر است آنان را که از طریق وی نزد خدا می آیند، جاودانه نجات بخشد، زیرا همیشه زنده است تا برایشان شفاعت کند."

6. پیدایش ۱: ۳؛ عبرانیان ۱۱: ۳
7. اشعیا ۴۰: ۲۶
8. خروج ۱۵: ۸
9. میکاه ۱: ۴
10. ایوب ۴۱: ۵
11. دانیال ۴: ۳۵
12. خروج ۳۲: ۱۱؛ تثنیه ۹: ۲۹؛ دوم پادشاهان ۱۷: ۳۶؛ نحمیا ۱: ۱۰؛ مزامیر ۷۷: ۱۴-۱۵
13. خروج ۹: ۱۶
14. مزامیر ۱۰۶: ۸
15. تثنیه ۸: ۱۶-۱۷
16. رومیان ۱: ۴
17. رومیان ۱: ۲۰
18. متی ۱۹: ۲۶
19. فساد اخلاقی در بدن نفوذ می کند (رومیان ۶: ۶، ۱۲؛ ۷: ۲۴؛ ۸: ۱۰، ۱۳)، دلیل (رومیان ۱: ۲۱؛ دوم قرنتیان ۳: ۱۴-۱۵؛ ۴: ۴؛ افسسیان ۴: ۱۷-۱۹)، احساسات (رومیان ۱: ۲۶-۲۷؛ غلاطیان ۵: ۲۴؛ دوم تیموتائوس ۳: ۲-۴)، و اراده (رومیان ۶: ۱۷؛ ۷: ۱۴-۱۵).
20. رومیان ۱: ۱۸، ۳۰؛ ۵: ۱۰
21. پیدایش ۱۸: ۱۴
22. اعمال ۱۷: ۲۲
23. اعمال ۱۷: ۳۴
24. اول پطرس ۱: ۹
25. یوحنا ۳: ۱۷
26. متی ۱۶: ۲۴-۲۶
27. مرقس ۸: ۳۶-۳۷
28. مکاشفه ۳: ۱۷
29. مزامیر ۴۹: ۸
30. اول پطرس ۱: ۱۸-۱۹

31. مزامیر ۳۴ : ۸
32. یوحنا ۳ : ۳
33. متی ۵ : ۶
34. رومیان ۵ : ۱۲ - ۱۹ : ۳
35. مکاشفه ۲۰ : ۱۱ - ۱۵
36. مرقس ۱ : ۱۵
37. رومیان ۵ : ۱. کلمه پارسا(عادل) شمرده شدن، یک اصطلاح دادگاهی یا قانونی می باشد. عادل شمرده شدن به معنای این است که شخص از نظر قانونی در حضور خدا عدل است، نه با فضیلت یا لیاقت خود، بلکه با فضیلت و لیاقت عیسی مسیح و مرگ او بر روی صلیب.
38. رومیان ۸ : ۱
39. فیلیپیان ۱ : ۶؛ حرقیال ۳۶ : ۲۵
40. اول تسالونیکیان ۵ : ۲۳
41. افسسیان ۲ : ۱۰
42. فیلیپیان ۲ : ۱۳
43. عبرانیان ۱۲ : ۱۴، ۸. کلمه تأدیب به مداخله خدا در زندگی ایماندار برای تربیت آنها در قدوسیت اشاره می کند.
44. اول قرنتیان ۱۵ : ۵۰؛ رومیان ۸ : ۲۳
45. اول قرنتیان ۱۵ : ۵۲ - ۵۳
46. مکاشفه ۲۲ : ۳؛ رومیان ۸ : ۲۱ - ۲۲
47. رومیان ۸ : ۳۰
48. عبرانیان ۲ : ۱۰

فصل نهم

انجیلی برای همهٔ افرادی که ایمان دارند

1. اعمال ۲۶: ۲۶
2. کولسیان ۱: ۵-۶
3. مکاشفه ۵: ۹
4. مزامیر ۸: ۲
5. مرقس ۱۶: ۱۵؛ متی ۲۸: ۱۸-۲۰
6. حبقوق ۲: ۴؛ رومیان ۱: ۱۷
7. غلاطیان ۲: ۱۶
8. رومیان ۳: ۱۰-۱۲
9. اشعیا ۶۴: ۶
10. آگوستوس ام. توپلادی، "صخرهٔ دورانها"، ۱۷۷۵.
11. جوزف هارت، "من برخاسته و نزد عیسی خواهم رفت"، ۱۷۵۹.
12. مزامیر ۱۱۵: ۱؛ اول قرننتیان ۱: ۳۱؛ رومیان ۳: ۲۷
13. یعقوب ۲: ۱۹
14. رومیان ۴: ۲۱
15. یعقوب ۲: ۱۸
16. متی ۳: ۸؛ ۷: ۱۶، ۲۱
17. دوم قرننتیان ۱۳: ۵
18. تیطس ۱: ۱۶
19. دوم پطرس ۱: ۵-۱۰
20. یوحنا ۳: ۱۸، ۳۶
21. رومیان ۱: ۱۸
22. اعداد ۳۳: ۵۵
23. اول پادشاهان ۱۸: ۱۷؛ اعمال ۱۷: ۶

24. دوم قرن تیان ۱۵ : ۱۶ -

25. رومیان ۹ : ۴ - ۵

26. افسسیان ۴ : ۱۷ - ۱۹

27. افسسیان ۲ : ۱۳ - ۱۶

28. افسسیان ۲ : ۱۷

29. عبرانیان ۲ : ۷

30. مکاشفه ۵ : ۹؛ اول پطرس ۱ : ۱۸ - ۱۹

31. رومیان ۹ : ۱۵ - ۱۶

32. تثنیه ۷ : ۶ - ۸

33. تثنیه ۷ : ۸

34. رومیان ۳ : ۹

35. اعمال ۱۴ : ۱۶؛ رومیان ۱ : ۲۴، ۲۶؛ افسسیان ۴ : ۱۷ - ۱۹

36. متی ۱۰ : ۵

37. متی ۴ : ۱۶

38. متی ۱۲ : ۱۸، ۲۱

39. اعمال ۱۳ : ۴۷

40. رومیان ۱۵ : ۱۰

41. اعمال ۱۵ : ۱۴، ۱۴ : ۲۷؛ کولسیان ۳ : ۱۱

42. مرقس ۷ : ۲۸

فصل دهم

اهمیت دادن به گناه

1. مزامیر ۵۱: ۵، ۵۸: ۳
2. ایوب ۱۵: ۱۶
3. یوحنا ۳: ۳۶
4. حزقیال ۳۳: ۸
5. ارمیا ۶: ۱۴
6. رومیان ۱۵: ۲۳-۲۴
7. گناه شناسی برگرفته از کلمات یونانی hamartia، به معنای "گناه" و logos به معنای "کلمه" یا "سخنرانی" می باشد. گناه شناسی، به طور تحت اللفظی به معنای سخنرانی در مورد گناه است.
8. این بیانیه بر پایهٔ دوم قرن‌تین ۳: ۷-۹ و دوم قرن‌تین ۵: ۱۷-۱۸ می باشد.
9. رومیان ۸: ۱؛ ۵: ۱۸
10. رومیان ۷: ۱۳؛ ۳: ۱۹
11. ارمیا ۴: ۳؛ هوشع ۱۰: ۱۲
12. رومیان ۱: ۱۸-۳۲
13. رومیان ۲: ۱-۲۹
14. رومیان ۳: ۱-۱۸
15. رومیان ۳: ۱۹
16. ارمیا ۱: ۱۰
17. دوم قرن‌تین ۱۰: ۵
18. فیلیپیان ۲: ۱۷؛ رومیان ۹: ۳
19. اشعیا ۵: ۶-۵
20. اشعیا ۱: ۴
21. اشعیا ۱: ۱۸-۱۹
22. یوحنا ۱۶: ۸-۱۱

23. اول قرن‌تینان ۱ : ۲۱

24. افسسیان ۶ : ۱۷

25. دوم پطرس ۱ : ۱۹؛ مکاشفه ۲۲ : ۱۶

فصل یازدهم

اهمیت دادن به خدا

1. اشعیا ۵ : ۲۰

2. مزامیر ۵۱ : ۴

3. مزامیر ۵۰ : ۲۱

4. هوشع ۴ : ۶

5. ارمیا ۹ : ۲۳-۲۴

6. اشعیا ۲ : ۲۲؛ مزامیر ۱۰۳ : ۱۵؛ یعقوب ۴ : ۱۴

7. جامه اشاره به لباس یا پیراهن دارد و استعاره ای برای توصیف ظاهر بیرونی می باشد که به واقعیت درونی خیانت می کند.

8. پرسشنامه بزرگ وست مینیستر، Q.1.

9. نویسنده، این نظریه را از اسپر جان قرض گرفته، کسی که ادعای مشابهی درباره کتاب مقدس دارد: "کتاب مقدس مانند یک شیر است. چه کسی شنیده

که از شیر دفاع کنند؟ فقط بندهای آنرا باز کنید؛ خودش می تواند از خود دفاع کند."

10. مزامیر ۹۷ : ۹؛ اشعیا ۵۷ : ۱۵؛ اول تیموتائوس ۱ : ۱۷

11. اشعیا ۴۰ : ۱۵-۱۸

12. اول تواریخ ۲۹ : ۱۱

13. رومیان ۱۱ : ۳۶

14. مزامیر ۱۰۳ : ۱۹

15. مزامیر ۱۱۵ : ۳؛ ۱۳۵ : ۶

16. افسسیان ۱ : ۱۱؛ ایوب ۲۳ : ۱۳

17. اول سموئیل ۲ : ۶

18. اشعیا ۴۵ : ۷

19. دانیال ۴ : ۳۴-۳۵

20. مزامیر ۳۳ : ۱۱
21. امثال ۲۱ : ۳۰
22. دانیال ۴ : ۳۴-۳۵
23. مزامیر ۹۵ : ۳؛ اعمال ۱۷ : ۲۴؛ اول تیموتائوس ۶ : ۱۵
24. خروج ۲۰ : ۲۰
25. اشعیا ۶ : ۳؛ مکاشفه ۴ : ۸
26. از کلمه یونانی، tris: سه؛ agion: قدّوس. جان ان. اوزوالت، کتاب اشعیا: بابهای ۱-۳۹، تفسیر بین المللی جدید عهدعتیق (Grand Rapids: Eardmans, 1986)، ۱۸۱.
27. امثال ۹ : ۱۰
28. کلمه برتر، از فعل لاتین transcendere می آید (trans: بالای؛ scandere: بالا رفتن)، به معنای فراتر رفتن. بالاتر رفتن،، یا قدم فراتر نهادن.
29. تثنیه ۴ : ۳۵؛ اول تیموتائوس ۶ : ۱۶
30. اول سموئیل ۲ : ۲
31. خروج ۱۵ : ۱۱
32. کلمه بی عیب و نقص از کلمه لاتین impeccabilis می آید (im : بی؛ peccare: گناه کردن؛ abilis: توانایی)، به معنای ناتوان در گناه کردن یا آزاد از خطا یا سرزنش.
33. اول یوحنا ۱ : ۵
34. یعقوب ۱ : ۱۷
35. یعقوب ۱ : ۱۳
36. حبقوق ۱ : ۱۳
37. تثنیه ۲۵ : ۱۶؛ مزامیر ۵ : ۴
38. اشعیا ۶ : ۵
39. متی ۶ : ۹
40. مزامیر ۷ : ۹؛ ۱۱۹ : ۱۴۲
41. تثنیه ۳۲ : ۴؛ ایوب ۸ : ۳
42. تثنیه ۳۲ : ۴
43. مزامیر ۸۹ : ۱۴

44. مزامیر ۱۱: ۷، ۵: ۵
45. مزامیر ۹: ۷-۸
46. اشعیا ۵: ۱۶
47. ایوب ۳۶: ۲۳
48. امثال ۲۱: ۱۵
49. رومیان ۳: ۱۰
50. امثال ۱۱: ۱
51. متی ۷: ۳-۴
52. رومیان ۳: ۱۰
53. رومیان ۵: ۱۲-۱۹
54. من این تفکر را مدیون کشیش میشل دورهام از کلیسای باپتیست Oak Grove در پادوکا، کنتاکی هستم.
55. رومیان ۷: ۱۳
56. تثنیه ۷: ۷-۸
57. اول یوحنا ۴: ۸، ۱۶
58. دوم قرنتیان ۱۳: ۱۱
59. یوحنا ۴: ۱۱؛ امثال ۱۲: ۱۰
60. مزامیر ۱۴۵: ۹
61. متی ۵: ۴۵
62. لوقا ۶: ۳۵
63. یعقوب ۱: ۱۷
64. مزامیر ۱۴۵: ۸؛ دوم قرنتیان ۱: ۳؛ افسسیان ۲: ۴
65. اول پطرس ۵: ۱۰
66. اشعیا ۳۰: ۱۸
67. افسسیان ۲: ۷-۸
68. مزامیر ۷۸: ۳۸-۳۹
69. خروج ۳۴: ۶؛ دوم پطرس ۳: ۹

70. اول تیموتائوس ۲ : ۴

71. حزقیال ۱۸ : ۲۳، ۳۲

72. اول یوحنا ۴ : ۸ - ۱۰

73. رومیان ۵ : ۶ - ۸

فصل دوازدهم

همه گناهکار اند

1. داوران ۲۰ : ۱۶ ؛ تأکیدها افزوده شده است.

2. امثال ۱۹ : ۲ ؛ تأکیدها افزوده شده است.

3. اول پادشاهان ۸ : ۴۶ ؛ مزامیر ۱۴۳ : ۲

4. جامعه ۷ : ۲۰

5. اشعیا ۵۳ : ۶

6. رومیان ۳ : ۹ - ۱۲

7. اول یوحنا ۱ : ۸، ۱۰

8. اشعیا ۵۸ : ۱

9. اشعیا ۵۳ : ۶

10. اشعیا ۱ : ۳

11. ایوب ۸ : ۹

12. اشعیا ۱ : ۴

13. اشعیا ۱ : ۵ - ۶

14. اول سموئیل ۱۵ : ۲۳

15. یوحنا ۸ : ۴۴

16. یعقوب ۴ : ۱۴

17. اول یوحنا ۳ : ۴

18. رومیان ۲ : ۱۴ - ۱۶ ؛ دوم تیموتائوس ۳ : ۱۵ - ۱۷

19. رومیان ۱ : ۲۰

20. میگاه ۶ : ۸
21. اول یوحنا ۳ : ۴؛ یعقوب ۲ : ۱۰
22. دوم تسالونیکیان ۲ : ۳؛ متی ۷ : ۲۳
23. همه گناهان از شریر است. (یوحنا ۸ : ۴۴). به یعقوب ۳ : ۶ مراجعه کنید، که شامل عبارت مشابهی درباره زبان می باشد: "آتشی که جهنم آنرا افروخته است."
24. امثال ۲۹ : ۱۸
25. اول تیموتائوس ۲ : ۵
26. رومیان ۸ : ۷
27. رومیان ۳ : ۱۲؛ اشعیا ۶۴ : ۶؛ ایوب ۱۵ : ۱۶؛ داوران ۱۷ : ۶؛ امثال ۱۴ : ۱۲
28. رومیان ۱ : ۳۰
29. یوحنا ۱۴ : ۱۵
30. هوشع ۶ : ۷
31. حزقیال ۱۸ : ۲۴
32. اشعیا ۴۸ : ۸؛ اول تواریخ ۵ : ۲۵؛ مزایمیر ۷۸ : ۵۷
33. تثنیه ۷ : ۹؛ مزایمیر ۳۶ : ۵؛ ۱۰۰ : ۵
34. مزایمیر ۳۳ : ۴؛ اشعیا ۲۵ : ۱؛ اول تسالونیکیان ۵ : ۲۴
35. مزایمیر ۱۴۶ : ۶؛ ملاکی ۳ : ۶
36. تثنیه ۷ : ۹؛ یوشع ۲۳ : ۱۴؛ اول پادشاهان ۸ : ۵۶
37. حزقیال ۱۸ : ۲۴
38. اعمال ۱ : ۱۶
39. امثال ۶ : ۱۶
40. تثنیه ۲۵ : ۱۶
41. حبقوق ۱ : ۱۳
42. تثنیه ۲۵ : ۱۶
43. حزقیال ۱۶ : ۵۲
44. امثال ۱۵ : ۸

45. امثال ۶ : ۱۶

46. امثال ۱۶ : ۵

47. مکاشفه ۲۱ : ۲۷

48. یوحنا ۶ : ۶۰

فصل سیزدهم

گناهکاران قاصر می باشند

1. رومیان ۱۱ : ۳۶

2. Summum bonum یک عبارت لاتین به معنای "نیکوترین" می باشد. انسان بزرگترین هدف یا پایان خود را در خدا می یابد. متی ۲۲ : ۳۷؛ اول

قرنیتان ۱۰ : ۳۱.

3. اول قرنیتان ۱۰ : ۳۱

4. رومیان ۱ : ۲۱-۲۳

5. گناه، متضاد یا مخالف جلال خداست.

6. رومیان ۱ : ۲۳

7. رومیان ۱ : ۲۱-۲۳

8. در اسطوره شناسی، جعبه پاندورا شامل تمام بیماریهای انسانی است. زئوس آنرا به پاندورا داد، کسی که آنرا برخلاف فرمانش باز کرد.

9. رومیان ۱ : ۱۹-۲۰

10. مزامیر ۱۴ : ۱-۳؛ ۵۳ : ۱-۳. کلمه/احمق از کلمه عبری *nabal* ترجمه شده که نشاندهنده شخص احمق یا بی فهم است. باید توجه کنید که *nabal*

یک اصطلاح اخلاقی می باشد و به شخصی جاهلی که خواهان حکمت است، اشاره نمی کند، بلکه به شخصی که حکمت را خوار شمرد و می خواهد

جاهل باشد.

11. رومیان ۱ : ۱۸

12. رومیان ۳ : ۱۰-۱۲

13. رومیان ۲ : ۱۳؛ یعقوب ۱ : ۲۲

14. اعمال ۱۷ : ۲۵

15. افسسیان ۱ : ۱۱

16. رومیان ۳ : ۸

17. پیدایش ۱ : ۲۶
18. دوم قرن‌تیا ۳ : ۱۸
19. اول سموئیل ۴ : ۲۱
20. رومیان ۳ : ۱۲. یکی از خصوصیات انسان سقوط کرده، بیفایده‌گی مطلق اوست: " همه با هم باطل گردیده اند."
21. پیدایش ۵ : ۳
22. پیدایش ۳ : ۱۶-۲۴؛ یعقوب ۳ : ۹
23. آگوستین، اعترافاتِ قدیس آگوستین، اسقف هیپو (London: J.M.Dent, 1950)، ۱/۱.
24. یوحنا ۴ : ۳۲، ۳۴
25. متی ۵ : ۱۳
26. متی ۵ : ۱۴-۱۶
27. فیلیپیان ۲ : ۱۵-۱۶
28. فیلیپیان ۳ : ۷-۹

فصل چهاردهم

از همه نظر گناهکار

1. مزامیر ۵۱ : ۵؛ ۵۸ : ۳؛ پیدایش ۸ : ۲۱
2. فعل نفوذ کردن به معنای پخش شدن در سراسر چیزی می باشد؛ پخش شدن در تمامی قسمت‌ها (لغتنامهٔ وبستر). بنابراین، شرارت، طبیعتاً مربوط به ریشهٔ هویت ماست؛ شرارت مستقیماً از ریشهٔ جانمان نشأت می گیرد.
3. پیدایش ۹ : ۶، اول قرن‌تیا ۱۱ : ۷؛ یعقوب ۳ : ۹
4. جسم (رومیان ۶ : ۱۲، ۷ : ۲۴؛ ۸ : ۱۰، ۱۳) استدلال (رومیان ۱ : ۲۱؛ دوم قرن‌تیا ۳ : ۱۴-۱۵؛ ۴ : ۴؛ افسسیان ۴ : ۱۷-۱۹) احساسات (رومیان ۱ : ۲۶-۱۷؛ غلاطیان ۵ : ۲۴؛ دوم تیموتائوس ۳ : ۲-۴) و اراده (رومیان ۶ : ۱۷؛ ۷ : ۱۴-۱۵).
5. رومیان ۱ : ۲۰
6. رومیان ۱ : ۲۱-۲۳؛ ۱ : ۱۸
7. رومیان ۲ : ۱۵؛ اول تیموتائوس ۴ : ۲
8. رومیان ۳ : ۱۰-۱۲؛ ۲ : ۱۳-۱۷؛ ۲۳؛ یعقوب ۴ : ۱۷
9. تثنیه ۶ : ۴-۵؛ متی ۲۲ : ۳۷؛ اول قرن‌تیا ۱۰ : ۳۱؛ رومیان ۱ : ۲۱

10. دوم تیموتائوس ۳ : ۲ - ۴
11. ای.ای. هاج، خلاصه الهیات (ادینبرگ: پرچم حقیقت)، ۳۲۹.
12. ارمیا ۱۳ : ۲۳؛ رومیان ۷ : ۲۳ - ۲۴
13. رومیان ۸ : ۷ - ۸
14. پیدایش ۲ : ۱۷
15. پیدایش ۵ : ۵
16. افسسیان ۲ : ۱ - ۳
17. افسسیان ۴ : ۱۸
18. مزامیر ۱۰ : ۴ ترجمه هزاره نو: " شریر در غرور خویش می گوید: بازخواست نخواهد کرد؛ همه اندیشه او این است که "خدایی نیست". ترجمه شریف : " شریران در غرور خود به خداوند توجه ندارند، و در فکر ایشان، خدا جایی ندارد!"
19. اول تیموتائوس ۵ : ۶؛ مکاشفه ۳ : ۱
20. حزقیال ۱۱ : ۱۹؛ یهودا ۱۲
21. اشعیا ۶۴ : ۶؛ عبرانیان ۶ : ۱ ، ۹ : ۱۴
22. رومیان ۵ : ۱۰؛ ۸ : ۷ - ۸
23. رومیان ۱ : ۳۰
24. رومیان ۱ : ۲۱
25. پیدایش ۳۷ : ۴
26. متی ۱۲ : ۳۴
27. متی ۷ : ۱۸
28. رومیان ۱ : ۲۱-۲۳؛ افسسیان ۴ : ۱۷ - ۱۹
29. رومیان ۱ : ۱۹ - ۲۰؛ دوم تیموتائوس ۳ : ۱۶؛ یوحنا ۱ : ۱۸
30. رومیان ۱ : ۱۸؛ ایوب ۲۱ : ۱۴ - ۱۵
31. رومیان ۱ : ۳۰؛ ۵ : ۱۰
32. مزامیر ۵۰ : ۲۱
33. رومیان ۳ : ۱۱
34. رومیان ۳ : ۱۱

35. یوحنا ۳ : ۱۹ - ۲۰
36. بیهودگی "پنهان شدن" آدم و حوا در پیدایش ۳ : ۸ به وضوح این را نشان می دهد.
37. یوحنا ۳ : ۱۹ - ۲۰
38. رومیان ۷ : ۱۴ - ۲۴؛ افسسیان ۲ : ۴ - ۵
39. اشعیا ۶۴ : ۶
40. ایوب ۹ : ۲۹ - ۳۱
41. ایوب ۹ : ۲۹ - ۳۱
42. ارمیا ۲ : ۲۲
43. ارمیا ۱۳ : ۲۳
44. پیدایش ۱ : ۲۷ - ۲۸
45. افسسیان ۲ : ۲
46. اول یوحنا ۵ : ۱۹؛ اعمال ۲۶ : ۱۸؛ دوم تیموتائوس ۲ : ۲۶
47. به خاطر این پیوستگی، در یوحنا ۸ : ۴۴ عیسی شریر را "پدر" غیرایمانداران می خواند.
48. اول یوحنا ۳ : ۸؛ یوحنا ۸ : ۴۴
49. اشعیا ۵ : ۲۰ - ۲۱: "وای بر کسانی که بدی را نیکی و نیکی را بدی می خوانند؛ وای بر آنان که ظلمت را در جای نور، و نور را در جای ظلمت می نشانند؛ وای بر آنان که تلخی را در جای شیرینی و شیرینی را در جای تلخی می نهند؛ وای بر کسانی که در چشم خود حکیمند و در نظر خویش، خردمند!"
50. پیدایش ۷ - ۹
51. پیدایش ۶ : ۵ - ۶
52. رومیان ۷ : ۱۵
53. دوره ای در تاریخ پیش از طوفان نوح.
54. پیدایش ۸ : ۲۱
55. پیدایش ۶ : ۵ - ۶
56. پیدایش ۵ : ۳؛ رومیان ۵ : ۱۲
57. مزامیر ۵۱ : ۵؛ ۵۸ : ۳
58. اشعیا ۶۴ : ۶

59. متی ۲۳ : ۲۵ - ۲۸

60. اعمال ۱۶ : ۱۴ ؛ لوقا ۲۴ : ۴۵ ؛ دوم تیموتائوس ۲ : ۲۵ ؛ افسسیان ۲ : ۸ ؛ رومیان ۱۲ : ۳

61. فیلیپیان ۳ : ۳

فصل پانزدهم

خشم عادلانه

1. دوم تواریخ ۱۹ : ۷

2. تثنیه ۷ : ۹ ؛ مزامیر ۹ : ۸

3. رومیان ۳ : ۱۰

4. بسیاری از واعظان، نادانسته، به موعظهٔ جانانان ادواردز "گناهکاران در دستان خدای خشمگین"، عنوان دیگری داده اند: "اشخاصی که عملکرد نسبتاً بدی دارند، در دستان خدای نسبتاً ناخشنود."

5. ناحوم ۱ : ۲ ؛ مزامیر ۷ : ۱۱ ؛ ۷۶ : ۷

6. مزامیر ۹۰ : ۱۱

7. ارمیا ۱۰ : ۱۰ ؛ ناحوم ۱ : ۶

8. من این تفکر را مدیون کشیش چارلز لیتر از Lake Road Chapel در کیرکزویل میسوری هستم.

9. خروج ۳۴ : ۶ - ۷

10. خروج ۱۵ : ۷

11. عبرانیان ۱۲ : ۲۹ ؛ رومیان ۳ : ۵ ؛ مکاشفه ۶ : ۱۶

12. افسسیان ۵ : ۶

13. اشعیا ۳۰ : ۲۷

14. اشعیا ۳۳ : ۱۴

15. ارمیا ۳۰ : ۲۳

16. اول یوحنا ۳ : ۴ ؛ اول سموئیل ۱۵ : ۲۳

17. افسسیان ۵ : ۶ ؛ رومیان ۶ : ۲۳

18. افسسیان ۲ : ۳ ؛ ۵ : ۶ ؛ کولسیان ۳ : ۶

19. مزامیر ۵ : ۵ ؛ "تو از همهٔ بدکاران نفرت می کنی." هزارهٔ نو. "از همهٔ شیران نفرت داری" مژده. "از همهٔ بطالت کنندگان نفرت می کنی." ترجمهٔ قدیم

20. مزامیر ۵ : ۵
21. مزامیر ۱۱ : ۴ - ۷
22. لاویان ۲۰ : ۲۳
23. تثنیه ۱۸ : ۱۲، ۲۵ : ۱۶
24. مزامیر ۹۵ : ۱۰
25. تیطس ۱ : ۱۶، مکاشفه ۲۱ : ۸
26. یوحنا ۳ : ۳۶، مزامیر ۷ : ۱۱، ۵ : ۵
27. رومیان ۱۰ : ۲۱

فصل شانزدهم

جنگ مقدس

1. عبرانیان ۱۰ : ۲۷، ۳۱
2. اشعیا ۶۳ : ۱۰
3. کشیش چارلز لیتر اولین کسی بود که توجه مرا به این نظریه جلب کرد.
4. ناحوم ۱ : ۲
5. مزامیر ۷ : ۱۲ - ۱۳
6. رومیان ۵ : ۱۰
7. چارلز هاج، تفسیر رساله رومیان (لندن: پرچم حقیقت، ۱۹۸۹)، ۱۳۸.
8. لوئیس برکوف، الهیات اصولی (ادینبرگ: پرچم حقیقت، ۱۹۹۳)، ۳۷۴.
9. روبرت ال. ریموند، الهیات اصولی جدید برای ایمان مسیحی (Nashville, Thomas Nelson, 1998)، ۶۴۶.
10. رومیان ۲ : ۵
11. مکاشفه ۱۹ : ۱۵
12. مکاشفه ۱۹ : ۱۵
13. مکاشفه ۱۹ : ۱۳
14. مکاشفه ۶ : ۱۶ - ۱۷
15. اشعیا ۹ : ۶، ۶۱ : ۲، لوقا ۴ : ۱۹

16. مكاشفه ۱۹: ۱۱، ۱۴
17. مزامير ۱۲: ۲
18. عاموس ۱۲: ۴
19. متی ۵: ۲۵
20. مزامير ۱۲: ۷ - ۱۳
21. يوحنا ۳: ۳۶
22. دوم قرنتيان ۲: ۱۶
23. مزامير ۹۴: ۱؛ ناحوم ۱: ۲
24. تثنيه ۳۲: ۳۹ - ۴۲
25. عاموس ۳: ۸
26. دوم قرنتيان ۴: ۱۳
27. لاويان ۱۹: ۱۸؛ اول سموئيل ۲۵: ۲۵، ۳۰ - ۳۳
28. خروج ۳۴: ۶
29. ارميا ۵: ۹، ۲۹؛ ۹: ۹
30. تثنيه ۷: ۱۰؛ اشعيا ۱: ۲۴
31. عاموس ۴: ۱۲
32. افسسيان ۵: ۶
33. حزقيال ۳۳: ۸
34. اعمال ۲۰: ۲۷
35. دوم تيموثائوس ۴: ۳ - ۴

فصل هفدهم

گرانیهاترین هدیه

1. مزامیر ۹ : ۷
2. تشیه ۳۲ : ۴ ؛ ایوب ۸ : ۳
3. مزامیر ۱۱ : ۷ ؛ ۵ : ۵
4. حبقوق ۱ : ۱۳
5. مزامیر ۹ : ۷
6. مزامیر ۷ : ۱۱ - ۱۲
7. مزامیر ۲۴ : ۳ - ۵
8. ارمیا ۱۷ : ۹
9. مزامیر ۵۸ : ۳ ؛ متی ۱۵ : ۱۸ - ۱۹
10. رومیان ۳ : ۲۴
11. قانونی، برگرفته از کلمه لاتین forensic می باشد، در بازار یا محل برگزاری جلسات به کار می رود. این اصطلاح قانونی نشاندهنده چیزی است که به دادگاه یا مسائل مشروع مربوط می شود، از جمله داروی قانونی، که برای حقایق دارویی در موارد مشروع به کار می رود.
12. رومیان ۴ : ۳ ؛ غلاطیان ۳ : ۶ ؛ یعقوب ۲ : ۲۳
13. رومیان ۱۱ : ۶
14. اول یوحنا ۵ : ۱۱
15. رومیان ۴ : ۷ - ۸
16. مزامیر ۵۰ : ۲۱
17. اول قرنتیان ۱ : ۳۰
18. دوم قرنتیان ۵ : ۲۱
19. عبرانیان ۴ : ۱۵
20. مرقس ۱۲ : ۳۰ ؛ لوقا ۱۰ : ۲۷
21. متی ۳ : ۱۷ ؛ ۱۷ : ۵ ؛ مرقس ۱ : ۱۱ ؛ ۷ : ۳ ؛ لوقا ۲۲ : ۳ ؛ دوم پطرس ۱ : ۱۷
22. افسسیان ۶ : ۱۶

23. دوم قرن‌تیاں ۵ : ۲۱
24. اشعیا ۵۳ : ۶
25. مزامیر ۲۲ : ۱ ؛ متی ۲۷ : ۴۶ ؛ مرقس ۱۵ : ۳۴ ؛ اشعیا ۵۳ : ۵
26. یوحنا ۱۹ : ۳۰
27. اول پطرس ۳ : ۱۸
28. رومیان ۵ : ۱
29. افسسیان ۲ : ۳ ؛ غلاطیان ۴ : ۵
30. رومیان ۵ : ۹
31. اول تسالونیکیان ۱ : ۹ - ۱۰
32. رومیان ۳ : ۲۴
33. یوحنا ۱۵ : ۲۵
34. عبرانیان ۴ : ۱۵ ؛ دوم قرن‌تیاں ۵ : ۲۱
35. یوحنا ۸ : ۴۶
36. فیلیپیان ۳ : ۸ - ۹
37. حبقوق ۱ : ۱۳
38. رومیان ۱۱ : ۳۲
39. رومیان ۶ : ۲۳ ؛ حزقیال ۱۸ : ۴
40. افسسیان ۲ : ۴
41. رومیان ۵ : ۷ - ۸
42. اول پطرس ۱ : ۱۸ - ۱۹
43. عبرانیان ۲ : ۳
44. دوم قرن‌تیاں ۵ : ۱۴ - ۱۵
45. اول پطرس ۱ : ۱۷ - ۱۸
46. اول یوحنا ۵ : ۱۲
47. کولسیان ۱ : ۱۶ : " زیرا همه چیز به واسطه او آفریده شد ". عبارت بواسطه او برگرفته از عبارت یونانی en auto می باشد که می تواند به این شکل ترجمه کرد: " در او ". اگر معنای آن " بواسطه او " باشد، نشاندهنده این است که پسر خدا، نماینده یا ابزار خلقت بود. معنی احتمالی آن، " در او " می باشد و تعیین

کننده این است که پسر، حوزه ای بود که در آن خلقت شکل گرفت. همه چیز در آسمان و بر زمین به او مربوط است؛ همه چیز مستقیماً مربوط به اوست و در

ارتباط با او می ماند.

48. افسسیان ۲ : ۱۲

49. یوحنا ۱۴ : ۶

50. اعمال ۴ : ۱۲

51. اول پطرس ۲ : ۷-۸

52. غلاطیان ۶ : ۱۴

53. مزامیر ۱۱۵ : ۱

فصل هجدهم

وضعیت دشوار الهی

1. یک اعلامیه، پوستر، نشانه، یا آگهی است. به صورت اعلامیه نصب کردن چیزی به این معناست که آنرا در معرض دیدِ عموم قرار دهید تا دیده شود.

2. غلاطیان ۴:۴

3. افسسیان ۳ : ۱۰؛ اول پطرس ۱ : ۱۲

4. یوحنا ۲۱:۲۵

5. کلمه نشان دادن، برگرفته از عبارت یونانی *eis éndeixin* می باشد، به طور تحت اللفظی: "برای نشان دادن" یا "برای ثابت کردن".

6. تثنیه ۴:۳۲

7. رومیان ۳:۲۵

8. مزامیر ۳۲ : ۱؛ رومیان ۴ : ۷

9. پیدایش ۱۸ : ۲۵

10. امثال ۱۷ : ۱۵

11. ایوب ۳۴ : ۱۲

12. عبرانیان ۵ : ۹: "بر بالای صندوق، کرویّانِ جلال بر جایگاه کفّاره { hilasterion } سایه گستر بودند. اکنون زمان مناسبی برای شرح جزئیات نیست."

باید توجه داشته باشید که همین کلمه یونانی نیز با اشاره به تخت رحمت در سپتواجنت (ترجمه یونانی از کتاب مقدس عبری) به کار رفته است.

13. خروج ۲۵ : ۱۷-۱۸

14. لاویان ۱۶ : ۲؛ خروج ۲۵ : ۲۲

15. لاویان ۱۶ : ۱۴ - ۱۵
16. اول یوحنا ۲ : ۲: " او خود کفّاره (hilasmos) گناهان ما است، و نه گناهان ما فقط، بلکه گناهان تمامی جهان نیز. "
17. رومیان ۳ : ۲۶
18. رومیان ۳ : ۲۳؛ ۶ : ۲۳
19. امثال ۱۷ : ۱۵
20. غلاطیان ۴ : ۴
21. اعمال ۲ : ۲۳
22. دوم قرنیتیان ۵ : ۲۱
23. غلاطیان ۳ : ۱۳؛ متی ۲۷ : ۴۶؛ اشعیا ۵۳ : ۱۰

فصل نوزدهم

نجات دهنده شایسته

1. یوحنا ۴ : ۴۲؛ اول یوحنا ۴ : ۱۴
2. اول تیموتائوس ۳ : ۱۶
3. تثنیه ۲۹ : ۲۹
4. اشعیا ۴۳ : ۱۱؛ همچنین به هوشع ۱۳ : ۴؛ نگاهی ببندازید
5. یونس ۲ : ۹
6. اعمال ۴ : ۱۲
7. اشعیا ۴۵ : ۲۲؛ رومیان ۱۰ : ۱۳
8. فرانسیس توریتین، مؤسسات الهیات استنطاقی (Philipsburg, N.J.: P&R, 1994)، ۲ : ۳۰۳
9. حزقیال ۱۸ : ۴
10. عبرانیان ۱۰ : ۴
11. عبرانیان ۲ : ۱۴ - ۱۷
12. اول تیموتائوس ۲ : ۵
13. یوحنا ۱ : ۱، ۱۴؛ فیلیپیان ۲ : ۶ - ۸
14. یوحنا ۱۹ : ۵

15. مزامیر ۹۰ : ۱۱
16. ارمیا ۱۰ : ۱۰
17. مکاشفه ۶ : ۱۶
18. مزامیر ۷۶ : ۷
19. ناحوم ۱ : ۶
20. مزامیر ۷۶ : ۷
21. اول پطرس ۲ : ۲۴
22. اشعیا ۵۳ : ۳ ؛ تأکیدها افزوده شده است.
23. دابنی می نویسد: "اگر به خاطر طبیعت الهی و انعکاسی از مقام بسیار بزرگ شخص او نبود، رنج تحمل لعنت گناه به مدت چند سال، نمی توانست کافی باشد تا خشم خدا را برای گناهان جهان فرو نشاند." رابرت لوئیس دابنی، الهیات اصولی (ادینبرگ : پرچم حقیقت، ۱۹۸۵)، ۲۰۱
24. تورتین، الهیات استنطاقی، ۲ : ۴۳۷
25. جان نیوتن، اعمال جان نیوتن (ادینبرگ : پرچم حقیقت، ۱۹۸۵)، ۴ : ۶۰
26. تیتوس ۲ : ۱۳
27. اول پطرس ۱ : ۱۸ - ۱۹ ؛ اعمال ۲۰ : ۲۸
28. کلمه نسبت دادن به معنای به حساب آوردن یا اعتبار بخشیدن می باشد. در رابطه با ایماندار، به این معناست که عدالت مسیح (اطاعت کامل او) به حساب یا اعتبار او گذاشته می شود. به عبارت دیگر، عدالت مسیح به حساب ایماندار گذاشته می شود. بنابراین، خدا ایماندار را عادل می داند.
29. عبرانیان ۴ : ۱۵
30. مزامیر ۲۴ : ۴
31. رومیان ۳ : ۱۰، ۲۰ - ۲۳ ؛ غلاطیان ۲ : ۱۶
32. رومیان ۵ : ۶ ؛ افسسیان ۲ : ۱۲
33. مرقس ۱۲ : ۳۰
34. اول قرنتیان ۱۰ : ۳۱
35. متی ۳ : ۱۷، ۱۷ : ۵
36. رومیان ۴ : ۲۲ - ۲۴ ؛ ۵ : ۱
37. دوم قرنتیان ۵ : ۲۱
38. رومیان ۳ : ۲۱ - ۲۲

39. کتاب مقدس آدم و مسیح را به عنوان آدم اول و آخر نشان می دهد. به رومیان ۵ : ۱۴ و اول قرن‌تینان ۱۵ : ۴۵ مراجعه کنید.

40. رومیان ۵ : ۱۵ - ۱۹

41. رومیان ۵ : ۱۹

42. عبرانیان ۱۲ : ۲۹ ؛ اول تیموتائوس ۶ : ۱۶

43. اشعیا ۶ : ۲ - ۳

44. عبرانیان ۲ : ۱۱ ، ۱۴

45. عبرانیان ۴ : ۱۵

46. عبرانیان ۷ : ۲۶

47. عبرانیان ۱ : ۳

48. عبرانیان ۴ : ۱۴

فصل بیستم

صلیب عیسی مسیح

1. مرقس ۱۵ : ۳۴

2. مرقس ۱۵ : ۳۴

3. مزامیر ۲۲ : ۱

4. مزامیر ۲۲ : ۶

5. اشعیا ۵۳ : ۵ - ۶

6. لوقا ۲۴ : ۲۶

7. اعداد ۲۱ : ۵ - ۹

8. متیو هنری، تفسیر متیو هنری از کل کتاب مقدس (Peabody, Mass: Hendrickson, 1991) ۱ : ۶۶۵

9. رومیان ۸ : ۳ ؛ دوم قرن‌تینان ۵ : ۲۱

10. اول یوحنا ۵ : ۱۰ - ۱۱

11. اشعیا ۴۵ : ۲۲

12. لاویان ۱۶ : ۵ - ۱۰

13. لاویان ۱۶ : ۹ ، ۱۵ ، ۲۰

14. لاویان ۱۶ : ۱۰
15. لاویان ۱۶ : ۲۱
16. اول پطرس ۲ : ۲۴ ؛ عبرانیان ۱۳ : ۱۱ - ۱۲
17. مزامیر ۱۰۳ : ۱۲
18. دوم قرنیتان ۵ : ۲۱ ؛ غلاطیان ۳ : ۱۳
19. اشعیا ۶ : ۲ - ۳
20. کولسیان ۲ : ۹
21. من این تفکر را مدیون جان کالوین و تفسیر او از دوم قرنیتان ۵ : ۲۱ هستیم.
22. دوم قرنیتان ۵ : ۲۱
23. اول پطرس ۱ : ۱۹ ؛ افسسیان ۵ : ۲
24. عبرانیان ۷ : ۲۶
25. غلاطیان ۳ : ۱۰ ؛ تثنیه ۲۷ : ۲۶
26. تفسیر متی ۵ : ۳ - ۱۲
27. غلاطیان ۳ : ۱۳
28. تثنیه ۲۱ : ۲۳
29. ریچارد ان. لانگنر، غلاطیان، جلد ۴۱ از Word Biblical Commentary (Waco, Tex.: Word Books, 1990)، ۱۲۲ - ۱۲۳.
30. تثنیه ۲۸ : ۱
31. تثنیه ۲۸ : ۱۵
32. من این تفکر را مدیون آر. سی. اسپرول و موعظه او درباره غلاطیان ۳ : ۱۳ هستیم که در سال ۲۰۰۸ در کنفرانس با هم برای انجیل، موعظه کرد.
33. تثنیه ۲۸ : ۲۰
34. تثنیه ۲۸ : ۲۸ - ۲۹
35. تثنیه ۲۸ : ۶۳
36. تثنیه ۲۸ : ۱۶
37. تثنیه ۲۸ : ۱۹
38. تثنیه ۲۸ : ۲۳
39. تثنیه ۲۸ : ۳۷

40. تثنيه ٢٨ : ٤٥
41. تثنيه ٢٧ : ١٥
42. تثنيه ٢٧ : ١٦ - ١٨
43. تثنيه ٢٧ : ١٩
44. تثنيه ٢٧ : ٢٠ - ٢٥
45. تثنيه ٢٧ : ٢٦
46. امثال ٢٦ : ٢
47. اشعيا ١١ : ١
48. مزامير ٣٢ : ١ - ٢
49. روميان ٣ : ٢٥ : "در ملأعام عرضه داشت".
50. اشعيا ٥٣ : ٦
51. تثنيه ٢٩ : ٢٠ - ٢١
52. پيدائش ١٢ : ٣
53. اعداد ٦ : ٢٤ - ٢٦
54. اعمال ٣ : ١٤
55. اعداد ٦ : ٢٢ - ٢٧. من اين افكار را مديون آر. سی. اسپرول و موعظه او درباره غلاطيان ٣ : ١٣ هستم که در سال ٢٠٠٨ در کنفرانس باهم برای انجيل، موعظه کرد.
56. مزامير ٢١ : ٦ ؛ ٨٩ : ١٥
57. روميان ٨ : ٢٠ - ٢٢
58. غلاطيان ٣ : ١٣
59. دوم قرنتيان ٥ : ٢١
60. اشعيا ٥٣ : ٦ ؛ حقوق ١ : ١٣
61. اشعيا ٥٩ : ١
62. لوقا ٢٤ : ٢٦
63. لوقا ٢٢ : ٤١ - ٤٤
64. لوقا ٢٢ : ٤٤

65. عبرانیان ۲ : ۱۰
66. مزامیر ۷۵ : ۸
67. ارمیا ۲۵ : ۱۵ - ۱۶
68. تَفاله، باقیمانده یا رسوبی است که در ته تنگ شراب باقی می ماند.
69. متی ۲۵ : ۳۴؛ افسسیان ۱ : ۴؛ اول پطرس ۱ : ۲۰؛ مکاشفه ۱۳ : ۸؛ ۱۷ : ۸
70. عبرانیان ۲ : ۱۷؛ ۴ : ۱۵
71. یوحنا ۱۹ : ۳۰
72. اشعیا ۵۳ : ۱۰
73. یوحنا ۱۲ : ۲۴
74. جان فلاول، پایه زندگی: نمایشی از مسیح در جلال اساسی و میانجیگرانه اش، در کارهای جان فلاول (لندن: پرچم حقیقت، ۱۹۶۸)، ۱ : ۶۱.
75. اشعیا ۵۳ : ۱۰
76. پیدایش ۲۲ : ۲؛ تأکیدها افزوده شده است
77. پیدایش ۲۲ : ۱۰
78. پیدایش ۲۲ : ۱۱ - ۱۲
79. پیدایش ۲۲ : ۱۳
80. پیدایش ۲۲ : ۱۴
81. یوحنا ۱ : ۱۱؛ اعمال ۳ : ۱۴؛ متی ۲۷ : ۴۶
82. اشعیا ۵۳ : ۴ - ۵، ۱۰
83. یوحنا ۱ : ۲۹
84. پیدایش ۲۲ : ۱۴
85. پیدایش ۲۲ : ۱۱ - ۱۲
86. پیدایش ۲۲ : ۱۲؛ رومیان ۸ : ۳۲

فصل بیست و یکم

دفاعیه خدا

1. پیدایش ۴ : ۴
2. لغتنامه و بستر، دفاعیه را به عنوان دفاع در برابر هر چیزی تعریف می کند؛ عادل شمردگی بر علیه انکار یا سرزنش، یا بر علیه اعتراضات یا اتهامات.
3. رومیان ۳ : ۲۵
4. عبرانیان ۱۰ : ۴
5. امثال ۱۷ : ۱۵
6. پیدایش ۱۸ : ۲۵
7. مزامیر ۸۵ : ۱۰
8. رومیان ۳ : ۲۶
9. نام *جلجتا* از منشأ آرامی است و به کاسه سر ترجمه شده است. نام مکانی است بیرون از اورشلیم که عیسی در آنجا مصلوب شد. به خاطر این چنین نامی را داده بودند که شکل کاسه سر بود.
10. لوقا ۲۳ : ۴۴ - ۴۵
11. متی ۲۷ : ۵۱
12. صفنیا ۱ : ۱۵
13. اشعیا ۳۳ : ۱۴
14. حزقیال ۲۲ : ۱۸ - ۲۲؛ میکاه ۱ : ۴؛ ناحوم ۱ : ۴
15. مزامیر ۲۲ : ۱۴
16. تثنیه ۲۹ : ۲۰ - ۲۱
17. عبرانیان ۲ : ۳
18. اعمال ۴ : ۱۲
19. این پاراگراف برگرفته از عبرانیان ۱۰ : ۲۶ - ۳۱ می باشد.
20. یوحنا ۱۹ : ۳۰
21. رومیان ۵ : ۱
22. اول یوحنا ۴ : ۹ - ۱۰

23. ترجمه شده از اسم یونانی *hilasmos*، که به عنوان تسکین دادن یا کفاره کردن مشخص می شود؛ وسیله تسکین دادن یا یک کفاره.
24. اشعیا ۵۳ : ۴ - ۱۰
25. روح القدس همه کارهای لازم برای نجات ما را هماهنگ کرد، از دوران لقاح مسیح گرفته (لوقا ۱ : ۳۵؛ متی ۱ : ۲۰) تا مصلوب شدن او به دست انسانهای خدا شناس (اعمال ۲ : ۲۳).
26. یوحنا ۱۵ : ۱۳
27. دوم قرن تیان ۸ : ۹
28. فیلیپیان ۲ : ۶ - ۸
29. غلاطیان ۳ : ۱۳؛ دوم قرن تیان ۵ : ۲۱؛ تثنیه ۲۱ : ۲۳
30. زکریا ۱۲ : ۱۰
31. اول پطرس ۲ : ۴
32. متی ۳ : ۱۷، ۱۷ : ۵؛ مرقس ۱ : ۱۱، ۹ : ۷؛ لوقا ۳ : ۲۲
33. امثال ۸ : ۳۰
34. اول یوحنا ۴ : ۱۰؛ تأکیدها افزوده شده است.
35. اشعیا ۶۴ : ۶
36. رومیان ۸ : ۷؛ کولسیان ۱ : ۲۱
37. رومیان ۱ : ۳۰؛ یوحنا ۱۵ : ۲۵
38. اول قرن تیان ۱۵ : ۹؛ اول تیموتائوس ۱ : ۱۳ - ۱۵
39. دوم قرن تیان ۵ : ۱۴ - ۱۵
40. رومیان ۵ : ۷ - ۸
41. فلاول، چشمه حیات باز شد، ۱ : xviii

فصل بیست و دوم

رستاخیز عیسی مسیح

1. لوقا ۲۳ : ۴۶
2. اول قرن‌تیاں ۱۵ : ۱۴
3. متی ۲۶ : ۴۹ - ۵۰
4. مرقس ۱۶ : ۲ - ۴
5. لوقا ۲۴ : ۵ - ۸
6. لوقا ۲۴ : ۱۱
7. یوحنا ۲۰ : ۹
8. یوحنا ۲۰ : ۱۱ - ۱۸
9. متی ۲۸ : ۹ - ۱۰؛ لوقا ۲۴ : ۱۳ - ۳۲
10. لوقا ۲۴ : ۳۴ - ۴۳
11. اول قرن‌تیاں ۱۵ : ۷؛ اعمال ۱ : ۱۴، ۱۵ : ۱۳
12. اول قرن‌تیاں ۱۵ : ۸؛ اعمال ۹ : ۳ - ۱۹
13. اعمال ۹ : ۱ - ۲؛ اول قرن‌تیاں ۱۵ : ۱۰
14. اول قرن‌تیاں ۱۵ : ۶
15. اول پادشاهان ۱۷ : ۱۷ - ۲۴؛ دوم پادشاهان ۴ : ۱۸ - ۳۷
16. یوحنا ۱۱ : ۲۳ - ۲۵، ۴۳؛ مرقس ۵ : ۴۱ - ۴۲؛ لوقا ۷ : ۱۴ - ۱۵؛ اعمال ۹ : ۳۶ - ۴۳؛ ۲۰ : ۷ - ۱۲
17. اول قرن‌تیاں ۱۵ : ۵۳
18. مکاشفہ ۱ : ۱۸
19. رومیان ۶ : ۹ - ۱۰
20. رومیان ۶ : ۴؛ غلاطیان ۱ : ۱؛ رومیان ۱ : ۴؛ ۸ : ۱۱
21. یوحنا ۲ : ۱۹
22. یوحنا ۱۰ : ۱۸

23. رومیان ۳ : ۲۵ - ۲۶
24. رومیان ۱ : ۴
25. یوحنا ۱۰ : ۳۷ - ۳۸؛ متی ۳ : ۱۷؛ ۵ : ۱۷
26. ماروین ریچاردسون وینسنت، مطالعه کلمات در عهدجدید (Peabody, Mass: Hendrickson)، ۳ : ۴.
27. مطالعه کتاب مقدس، نوشته مک آرتور: نسخه کینگ جیمز جدید (Nashville: Word Bibles, 1997)، ۱۶۹۱.
28. یوحنا ۲ : ۱۹
29. متی ۱۲ : ۴۰
30. یوحنا ۷ : ۱۵، ۵۲؛ مرقس ۳ : ۲۲؛ متی ۱۱ : ۱۹؛ لوقا ۷ : ۳۴
31. رومیان ۱ : ۴
32. متی ۲۷ : ۲۹
33. متی ۲۸ : ۴
34. متی ۲۷ : ۴۲
35. اعمال ۲ : ۴۱
36. متی ۲۷ : ۴۲
37. اعمال ۲ : ۳۶
38. رومیان ۴ : ۲۵
39. توماس آر. شرینر، رومیان: تفسیر مفصل پیکر از عهدجدید (Grand Rapids: Baker Books, 1998)، ۲۴۴.
40. یوحنا ۱۹ : ۳۰
41. رومیان ۵ : ۱
42. لوقا ۲۴ : ۲۱
43. پیدایش ۲۱ : ۱۲؛ رومیان ۹ : ۷
44. عبرانیان ۱۱ : ۱۹
45. پیدایش ۳۷ : ۵ - ۱۰
46. پیدایش ۴۱ : ۴۱
47. ارمیا ۳۲ : ۲۷

فصل بیست و سوم

پایهٔ ایمان در رستاخیز

1. اول قرن‌تین ۱۵ : ۱۴، ۱۷
2. اول قرن‌تین ۱۵ : ۱۷ - ۱۸
3. اول قرن‌تین ۱۵ : ۱۵
4. اول قرن‌تین ۱۵ : ۱۹
5. دفاعیه‌ها، تأدیبات ایمان مسیحی می‌باشد که بحث‌های منطقی را به کار می‌برند تا از ایمان دفاع کرده و خطاهای موجود در بحث‌های افرادی را نشان دهند که با آن مخالفت می‌کنند.
6. اعمال ۴ : ۲، ۳۳ : ۱۷ : ۱۸ : ۲۴ : ۲۱
7. اول قرن‌تین ۲ : ۱ - ۵. همچنین به رومیان ۱ : ۱۶ و اول قرن‌تین ۱ : ۱۸ - ۲۴ مراجعه کنید.
8. یوحنا ۳ : ۳
9. یوحنا ۵ : ۳۹ : اول یوحنا ۵ : ۶ - ۱۰
10. دوم قرن‌تین ۴ : ۶
11. متی ۱۱ : ۲۵ : "در آن وقت عیسی اظهار داشت: "ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را می‌ستایم که این حقایق را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و بر کودکان آشکار کرده‌ای."
12. این بیان شد تا شهادتی از سربازان جماهیر شوروی باشد که می‌خواستند مسیحیان را از ایمانشان به مسیح زنده منحرف کنند
13. اشعیا ۳۶ : ۶ : رومیان ۱ : ۱۶
14. من این بصیرت را مدیون کشیش چارلز لِیتر هستم.
15. روبرت ریموند می‌نویسد که افرادی که ادعاهای مسیحیت را به عنوان امور غیر تاریخی یا اسطوره‌ای رد می‌کنند، به خاطر "انتقادهای بسیار مشکوک و پایه‌های فلسفی که از نظر روانشناسی و مذهبی با آنها راحت تر هستند" این کار را می‌کنند (یک الهیات اصولی جدید از ایمان مسیحی، (۵۸۱).
16. لوقا ۲۴ : ۲۵ - ۲۶
17. مزامیر ۱۶ : ۸ - ۱۱
18. اشعیا ۵۳ : ۱۲
19. یوحنا ۲ : ۱۹
20. متی ۱۲ : ۳۹ - ۴۰

21. متی ۱۶ : ۲۱
22. متی ۲۷ : ۶۲ - ۶۳
23. این غالباً به دلایل مشخصی به عنوان "نظریه غش کردن" در نظر گرفته می شود.
24. یوحنا ۱۹ : ۳۱ - ۳۴
25. متی ۲۷ : ۶۴
26. مرقس ۱۴ : ۲۷ ؛ متی ۲۶ : ۵۶ ؛ لوقا ۲۲ : ۵۵ - ۶۲
27. متی ۲۸ : ۱۱ - ۱۵
28. متی ۲۷ : ۵۷ - ۶۱ ؛ مرقس ۱۵ : ۴۲ - ۴۷ ؛ لوقا ۲۳ : ۵۰ - ۵۶ ؛ یوحنا ۱۹ : ۳۸ - ۴۲
29. یوحنا ۳ : ۱ ؛ لوقا ۲۳ : ۵۰ - ۵۳ ؛ یوحنا ۱۹ : ۳۸ - ۴۲
30. متی ۲۷ : ۶۱ ؛ مرقس ۱۵ : ۴۷ ؛ لوقا ۲۳ : ۵۵
31. ریموند، یک الهیات اصولی جدید، ۵۶۶.
32. هنری تیسن، مقدمه درسهایی از الهیات اصولی (Grand Rapids: EerdmansT 1961)، ۲۴۶.
33. دوم پطرس ۱ : ۱۶
34. اعمال ۱ : ۲۱ - ۲۶
35. لوقا ۱ : ۱ - ۴
36. اول یوحنا ۱ : ۱ - ۴
37. لوقا ۲۴ : ۳۹ ؛ یوحنا ۲۰ : ۲۷
38. لوقا ۲۴ : ۱۳ - ۳۲، ۴۱ - ۴۹ ؛ یوحنا ۲۱ : ۱۲ - ۱۴
39. اعمال ۱ : ۹ - ۱۱
40. تثنیه ۱۷ : ۶ ؛ ۱۹ : ۱۵ ؛ متی ۱۸ : ۱۶
41. مرقس ۱۶ : ۹ - ۱۱ ؛ یوحنا ۲۰ : ۱۱ - ۱۹ ؛ متی ۲۸ : ۹ - ۱۰
42. مرقس ۱۶ : ۱۲ - ۱۳ ؛ لوقا ۲۴ : ۱۳ - ۳۲
43. لوقا ۲۴ : ۳۴ - ۴۳ ؛ یوحنا ۲۰ : ۱۹ - ۲۵
44. مرقس ۱۶ : ۱۴ ؛ یوحنا ۲۰ : ۲۶ - ۳۱ ؛ اول قرنتیان ۱۵ : ۵
45. اول قرنتیان ۱۵ : ۶ - ۷
46. یوحنا ۲۱ : ۱ - ۲۳

47. لوقا ۲۴: ۴۴-۴۹؛ اعمال ۱: ۳-۸
48. اسپرجن، سکوی موعظه خیمه پایتخت شهر، ۸: ۲۱۸-۱۹
49. اعمال ۵: ۳۶-۳۷
50. اول قرن‌تبیان ۱: ۲۳
51. بروس دمارست و گردن لوئیس، الهیات کامل (Grand Rapids: Baker Academic, 1990)، ۲: ۴۶۶. نیکولاس کپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳) اولین کسی بود که کیهان‌شناسی با مرکزیت خورشید را ارائه داد- الگویی از سیستم نجومی که در آن خورشید به جای زمین، مرکز سیارات شد. نظریه او یک حرکت اساسی در موقعیت کنونی بود و تحولی در تاریخ علم مدرن ایجاد کرد که امروزه به عنوان انقلاب کپرنیک شناخته می‌شود. بنابراین هر نظریه اساسی یکسانی را به عنوان "انقلاب کپرنیک" معرفی می‌کنند.
52. یوحنا ۲۰: ۲، ۱۳، ۱۵
53. لوقا ۲۴: ۹-۱۱؛ مرقس ۱۶: ۱۱
54. یوحنا ۲۰: ۱۵؛ لوقا ۲۴: ۱۳-۳۱، ۳۷
55. لوقا ۲۴: ۲۵، ۴۴-۴۶
56. یوحنا ۲۰: ۲۴-۲۹
57. لوقا ۱۶: ۱۴؛ ۲۴: ۲۵-۲۶
58. اعمال ۴: ۱۳
59. اول قرن‌تبیان ۴: ۱۳؛ ۱۵: ۱۹
60. اول یوحنا ۱: ۳
61. جیمز مننجر بُئیس، پایه‌های ایمان مسیحی: یک الهیات قابل درک و خوانا (Downers Grove, III: InterVarsity Press, 1986)، ۳۵۸.
62. متی ۲۸: ۱-۱۰؛ مرقس ۱۶: ۱-۸؛ لوقا ۲۴: ۱-۱۲؛ یوحنا ۲۰: ۱-۱۸
63. مرقس ۱۶: ۹-۱۱؛ یوحنا ۲۰: ۱۱-۱۸
64. متی ۲۸: ۸-۹
65. متی ۲۶: ۵۶، ۶۹-۷۵؛ مرقس ۱۶: ۱۴؛ یوحنا ۲۰: ۱۹؛ لوقا ۲۴: ۱۷
66. اعمال ۱۷: ۶
67. اعمال ۴: ۱۸
68. اعمال ۴: ۱۹-۲۰
69. اول یوحنا ۱: ۱، ۳

70. کولسیان ۱ : ۵-۶
71. آر. ای. توری، کتاب مقدس و مسیحش (Old Tappan, N.J: Fleming H. Revell, n.d.)، ۹۲.
72. یوحنا ۷ : ۳-۴
73. مرقس ۳ : ۲۱
74. یعقوب: اعمال ۱ : ۱۴، ۱۲ : ۱۷، ۱۵ : ۱۳، اول قرنتیان ۹ : ۵، ۱۵ : ۷، غلاطیان ۱ : ۱۹، ۲ : ۹، یعقوب ۱ : ۱، و یهودا: یهودا آیه ۱، اعمال ۱ : ۱۴،
اول قرنتیان ۹ : ۵
75. یعقوب ۱ : ۱، یهودا ۱ : ۱
76. اول قرنتیان ۱۵ : ۷
77. اول تیموتائوس ۱ : ۱۳، دوم قرنتیان ۵ : ۱۶
78. اعمال ۷ : ۵۸، ۸ : ۱
79. اعمال ۹ : ۱-۲
80. اعمال ۹ : ۱۸-۲۰
81. اعمال ۹ : ۲۱
82. غلاطیان ۱ : ۲۲-۲۳
83. اعمال ۹ : ۲۶-۲۷
84. ویلیام نیل، اعمال رسولان (London: Oliphants, 1973)، ۱۲۸.
85. اعمال ۵ : ۳۵-۳۹
86. کولسیان ۳ : ۱۱

فصل بیست و چهارم

صعود مسیح به عنوان کاهن اعظم قوم خود

1. اعمال ۱ : ۹
2. لوقا ۲۴ : ۵۱
3. مرقس ۱۶ : ۱۹
4. اول تیموتائوس ۳ : ۱۶
5. یوحنا ۱۷ : ۵

6. فیلیپیان ۲ : ۶-۸
7. عبرانیان ۹ : ۱۱، ۲۴
8. مزامیر ۲۴ : ۳-۴
9. اشعیا ۵۹ : ۲؛ یوشع ۶ : ۱
10. رومیان ۳ : ۱۰
11. رومیان ۳ : ۱۹
12. ایوب ۹ : ۳۰-۳۱؛ ارمیا ۲ : ۲۲
13. عبرانیان ۴ : ۱۴؛ اول یوحنا ۲ : ۱
14. عبرانیان ۴ : ۱۵
15. اول قرنتیان ۱۰ : ۳۱؛ متی ۲۲ : ۳۷؛ مرقس ۱۲ : ۳۰؛ لوقا ۱۰ : ۲۷
16. یوحنا ۸ : ۲۹
17. ایوب ۴ : ۱۸
18. عبرانیان ۷ : ۲۶
19. متی ۳ : ۱۷؛ ۱۷ : ۵؛ مرقس ۱ : ۱۱؛ ۹ : ۷؛ لوقا ۳ : ۲۲
20. مزامیر ۲۴ : ۷
21. این تفکر برگرفته از نظرات چارلز اسپرجن دربارهٔ مزمور ۲۴ در گنجینهٔ داوود می باشد (Grand Rapids: Zondervan, 1950)، ۱ : ۳۷۷.
22. اشعیا ۶ : ۱-۲
23. مزامیر ۲۴ : ۸-۹
24. یوحنا ۱ : ۱۴، ۱ : ۶، ۶ : ۲۲
25. یوحنا ۱ : ۳۴
26. لوقا ۳ : ۲۳-۳۸؛ اول قرنتیان ۱۵ : ۴۵
27. متی ۱ : ۲۰
28. رومیان ۱ : ۳
29. کولسیان ۲ : ۹
30. مکاشفه ۵ : ۵
31. یوحنا ۱ : ۲۹

32. عبرانیان ۹ : ۲۴
33. عبرانیان ۲ : ۱۱
34. اعمال ۱۰ : ۴۲؛ دوم تیموتائوس ۴ : ۱
35. اول یوحنا ۲ : ۱. شعر توسط نویسنده ترکیب بندی شده است.
36. کولسیان ۲ : ۱۴
37. کولسیان ۲ : ۱۵؛ عبرانیان ۲ : ۱۴ - ۱۵
38. رومیان ۳ : ۲۵ - ۲۶
39. مکاشفه ۵ : ۱۲
40. افسسیان ۱ : ۲۱؛ یوحنا ۵ : ۲۳
41. مزامیر ۱۱۰ : ۱
42. فیلیپیان ۲ : ۶ - ۹؛ رومیان ۳ : ۲۵؛ اول یوحنا ۲ : ۱ - ۲
43. اعمال ۱ : ۳؛ عبرانیان ۱ : ۳
44. کولسیان ۱ : ۱۸؛ یوحنا ۱ : ۳
45. یوحنا ۱ : ۳؛ کولسیان ۱ : ۱۶؛ عبرانیان ۱ : ۳؛ یوحنا ۱ : ۱، ۱۴، ۱۸، ۳ : ۱۷؛ ۱۲ : ۴۱؛ اشعیا ۶۱ : ۱ - ۳؛ اعمال ۴ : ۱۲
46. یوحنا ۵ : ۲۲؛ اعمال ۱۰ : ۴۲؛ ۱۷ : ۳۱؛ رومیان ۲ : ۱۶
47. یعقوب ۱ : ۱۷
48. یوحنا ۱ : ۳ - ۴
49. افسسیان ۱ : ۷ - ۸
50. پیدایش ۱ : ۲۶
51. مزامیر ۸ : ۳ - ۶
52. پیدایش ۳ : ۱ - ۷
53. پیدایش ۳ : ۱۴ - ۱۹؛ رومیان ۸ : ۲۰ - ۲۲
54. پیدایش ۳ : ۲۴؛ ۲ : ۱۶ - ۱۷؛ رومیان ۶ : ۲۳
55. اول پطرس ۱ : ۲۰؛ اشعیا ۴۶ : ۹ - ۱۰
56. غلاطیان ۴ : ۴
57. عبرانیان ۲ : ۵ - ۹

58. عبرانیان ۲ : ۵
59. عبرانیان ۲ : ۸
60. عبرانیان ۲ : ۹ ؛ ۱ : ۳
61. عبرانیان ۲ : ۱۰. "قهرمان نجات ایشان"؛ "نویسنده نجات ایشان"؛ "بنیان گذار نجات ایشان".
62. ۱۶۸۹ اعتراف باپتیست لندن، فصل ۸. ۲.
63. کولسیان ۲ : ۹؛ فیلیپیان ۲ : ۶
64. عبرانیان ۴ : ۱۵
65. یوحنا ۱ : ۱۴، ۱ : ۱۴؛ فیلیپیان ۲ : ۶
66. اول تیموتائوس ۲ : ۵
67. یوحنا ۱ : ۱۴، ۱ : ۱۴؛ عبرانیان ۲ : ۱۴ - ۱۸؛ ۴ : ۱۵؛ دوم قرنتیان ۵ : ۲۱
68. عبرانیان ۲ : ۱۷؛ ۴ : ۱۵؛ ۵ : ۱ - ۴
69. عبرانیان ۴ : ۱۴ - ۱۵؛ ۹ : ۱۱ - ۱۲
70. عبرانیان ۲ : ۱۱
71. عبرانیان ۷ : ۲۵
72. ایوب ۹ : ۲۸ - ۳۵
73. عبرانیان ۹ : ۲۴ - ۲۶
74. عبرانیان ۶ : ۱۹
75. عبرانیان ۷ : ۲۵
76. یوحنا ۱۹ : ۳۰؛ رومیان ۴ : ۲۵
77. چارلز هاج، الهیات اصولی (New York: Scribner, Armstrong, and Co., 1871-1872) ۲ : ۵۹۳
78. جان موری، رساله رومیان، تفسیر بین المللی عهدجدید، ۱۵۵. متنی که در نقل قول بزرگتر بود برگرفته از اچ. بی. سوئیت، مسیح صعود کرده، می باشد (لندن، ۱۹۱۲)، ۹۵.
79. عبرانیان ۷ : ۲۵
80. عبرانیان ۹ : ۱۲، ۲۶ - ۲۸. (همچنین به عبرانیان ۷ : ۲۷؛ ۱۰ : ۱۰؛ اول پطرس ۳ : ۱۸ نگاهی بیندازید).
81. عبرانیان ۱۰ : ۱۱ - ۱۴
82. کلمه نشست، غالباً توسط الهیدانان بکار می رود تا مشخص کند که مسیح در دست راست خدا " نشانیده شده است".

83. رومیان ۸ : ۳۴
84. عبرانیان ۷ : ۲۵
85. اشعیا ۵۳ : ۱۲
86. رومیان ۸ : ۳۴؛ عبرانیان ۷ : ۲۵. به واین ای. گرادم، الهیات اصولی نگاهی بیندازید (Grand Rapids: Zondervan, 1994)، ۲۸-۶۲۷.
87. اشعیا ۵۳ : ۱۲
88. پُل دیوید وَاشر، تنها خدای حقیقی (Hannibal, Miss.: Granted Ministries Press, 2009)، ۴۰.
89. عبرانیان ۴ : ۱۵؛ ۲ : ۱۶-۱۸
90. موری، رسالۀ رومیان، ۱۵۴-۵۵.
91. مکاشفه ۱۲ : ۱۰
92. رومیان ۸ : ۳۴
93. مکاشفه ۱۲ : ۱۱
94. لوقا ۲۲ : ۳۱-۳۲
95. عبرانیان ۵ : ۱-۲
96. عبرانیان ۴ : ۱۲
97. عبرانیان ۴ : ۱۳
98. عبرانیان ۲ : ۱۶، ۱۸؛ ۴ : ۱۴-۱۵
99. عبرانیان ۴ : ۱۶
100. چَریتی اِل. بَنکرافت، "در حضور تخت خدا در اعلیٰ"، ۱۸۶۳.

فصل بیست و پنجم

صعود مسیح به عنوان رب الارباب

1. مزامیر ۲۴ : ۷
2. متی ۱۶ : ۱۸؛ مکاشفه ۱ : ۱۸
3. اعمال ۲ : ۳۴-۳۶
4. متی ۲۸ : ۱۱
5. مزامیر ۲ : ۹-۱۲
6. اعمال ۲ : ۳۶
7. مزامیر ۱۱۰ : ۴؛ عبرانیان ۵ : ۶؛ ۷ : ۱۷، ۲۱
8. متی ۲۸ : ۱۸، تأکیدها افزوده شده است.
9. متی ۲۲ : ۴۴؛ اعمال ۲ : ۳۴-۳۵؛ مزامیر ۱ : ۱۱۰
10. متی ۲۲ : ۴۳-۴۵
11. فیلیپیان ۲ : ۹
12. افسسیان ۱ : ۲۰-۲۲
13. یوحنا ۶ : ۱۵
14. متی ۴ : ۸-۹
15. فیلیپیان ۲ : ۸-۱۱
16. مزامیر ۲ : ۱-۶
17. پیدایش ۳ : ۱۵
18. امثال ۲۱ : ۳۰
19. اشعیا ۴۰ : ۱۵-۱۷
20. مزامیر ۳۳ : ۸-۱۱
21. اسپرجن، گنجینه داوود، ۱ : ۱۱.
22. ژان کالون، تفسیر کتاب مزامیر، جلد ۴ از تفسیرهای کالون (Grand Rapids: Baker, 1996)، ۴ : ۱۴.
23. دانیال ۲ : ۳۴-۳۵، ۴۴-۴۵

24. عبارت گاو مقدس اشاره به مذهب هندو می باشد که در آن گله گاو، مقدس و حتی خداست. بیان اینکه یک نظر، سنت، یا آداب و رسوم، یک گاو مقدس است، به این معناست که شک یا انتقادی در آن نیست- غالباً به شکلی غیرمنطقی.

25. ایوب ۲۳ : ۱۳

26. دانیال ۴ : ۳۵

27. اعمال ۲ : ۳۶

28. مزامیر ۱۱۸ : ۲۲؛ متی ۲۱ : ۴۲؛ مرقس ۱۲ : ۱۰؛ لوقا ۲۰ : ۱۷؛ اعمال ۴ : ۱۱؛ اول پطرس ۲ : ۷

29. اعمال ۲ : ۳۶

30. متی ۲۸ : ۱۸، تأکیدها افزوده شده است.

31. دانیال ۷ : ۱۳ - ۱۴

32. افسسیان ۱ : ۲۰ - ۲۲

33. فیلیپیان ۲ : ۹ - ۱۱

34. پیدایش ۴۱ : ۱۴

35. دانیال ۷ : ۱۳

36. پیدایش ۴۱ : ۴۴

37. ایوب ۲۶ : ۱۴ : "براستی که اینها تنها حواشی طریقه‌های اوست، و چه نجوای آرامی از او می شنویم! اما رعدِ جَبَرُوتِ او را کیست که درک تواند کرد؟"

همچنین، مزامیر ۲ : ۸ - ۹.

38. کولسیان ۱ : ۱۶

39. فیلیپیان ۲ : ۹ - ۱۱

40. مزامیر ۲ : ۱۰ - ۱۲

41. خروج ۲ : ۱۴؛ اعمال ۷ : ۲۷، ۳۵

42. خروج ۵ : ۲

43. ایوب ۲۱ : ۱۵

44. رومیان ۹ : ۲۰

45. اعمال ۲ : ۳۶

46. ایوب ۳۸ : ۲

47. خروج ۳۴ : ۶؛ نحمیا ۹ : ۱۷؛ مزامیر ۸۶ : ۱۵؛ ۱۰۳ : ۸؛ ۱۴۵ : ۸؛ یوئیل ۲ : ۱۳؛ یونس ۴ : ۲

48. یوحنا ۱ : ۳
49. عبرانیان ۱ : ۳؛ کولسیان ۱ : ۱۷
50. اعمال ۱۷ : ۲۸
51. اعمال ۱۷ : ۲۵
52. متی ۵ : ۴۵
53. اعمال ۱۴ : ۱۷
54. یوحنا ۳ : ۱۶
55. اعمال ۱۷ : ۳۰؛ رومیان ۱۰ : ۹ - ۱۰
56. یوحنا ۶ : ۳۷
57. رومیان ۵ : ۷ - ۸
58. دوم قرنیتیان ۵ : ۱۴ - ۱۵
59. رومیان ۲ : ۲۴. این یک بیماری رایج در طول تاریخ نجات بوده است. به خاطر افرادی که به طور کاذب خود را با مسیح و قومش مرتبط می سازند، طریق حقیقت بدنام شده است (به اشعیا ۵۲ : ۵؛ حزقیال ۳۶ : ۲۰؛ دوم پطرس ۲ : ۲ مراجعه کنید). مراجع مربوط به نور: یوحنا ۱ : ۴ - ۵، ۹؛ متی ۴ : ۱۶؛ ۵ : ۱۴. نمک به این دلیل استفاده شده که در زمانهای قدیم از آن برای محافظت از غذا در برابر فساد استفاده می شد (به متی ۵ : ۱۳ مراجعه کنید).
60. یوحنا ۵ : ۲۳
61. مزامیر ۲ : ۱۰ - ۱۲
62. مزامیر ۲۲ : ۲۳. "ای ترسندگان خداوند، او را بستانید! ای همهٔ نسل یعقوب، او را جلال دهید! ای همهٔ نسل اسرائیل، از هیبت او بترسید!" مزامیر ۴۰ : ۳. "سرودی تازه در دهانم گذاشت، سرود ستایش خدایمان را. بسیاری این را دیده، خواهند ترسید و بر خداوند توکل خواهند کرد." ارمیا ۳۳ : ۹. "آنگاه این شهر برای من در حضور تمامی قومهای زمین که دربارهٔ جملهٔ احسانهای من در حق ایشان خواهند شنید، مایهٔ شهرت و شادی و ستایش و حرمت خواهد بود. و آنها به سبب فراوانی سعادت و سلامتی که برای آن فراهم خواهیم آورد، حیران و لرزان خواهند بود." فیلیپیان ۲ : ۱۲ - ۱۳. "پس ای عزیزان، همان گونه که همیشه مطیع بوده اید، نه تنها در حضور من، بلکه اکنون بسی بیشتر حتی در غیابم، نجات خود را ترسان و لرزان به عمل آورید؛ زیرا خداست که با عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت انجام آنچه را که خشنودش می سازد، در شما پدید می آورد." مکاشفه ۱۹ : ۵. "آنگاه صدایی از تخت برآمد که می گفت: سپاس گویند خدای ما را، ای همهٔ بندگان او، ای شما که ترس از او دارید، از خُرد و از بزرگ!"
63. عبرانیان ۲ : ۱۱؛ کولسیان ۱ : ۱۸
64. افسسیان ۱ : ۲۰ - ۲۳؛ فیلیپیان ۲ : ۹
65. مکاشفه ۵ : ۱۳

66. مزامیر ۲ : ۱، اعمال ۴ : ۲۵-۲۷، ۲ : ۳۶
67. متی ۲۱ : ۴۲؛ لوقا ۲۰ : ۱۷
68. عبرانیان ۲ : ۱۷؛ ۵ : ۹
69. رومیان ۹ : ۳۲-۳۳؛ اول پطرس ۲ : ۸
70. متی ۲۱ : ۴۴؛ لوقا ۲۰ : ۱۸ : "هر که بر آن سنگ افتد، خُرد خواهد شد، و هرگاه آن سنگ بر کسی افتد، او را در هم خواهد شکست." این آیه به این معناست که هر که به مسیح حمله کرده و برتر بودنِ او را تصدیق نکند، با داوری خدا نابود خواهد شد.
71. عبرانیان ۱۰ : ۱۲-۱۳
72. یوحنا ۱ : ۲۹
73. مکاشفه ۶ : ۱۶
74. مکاشفه ۱۹ : ۱۱-۱۶
75. ایوب ۹ : ۴ ترجمه قدیم "در ذهن حکیم و در قوت تواناست. کیست که با او مقاومت کرده و کامیاب شده باشد؟"
76. مزامیر ۲۳ : ۱-۴؛ یوحنا ۱۰ : ۹-۱۱؛ مزامیر ۲ : ۹
77. مزامیر ۲ : ۱۲

فصل بیست و ششم

صعود مسیح به عنوان داور همگان

1. یوحنا ۵ : ۲۲، ۲۶
2. اعمال ۱۰ : ۴۰-۴۲
3. رومیان ۲ : ۶-۸
4. رومیان ۳ : ۲۳
5. رومیان ۳ : ۱۲
6. رومیان ۱ : ۱۸
7. رومیان ۲ : ۸
8. یوحنا ۳ : ۱۸، ۳۶
9. تثنیه ۳۲ : ۴

10. رومیان ۱ : ۲۰. مکاشفه ای که از طریق خلقت، مشیت الهی، و وجدان به هر انسانی داده شده، غالباً به عنوان مکاشفه کلی در نظر گرفته می شود، که در تضاد با مکاشفه خاص می باشد، که از کتاب مقدس و موعظه انجیل است.
11. رومیان ۱ : ۱۹
12. رومیان ۱ : ۲۰
13. اعمال ۱۷ : ۲۶-۲۷
14. رومیان ۲ : ۱۴-۱۵
15. رومیان ۱ : ۱۸
16. رومیان ۱ : ۲۱
17. رومیان ۱ : ۲۳، ۲۵
18. رومیان ۱ : ۲۸-۲۹، ۳۲
19. لوقا ۱۲ : ۴۷-۴۸ : " غلامی که خواست اربابش را می داند و با این حال، خود را برای انجام آن آماده نمی کند، تازیانه بسیار خواهد خورد. اما آن که خواست اربابش را نمی داند و کاری می کند که سزاوار تنبیه است، تازیانه کمتر خواهد خورد. هر که به او بیشتر داده شود، از او بیشتر نیز مطالبه خواهد شد؛ و هر که مسئولیت اش بیشتر باشد، پاسخگویی اش نیز بیشتر خواهد بود."
20. رومیان ۲ : ۱۲ "همه کسانی که بدون شریعت گناه می کنند، بدون شریعت نیز هلاک خواهند شد؛ و همه کسانی که زیر شریعت مرتکب گناه می شوند، بنا بر موازین شریعت داوری خواهند شد."
21. مزامیر ۹ : ۷-۸
22. اعمال ۱۰ : ۴۰-۴۲
23. اعمال ۱۷ : ۳۱
24. اول تیموتائوس ۲ : ۵
25. متی ۲۸ : ۱۸
26. افسسیان ۱ : ۲۱
27. کولسیان ۱ : ۱۶
28. یعقوب ۴ : ۱۲
29. اول قرنتیان ۴ : ۵
30. مکاشفه ۲۲ : ۱۲؛ متی ۱۶ : ۲۷

31. عبارت خود را بشناس (*gnothi seauton*) یک پند یا مَثَل معروف یونانی است که نقل شد تا در پیشخوانِ معبد آپولو در دلفی نوشته شود. به لاتین

اینطور نوشته شده است: *nosce te ipsum*

32. دوم قرن‌تیاں ۵ : ۱۰ - ۱۱

33. رومیان ۵ : ۶

34. مزامیر ۱۳۰ : ۳ - ۴

35. رومیان ۱۰ : ۲۱

36. عبرانیان ۱۰ : ۳۱

37. مزامیر ۲ : ۱۲

38. متی ۵ : ۲۵ - ۲۶

39. اعمال ۱۰ : ۴۲

40. دوم پطرس ۳ : ۳ - ۴؛ اعمال ۴ : ۱۳. اعمال ۲۴ : ۲۵: "چون پولس سخن از پارسایی، پرهیزگاری و داوریِ آینده به میان آورد، فلیکس هراسان شد و

گفت: "فعلاً کافی است! می توانی بروی. در فرصتی دیگر باز تو را فراخواهم خواند."

41. رومیان ۲ : ۱۶

42. یوحنا ۶ : ۶۰

43. عاموس ۴ : ۱۲

44. یوحنا ۳ : ۱۷

45. اعمال ۱۷ : ۳۰ - ۳۱؛ عبرانیان ۹ : ۲۷

46. اول پطرس ۴ : ۵

47. یعقوب ۵ : ۹

48. مکاشفه ۲۲ : ۱۲

49. نزدیکی آمدنِ مسیح، برای ایمانِ مسیحی، ضروری است. آمدنِ مسیح را قریب الوقوع یا در هر زمان، ممکن می دانند. به همین دلیل، همیشه دعوت

انجیل به صورت فوری است.

50. دوم پطرس ۳ : ۳ - ۴

51. اعمال ۲۴ : ۲۵

52. رومیان ۱ : ۱۸؛ ۲ : ۱۴ - ۱۵

53. اعمال ۲۶ : ۲۴

54. یوئیل ۳ : ۱۱ - ۱۴ : " ای همه قومهای اطراف، بشتابید و بیایید، آنجا گرد هم جمع شوید. ای خداوند، جنگاوران خود را فرود آر. قومه‌ها برانگیخته شوند و به درهٔ یهوشافاط برآیند، زیرا من در آنجا خواهم نشست تا همه قومهای اطراف را محاکمه کنم. داس را به حرکت درآورید، زیرا که محصول رسیده است. بیایید لگدمال کنید، زیرا چرخشها پر شده و خمره‌ها لبریز گشته است، چرا که شرارت ایشان عظیم است. جماعتها، جماعتها، در درهٔ صدور حُکم! زیرا روز خداوند در درهٔ صدور حُکم نزدیک است."

55. مکاشفه ۲۰ : ۱۱ - ۱۲، ۱۵

56. مزامیر ۲ : ۱۰ - ۱۲

57. دوم قرنطیان ۲ : ۱۵ - ۱۶

58. اعمال ۱۷ : ۱۸؛ اول قرنطیان ۴ : ۱۳؛ اعمال ۱۷ : ۶، ۲۲ : ۲۲

59. اسپرجن، گنجینهٔ داوود، ۱ : ۱۸. شخص چاپلوس، آدم فرومایه یا تملق گوی پست، یا شخصی است که خواهان دریافت لطف دیگران می باشد. شاگرد آشپز، غلامی است که مکلف به انجام پست ترین کارهای آشپزخانه است. چاپلوس روحانی از بدترین اشخاص است، چون نه تنها چاپلوسی می کند و در مقابل دیگران خود را خوار می کند، بلکه مسیح را انکار می کند تا مورد تأیید دیگران قرار گیرد.

60. اعمال ۱۷ : ۳۰ - ۳۱

61. اول تیموتائوس ۲ : ۵

62. اعمال ۴ : ۱۲

63. دوم قرنطیان ۵ : ۹ - ۱۱

64. دوم قرنطیان ۵ : ۱۴

65. دوم قرنطیان ۵ : ۱۰

66. فیلیپیان ۲ : ۱۲ - ۱۳

67. دوم قرنطیان ۵ : ۲۰

Reformation Heritage Books

Grand Rapids, Michigan

قدرت و پیغام انجیل

۲۰۱۲ پُل وَاشر

تمامی حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب نمی تواند به هر شکلی، بدون اجازه کتبی مورد استفاده قرار گرفته یا منتشر شود، مگر به عنوان نقل قولهای کوتاهی که در مقالات مهم و تجدید نظرها مطرح می شود. تقاضای خود به ناشر را به آدرس زیر بفرستید:

Published by

Reformation Heritage Books

2965 Leonard St. NE

Grand Rapids, MI 49525

616-977-0889 / Fax 616-285-3246

e-mail: orders@heritagebooks.org

website: www.heritagebooks.org

Printed in the United States of America

13 14 15 16 17/10 9 8 7 6 5 4 3 2

آیات فارسی از کتاب مقدس هزاره نو می باشد

Library of Congress Cataloging-in-Publication Data

Washer, Paul, 1961-

The Gospel's power and message / Paul Washer.

pages cm. — (Recovering the Gospel)

ISBN 978-1-60178-195-6 (pbk. : alk. paper) 1. Christian life. 2. Salvation—

Biblical teaching. 3. Evangelistic work. I. Title.

BV4501.3.W374 2012

230—dc23

2012035293

برای دریافت ادبیات اصلاح شده بیشتر، فهرست کتابهای رایگان را از Reformation Heritage Books در آدرس بالا درخواست کنید.

RECOVERING THE
GOSPEL

THE GOSPEL'S POWER & MESSAGE

Paul Washer

Print: Kabul, Afghanistan ♦ June, 2020